روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن

مشهور به:

تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی

تألیف:

حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی نیشابوری

[illegible]

جلد ۱۸

[illegible]

به کوشش و تصحیح

دکتر محمدجعفر یاحقی - دکتر محمدمهدی ناصح

بسم الله الرحمن الرحیم

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن

نویسنده:

ابوالفتوح رازی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن – جلد۱۸

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، قرن ۶ق.

عنوان قراردادی : روض‌الجنان و روح‌الجنان

عنوان و نام پدیدآور : روض‌الجنان و روح‌الجنان فی تفسیرالقرآن/ تالیف حسین‌بن علی‌بن محمدبن احمدالخزاعی‌النیشابوری مشهور به ابوالفتوح رازی، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی، محمدمهدی ناصح.

مشخصات نشر : مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳ -.

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد شانزدهم، چاپ ۱۳۶۵.

یادداشت : ج. ۳ (چاپ: ۱۳۷۰).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ: ۱۳۷۲).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ: ۱۳۶۶).

یادداشت : ج. ۱۸ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۱۹ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۲۰ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : عنوان دیگر کتاب" تفسیر ابوالفتوح رازی."

عنوان دیگر : تفسیر ابوالفتوح رازی.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۶ق.

موضوع : نثر فارسی-- قرن ۶ق.

شناسه افزوده : یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۲۶-، مصحح

شناسه افزوده : ناصح، محمدمهدی، ۱۳۱۸ -، مصحح

شناسه افزوده : آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۴/۵/الف۲ر۹ ۱۳۰۰ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی : م‌۶۵-۲۰۲۲

شماره جلد : ۱۸ صفحه : ۹

[جلد هیجدهم]

سورة الحجرات

بسم الله الرحمن الرحیم بدان که اینکه سوره مدنی است و هژده[آنها ما «۱» آیت است و سیصد[آنها ما «۲» و چهل و سه کلمت است و هزار و چهار صد و نود و شش حرف است. و روایت است از ابو امامه از ابیّ کعب که رسول- علیه السلام[آنها ما «۳»-

گفت: هر کس که او سورهٔ الحجرات بخواند، خدای تعالی[آنها ما «۴» [۱- ر] به عدد هر کس که[آنها ما «۵» خدای را طاعت داشت[آنها ما «۶» و در خدای[آنها ما «۷» عاصی شد ده حسنه بنویسد او را. از اینکه جا[آنها ما «۸» تا به آخر قرآن اینکه سورتها مفصّل[آنها ما «۹» خوانند برای آن که فصل [به][آنها ما «۱۰» بسم اللّه الرحمن الرحیم، بسیار باشد در او. و رسول- علیه السّلام[آنها ما «۱۱» گفت:

۱۲»۱۳» اعطیت السبع الطّوال« مکان التورات و اعطیت المثانی مکان الإنجیل و اعطیت المئین مکان الزبور و فضّلت بالمفصّل«.

---

(۱). آج: هشتده، گاه: هیژده، کا: هجده.

(۲). اساس و آج: ششصد خوانده می‌شود، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۱- ۳). آج، آد، گا، کا: صلی الله علیه و آله.

(۴). آد، کا او را.

(۵). آد، کا: هر که.

(۶). آد، کا: کرد.

(۷). آد، کا: و هر که در او.

(۸). آد، کا: و از اینکه سوره.

(۹). آج را.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۲). آد: الطول.

(۱۳). آج صدق رسول الله.

صفحه : ۲

قوله تعالی:

[سوره الحجرات (۴۹): آیات ۱ تا ۱۰]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَینَ یَدَیِ اللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۱) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَرفَعُوا أَصواتَکُم فَوقَ صَوتِ النَّبِیِّ وَ لا تَجهَرُوا لَهُ بِالقَولِ کَجَهرِ بَعضِکُم لِبَعضٍ أَن تَحبَطَ أَعمالُکُم وَ أَنتُم لا تَشعُرُونَ (۲) إِنَّ الَّذِینَ یَغُضُّونَ أَصواتَهُم عِندَ رَسُولِ اللّهِ أُولئِکَ الَّذِینَ امتَحَنَ اللّهُ قُلُوبَهُم لِلتَّقوی لَهُم مَغفِرَةٌ وَ أَجرٌ عَظِیمٌ (۳) إِنَّ الَّذِینَ یُنادُونَکَ مِن وَراءِ الحُجُراتِ أَکثَرُهُم لا یَعقِلُونَ (۴)
وَ لَو أَنَّهُم صَبَرُوا حَتّی تَخرُجَ إِلَیهِم لَکانَ خَیراً لَهُم وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۵) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِن جاءَکُم فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا أَن تُصِیبُوا قَوماً بِجَهالَةٍ فَتُصبِحُوا عَلی ما فَعَلتُم نادِمِینَ (۶) وَ اعلَمُوا أَنَّ فِیکُم رَسُولَ اللّهِ لَو یُطِیعُکُم فِی کَثِیرٍ مِنَ الأَمرِ لَعَنِتُّم وَ لکِنَّ اللّهَ حَبَّبَ إِلَیکُمُ

الإِيمانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُم وَ كَرَّهَ إِلَيكَمُ الكَفرَ وَ الفُسُوقَ وَ العِصيانَ أُولئِكَ هُمُ الرّاشِدُونَ (٧) فَضلاً مِنَ اللّهِ وَ نِعمَةً وَ اللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (٨) وَ إِن طائِفَتانِ مِنَ المُؤمِنِينَ اقتَتَلُوا فَأَصلِحُوا بَينَهُما فَإِن بَغَت إِحداهُما عَلَى الأُخرى فَقاتِلُوا الَّتِي تَبغِي حَتّى تَفِيءَ إِلى أَمرِ اللّهِ فَإِن فاءَت فَأَصلِحُوا بَينَهُما بِالعَدلِ وَ أَقسِطُوا إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ المُقسِطِينَ (٩)
إِنَّمَا المُؤمِنُونَ إِخوَةٌ فَأَصلِحُوا بَينَ أَخَوَيكُم وَ اتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّكُم تُرحَمُونَ (١٠)

[ترجمه]

ای آنان که مؤمنانید نه پیشین کنید پیش فرمان خدای و رسول او و بترسید از خدای که خدای شنوا و داناست.

یا شما که مؤمنانید بر مدارید آوازهای شما زبر آواز پیغامبر و بلند مکنید او را به گفتار چون بلند خواندن برخی را که تباه شود کردارهای شما و شما ندانید.

[۱- پ]، که آن کسها [که]«۱» کمترین«۲» آورند آوازهاشان نزدیک پیغمبر خدای، ایشانند آن کسها که آزموده کرد خدای دلهاشان پرهیزکاری را، ایشان را باشد آمرزشی و مزدی بزرگ.

آنان که همی خوانند تو را از پس حجره‌ها بیشتر ایشان خرد ندارند.

اگر«۳» ایشان شکیبایی کردندی تا برون آمدیی به سوی ایشان، بود بهتر ایشان را. و خدای آمرزگاری است بخشاینده.

---

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به معنی جمله افزوده شد. [.....]

(۲). اساس در بالای «کمترین» با خطّی جدیدتر از متن افزوده است: «فرود»، که ظاهرا به ترجمه دیگری از کلمه ناظر است.

(۳). آج: اگر آنستی که.

صفحه : ۳

ای آن کسها که مؤمنانید اگر بیاید به شما تباهکاری به خبری، کاوش کنی که برسانید گروهی را به نادانی، پس صباح کردید بر آنچه کردید پشیمانان.

[۲- ر]

و بدانید که اندر میان شماست پیغامبر خدای اگر فرمان بری شما اندر بسیاری از کار، بزهکار شوید«۱» و لکن خدای دوست کرد«۲» به شما ایمان و آراسته کرد در دلهای شما و ناخواه کرد به شما کافر شدن و تباهکاری و نافرمان شدن، ایشانند راه راست یافتگان.

فضل از خدای و نعمتی، و خدای داناست با حکمت«۳».

و اگر دو گروه از مؤمنان کارزار کنند صلح نهید میان ایشان. پس اگر افزون جوید یکی از ایشان بر دیگری کارزار کنید با آن که افزونی جوید تا باز آید به سوی فرمان خدای. پس اگر باز آمد صلح کنید میان ایشان براستی و داد کنید بدرستی که خدای دوست دارد دادکنان را.

که«۴» مؤمنان برادر یکدیگراند پس صلح کنید میان برادراتان«۵» و بترسید از خدای تا مگر شما را ببخشایند.

---

(۱). لا: هلاک شوید.

(۲). آج، لا: دوست گردانید.

(۳). آج: درست کار و درست گفتار.

(۴). آج: بدرستی که، لا: بدرستی.

(۵). برادراتان/ برادرانتان، آج: دو برادر شما.

صفحه : ۴

قوله تعالی: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ الایهٔ. عامّه قرّاء خواندند: لا تقدّموا، به ضمّ «تا» و کسر «دال» من التقدیم، و یعقوب خواند:

«لا تقدّموا» به فتح «تا» [و دال»](۱) من التقدّم، و التقدیر: لا تتقدّموا، فحذفت احدی التّائین تخفیفا- و اینکه رفته است به استقصاء. حق تعالی در اینکه آیت خطاب کرد با مؤمنان [۲- پ] و گفت: ای مؤمنان فرا پیش خدای و پیغمبر نشوی(۲). و «تقدیم» هم به معنی تقدّم است، یقال: منه مقدّمهٔ الکتاب أی متقدّمته.

[علیّ بن ابی طلحهٔ گفت از عبد اللّه بن عبّاس که معنی آن است که: خلاف کتاب و سنّت چیزی](۳) مگویی(۴)، عطیّه گفت: پیش از آن که خدای و پیغمبر گفت(۵) مگویی.

جابر عبد اللّه انصاری گفت: سبب نزول آیت آن بود که جماعتی روز عید پیش از آن که رسول- علیه السلام- ذبح کرد و نماز(۶)، ایشان ذبح کردند(۷). خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و فرمود تا ذبح با سر گیرند، گفت: پیش از آن که رسول ذبح کند، شما ذبح مکنید.

عایشه گفت: آیت در روزه آمد، گفت: پیش از آن رسول روزه گیرد، شما مگیری(۸) و به اینکه خبر تمسّک کردند در تحریم روزه روز(۹) شک. مسروق گفت(۱۰):

در نزدیک عایشه شدم روز شک، پاره‌ای انگبین پیش آورد و مرا داد، گفتم: روزه دارم. گفت: اینکه روز روزه نباید داشت(۱۱) که خدای تعالی اینکه آیت در اینکه روز

---

(۱). اساس، آج: ندارد، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). آد، گا، گا، لا: مشوید.

(۳). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها: مگویید.

(۵). کا، گا، لا: گوید.

(۶). آد، کا: نماز گذارد، گا: نماز کرد.

(۷). لا نماز کردند. [.....]

(۸). آج، آد، کا، گا، لا: مگیرید.

(۹). لا: روزه در.

(۱۰). اساس روز شک، که با توجه به نسخه بدلها و سیاق عبارت زائد است.

(۱۱). آج: نشاید داشت، دیگر نسخه بدلها: نشاید داشتن.

صفحه : ۵

دارم. گفت: اینکه روز روزه نباید داشت«۱» که خدای تعالی اینکه آیت در اینکه روز فرستاد و در اینکه روزه، نشاید روزه داشت به نیّت ماه رمضان و نیز به شکّ روزه نشاید داشتن«۲»، امّا به نیّت شعبان روزه داشتن مستحب است.

بعضی دگر گفتند معنی آن است که: هر عبادتی که معیّن است به وقتی پیش از آن وقت، آن عبادت مکنید چون: نماز و روزه و زکات و حج«۳»، تا«۴» اگر کسی کند«۵» مقبول نباشد و با سر باید گرفتن«۶». و بعضی دگر گفتند که: آیت در آن آمد که کسان«۷» آمدندی و از رسول- علیه السلام- چیزی«۸» پرسیدندی، حاضران«۹» مسارعت کردندی و جواب دادندی پیش از آنکه رسول جواب دادی، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، و اینکه قول مجاهد است و اینکه از باب سوء ادب است. حق تعالی به اینکه آیت [۳- ر]، [ادب آموخت ایشان را تا ادب نفس کار بندند. قتاده گفت: آیت در قومی آمد که گفتندی: لو انزل فی کذا، اگر خدای در حقّ ما آیتی فرستادی- یا سورتی، خدای کاره بود آن را، اینکه آیت فرستاد.

عبد اللّه زبیر گفت: جماعتی از بنی تمیم نزدیک رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم-«۱۰» حاضر آمده بودند«۱۱»، ابو بکر گفت: یا رسول اللّه، قعقاع بن معبد را امیر اینان کن. عمر گفت: أقرع بن حابس را، ابو بکر گفت: تو در اینکه کار جز

---

(۱). آج: نشاید داشت، دیگر نسخه بدلها: نشاید داشتن.

(۲). آد، گا: نتوان داشتن.

(۳). لا: و روزه و حج و جهاد و مانند آن.

(۴). لا: و.

(۵). آد، گا بی وقت.

(۶). اساس: گرفت، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). آج، آد، کا، گا: کسانی.

(۸). آج، کا، گا: خبری.

(۹). آد، گا در جواب.

(۱۰). آد، گا به وفد. [.....]

(۱۱). آد، کا، گا: حاضر آمدند، لا: آمدند به وفد.

صفحه : ۶

خلاف من نخواستی. او گفت«۱»: نخواستم و آواز بلند کردند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: پیش از خدای و پیغمبر مشوید.

إبن زید گفت: لا تقطعوا«۲» أمرا دون اللّه و رسوله، بی امر خدای و پیغمبر هیچ کار«۳» مکنید. و اینکه قول اولیتر است، لعمومه و شموله علی الجمیع حمل آیت بر عموم کردن اولیتر باشد تا همه داخل شود در اینکه«۴». أخفش گفت: معنی آن است که استبداد مکنید به رأی خود«۵»، تا خدای و رسول نفرماید«۶» مکنید و مگویید. و در اینکه آیت دلیل است بر بطلان قیاس، برای آن که خدای تعالی بر سبیل عموم گفت و تعیین و تخصیص نکرد، بل جمله مؤمنان را منع کرد«۷» از آن که پیش از خدای و رسول چیزی گویند یا کنند، الّا آن که او فرماید، امتثال فرمان او کنند بر وفق گفتار او. و قیاس«۸» و حمل چیزی بر چیزی و استنباط حکمی از حکمی خلاف اینکه است.

آنگه گفت: وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ از خدای بترسید و از عقاب او اجتناب کنید که خدا شنوا و داناست، سمیع لأقوالکم،

علیکم بأحوالکم.

یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَرفَعُوا أَصواتَکُم، گفت«۹»: آیت در ثـابت بن قیس بن شـمّاس آمـد- و او کر بود و بلنـد آواز بود- بـا رسول سخن گفتی به آواز بلنـد. رسول را از آن کراهت بود«۱۰»، خدای تعالی«۱۱» آیت فرسـتاد و گفت: ای مؤمنان آواز بر مدارید بالای آواز پیغمبر و با او سخن بلند مگویید- چنان که با یکدیگر گویید- و گفتند معنی آن است که: رسول را آواز مدهید به نام او چنان که یکدیگر را

---

(۱). آد، گا: عمر گفت.

(۲). کذا: در آج، آد، کا، گا، لا، چاپ شعرانی (۱۰/ ۲۴۰): لا تفعلوا.

(۳). لا: کاری.

(۴). آد، گا، لا: در او.

(۵). لا و.

(۶). آد، گا: نفرمایند.

(۷). آد، گا، لا: نهی کرد.

(۸). آد، گا: قیاس کردن.

(۹). آد، گا، لا: گفتند.

(۱۰). آد، کا، گا، لا: بودی.

(۱۱). آد، لا اینکه.

صفحه : ۷

می‌گویید: محمّد«۱» یا احمد، و لکن خطاب چنین کنید: یا نبیّ‌اللّه یا رسول اللّه، ای پیغمبر خدای، ای فرستاده خدای، نظیره قوله: لا تَجعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَینَکُم کَدُعاءِ بَعضِکُم بَعضاً«۲».

أَن تَحبَطَ أَعمـالُکُم، أی لئلّا تحبط أعمالکم، تا عملهاتان«۳» باطـل نشود، و معنی آن که: بیـان کردیم«۴» اندرجای«۵»، تا عملتان به موقع قبول افتد، چه معلوم است که اگر اینکه خطاب بر وجه مأمور بکردندی مسـتحقّ ثواب بودندی، چون خلاف آن کردند و قصد ایشان وضع حرمت رسول بود، ایشان را به آن ثواب«۶» حاصل نیامد آن انتفاء ثواب را بر توسّع احباط خواند.

گفتند: چون«۷» آیت آمد، ثابت بیامد«۸» و بر راه نشست و می‌گریست.

عاصم بن عـدیّ بر او بگـذشت او را گفت: یا ثابت چرا می‌گریی! گفت:«۹» آیتی آمـد و من می‌ترسم که از اهـل آن آیت باشم، و من مردی رفیع الصـوتم- بلنـد آواز- و«۱۰» قصـد نکردم. عـاصم بن عـدیّ بر او بگـذشت او را گفت: یـا ثـابت من بـا رسـول خـدا می‌گویم«۱۱». برفت و رسول را خبر داد. ثابت برخاست و در خانه رفت و دختر عبد اللّه ابیّ سـلول در خانه او بود- جمیله، و گفت: من خطایی کرده‌ام«۱۲» و در اینکه خانه خواهم رفت«۱۳» که اسپ]«۱۴» در او بسته باشد. چون در آن جا روم«۱۵»

---

(۱). آد: یا محمّد و.

(۲). سوره نور (۲۴) آیه ۶۳. [.....]

(۳). آد، کا، گا، لا: عملتان.

(۴). آد، كا، گا: كرده‌ايم.

(۵). آج: اندر جاى (شايد كه: اندجاى)، ديگر نسخه بدلها: چند جاى.

(۶). كا. لا: بر آن ثوابى، آد: از آن ثوابى.

(۷). آد، كا، گا، لا اينكه.

(۸). آد، گا: ثابت بن قيس.

(۹). لا: ثابت گفت.

(۱۰). كا: امّا.

(۱۱). آد، كا، گا، لا: عبارت «عاصم بن عدى ... مى‌گويم» را ندارد.

(۱۲). كا، گا، لا: بكرده‌ام.

(۱۳). كا، گا، لا: خواهم رفتن.

(۱۴). اساس: ندارد، با توجّه به آج افزوده شد.

(۱۵). لا بياو.

صفحه : ۸

مسمارى بر آن در زن كه من عهد كردم كه تا خداى و پيغمبر از من خشنود نباشند«۱» بيرون نيايم تا آن جا بميرم«۲». پس جميله مسمار«۳» بر آن در زد و او در آن خانه«۴» مى‌گريست. رسول را خبر دادند از اينكه حال، گفت: بروى و بخوانى«۵» او را. عاصم بيامد او را در خانه اسپ يافت مسمار بر در زده«۶» گفت: يا ثابت تو را رسول مى‌خواند، گفت: مسمار بركش تا برون آيم. او مسمار بركشيد، ثابت بيرون آمد و به يك جاى پيش«۷» رسول رفتند. ثابت گفت: يا رسول اللّه من مردى ام رفيع الصّوت جهورىّ از جهت خلقت، و ترك ادب كردم در مجلس تو، به عادت خود آواز برداشتم و من مى‌ترسم كه من اهل اينكه آيتم«۸» و عملم باطل شود و از اهل دوزخ شوم. توبه كردم يا رسول اللّه.

رسول- عليه السلام- او را گفت:

أما ترضى ان تعيش حميدا و تقتل شهيدا و تدخل الجنّة،

راضى نباشى با آن كه تا زنده‌اى حميدى«۹» و چون بميرى شهيد باشى و به بهشت شوى! گفت: راضى شدم به بشارت خداى و رسول و توبه كردم كه دگر مانند آن نكنم، خداى تعالى اينكه آيت فرستاد: إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصواتَهُم عِندَ رَسُولِ اللّهِ.

أنس گفت: بسيار وقت ما«۱۰» مرد را ديدمانى از اهل بهشت در ميان ما مى‌رفتى و ندانستديمى«۱۱» گفت: چون روز يمامه«۱۲» و ما در حرب مسيلمه«۱۳»، و ثابت قيس حاضر بود و در«۱۴» مردمان تكاسلى مى‌ديد و انكسارى و جماعتى به

---

(۱). كا، گا، لا: راضى نشوند. [.....]

(۲). كا، گا او در خانه رفت.

(۳). كا: مسمارى.

(۴). كا: و ثابت در خانه.

(۵). آد، كا، گا: برويد و او را بخوانيد، لا: برويد و بخوانيد.

(۶). آد، كا، گا، لا: مسمار بر زده.

(۷). کا، لا: و با هم پيش.

(۸). کا، لا: که از اهل اينكه آيت باشم.

(۹). آد، گا: حميد باشى.

(۱۰). آج آن.

(۱۱). كذا: در اساس، همه نسخه بدلها: ندانستمانى.

(۱۲). آج، آد، کا، گا بود.

(۱۳). آج، آد، کا، گا، لالى بوديم.

(۱۴). آد، گا: چون در، لا: و از.

صفحه : ۹

هزيمت رفتند«۱»، گفت: افّ لهؤلاء و ما يصنعون. ما در عهد رسول قتال نه چنين كرديمى«۲» [۳- پ] پيش رفت و قتال مى‌كرد تا كشته شد«۳».

و درعى پوشيده داشت، يكى از جمله مسلمانان درع از او بركشيد پنهان و ببرد و در زير ريگى«۴» پنهان كرد. يكى از صحابه، ثابت را«۵» در خواب ديد كه او را گفت: يا فلان، بدان كه درع من فلان كس دارد، از من برون كرد و در زير ريگ«۶» پنهان كرد، برو«۷» خالد وليد را بگو تا باز ستاند و بفروشد و فلان كس را بر من وامى است آن وام بگزارد از من، و ابو بكر را- كه خليفه است- بگو تا به اينكه قيام كند و بنده مرا- فلان را- آزاد كند.

او بيامد و خالد«۸» را بگفت. خالد كسى را فرستاد«۹» به خيمه آن كس كه او گفته بود و طلب كردند و آن درع در زير خاك يافتند«۱۰» و پيش او بردند«۱۱» در وجه وام او كرد و غلامش«۱۲» آزاد كردند. راوى خبر گويد: هرگز وصيّتى نديدم كه از پس مرگ انفاذ كردند جز اينكه وصيّت«۱۳».

ابو هريره گفت: چون اينكه آيت آمد، ابو بكر گفت: و اللّه كه من از اينكه پس [با رسول]«۱۴» سخن نگويم الّا چنان كه به سرّ گويند. عبد اللّه زبير گفت: چون اينكه آيت آمد، صحابه با رسول سخن چنان«۱۵» گفتند«۱۶» كه او چند بار بازخواستى.

---

(۱). کا ثابت. [.....]

(۲). آد، کا، گا، لا: كردمانى.

(۳). آد، کا، گا، لا: تا شهيد شد.

(۴). آد، کا، گا، لا: ديگى.

(۵). آد، لا: صحابه او را.

(۶). آج: خاك، آد، کا، گا، لا: ديگى.

(۷). کا، گا، لا و.

(۸). آد، کا، گا، لا: خالد وليد.

(۹). آج: كس فرستاد.

(۱۰). آج: در زير آن خاك، آد: در زير ديگ يافتند، کا: در زير ديگ بازيافتند، لا: در زير آن ديگ كه او گفته بود بيافتند.

(۱۱). آج تا، لا او.

(۱۲). آج، آد، کا، گا را.

(۱۳). لا را.

(۱۶- ۱۴). آج و همه نسخه بدلها: گفتندی.

(۱۵). آد آهسته. [.....]

صفحه : ۱۰

و بپرسیدی، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: إِنَّ الَّذِینَ یَغُضُّونَ أَصواتَهُم عِندَ رَسُولِ اللّهِ، گفت آنان که آواز نرم دارند«۱» بنزدیک رسول خدای«۲». غضّ صوته و من«۳» صوته. و الغضّ النقصان، و منه غضّ الطرف، قال الشاعر«۴».

فغضّ الطرف انّک من نمیر فلا کعبا بلغت و لا کلابا

أُولئِکَ الَّذِینَ امتَحَنَ اللّهُ، ایشان آنان باشند که خدای تعالی [۴- ر] امتحان کرده باشد دلهای ایشان را، یعنی معامله با ایشان کرده باشد که امتحان کنند، و خالص کرده باشد دلهای ایشان را و صافی چنان که زر به آتش صافی کنند. لِلتَّقوی، برای پرهیزگاری، لَهُم مَغفِرَةٌ، ایشان را آمرزش باشد و مزدی بزرگوار. اینکه قول مجاهد و قتاده است.

قولی دیگر آن است که: امتحان«۵» علم خواست، یعنی از دل ایشان تقوی دانست. بعضی دگر گفتند: امتحن اللّه قلوبهم، أی اکرمها«۶»، برای آن که امتحان از او اکرام باشد. بعضی دگر گرفتند: اذهب الشهوات عنها، شهوت از او ببرد، و اینکه قول عمر خطاب است.

مفسّران گفتند اینکه چهار آیت من قوله: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَرفَعُوا أَصواتَکُم الی قوله: إِنَّ اللّه«۷» لا تَرفَعُوا أَصواتَکُم فَوقَ صَوتِ النَّبِیِّ

آنگه گفت: إِنَّ الَّذِینَ یُنادُونَکَ مِن وَراءِ الحُجُراتِ، آنان که تو را آواز می‌دهند از برون حجره‌ها- یعنی بنی تمیم- و تو را به نام می‌خوانند، چنان که رفت. اینکه قول قتاده است. عبد اللّه عبّاس گفت: رسول- علیه السلام- سریّتی«۸» به بنی العنبر«۹» فرستاد و عیینة بن الحصن«۱۰» الفزاریّ را برایشان«۱۱» امیر کرد. چون بشنیدند که لشکر پیغامبر«۱۲» آمد بگریختند و عیال را رها کردند. عیینه ایشان را به بردگی بیاورد به مدینه«۱۳» پس از آن مردان ایشان بیامدند تا فدیه دهند و زنان و فرزندان«۱۴» باز خرند. چون به مدینه رسیدند وقت قیلوله بود و رسول- علیه السّلام- در بعضی«۱۵» [۶- ر] حجرات زنان خفته بود. بر در حجره بایستادند و آواز دادند: اخرج الینا یا محمّد؟ رسول را بیدار کردند. رسول- علیه السلام- برون«۱۶» آمد. گفتند: اینکه عیال ما را با ما ده یا فدیه بستان«۱۷».

---

(۱). کا: ازین پیش.

(۲). گا: آنگاه.

(۳). کا: عطا و خلعت داد.

(۴). آد: او را خلعت و عطا داد.

(۵). آج، کا، لا: گفتگویی برفت، آد، گفتگویی شد.

(۶). آد، گا: گشت.

(۷). آج، آد، گا: آیت.

(۸). کا: لشکری را.

(۹). آد، گا: بنی الغیر.

(۱۰). آد، کا، گا، لا: الحصین.

(۱۱). گا: بر او.

(۱۲). آج، آد، کا، گا: پیغمبر، لا: رسول.

(۱۳). آد: به مدینه آورد.

(۱۴). آج خود، آد، کا، گا را. [.....]

(۱۵). آد، گا: در یکی.

(۱۶). آد، کا، گا: بیرون.

(۱۷). کا: گفتند: فدیه بستان و عیال ما را با ما ده، آد: گفتند عیال ما را با ما ده و فدیه بستان.

صفحه : ۱۵

جبرئیل«۱» آمد و گفت: حاکمی بکن«۲» میان تو و ایشان. رسول- علیه السلام- گفت«۳»: راضی باشی«۴» که سبرة بن عمرو میان من و شما حاکم باشد و او بر دین«۵» شماست! گفتند: آری. سبره گفت: من حکم نکنم و عمّم حاضر است- اعور بن بشامه«۶». رسول گفت: روا باشد. او را حاکم کردند. گفت: همانا صلاح در آن باشد«۷» که یک نیمه را آزاد کنی و یک نیمه را فدیه بستانی. پیغامبر گفت: کردم«۸».

رسول- علیه السلام- گفت: هر که از فرزندان اسماعیل بر او چیزی است که کفّارت باید کرد«۹» او را، یکی از اینان آزاد کنی«۱۰». خدای تعالی آیت فرستاد.

زید بن أرقم گفت قومی از عرب بیامدند و گفتند: بیایید تا برویم و اینکه محمّد را ببینیم اگر پیغامبر است به او ایمان آوریم و با او سعیدتر کسی باشیم«۱۱» و اگر پادشاه است در کنف و جوار او بباشیم. بیامدند«۱۲» رسول در بعضی حجره‌ها بود، تعجیل کردند پیش«۱۳» از آن که رسول برون آید گفتند«۱۴»: یا محمّد اخرج الینا، یا محمّد برون آی. خدای تعالی«آنها ما «۱۵» آیت فرستاد: إِنَّ الَّذِینَ یُنادُونَکَ مِن وَراءِ الحُجُراتِ، و هی جمع حجره و یجمع علی حجر ایضا. و در او دو لغت است حجرات به فتح«آنها ما «۱۶» «جیم» و اینکه قراءت ابو جعفر است، و علیه قول الشّاعر:

و لمّا رأونا بادیا رکباتنا علی موطن لا یخلط الجدّ بالهزل

و لغت دیگر ضمّ «جیم» است و اینکه لغت بهتر است و قراءت باقی قرّاء

---

(۱). گا علیه السّلام.

(۲). آد، گا: تعیین کن، کا: بگمار.

(۳). آج: فرمود.

(۴). آد، گا: هستید.

(۵). کا: و او مردم شماست.

(۶). آج: لشامه، لا: بشامه.

(۷). کا: همانا که صلاح آن باشد.

(۸). آج، کا پس.

(۹). آد، کا، گا، لا: کردن.

(۱۰). آج، آد، کا، گا: کند.

(۱۱). کا: و ما به او سعیدتر کسی شویم. [.....]

(۱۲). کا و.

(۱۳). آج، آد، کا: ندارد.

(۱۴). آد، گا: آواز دادند.

(۱۵). همه نسخه بدلها اینکه.

(۱۶). گا: به ضمّ.

صفحه : ۱۶

است، کقول الشّاعر:

أما کان عبّاد کفیّا«آنها ما «۱» لدارم بلی و لابیات بها الحجرات

یعنی بلی و لبنی هـاشم. أَکثَرُهُم لا یَعقِلُونَ [۷- ر]، آنـان کـه تـو را از ورای حجرات آواز می‌دهنـد بیشـتر عقـل ندارنـد یعنی جاهل‌اند«آنها ما «۲». مراد نه آن است که دیوانه‌انـد، چه«آنها ما «۳» اگر دیوانه بودنـدی با ایشان خطاب«آنها ما «۴» نبودی و معاتب نبودندی و لکن مراد آن است که جاهل‌اند«آنها ما «۵» عقل کار نبندند«آنها ما «۶» و عرف نمی‌شناسند و ادب ندارند«آنها ما «۷».
وَ لَو أَنَّهُم صَبَرُوا حَتّی تَخرُجَ إِلَیهِم لَکانَ خَیراً لَهُم، گفت اگر چنـان بودی که صبر کردنـدی تا تو برون آمـدیی«آنها ما «۸» ایشان را نیکو«آنها ما «۹» بودی هم در دنیا و هم در آخرت. امّا بهی دنیا آن بود که ممکن بودی که همه را آزاد کردی و هیـچ کس را«آنها ما «۱۰» فـدیه نسـتدی و بهی آخرت آن که خـدای تعالی الطاف کردی با ایشان که به ایمان نزدیک شدندی تا ثواب دادی ایشان را به شرایط خود. سعد بن«آنها ما «۱۱» عبد اللّه گفت رسول را- علیه السـلام- پرسیدند که: یا رسول اللّه آنان که بودند که تو را آواز دادنـد ورای حجره‌هـا! گفت: جفـاة بنی تمیم بودنـد اگر نه آنستی که مرا خبر دادنـد که ایشـان بـا دجّال اعور قتـال سـخت خواهند کردن، من دعـا کردمی برایشان تا«آنها ما «۱۲» خـدای تعالی ایشان را هلاک کردی. [وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ و خـدای تعالی آمرزنده و بخشاینده است]«آنها ما «۱۳».

---

(۱). آد: عباد کفورا، کا: عبادا لنا.

(۲). آد، گا و.

(۳). آد، گا: که.

(۴). آد، گا: خطاب با ایشان.

(۵). همه نسخه بدلها: جاهلانند.

(۶). همه نسخه بدلها: نمی‌بندند.

(۷). آد، کا، گا: نگاه نمی‌دارند.

(۸). آج، آد، کا، گا: آمدی.

(۹). آج، آد، کا، گا: به، لا: بهتر. [.....]

(۱۰). گا: هیچ یک را، کا، لا: هیچ را.

(۱۱). کا، لا: سعید.

(۱۲). آد: تا ایشان را.

(۱۳). اساس، آج، لا: اینکه سطر را ندارد، از آد افزوده شد.

صفحه : ۱۷

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِن جاءَکُم فاسِقٌ بِنَبَإٍ«آنها ما «۱»، آیت در ولید بن عقبة بن [ابی]«آنها ما «۲» معیط آمد که رسول- علیه السلام- او را به بنی المصطلق فرستاد بعد از وقعه کارزار تا از ایشان صدقه بستاند- و میان«آنها ما «۳» ایشان در جاهلیّت عداوتی بود- چون قوم او را بدیدند«آنها ما «۴» به استقبال او آمدند برای تعظیم فرمان رسول- علیه السلام- او گمان برد«آنها ما «۵» که ایشان او را بخواهند کشت«آنها ما «۶»، بترسید از ایشان و با نزدیک رسول- علیه السلام- آمد و گفت یا رسول اللّه، بنی المصطلق مرتد شدند و صدقه ندادند«آنها ما «۷» مرا بخواستند کشت. رسول را- علیه السلام- خشم [۶- پ] آمد و عزم کرد که به غزای ایشان رود. ایشان بیامدند و گفتند: یا رسول اللّه رسول تو بیامد، ما به کرامت او را استقبال کردیم. چون ما را بدید برگردید و باز پس آمد، ندانیم تا سبب چه بود!

اکنون بیامدیم«آنها ما «۸»، گفتیم نباید که«آنها ما «۹» حال خلاف«آنها ما «۱۰» راستی انهاء کند«آنها ما «۱۱» که از آن تو را تغییر«آنها ما «۱۲» و خشمی پدید آید، و صدقات معدّ است تا کسی آید و بستاند.

رسول- علیه السلام- باور نداشت ایشان را و تهمت بود او را در کار ایشان«آنها ما «۱۳». خالد ولید را بخواند و او را در سرّ گفت: برو و بنگر اگر بر ایشان شعار اسلام بینی و آثار مسلمانی صدقه ایشان بستان و بازگرد، و اگر خلاف«آنها ما «۱۴» اینکه باشد با ایشان آن کن که با کافران کنند. او بیامد، نماز دیگر آنجا رسید.

ایشان- بر عادت بانگ نماز [شام]«آنها ما «۱۵» و خفتن بکردند«آنها ما «۱۶» و نماز کردند«آنها ما «۱۷» تا او

---

(۱). کا اینکه.

(۲). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۳). آد، گا او و.

(۴). آد، گا: چون بنزدیک ایشان رسید قوم.

(۵). آد، گا، لا: او بترسید و گمان برد.

(۶). همه نسخه بدلها: کشتن.

(۷- ۱۷). آد، کا، گا، لا و.

(۸). آج، لا و.

(۹). کا او.

(۱۰). لا: حالی بخلاف. [.....]

(۱۱). آد، گا: راستی باز نماید.

(۱۲). کا، لا: تغیّری.

(۱۳). کا: و در کار ایشان متردّد بود.

(۱۴). کا، لا: بخلاف.

(۱۵). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۶). آد، گا، لا: بگفتند.

صفحه : ۱۸

آن جا بود از ایشان الّا خیر ندید. صدقه بستد و باز آمد و رسول را- علیه السلام- خبر داد. خدای تعالی آیت فرستاد: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِن جاءَکُم فاسِقٌ بِنَبَإٍ، یعنی ولید عقبهٔ بن ابی معیط. خدای تعالی او را در اینکه آیت فاسق خواند و در آیت دیگر«آنها ما «۱»: أ فَمَن کانَ مُؤمِناً کَمَن کانَ فاسِقاً لا یَستَوُون«۲». حق تعالی در اینکه آیت مؤمنان را امر کرد، گفت: ای گرویدگان؟ اگر فاسق خبری به شما آرد، فَتَبَیَّنُوا، آهستگی [کنید]«۳» و تعجیل [مکنید]«۴» از آن که رنجی به قومی رسانی«۵» به نادانسته«۶»، پس پشیمان [شوید]«۷» بر آنچه کرده باشی«۸».

و در آیت دو قراءت است: یکی «تثبتوا» من التثبت، تفعّل من الثّبات أی توقّفوا، و دیگر «تبیّنوا» من التّبیین و البیان [۷- ر]، یعنی بدانی«۹». أن تُصِیبُوا، المعنی لئلّا تصیبوا، چنان که در نظایر او برفت علی احد التقدیرین، یکی اینکه که گفتیم [و یکی حذرا]«۱۰» أن تصیبوا، و در آیت دلیل است بر آن که خبر واحد ایجاب علم و عمل نکند، برای آن که«۱۱» ایمن نباشند که قایل دروغ می‌گوید، و آنچه به اینکه صفت باشد از اخبار توقّف واجب باشد در او. و فرقی نبود در اینکه قضیّه میان خبر فاسق و خبر عدل«۱۲»، برای آن که عدالت چون به حدّ عصمت نباشد امان حاصل نباشد از آن که مخبر دروغ می‌گوید و با«۱۳» اینکه جواز علی [کلّ]«۱۴» حال توقّف واجب [است]«۱۵» و گروهی استدلال کردند به اینکه آیت بر وجوب عمل [بر]«۱۶» خبر واحد، و آن آن است که گفتند: چون [در]«۱۷» خبر فاسق توقف [فرمود]«۱۸» باید که«۱۹» در خبر عدل عمل واجب باشد تا فرق بود میان خبر

---

(۱). آج، گا، لا: در دگر آیت فی قوله.

(۷- ۲). سوره سجده (۳۲) آیه ۱۸. (۱۰- ۴- ۳). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها: رسانید.

(۶). اساس و، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۸). همه نسخه بدلها: باشید.

(۹). آج، آد، کا: بدانید.

(۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها خبری واحدی خبری است که. [.....]

(۱۲). آد: عادل.

(۱۶- ۱۳). آد، گا: بر. (۱۸- ۱۷- ۱۵- ۱۴). اساس: ندارد، با توجّه به آج افزوده شد.

(۱۹). اساس: کرد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۱۹

فاسق و خبر عدل«۱»، گوییم: اینکه دلیل طریق الخطاب«۲» است، و دلیل الخطاب معتمد نیست بنزدیک بیشتر اهل علم. پس درست

آن است كه اوّل گفتيم.

وَ اعلَمُوا أَنَّ فِيكُم رَسُولَ اللّهِ، آنگه گفت: بدانى«۳» كه رسول خداى در ميان شماست، انديشه نكنى«۴» كه اگر شما قولى يا فعلى به خلاف راستى گويى يا كنى«۵»، وحى آيد و او را خبر دهد و شما را رسوا كند. لَو يُطِيعُكُم فِي كَثِيرٍ مِنَ الأَمرِ لَعَنِتُّم، اگر طاعت شما دارد در بسيارى كارها شما در عنت و بزه افتى«۶» از آن كه شما بر رأى و هواى و عصبيّت و محال كار كنى«۷» و گويى.«۸» وَ لكِنَّ اللّهَ حَبَّبَ إِلَيكُمُ الإِيمانَ، و لكن خداى تعالى ايمان بنزديك شما محبب و دوست داشته«۹» است و در دل شما بياراسته [۷- پ] به انواع الطاف كه با شما بكرده است، و«۱۰» فسوق و عصيان«۱۱» بنزديك شما مكره«۱۲» و مبغض كرده«۱۳» است هم از اينكه طريق كه گفتيم، نه به طريق آن كه محبّت ايمان در دل ما آفريده«۱۴» و كراهت كفر و فسوق«۱۵» و عصيان، و از جمله آن الطاف وعده ثواب است بر ايمان و طاعت، و وعيد عقاب است بر كفر و معصيت، و لا بد اينكه داعى باشد به فعل ايمان و صارف بود از فعل كفر. و قوله: لَو يُطِيعُكُم، به معنى«۱۶» يجيبكم است براى آن كه طاعت از آن كس بود كه فرود تو باشد در رتبت، و رسول- عليه السلام- فوق

---

(۱). گا: عادل.

(۲). آد، گا: طريقه دليل الخطاب.

(۳). همه نسخه بدلها: بدانيد.

(۷- ۴). آج، كا: مكنيد، آد، گا: كنيد.

(۵). آج، آد، كا، گا: گوييد يا كنيد.

(۶). آج، آد، كا، گا، لا: افتيد.

(۸). آج: گوييد.

(۹). آد، گا: دوست گردانيده، لا: دوست داشته بكرده.

(۱۰). آد، لا كفرو.

(۱۱). آد، كا، لا را. [.....]

(۱۲). آد، كا، لا: مكروه.

(۱۳). كا، لا: بكرده.

(۱۴). آد، كا، گا: آفريند.

(۱۵). كا، گا: فسق.

(۱۶). آد و ديگر نسخه بدلها لو.

صفحه : ۲۰

ماست در منزلت. چون موافقت«۱» مراد ما كند او را مجيب خوانند، مطيع نخوانند«۲» الّا بر مجاز، چنان كه نگويند: أطاع اللّه فلانا فى كذا، انّما يقال: أجابه اليه. و طاعت در برابر امر بود و«۳» بر عكس، و اينكه بيان رفته است پيش از اينكه.

آنگه گفت: أُولئِكَ هُمُ الرّاشِدُونَ، ايشان مصلحان و رشيدان باشند كه به ره«۴» صلاح و سداد باشند. و«۵» عدول كرد از خطاب به غايب،«۶» چنان كه گفت«۷»:

وَ ما آتَيتُم مِن زَكاةٍ تُرِيدُونَ وَجهَ اللّهِ فَأُولئِكَ هُمُ المُضعِفُونَ«۸»، و قال النّابغة:

یا دار میّة بالعلیاء فالسند

مرّت و طال علیها سالف الأبد

فَضلًا مِنَ اللّهِ وَ نِعمَةً، أی کان هذا فضلا، أو فعل هذا فضلا من اللّه و نعمة، گفت: اینکه که کرد با شما به فضل و نعمت کرد. و نصب او بر مفعول له است. وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ و خدای تعالی دانا و محکم کار است.

وَ إِن طائِفَتانِ مِنَ [۸- ر] المُؤمِنِینَ اقتَتَلُوا- الآیة، بیشتر مفسّران گفتند:

سبب نزول آیت آن بود که رسول- علیه السلام- یک روز بر مجلسی از مجالس انصاریان باستاد،«۹» علی حمار له«۱۰»، چهارپای«۱۱» [بول]«۱۲» کرد«۱۳». عبد اللّه ابیّ دست بر بینی گرفت و گفت: اینکه خر را از بر ما ببر که ما را رنجور کرد. عبد اللّه رواحه گفت: دست بر بینی مگیری«۱۴» از بوی چهار پای رسول، بوی او خوشتر است از بوی تو. برای عبد اللّه ابیّ مردی خشم گرفت [و سخنی گفت. و برای

____

(۵- ۱). آد، کا، گا: موافق.

(۲). آد، کا: خوانند نه مطیع.

(۳). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۴). آد، کا، گا: بر ره.

(۶). آج، لا: عتاب، آد، گا، کا: مغایبه.

(۷). اساس، آج: گفتیم، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). سوره روم (۳۰) آیه ۳۹.

(۹). کا، لا: انصار بایستاد.

(۱۰). کا: بر چهارپای از آن او. [.....]

(۱۱). گا رسول.

(۱۲). اساس: ندارد، با توجّه به آج، و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۳). کا: پس چهار پای آب بریخت.

(۱۴). آج، مگیرید.

صفحه : ۲۱

عبد اللّه رواحه مردی از قوم او خشم گرفت]«۱» و اینکه گروه با آن گروه گفتاگوی«۲» کردند و یکدیگر را دشنام دادند و به دست و نعل«۳» درهم افتادند، و رسول- علیه السلام- نتوانست بازداشتن ایشان را از یکدیگر خدای اینکه آیت فرستاد و گفت: اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر خصومت کنند، میان ایشان صلح دهی«۴». رسول- علیه السلام- آیت برایشان خواند. ایشان باز ایستادند و خاموش شدند.

بشیر بن نعمان می‌آمد تیغ به دست گرفته. چون او آمد، ایشان صلح کرده بودند. عبد اللّه ابیّ او را گفت: با تیغ به سر ما می‌آیی! گفت: آری، و اللّه که اگر پیش«۵» صلح رسیدمی به اینکه تیغ گردنت بزدمی. عبد اللّه ابیّ اینکه بیت به تمثیل بگفت«۶»:

متی ما يكن مولاک خصمک جاهدا«۷» تظلّم و يصرعک الّذين تصارع«۸»

قتاده گفت: آيت در دو مرد انصاری آمد،«۹» ميان ايشان مدافعتی«۱۰» بود در حقّ يکديگر، گفتند: لآخذنّ حقّی منک عنوة، من حق خود از تو بستانم بقهر برای آن که عشيره اينکه بيشتر«۱۱» بودند و آن ديگر گفت: بيا تا پيش رسول رويم، به حکومت«۱۲»، گفت: نيايم. آنگه درهم [۸- پ] افتادند به دست و زبان«۱۳» و

---

(۱). اساس، آج: ندارد، با توجّه به آد و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). آج، آد، لا: گفت و گوی.

(۳). آد، کا: نعلين.

(۴). همه نسخه بدلها: دهيد.

(۵). همه نسخه بدلها از.

(۶). آج، آد: به تمثّل بگفت، کا، گامان: بگفت به تمثّل.

(۷). اساس: جاهد، با توجه به آج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۸). اساس: يصارع، با توجه به آج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۹). آج، آد، کا که.

(۱۰). کا: محاکمتی. [.....]

(۱۱). کا: بيش.

(۱۲). کا: بيا تا به حکومت پيش رسول صلی اللّه عليه و آله رويم.

(۱۳). آد، گا: به دست و زبان درهم افتادند.

صفحه : ۲۲

قتال ميان ايشان به حدّ تيغ رسيد.

کلبی گفت: آيت در حرب سمير و حاطب آمد، و سمير حاطب را کشته بود. اوس و خزرج برای آن کارزار کردند و در آن قتال بماندند تا رسول را- عليه السلام- بفرستادند«۱»، خدای تعالی آيت فرستاد و رسول را فرمود که ميان ايشان صلح ده و ايشان را با علم«۲» کتاب خوان«۳». سدّی گفت: زنی بود از انصار نام او امّ زيد. ميان او و شوهرش خبر«۴» رفت. شوهر را«۵» در خانه محبوس کرد. قوم او خبر يافتند آمدند و با او خصومت کردند و قوم مرد حاضر آمدند و درهم آويختند و ميان ايشان به دست و نعل مضاربه رفت«۶». خدای تعالی«۷» آيت فرستاد آنگه گفت: فَإِن بَغَت إِحداهُما عَلَی الأُخری، اگر يکی از ايشان بر ديگری بغی کند و تعدّی«۸» و سر در نياورد با آنچه حکم خدای باشد، اگر او را بود و اگر بر او بود.

فَقاتِلُوا الَّتِي تَبغِي، قتال کنی«۹» با باغی تا با فرمان خدای آيد و آنچه او را فرمودند در کتاب خدای. فَإِن فاءَت، اگر باز آيد، ميان ايشان صلح دهی«۱۰» و کار ايشان به صلاح باز آری«۱۱» به عدل«۱۲» و رضا و انصاف.

وَ أَقسِطُوا، عدل کنی که خدای تعالی عادلان را دوست دارد. يقال: اقسط الرجل إذا عدل و قسط إذا جار. و گفتند: اينکه الف ازالت است و اصل کلمه قسط است، اذا جار و ظلم، آنگه اقسط ای ازال الجور، چنان که عربت معدته و اعربتها إذا اصلحتها و ازلت فسادها.

---

(۱). کا: تا آن وقت که رسول- صلی اللّه علیه و آله به رسالت بیامد.

(۲). کا، گا، لا: با حکم.

(۳). گا: خواند.

(۴). کذا: در اساس و آج گا، آد، کا، لا: چیزی.

(۵). کذا: در اساس و آج، آد، کا، گا، لا: شوهر او را.

(۶). کا: به دست و نعلین حرکتها رفت.

(۷). آد، کا، گا اینکه.

(۸). آد، گا نماید، لا کند.

(۹). آد، کا، گا، لا: کنید.

(۱۰). کا، گا، لا: دهید.

(۱۱). آد، کا، گا: آرید، لا: آورید. [.....]

(۱۲). اساس، آج: بعد از، با توجّه به دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۲۳

آنگه گفت: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ، مؤمنان برادرانند یکی دگر را«۱»، فَأَصْلِحُوا بَیْنَ أَخَوَیْکُم، اصلاح کنی [۹- پ] میان دو برادرتان«۲». یعقوب خواند و إبن سیرین«۳»: بین اخوتکم به «تا» علی الجمع و حسن بصری [خواند: بین اخوانکم به «الف و نون». وَ اتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّکُم تُرحَمُون، و از خدا بترسید تا همانا بر شما رحمت کنند. ابو عثمان حیری]«۴» گفت: برادری دین قویتر است از برادری نسب«۵» برادری نسب منقطع شود به مخالفت دین و برادری دین منقطع نشود به مخالفت نسب، جنید را گفتند: برادر که باشد! گفت: تو اویی به معنی جز که در شخص مغایرتی«۶».

ابو هریره روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت:

«۷»«۸»«۹»«۱۰» المسلم اخو المسلم لا یظلمه و لا یعیبه و لا یخذله و لا یتطاول علیه فی البنیان« فیستر عنه الریح الّا باذنه و لا یؤذیه بقتار« قدره الّا ان یغرف له و لا یشتری لبنیه الفاکهة فیخرجون بها الی صبیان جاره و لا یطعمونهم« منها احفظوا و لا یحفظوا« منکم الّا قلیل، گفت مسلمان برادر مسلمان است. نباید تا بر او ظلم کند یا او را عیب کند یا او را رها کند یا بنیان یا دیوار از بالای سر او ببرد تا باد بر او جهد مگر به دستوری او و او را به بوی خوردنی«۱۱» نرنجاند چون دیگ پزد و بوی او«۱۲» به او رسد باید تا او را نصیب [دهد]«۱۳» و اگر

---

(۱). آج، آد، گا، لا: یکدیگر را، کا: برادران یکدیگرند.

(۲). لا: دو برادرانتان.

(۳). آد، کا، گا: یعقوب و إبن سیرین خواندند.

(۴). اساس و آج: افتادگی دارد، از آد آورده شد.

(۵). لا، کا، گا برای آن که.

(۶). آد، گا، لا هست، کا: مغایر هست.

(۷). اساس و آج: البینات، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). آج، یقتار، آد: بقتار.

(۹). اساس: یعلمونهم، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۰). آد، گا، لا: لا یحفظه، کا: لا تحفظه.

(۱۱). آد، گا: خوردنی، لا: خود.

(۱۲). آج: بوی آن، آد، گا، لا: ندارد.

(۱۳). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. [.....]

صفحه : ۲۴

برای کودکان خود میوه خرد ایشان از سرای بیرون برند کودکان همسایگان ببینند ایشان را نصیب دهد. آنگه گفت اینکه وصایت نگاه داری از من و کم نگاه دارد«۱».

محمّد بن کعب را پرسیدند از اینکه آیات، گفت رسول«۲» گفته است:

اجر المصلح بین النّاس کاجر المجاهد عند الحرب،

گفت: [مزد]«۳» آن کس که میان مردمان اصلاح کند«۴» همچنان است که مزد آن کس که او جهاد کند در راه خدای«۵». بکر بن عبد اللّه گفت: یک میل برو به پرسیدن بیمار و، دو میل برو تا صلح دهی میان دو مسلمان، و سه میل برو به زیارت برادری که تو را باشد در راه خدای تعالی. و آیت دلیل [۱۰- پ] است بر وجوب قتال اهل بغی، لقوله تعالی: فقاتلوا التی تبغی، و «باغی» آن باشد که بر امام حق بیرون آید و فرمان او مخالفت کند و به حکم او رضا ندهد آن که چنین باشد امام را رواست که با او جهاد کند. و واجب است بر هر کس که امام وی را فرماید که به قتال او رو«۶» باید که برود با امام یا نیابت«۷» امام، و آن که بر امام جور بیرون آید قتال او واجب نبود و بی فرمان امام به قتال ایشان نشاید رفتن و چون رفتند بی ظفر باز نباید گشتن تا آنگه [که]«۸» ایشان با حق رجوع کنند و آن که از ایشان روی بگرداند فرار کرده باشد از زحف، چه آن نوعی است از جهاد. و اهل بغی بر دو ضرب«۹» باشند: یکی آن که کارزار کنند و ایشان را مقدّمی نباشد که با او رجوع کنند، و یکی«۱۰» آن که قتال کنند و ایشان را رئیسی باشد که به او«۱۱» رجوع کنند. حکم قسمت اوّل آن است که مجروحان ایشان را بکشند و از قفای هزیمتشان نروند و زن و زاده

---

(۱). آد، گا، لا: دارند.

(۲). آج، آد، گا صلی اللّه علیه و آله.

(۳). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۴). کا: صلح کند.

(۵). کا: در سبیل خدای جهاد کند.

(۶). گا: رود.

(۷). همه نسخه بدلها: نائب.

(۸). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۹). آد، گا: نوع.

(۱۰). گا، آد، دیگری.

(۱۱). آج، کا، لا: با او.

صفحه : ۲۵

ایشان را ببردگی نیارند«۱» و اسیر ایشان را«۲» نکشند. و قسمت دوم را حکم آن است که امام را روا بود که مجروحان را تمام بکشد و از قفای گریختگان برود و اسیران را بکشد. امّا سبی فرزندان و برده بیاوردن روا نبود«۳» هیچ دو گروه را، و مال ایشان آنچه در لشکرگاه بود امام را باشد«۴» تا قسمت کند بر مقاتله«۵» و آنچه بیرون لشکرگاه باشد او را بر آن سبیلی«۶» نباشد. و در آیت دلیل است و در اجماع در آن که«۷» محاربان«۸» امیر المؤمنین علی [۱۰- پ] در عهد ولایت او از اهل بصره و شام و نهروان همه باغیان بودند و قتال ایشان واجب بود بر مسلمانان،

لقول النّبی- علیه السلام- لعمّار: ستقتلک الفئة الباغیة،

و

لقوله- علیه السلام- اخواننا بغوا علینا،

و از آن جا که رسول- علیه السلام عمّار را گفت تو را گروه«۹» باغیان بکشند و امیر المؤمنین را پرسیدند از آن قوم، گفت: برادران مااند یعنی در نسب که بر ما«۱۰» بغی کردند امّا تمسّک ایشان به ظاهر آیت و اجراء اسم ایمان بر ایشان همچنان است که گفت: یا ایّها الّذین آمنوا آمنوا باللّه«۱۱»، ای«۱۲»، یا ایّها الّذین اظهروا الایمان بالسنتهم امنوا بقلوبکم، مراد اظهار ایمان باشد و اجرای اسم بر توسّع«۱۳» علی الظاهر.

قوله تعالی:

[سوره الحجرات (۴۹): آیات ۱۱ تا ۱۸]

[اشاره]

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا یَسخَر قَومٌ مِن قَومٍ عَسی أَن یَکُونُوا خَیراً مِنهُم وَ لا نِساءٌ مِن نِساءٍ عَسی أَن یَکُنَّ خَیراً مِنهُنَّ وَ لا تَلمِزُوا أَنفُسَکُم وَ لا تَنابَزُوا بِالأَلقابِ بِئسَ الاسمُ الفُسُوقُ بَعدَ الإِیمانِ وَ مَن لَم یَتُب فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ (۱۱) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اجتَنِبُوا کَثِیراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعضَ الظَّنِّ إِثمٌ وَ لا تَجَسَّسُوا وَ لا یَغتَب بَعضُکُم بَعضاً أَ یُحِبُّ أَحَدُکُم أَن یَأکُلَ لَحمَ أَخِیهِ مَیتاً فَکَرِهتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ تَوّابٌ رَحِیمٌ (۱۲) یا أَیُّهَا النّاسُ إِنّا خَلَقناکُم مِن ذَکَرٍ وَ أُنثی وَ جَعَلناکُم شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکرَمَکُم عِندَ اللّهِ أَتقاکُم إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ (۱۳) قالَتِ الأَعرابُ آمَنّا قُل لَم تُؤمِنُوا وَ لکِن قُولُوا أَسلَمنا وَ لَمّا یَدخُلِ الإِیمانُ فِی قُلُوبِکُم وَ إِن تُطِیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ لا یَلِتکُم مِن أَعمالِکُم شَیئاً إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۱۴) إِنَّمَا المُؤمِنُونَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَم یَرتابُوا وَ جاهَدُوا بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم فِی سَبِیلِ اللّهِ أُولئِکَ هُمُ الصّادِقُونَ (۱۵)

قُل أَ تُعَلِّمُونَ اللّهَ بِدِینِکُم وَ اللّهُ یَعلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ وَ اللّهُ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ (۱۶) یَمُنُّونَ عَلَیکَ أَن أَسلَمُوا قُل لا تَمُنُّوا عَلَیَّ إِسلامَکُم بَلِ اللّهُ یَمُنُّ عَلَیکُم أَن هَداکُم لِلإِیمانِ إِن کُنتُم صادِقِینَ (۱۷) إِنَّ اللّهَ یَعلَمُ غَیبَ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ اللّهُ بَصِیرٌ بِما تَعمَلُونَ (۱۸)

[ترجمه]

---

(۱). آد، کا، گا: نبرند.

(۲). آد، کا، گا: اسیرانرا.

(۳). آد، گا: امّا زن و فرزندان ایشان را به بردگی بردن در هیچ حال روا نباشد. [.....]

(۴). کا: رسد.

(۵). کا: بر لشکر خویش.

(۶). لا: راه.

(۷). آج: بر آن که، آد، گا: و اجماع بر آن که.

(۸). کا به.

(۹). آج، آد، گا: گروهی.

(۱۰). آد، گا: با ما.

(۱۱). سوره نساء (۴) آیه، ۱۳۶.

(۱۲). کا: یعنی.

(۱۳). آج، کا، لا باشد.

صفحه : ۲۶

ای آنان که گرویده‌ای، فسوس مداری«۱» گروهی از گروهی، بود که باشند به از ایشان و نه زنان از زنان، بود که باشند به از ایشان، و عیب مکنی یکدیگر را و نخوانید یکدیگر را به لقبها، بد نامی است فسق پس ایمان و هر که توبه نکند ایشان ستمکاران باشند.

ای آنان که گرویده‌ای بپرهیزی از بسیاری گمان که بهری از گمان بزه است و جست و جوی مکنید«۲» و غیبت مکنید بهری از شما بهری را. خواهد یکی از شما که بخورد گوشت برادرش مردار! نخواهی آن را و بترسی از خدای که خدای توبه پذیرنده و بخشاینده است.

ای مردمان ما بیافریدیم شما را از نر و ماده‌ای و کردیم شما را قبیله‌های بزرگ و کوچک تا شناسی یکدگر را. گرامی ترین شما بنزدیک خدای پرهیزکارتر باشد که خدای دانا و با خبر است.

[۱۱-پ]

گفتند عرب«۳» ایمان آوردیم، بگوی ایمان نیاوردی و لکن بگویی اسلام آوردیم«۴» و نشد ایمان در دلهاتان و اگر اطاعت داری خدای را و رسول خدای را نقصان نکند از عملهای شما چیزی، که خدای آمرزنده و بخشاینده است.

---

(۱). آج، لا: باید که فسوس ندارید.

(۲). آج: احوال یکدیگر مپرسید به بدی.

(۳). آج، لا: اهل بادیه.

(۴). آج، لا: اقرار کردیم به زبان. [.....]

صفحه : ۲۷

گرویدگان آنان که بگرویدند به خدای و رسول او پس شک نکنند و جهاد کنند به مال و جانهاشان در راه خدای ایشان

راستگویان‌اند.

بگو بیاموزی خدای را به دینتان! و خدای داند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین [است]«۱» و خدای به همه چیز داناست.

منّت می‌نهند بر تو که اسلام آوردند«۲» بگو منّت منهی بر من به اسلامتان بل خدای منّت نهاد بر شما آن که هدایت داد«۳» شما را به ایمان اگر راست گویی.

خدای داند نهانی آسمانها و زمین و خدای بیناست به آنچه شما می‌کنید.

قوله تعالی: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا یَسخَر قَومٌ مِن قَومٍ [۱۱- پ]، حق تعالی [گفت]«۴»: ای مؤمنان نباید تا فسوس دارید«۵» گروهی از گروهی. عبد اللّه عبّاس گفت: آیت در ثابت بن قیس شمّاس آمد که او را در گوش گرانی بود، و چون به مسجد رسول آمدی«۶» گروهی که«۷» پیش از او آمده بودندی او را جای باز دادندی تا بنشستی نزدیک به رسول تا سخن رسول بشنیدی. یک روز در آمد و رسول

---

(۱). اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد.

(۲). آج، لا: گردن نهادند.

(۳). آج، لا: راه نمود.

(۴). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). کذا: در اساس، آج و دیگر نسخه بدلها: دارند.

(۶). آج، کا، گا، لا و.

(۷). همه نسخه بدلها: ندارد.

صفحه : ۲۸

- علیه السلام- یک رکعت نماز بامداد گزارده بود«۱»، با رسول یک رکعت بکرد و تا او یک رکعت دیگر کرد«۲»، مردم جای بگرفتند و ثابت آمد و پای بر گردن مردم می‌نهاد تا بنزدیک رسول، چنان که میان او و رسول- علیه السلام- یک شخص ماند. ثابت او را گفت: تفسّح، جای بازده. او گفت: اصبت مجلسا فاجلس، گفت: جای داری بنشین. او بنشست آن جا که بود خشمناک، چون رسول- علیه السلام- از سخن گفتن فارغ شد، [ثابت]«۳» آن«۴» مرد را گفت: تو کیستی!

گفت: أنا فلان بن فلان، من پسر فلان مردم. [گفت]«۵»: إبن فلانه! و او را مادری بود که در جاهلیّت [او را]«۶» سخن می‌گفتند«۷».

مرد خجل شد و به شرم بر افتاد خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

ضحّاک گفت: [آیت]«۸» در وفد بنی تمیم آمد که ایشان به درویشان صحابه فسوس کردند و استهزا، چون: عمّار و حسّان و بلال و صهیب و سلمان و سالم و از خلافت جامه ایشان، خدای تعالی آیت فرستاد و مؤمنان را نهی کرد از مثل آن فعل، گفت: ای مؤمنان [۱۲- ر] نباید که قومی از قومی فسوس کنند یعنی مردان از مردان. و «قوم»«۹» اسمی است خاصّ مردان را، و گفتند: بر مردان و زنان افتد. و در آیت مردان‌اند خاص لقوله تعالی: وَ لا نِساءٌ مِن نِساءٍ، اگر مردان و زنان بودندی، وَ لا نِساءٌ مِن نِساءٍ تکرار بودی، و قال زهیر«۱۰»:

و ما ادری و سوف إخال ادری أقوم آل حصن أم نساء

أراد أرجال أم نساء«۱۱».

---

(۱). همه نسخه بدلها: بامداد کرده بود.

(۲). آج، کا، گا، لا: کردی.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به آد افزوده شد.

(۴). اساس: او، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸- ۶- ۵). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). همه نسخه بدلها: سخن گفتند.

(۹). اساس: قومی، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۱۰). آج، لا شعر.

(۱۱). کا خدای تعالی گفت نباید که مردان چنین کنند.

صفحه : ۲۹

عَسی أَن یَکُونُوا خَیراً مِنهُم، باشد که اینکه مردان که شما از ایشان«۱» فسوس می‌داری«۲» به از شما باشند بنزدیک خدای و ثواب و پایه ایشان بالاتر بود. وَ لا نِساءٌ مِن نِساءٍ، و نه زنان از زنان نباید تا فسوس دارند که باشد که اینان از اینان«۳» به باشند. گفتند: آیت در حقّ دو زن آمد از زنان رسول- علیه السلام- که ایشان از امّ سلمه فسوس داشتند، و اینکه برای آن بود که او ایزاری«۴» در میان بسته بود و گوشه آن ایزار«۵» از بس پشت فرو زده بود و از پس می‌کشید. عایشه حفصه را گفت: نبینی که آن گوشه جامه که از پس می‌کشد، گویی زبان سگی است.

[أنس]«۶» گفت: آیت«۷» در حقّ زنان رسول آمد که امّ سلمه را عیب کردند به کوتاهی و گفتند: اینکه خود عایشه گفت امّ سلمه را و اشارت کرد بدو. عکرمه گفت از عبد اللّه عبّاس که: صفیّه بنت حییّ أخطب«۸» به شکایت بنزدیک رسول آمد- علیه السلام- و گفت: یا رسول اللّه، زنان تو مرا عیب می‌کنند و می‌گویند:

یا یهودیّه بنت [۱۲- پ] یهود، ای جهود جهود زاده، گفت«۹»: تو ایشان را بایستی گفتن«۱۰» که پدر من هارون است و عمّ موسی و شوهرم محمّد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: وَ لا تَلمِزُوا أَنفُسَکُم، خویشتن را عیب مکنید بعضی بعضی را، برای آن که همه از یک اصلی و از یک جنسی«۱۱» و از یک ملّتی«۱۲» و بمنزلت یک نفسی«۱۳» چنان که رسول- علیه السلام- فرمود«۱۴»:

المؤمنون کنفس واحدة.

گفتند:

«لمز» عیب کردن باشد در پیش روی، و «همز» عیب کردن باشد در غیبت.

---

(۱). آج، لا: از او.

(۲). همه نسخه بدلها: می‌دارید.

(۳). همه نسخه بدلها: ایشان.

(۴). آد، لا: ازاری.

(۵). لا: ازار.

(۶). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). آج، کا، لا: اینکه.

(۸). کا، گا: حیی بن اخطب.

(۹). آد، گا: رسول گفت.

(۱۰). اساس: گفت، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۱). همه نسخه بدلها: اصلید و یک جنسید.

(۱۲). آد: ملّت. [.....]

(۱۳). آج، لا: نفسید.

(۱۴). آج، لا که.

صفحه : ۳۰

محمّد بن زید گفت: «لمز» عیب کردن باشد به زبان و چشم [و]«۱» اشارت و «همز» الّا به زبان نباشد، قال الشّاعر:

اذا لقیتک عن شحط تکاشرنی و إن تغیبت کنت الهامز اللمزه

وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلقابِ، و یکدیگر را به لقب مخوانی«۲»، «و النبز، اللقب.

ابو جبیرهٔ«۳» إبن الضحّاک گفت: آیت در ما فرود آمد بنی سلمه. چون«۴» رسول- علیه السلام- به مدینه آمد«۵» و هر مردی را از ما دو نام و سه نام بود تا اگر یکی را از ما به نام بخواندندی«۶»، او را از آن خشم آمدی الّا به لقب. خدای تعالی [اینکه]«۷» آیت فرستاد.

قتاده و عکرمه گفتند: مراد لقب بد است، چنان که گویند: یا فاسق یا منافق«۸» یا کافر. حسن گفت: جهودان و ترسایان ایمان آوردندی، بعد«۹» اسلام ایشان را گفتند«۱۰»: یا یهودی یا نصرانی«۱۱»، خدای تعالی ایشان را از اینکه«۱۲» نهی کرد. عبد اللّه عبّاس گفت: سبب آن بود که«۱۳» مردی کاری بد کردی، آنگه از آن توبه کردی او را به آن سرزنش [۱۳- ر] کردندی که تو چنین کرده‌ای«۱۴»، خدای [تعالی]«۱۵» از آن نهی کرد.

و خلاف نیست که نهی از لقب بد است، چنان که«۱۶» گفت:

لا القّبه و السوءهٔ اللقبا.

و امّا القاب نیک«۱۷» از آن نهی نیست و القاب مباح که چون علامتی باشد

---

(۱). اساس: ندارد، با توجه به آد، کا افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: مخوانید.

(۳). کا، گا: ابو هنبرهٔ.

(۴). اساس، آج: بنی، با توجّه به آد، گا تصحیح شد.

(۵). نسخه لا: در اینکه جا پایان می‌پذیرد.

(۶). آد، کا، گا: برخواندی.

(۱۵- ۷). اساس: ندارد، با توجّه به آج افزوده شد.

(۸). آد و.

(۹). آد، کا: گا از.

(۱۰). آد، گا: گفتندی.

(۱۱). گا: نصاری.

(۱۲). آد، کا: اینکه. [.....]

(۱۳). آد، گا چون.

(۱۴). آج، آد، کا، گا: کردی.

(۱۶). آد، کا، گا شاعر.

(۱۷). آد، گا: نکو.

صفحه : ۳۱

مردی را از آن نهی نیست، بیانش قوله«۱»: بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمانِ«۲» یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ- الآیة، آیت«۶» در دو مرد آمد از اصحاب رسول- علیه السلام- که ایشان غیبت کردند رفیقشان را«۷»، و سبب آن بود که رسول- علیه السلام- هر مردی درویش را فرمودی تا خدمت دو مرد کردی و به حوایج ایشان قیام کردی و در سفر و حضر تیمار کار ایشان داشتی و برای ایشان طعام ساختی«۸». سلمان«۹» را به دو مرد سپرد«۱۰» تا برای ایشان کاری کند.

یک روز ایشان برفتند و سلمان را گفتند: برای ما طعامی بساز. سلمان را خواب غالب شد، بخفت. ایشان باز آمدند، طعام ساخته نبود. گفتند: چرا نساختی!

گفت خوابم غالب شد، گفتند: برو و بنگر«۱۱» پیش رسول طعامی هست! سلمان بیامد، رسول را بگفت: رسول گفت: بر«۱۲» اسامه زید رو- و او وکیل خرج رسول بود. سلمان بیامد، اسامه گفت: چیزی [۱۳- پ] ساخته نیست. سلمان بازگشت و خبر داد ایشان را. گفتند«۱۳»: طعام بود و لکن اسامه بخل کرد، و در

---

(۱). آد، گا تعالی.

(۲). آد، کا، گا گفت.

(۳). آج، آد، کا، گا: آوردید.

(۴). اساس، آج: تنز، با توجّه به آد، گا تصحیح شد.

(۵). آد، کا، گا: و هر که.

(۶). آد، گا: اینکه آیه.

(۷). آد، گا: رفیق خود را.

(۸). آد، گا: پختی.

(۹). آج: و سلمان.

(۱۰). آد، گا: سپرده بود. [.....]

(۱۱). آج تا.

(۱۲). آد، گا: نزد.

(۱۳). آد، کا، گا: ایشان گفتند.

صفحه : ۳۲

پوستین سلمان و اسامه افتادند و ایشان را غیبت می‌کردند. پس به جایی دیگر فرستادند او را، هم باز آمد و گفت: چیزی نیست. گفتند: اگر تو را به چاه سمیحه«۱» فرستند آبش به زمین فرو شود. آنگه برخاستند و تجسّس می‌کردند تا بنزدیک«۲» اسامه چیزی هست. از آنچه رسول- علیه السلام- فرمود اثری ندیدند.

بیامدند بنزدیک رسول، رسول در ایشان نگرید«۳» گفت: همانا گوشت خورده‌ای«۴» که من بر لب شما اثر آن همی بینم«۵». گفتند: یا رسول اللّه؟ ما چیزی نخورده‌ایم.

گفت: امروز همه«۶» گوشت سلمان و اسامه می‌خوری«۷»، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِنَ الظَّنِّ گفت: ای مؤمنان بپرهیزی«۸» از بسیاری از گمان که بعض«۹» گمان بزه باشد. و لا تجسّسوا، و جستجوی مکنید.

قراءت عامّه قرّاء به «جیم» است.«۱۰» عبد اللّه عبّاس و ابو رجاء العطاردی خواندند:

و لا تحسّسوا، بالحاء، اخفش گفت: معنی یکی است، یقال: جسّ کذا و حسّ و مسّ«۱۱» بمعنی، و منه المجسّ الذی یمسّه الطّبیب«۱۲» من الید و منه الجاسوس. و حسّ من الحسّ و الحاسّة، و أحسّ اذا ادرکه بالبصر، و حسّه اذا قتله و هو إدراک بالید و السّکّین. و رسول- علیه السلام- گفت«۱۳»

لا تغتابوا المسلمین و لا تتّبعوا

---

(۱). اساس و همه نسخه بدلها: سفیحه، با توجّه به منابع خبر تصحیح شد.

(۲). کا: بنزد.

(۳). کا و.

(۴). اساس: خورده/ خورده‌ای.

(۵). همه نسخه بدلها: می‌بینم.

(۶). آج، آد، کا، گا روز.

(۷). آج، آد، کا، گا: می‌خوردید.

(۸). آج، آد، گ: بپرهیزید.

(۹). آج: بیش.

(۱۰). اساس و، که زائد می‌نمود.

(۱۱). اساس و آج: هش، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۱۲). اساس و گا: طیب خوانده می‌شود، با توجّه به دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۳). گا: فرمود.

صفحه : ۳۳

اللّه‌عوراتهم فانّ من اتّبع عورات اخیه المسلم اتّبع اللّه [۴۱- پ] عوراته حتّی یفضحه و لو وسط رحله،}

گفت: غیبت مسلمانان مکنید [۱۴- پ] و دنبال عیب و عوار ایشان مروی«۱» که هر کس که دنبال عورت کسی دارد خدای تعالی دنبال عورت او دارد تا رسوا کند او را و اگر همه در خانه او باشد. و ابو هریره روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت:

ایّاکم و الظن، فانّ الظن اکذب الحدیث و لا تجسّسوا و لا تنافسوا و لا تحاسدوا و لا تدابروا و کونوا عباد اللّه اخوانا،

گفت: بر شما باد که گمان نبری که گمان دروغتر حدیثی است و تجسّس نکنید«۲» و بناز نکنی«۳» و حسد نبری و پشت بر یکدیگر نکنید«۴»، به معنی خذلان. و ای بندگان«۵» همچو برادران باشی.

عبد الرّحمن عوف گفت شبی با عمر خطّاب«۶» به عسس می‌گردیدیم«۷». به در سرایی رسیدیم. روشنایی چراغ«۸» بود آن جا و آوازی از«۹» سرای می‌آمد. عمر گفت: اینکه سرای کیست! من گفتم: سرای ربیعهٔ بن امیّهٔ بن خلف«۱۰» و به خمر مشغولند و لکن خطا ما کردیم که تجسّس کردیم«۱۱» و خدای ما نهی کرد از اینکه.

عمر گفت: راست گفتی«۱۲» و برگشت.

ابو قلابه گفت: ابو محجن الثقفیّ خمر می‌خورد او و اصحابش«۱۳». عمر آن جا بگذشت«۱۴»، تجسّس کرد واقف شد بر آن. در«۱۵» سرای شد. ابو محجن حاضر بود با یک مرد. گفت: یا امیر المؤمنین«۱۶» خطا کردی. گفت: چه خطا

---

(۱). آد، گا: مدارید.

(۲). آد، گا: مکنید.

(۳). آج: منافسه، آد، گا: مناقشه.

(۴). آج، آد، گا: مکنید.

(۵). آد، گا: با بندگان خدا.

(۶). آد، کا، گا در مدینه.

(۷). آد، گا: به عسسی می‌گردیدیم.

(۸). آد، گا: روشنی چراغ می‌نمود.

(۹). آج آن.

(۱۰). گا است.

(۱۱). گا: نمودیم از اینکه.

(۱۲). کا: می‌گویی. [.....]

(۱۳). آد، گا: ابو محجن الثقفی و اصحابش خمر می‌خوردند.

(۱۴). اساس: بگزشت.

(۱۵). آد، گا آن.

(۱۶). آج: یا عمر.

صفحه : ۳۴

کردم! گفت، دو خطا«۱» یکی تجسّس- و خدای تعالی گفت: وَ لا تَجَسَّسُوا، و دگر«۲» بی دستوری در سرای من آمدی- و خدای تعالی می‌گوید: لا تَدخُلُوا بُیُوتاً غَیرَ بُیُوتِکُم حَتّی تَستَأنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلی أَهلِها«۳»، عمر گفت: چه می‌گویی!

گفت: اینکه که شنیدی، زید بن ثابت و عبد اللّه بن ارقم حاضر بودند گفتند:

[۱۵- پ] یا امیر المؤمنین«۴» چنین است که او گفت«۵» تابان«۶» بر ماست.

عبد الرحمن عوف گفت: شبی با عمر به عسس«۷» به در سرایی رسیدیم، از آن جا روشنایی می‌آمد«۸». گوش باز کردیم آواز مردی می‌آمد و آواز زنی، غنایی می‌گفت«۹» به آواز نرمی. ما در بزدیم در بگشادند«۱۰». در رفتیم مردی را دیدیم قدحی در دست با زنی نشسته. عمر مرد را بشناخت«۱۱»، او را گفت: یا فلان تو به اینکه جایی! مرد گفت: و تو به اینکه جایی! عمر گفت: اینکه زن تو را که باشد«۱۲»!

گفت: او حلال من است. گفت: در آن قدح چیست! گفت: آب است. زنی را گفت: چه غنا می‌گفتی! گفت: می‌گفتم،

تطاول هذا اللّیل و اسودّ جانبه و ارّقنی ان لا حبیب الاعبه

فو اللّه لو لا خشیهٔ اللّه و التّقی لزعزع من هذا السریر جوانبه

و لکنّ عقلی و الحیاء یکفّنی و اکرم بعلی ان تنال مراکبه

مرد گفت یا امیر المؤمنین دانی که ارتکاب نهی خدای کردی!

قال اللّه تعالی: وَ لا تَجَسَّسُوا، و تو تجسّس کردی، توبه کن و به سلامت باز گرد. اینکه جمله اخبار ثعلبی آورد در تفسیرش«۱۳»، و او از

---

(۱). آج، کا کردی.

(۴- ۲). آد: دوم، گا: دویم.

(۳). سوره نور (۲۴) آیه ۲۷.

(۵). کا، گا: می‌گوید.

(۶). آج، کا، گا: تاوان.

(۷). آد، گا: به عسسی.

(۸). آج: می‌نمود، آد، گا: پیدا شد، کا: می‌تافت.

(۹). کا: که غنا می‌کردند.

(۱۰). آد، گا ما.

(۱۱). کا: می‌شناخت. [.....]

(۱۲). آج، آد، گا، کا: از تو چه باشد.

(۱۳). آد، گا: اینکه جمله اخباری است که ثعلبی در تفسیرش آورده، کا: اخبار ثعلبی است در تفسیر او.

صفحه : ۳۵

جمله«۱» اصحاب الحدیث است. و در خبر است که شبی از شبها همچنین عمر«۲» به عسسی می‌گردید. از سرایی آواز زنی می‌آمد که می‌گفت:«۳»

هلا سبیل الی خمر فاشربها«۴» او لا سبیل الی نصر بن حجّاج

عمر آواز داد که امّا ما کان عمر حیّا فلا، امّا«۵» تا عمر زنده باشد نه. و بگذشت. دگر روز«۶» کس فرستاد طلب نصر بن حجّاج کرد«۷». او را بیاوردند او جوانی بود پاکیزه [۱۵- پ] از بصره. او را گفت: تو را از مدینه باید رفت«۸».

گفت«۹»: چه گناه کرده‌ام! گفت: هیچ گناه نکردی و لکن زنان مدینه به تو مفتّن«۱۰» می‌شوند. تو را باید رفتن از اینکه شهر، و او را از مدینه بیرون کرد. او برفت و اینکه بیتها بگفت«۱۱» و به عمر فرستاد:

نظم

لعمری لئن سیّرتنی و طردتنی و لم آت ذنبا ان«۱۲» ذاک حرام

و مالی ذنب غیر ذنب ظننته و فی بعض تصدیق الظنون آثام

ائن غنّت الذلفاء یوما بغنیهٔ و بعض امانیّ النّساء غرام

ظننت بی الظّن«۱۳» الّذی لو اتیته لما کان لی فی الصّالحین مقام

و تمنعنی ممّا تمنّت حفیظتی و اباء صدق سالفون کرام

و تمنعها مما تمنّت صلاتها و بیت لها فی قومها و صیام

---

(۱). آج، آد، کا، گا ائمه.

(۲). اساس: رضی اللّه عنه، آد، گا: عمر خطاب، متن بر اساس آج انتخاب گردید.

(۳). آج شعر.

(۴). اساس و آج: فاشربه، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). کا: یعنی.

(۶). کا، گا: روز دیگر.

(۷). گا: و نصر بن حجاج را طلب کرد.

(۸). آد، کا، گا: رفتن.

(۹). آد، کا، گا یا امیر المؤمنین، آج یا عمر.

(۱۰). آج، کا، گا: مفتتن.

(۱۱). آد، گا: بنوشت.

(۱۲). آج: اذ. [.....]

(۱۳). آج، کا، گا: بالظّنّ.

صفحه : ۳۶

زید بن وهب گفت عبد اللّه بن مسعود را گفتند: نمی‌بینی اینکه ولید«۱» را که خمر از سر و ریشش«۲» فرو می‌چکد! [گفت]«۳»: مرا تجسّس نفرموده‌اند اگر چیزی ظاهر شود انکار کنیم، وَ لا یَغتَب بَعضُکُم بَعضاً، و بعضی«۴» بعضی را غیبت مکنید.

ابو هریره گفت: رسول- علیه السلام- را پرسیدند که غیبت چه باشد!

گفت: آن که کسی را چیزی گویی«۵» که او را از آن کراهت باشد«۶»، اگر چه آن چیز در او باشد«۷»، غیبت باشد و اگر در او آن چیز نبود بهتان بود«۸».

معاذ جبل گفت: با رسول- علیه السلام- بودم«۹» حدیث مردی فرا رسید«۱۰» حاضران گفتند او مردی است که [آن]«۱۱» خورد کش دهند و آنگه بر نشیند کش بر نشانند، رسول- علیه السلام- گفت: غیبت کردی«۱۲» آن مرد را. گفتند: یا رسول اللّه اینکه غیبت باشد که ما در او چیزی گوییم که در او باشد«۱۳» [۱۵- پ] گفت: بس باشد«۱۴» شما را بزه آن که از برادرتان گویی«۱۵» که در او باشد.

ابو هریره گفت: پیش رسول- علیه السلام- حاضر بودیم مردی حاضر بود«۱۶» و در او ضعفی بود برخاست«۱۷»، بعضی«۱۸» گفتند: عاجز مردی است اینکه، رسول- علیه السلام- گفت: غیبت کردی و گوشت او خوردی«۱۹». آنگه حق تعالی.

---

(۱). آج، آد، گا، کا بن عقبه.

(۲). آد، کا، گا: رویش.

(۳). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۴). آد، کا، گا از شما.

(۵). آج: گویید.

(۶). آد، گا: آید.

(۷). آج، آد، گا: اگر آن چیز در او بود.

(۸). آج، کا: و اگر نباشد بهتان باشد.

(۹). آد، کا، گا: بودیم.

(۱۰). آد، کا، گا: بر آمد.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجه به آج، کا افزوده شد.

(۱۲). آج، آد، کا: کردید.

(۱۳). گا: بود. [.....]

(۱۴). آد، کا، گا: باد.

(۱۵). آد، کا، گا: در برادرتان آن گویید.

(۱۶). اساس: شد، با توجّه به آج تصحیح شد.

(۱۷). آج، آد، کا، گا: برخواست و در او ضعفی بود.

(۱۸). آج، آد، کا، گا: قومی.

(۱۹). آج، آد، کا، گا: کردید و گوشت او خوردید.

صفحه : ۳۷

غیبت را مثل زد، گفت: ایحب‌احدکم ان یأکل لحم اخیه میتا فکرهتموه، خواهد یکی [از]«۱» شما که گوشت برادرش خورد در آن حال که مرده باشد! نخواهی«۲» به هیچ حال.

کهمس گفت از میمون بن شاه«۳» شنیدم- و اینکه میمون را بر حسن بصری تفضیل دهند اصحاب اخبار و گویند میمون کسانی را دید که حسن ندید- او گفت: در خواب دیدم شبی«۴» زنگی مرده«۵» را بیاوردند و پیش من نهادند و گفتند:

بخور. گفتم: چگونه خورم گوشت مردار! گفتند: چنان که غیبت کردی فلان را.

گفتم: و اللّه که من در او خیر و شر نگفتم. گفتند: نه، پیش تو او را غیبت می‌کردند و تو می‌شنیدی. گفتم: توبه کردم که«۶» غیبت نکنم و رها نکنم«۷» تا پیش من کسی را غیبت کنند. رسول- علیه السلام- گفت:

السّامع للغیبة کاحد المغتابین

، گفت: شنونده غیبت یکی باشد از غیبت کنان.

حکایت کردند از بعضی«۸» صالحان که در فلان گورستان نشسته بودم«۹»، مردی جوان«۱۰» جلد بگذشت به ما، گفتم«۱۱»: اینکه و امثال اینکه وبال باشند«۱۲» بر مردمان. چون شب در آمد بخفتم. در خواب دیدم که: آن مرد را بیاوردندی بر جنازه‌ای نهاده و پیش من بنهادندی و کاردی به دست من داد [ند]«۱۳» ی گفتندی«۱۴» بخور [۱۶- ر]. گفتم: یا سبحان اللّه، چند سال است که گوشت حیوانات نخورده‌ام،

---

(۱). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۲). آد، کا، گا: نخواهید.

(۳). آد، کا، گا: میمون شاه.

(۴). آد، کا، گا: شبی من در خواب دیدم.

(۵). کا: شبی مرده‌ای.

(۶). آد، کا، گا: تا.

(۷). آد، گا: نگذارم.

(۸). آد، گا: یکی از. [.....]

(۹). آد، گا: نشسته بودیم.

(۱۰). کا: جوانی.

(۱۱). آد، گا: من گفتم، گا: گفتیم.

(۱۲). آد، کا، گا: باشد.

(۱۳). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۴). آد، کا، گا و.

صفحه : ۳۸

گوشت مردار چگونه خورم؟ گفتند: چرا غیبت کردی او را! گفتم: توبه کردم. یک سال به آن گورستان می‌آمدم«۱» تا باشد که

اینکه مرد«۲» را«۳» ببینم و از او حلالی خواهم. پس از یک سال او را دیدم خواستم تا از او حلالی خواهم. او ابتدا کرد و گفت: توبه کردی! گفتم: آری، گفت: برو با جای خودرو. و پسر عمّ ابو هریره گفت: ماعز بنزدیک رسول آمد و بر خویشتن گواهی داد سه بار به زنا. رسول علیه السلام- هر بار روی بگردانید«۴». به بار چهارم صحابه گفتند: یا ما عز، اگر دگر بار بگویی، رسول- علیه السلام- تو را رجم فرماید. گفت: خود برای آن می گویم

زنیت یا رسول اللّه فطهرّنی،

زنا کردم ای رسول اللّه مرا«۵» پاک کن. رسول- علیه السلام- بفرمود تا او را رجم کردند«۶».

رسول- علیه السلام- به دو مرد بگذشت که ایشان حدیث ماعز کردند«۷»، یکی می گفت دیگر«۸» را که: دیدی اینکه که ماعز کرد خدای پرده به او فرو پوشید، او خویشتن را رسوا کرد تا رجم کردند او را چنان که سگ را، رسول- علیه السلام- با ایشان هیچ سخن نگفت. ایشان برخاستند و با رسول می‌رفتند به خرابه‌ای رسیدند خری مرده در آن جا افگنده بود. رسول- علیه السلام- گفت: [بروید و از آن مردار بخورید. گفتند: یا رسول اللّه تن و جان ما فدای تو باد؟ مردار را چگونه خوریم؟ گفت: شما گوشت ماعز خوردید و آن بدتر است از اینکه، ندانید که او در جویهای بهشت می‌غلطد.

أنس مالک روایت کرد که: رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلّم- گفت که]«۹» شب معراج که مرا به آسمان می‌بردند به جماعتی بگذشتم که ایشان را ناخن و

---

(۱). آج، آد، گا: آمد و شد می کردم، کا: می‌رفتم.

(۲). آد، گا: آن برنا، کا: آن جوان.

(۳). کا دیگر باره باز.

(۴). آد، کا، گا: بگردانیدی.

(۵). آج: ما را.

(۶). آج بعد از آن.

(۷). آد، کا، گا: می کردند.

(۸). آج و دیگر نسخه بدلها: دیگری. [.....]

(۹). اساس: ندارد، با توجّه به آج افزوده شد.

صفحه : ۳۹

چنگال بود از مس و روی خود را می‌خراشیدند به آن چنگال، من گفتم: اینان که‌اند! گفت: آنان‌اند که در دار دنیا گوشت مردم خوردندی و در أعراض ایشان وقیعت کردندی و غیبت مردم کردندی.

وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ تَوّابٌ رَحِیمٌ و از خدای بترسی«۱» که خدای تعالی توبه پذیرنده و بخشاینده است [۱۶- پ]. جابر عبد اللّه انصاری و ابو سعید خدریّ روایت کردند که رسول- علیه السلام- گفت که غیبت از زنا سختر«۲» است.

گفتند: یا رسول اللّه، چگونه! گفت: برای آن که زانی از زنا«۳» توبه کند، خدای تعالی توبه او قبول کند، و صاحب غیبت اگر توبه کند از او قبول نکنند و او را نیامرزند تا مغتاب او را«۴» عفو نکند. گفتند یکی إبن سیرین را گفت: من تو را غیبت کردم، مرا حلال کن. گفت: حلال نکنم چیزی که«۵» خدای بر تو حرام کرده است.

در خبر است که عیسی مریم«۶»- علیه السلام«۷»- یک روز اصحابش را گفت: چه گویی«۸» اگر باد بر آید و جامه از عورت یکی

از شما بردارد چه کنی!«۹» گفتند: جامه بر او فرو پوشیم. گفت: لا بل نه از آنانی که«۱۰» چنین کنی«۱۱»، جامه از عورت او دورتر کنید و عورت او آشکاراتر کنید. اینکه مثلی بود که زد مردی را که غیبت کسی«۱۲» می‌کند با او و او را یاری می‌دهد او را بر آن«۱۳» و او«۱۴» زیادت می‌کند.

---

(۱). آج، آد، کا، گا: بترسید.

(۲). آج، آد، کا: سخت‌تر.

(۳). آج که.

(۴). آد، گا: مغتاب از او.

(۵). آد، گا: را که.

(۶). آد، گا: عیسی بن مریم.

(۷). آد، گا: علیهما السلام.

(۸). آج، آد، کا، گا، گویید.

(۱۱- ۹). آج، آد، کا، گا: کنید.

(۱۰). آج، آد، کا، گا: آنانید.

(۱۲). آد، گا: کسی نزد او.

(۱۳). آد، گا: یاری می‌دهد آن کس را.

(۱۴). آج را. [.....]

صفحه : ۴۰

یا أَیُّهَا النّاسُ إِنّا خَلَقناکُم مِن ذَکَرٍ وَ أُنثی- الایة. عبد اللّه عبّاس گفت:

آیت در ثابت بن قیس بن شمّاس آمد و آن که«۱» او آن مرد را گفت که او را جای نداد به«۲» رسول- علیه السلام: أنت إبن فلانة، تو پسر فلان زنی«۳». رسول- علیه السلام- گفت: کیست که نام زانی«۴» می‌برد! ثابت برخاست و گفت: منم یا رسول اللّه، گفت: در روی اینکه قوم نگر. در نگرید. گفت: چه می‌بینی! گفت:

می‌بینم گروهی مختلف الوان را از سیاه و سپید و سرخ. گفت: تو را بر اینان«۵» [۱۷- ر] فضل نیست مگر به دین. خدای تعالی در ثابت و در صاحب آن فلانه«۶» اینکه«۷» آیت فرو فرستاد:«۸» یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا قِیلَ لَکُم تَفَسَّحُوا فِی المَجالِسِ فَافسَحُوا یَفسَحِ اللّهُ لَکُم«۹»، و اینکه«۱۰» آیت: یا أَیُّهَا النّاسُ إِنّا خَلَقناکُم مِن ذَکَرٍ وَ أُنثی، تا«۱۱» آن تأدیب او باشد و اینکه تأدیب آن دگر.

مقاتل گفت: چون رسول- علیه السلام- مکّه بگشاد، بلال را فرمود تا بر بام کعبه رفت و بانگ نماز کرد. عتّاب بن اسید گفت: الحمد للّه که پدرم نمانده است تا اینکه ندیدی«۱۲»، و حارث بن هشام«۱۳» [گفت]:«۱۴» محمّد جز اینکه کلاغ سیاه را نیافت تا مؤذّن خود کردی؟ سهیل بن عمرو گفت: اگر خدای چیزی خواهد بگرداند. ابو سفیان بن حرب گفت: من چیزی نمی‌یارم گفت«۱۵»، که هر

---

(۱). آج، کا: و آنکه.

(۲). آج: بر، آد، گا: نزد، کا: نزدیک.

(۳). آد، گا: فلانه زنی، کا: فلانه‌ای.

(۴). آج، آد، کا، گا: فلانه، که بر متن مرجّح می‌نماید.

(۵). آد، کا، گا هیچ.

(۶). آج: إبن فلانه، آد، کا، گا: در صاحب او.

(۷). آد، کا، گا او.

(۸). آد، کا، گا یکی.

(۹). سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۱.

(۱۰). آد، کا: و دیگر اینکه.

(۱۱). اساس، آج: یا ، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۲). آج، آد، گا: بدیدی.

(۱۳). اساس: هاشم، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۴). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۱۵). آد: نتوانم گفتن، گا: نمی‌توانم گفتن.

صفحه : ۴۱

چه ما گوییم«۱»، خدای آسمان«۲» محمّد را خبر می‌دهد. خدای تعالی جبرئیل«۳» فرستاد و رسول را از«۴» همه خبر داد. رسول- علیه السلام- همه را بخواند و خبر داد، هر یکی را از آنچه گفته بودند. خدای تعالی [اینکه]«۵» آیت فرستاد و ایشان را زجر کرد از آن که به نسب فخر کنند و به بسیاری مال«۶» درویشان را حقیر دارند.

یزید بن سمره«۷» گفت: رسول- علیه السلام- در بازار مدینه می‌گذشت، غلامی سیاه را در بازار می‌فروختند و او«۸» می‌گفت: مرا شرطی است با آن که«۹» مرا بخرد که مرا به اوقات نماز باز ندارد که پنج نماز به جماعت در پی«۱۰» رسول می‌گزارم«۱۱». مردی او را به اینکه شرط بخرید و او پنج نماز در قفای رسول- علیه السلام- می‌کرد. رسول- علیه السلام- هر وقت آن غلام را می‌دید.«۱۲» روزی چند بر آمد که او را ندید. خواجه غلام را گفت: غلام کجاست!

گفت: یا رسول اللّه تب دارد.«۱۳» او را گفت: [۱۷- پ] بیا تا برویم و او را بپرسیم.

آنگه برفت و او را بپرسید. و روز [ی]«۱۴» چند بر آمد صاحب غلام را بپرسید که غلام چون است! گفت: یا رسول اللّه او در حالت«۱۵» خود است. رسول- علیه السلام- برخاست«۱۶» و به بالین او رفت و او در نزع بود. ساعتی بود«۱۷» غلام جان بداد و با پیش خدای رفت. رسول- علیه السلام- تولّای غسل و تکفین

---

(۱). آد، کا، گا: می‌گوییم.

(۲). کا زمین.

(۵- ۳). آج را.

(۴). آد، گا اینها.

(۶). آج، آد، کا، گا و.

(۷). اساس، آج، کا: سحره، با توجّه به آد تصحیح شد.

(۸). کا: و آن غلام.

(۹). آج، هر آن که، آد، گا: بر آن کس که، کا: بر آن که او.

(۱۰). آد، گا: در قفای. ۱۱ آج: می‌گذارم.

(۱۲). آد، گا: می‌دیدی.

(۱۳). آج، آد، کا، گا رسول.

(۱۴). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۱۵). آد، کا، گا: حال.

(۱۶). اساس، آج: برخواست/ برخاست.

(۱۷). آج، آد: بعد از ساعتی.

صفحه : ۴۲

[و دفن]«۱» او کرد«۲». مهاجر و انصار را از آن غمی عظیم حاصل شد«۳»، ما خان و ما [ن]«۴» خود را رها کرده‌ایم و در خدمت رسول بیامده«۵»، هیچ کس اینکه ندیدیم از او در زندگی«۶» و بیماری و مرگ که اینکه غلام سیاه دید«۷».

انصار گفتند: ما به جان و مال و خان و مان مواسا کردیم، غلامی حبشی را بر ما بگزید. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد برای عذر رسول- علیه السلام- و باز نمود که: نسب را اثری نیست، و انّما کار تقوی دارد و پرهیزگاری، گفت:

یا أَیُّهَا النَّاسُ» خطاب است با جمله آدمیان از زن و مرد و عرب و عجم و برده و آزاد، جز کودک و دیوانه و ناقص عقل کز او«۸» خارج اند به دلیل عقل. إِنَّا خَلَقْناکُم ما بیافریدیم شما را از نر و ماده از مردی و زنی، یعنی آدم و حوّا- علیهما السلام.

وَ جَعَلْناکُم شُعُوباً و شما را شعوب کردیم و هی جمع شعب«۹»، و شعب«۱۰» قبیله برتر باشد که رأس القبایل بود و سر جمهور باشد چون: ربیعه و مضر و اوس و خزرج، و ایشان را شعب برای تجمّع و تفرّق گویند که ایشان جامع باشند جمله فرزندان را، و از ایشان متفرّق شوند«۱۱» چنان که شاخ درخت از درخت منشعب شود. و «شعب» از اضداد است به معنی جمع باشد و [۱۸- ر] به معنی تفریق، و مرگ را برای اینکه شعوب گویند. آنگه فرود شعوب قبایل بود، یکی را قبیله گویند و آن چنان‌اند«۱۲» بکر از ربیعه، و تمیم از مضر. و پس از قبایل عمائر باشد، یکی را عماره گویند بفتح العین، و اینکه چنان باشد که شیبان از بکر و دارم

(۴- ۱). اساس: ندارد، با توجّه به اد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). آج، آد: بکرد.

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها گفتند.

(۵). کا: ایستاده.

(۶). کا: زندگانی.

(۷). کا: بدید.

(۸). آد، کا: که از او.

(۹). کا و شعبه گا و شعب.

(۱۰). کا از.

(۱۱). آج: بشوند.

(۱۲). آد، گا: چنان است که گا چنان بود که. [.....]

صفحه : ۴۳

از تمیم، و دون العمائر را البطون«۱»، یکی را بطن«۲» گویند و آن چنان باشد که:

بنو غالب و لؤی«۳» از قریش. و پس از بطون افخاذ باشد یکی را فخذ گویند و آن چنان باشد که بنو هاشم و بنو امیّه از بنی لؤیّ. آنگه فصایل و عشایر بود، یکی را فصیله و عشیره گویند. و گفته‌اند: شعوب [از]«۴» عجم باشد و قبایل از عرب و اسباط از بنی اسرائیل.

أبو رزین و أبو روق گفتند: «شعوب» آنان باشند که نسبت نکنند ایشان را با کسی، بل نسبت ایشان با شهری باشد یا با مدینه«۵» یا زمینی، و «قبایل» آنان«۶» باشند که نسبت کنند خود را با پدران.

لِتَعارَفُوا برای آن که تا یکدیگر را بشناسی«۷» در قرب نسب و بعد، و«۸» نه برای [آن]«۹» باید تا«۱۰» فخر آری«۱۱». أعمش خواند: «لتتعارفوا» به دو «تا»، و عبد اللّه عبّاس خواند: «لتعرفوا» بی «الف». إنّ اکرمکم، به فتح «الف»، چنان که «أنّ تعلّق دارد به «تعرفوا» تا بدانی«۱۲» که گرامی‌ترین«۱۳» شما بنزدیک خدای پرهیزگارتر است«۱۴» از شما. و عامّه قرّاء به کسر «الف» خواندند بر ابتدا، گرامی‌ترین«۱۵» شما بر«۱۶» خدای متّقی‌تر است. قتاده گفت در اینکه آیت «إِنَّ أَکرَمَکُم»، اکرم الکرم التّقوی و الأم اللؤم الفجور. و رسول- علیه السلام- گفت:

من سرّه أن یکون اکرم النّاس

---

(۱). آد، گا: العمائر البطون است کا: العمائر البطون.

(۲). اساس: بطون، با توجه به آد، کا تصحیح شد.

(۳). آج: لوا.

(۹- ۴). اساس، آج: ندارد، با توجّه به آد و دیگر: نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). آج: شهری باشد با مدینه، آد، کا: با شهری یا مدینه.

(۶). اساس: آن نان/ آنان آج: آن.

(۷). آج و دیگر نسخه بدلها: بشناسید.

(۸). آد، کا، گا: و بعد او.

(۱۰). آج: آن تا یکدیگر را آد، کا: آن که به آن گا: آن تا بدو.

(۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها: آرید.

(۱۲). آج و دیگر نسخه بدلها: تا بدانید.

(۱۵- ۱۳). کا: گرامین‌ترین.

(۱۴). آج: پرهیزگارتری است.

(۱۶). آد، کا، گا: نزد. [.....]

صفحه : ۴۴

اللهفلیتق اللّه}

هر که خواهد«۱» که کریمترین مردمان باشد گو از خدا بترس، و نیز گفت- علیه السلام:

۲» کرم الرجل دینه [و مروته تقواه و اصله عقله و حسبه خلقه]«

کرم مرد دین اوست [۱۸- ر] [و مروّت]«۳» و پرهیزگاری او [و]«۴» اصل او عقل او و حسب او خوی نیکوی او. عبد اللّه عبّاس گفت: کرم دنیا توانگری است، و کرم آخرت پرهیزگاری. إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ و خدای تعالی دانا و با خبر است.

عبد اللّه عمر«۵» گفت: رسول را دیدم بر ناقه قصواء نشسته روز فتح مکّه استلام ارکان می‌کرد به چوبی که در دست داشت بر شبه عصایی، و مسجد الحرام چنان که«۶» هیچ جای نبود آن جا که شتری«۷» بخسپد، آنگه برون«۸» آمد و مردم با او برون«۹» آمدند، خطبه کرد و حمد و ثنای خدای«۱۰» کرد، آنگه گفت: ای [مردمان حمیّت جاهلیّت از شما ببردند و تفکّه«۱۱» و مزاح«۱۲» او و فخر کردن به پدران.

۱۳» انّما النّاس رجلان«]

مردمان دو مردند: یکی برّ و تقی و کریم بر خدای تعالی، و یکی فاجر شقی خوار بر خدای تعالی. آنگه اینکه آیت بخواند«۱۴» و گفت:

أقول قولی هذا و استغفر اللّه لی و لکم،

و یحیی بن ابی کثیر روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت:

انّ اللّه تعالی لا ینظر الی صورکم و لا الی اموالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و اعمالکم و انّما انتم بنو ادم فاکرمکم علی اللّه اتقیکم

خدای تعالی به صورتهای شما ننگرد و نه به مالهای شما، و لکن به دلهای شما بنگرد و عملهای شما

---

(۱). کا: خواهند.

(۲). اساس و آج: ندارد، با توجّه به ترجمه عبارت و ضبط آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴- ۳). اساس، آج، کا: ندارد، با توجّه به آد، گا و ترجمه عبارت افزوده شد.

(۵). کا: عبد اللّه عبّاس.

(۶). آج و دیگر نسخه بدلها: بود که.

(۷). کا: که شتر آن جا.

(۹- ۸). آد، کا، گا: بیرون.

(۱۰). آج، کا: خدای تعالی.

(۱۱). آد، کا، گا: تفکیر.

(۱۲). آد، کا، گا: مزاج.

(۱۳). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۴). کا: برخواند.

صفحه : ۴۵

[و شما]«۱» همه فرزندان آدمی«۲»، گرامیترین شما بر خدای آن است که بر خدای«۳» پرهیزگارتر باشد.

عطا گفت از أبو هریره که فردای قیامت خدای تعالی گوید: من نسبی کردم و شما نسبی کردی«۴»، من کریمترین«۵» آن را کردم که پرهیزگارتر باشد، و شما گفتی«۶»: فلان بن فلان«۷». من امروز نسب خود رفیع کنم و نسب شما وضیع کنم.

اینکه المتّقون پرهیزگاران کجاانـد«۸»! رسـول را«۹»- علیه السـلام- پرسـیدند که کریمترین مردمان کیست! گفت: متّقی‌تر و پرهیزگارتر، و شاعر گفت:

ما یصنع العبد بعزّ الغنی و العزّ کلّ العزّ للمتّقی

من عرف اللّه [۹۱- ر] فلم یغنه«۱۰» معرفهٔ اللّه فذاك الشقیّ

قالت الأعراب امنّا- الایهٔ، آیت در جماعتی از بنی اسد آمد که بنزدیك رسول- علیه السلام- آمدند و اظهار کلمه شهادت کردند و در دل ایمان نداشتند و راههای مدینه پلید«۱۱» می‌داشتند و نرخها گران کردند«۱۲»، و بامداد و شبانگاه پیش رسول می‌آمدند و می‌گفتند: اتتك العرب بأنفسها علی ظهور رواحلها و جئناك بالاثقال و الذّراری«۱۳» عرب بنزدیك تو آمده است بر پشت رواحل و ما آمده‌ایم و فرزندان و بنه را پیش تو آورده‌ایم«۱۴»- بر سبیل منّت بر«۱۵» رسول، و ما با تو قتال نکردیم چنان که بنون فلان«۱۶»، و بنون

---

(۱). اساس، آج، کا: ندارد، با توجّه به آد، گا: افزوده شد.

(۲). آج، آد، گا: آدمید. [.....]

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها: «بر خدای» را ندارد.

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها: کردید.

(۵). آد، کا، گا: کریمتر.

(۶). آج و دیگر نسخه بدلها: گفتید.

(۷). آج و.

(۸). آد: کجایند.

(۹). آد، کا، گا: از رسول.

(۱۰). آج، آد، کا: یغنیه.

(۱۱). آج: به بند.

(۱۲). آد، گا: می‌کردند.

(۱۳). کا یعنی.

(۱۴). کا اینکه کلمه.

(۱۵). کا: منّت می‌گفتند با.

(۱۶). آج و دیگر نسخه بدلها: بنو فلان. [.....]

صفحه : ۴۶

فلان«۱» کردند«۲»، و به طمع صدقه آمده بودند [می‌گفتند]«۳»: اعطنا ما را عطا ده.

خدای تعالی اینکه آیت فرستاد در ایشان.

سدّی گفت: آیت در اعراب مزینه و جهینه و أسلم و اشجع و غفار آمد«۴» اظهار ایمان کردند برای آن تا ایمن شوند. چون رسول-

علیه السلام- ایشان را به حدیبیّه خواند باز استادند«۵» و نرفتند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: قالت الأعراب امنّا عرب گفتند: بگرویدیم و ایمان آوردیم«۶»، گفت: بگوی ای محمّد که ایمان نیاورده‌ای«۷»، وَ لکِن قُولُوا أَسلَمنا و لکن گویی«۸» اسلام آوردیم، یعنی به زبان استسلام کردیم خوف قتل را برای آن که ایمان به دل باشد و اسلام به زبان و عمل و شرایع. و آیت دلیل است بر آن که ایمان دیگر است و اسلام دیگر، هم در لغت و هم در شرع، چه ایمان تصدیق به دل باشد و اسلام اقرار«۹» و استسلام باشد، و خدای تعالی فرق کرد میان هر دو به اثبات اسلام و نفی ایمان. و اگر هر دو یکی بودی کلام متناقض بودی. آنگه به اینکه رها نکرد تا گفت: وَ لَمّا یَدخُلِ الإِیمانُ فِی قُلُوبِکُم ایمان در دلهای [۱۹- پ] شما نشد. امّا آن آیت که به معارضه اینکه آرند من قوله: فَأَخرَجنا مَن کانَ فِیها مِنَ المُؤمِنِینَ«۱۰» قُل لَم تُؤمِنُوا.

(۷). آج و دیگر نسخه بدلها: نیاورده‌اید.

(۸). آج: گویید آد، گا: بگویید.

(۹). آد، گا به زبان.

(۱۰). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۳۵.

(۱۱). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۳۶.

صفحه : ۴۷

آوردیم. یک خانه مسلمان یافتیم، چه منع است که«۱» خانه مسلمان هم مؤمن باشند«۲» هم مسلمان، برای [آن که]«۳» تنافی نیست میان ایمان و اسلام، همه مؤمن مسلمان [باشد]«۴» و لکن نه همه مسلمان مؤمن باشند«۵»، چه منافقان را حکم اسلام کنند و لکن مؤمن نباشند. و قوله: «اسلمنا» اینکه از باب افعل است بمعنی الدّخول، یقال: اسلم الرجل اذا دخل فی السّلم، کقولهم: اشتی و اصاف، إذا دخل فی الشّتاء و الصّیف. و اصبح و امسی و اضحی و اعرق و انجد و اغار و اتهم، اذا دخل فی الصباح و المساء و الضحی و دخل العراق و غورا و نجدا و تهامهٔ. چون در اینکه اوقات آیند«۶»، و مانند اینکه بسیار است. وَ إِن تُطِیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ و اگر اطاعت خدا و«۷» رسول داری به ظاهر و باطن«۸» به دل و زبان، لا یَلِتکُم مِن أَعمالِکُم شَیئاً، [از اعمال شما چیزی نکاهاند و ظلم نکند و جزای آن باز نگیرد، ابو عمرو و یعقوب خواندند: لا یألتکم]«۹»، به «الف»، اعتبارا بقوله: وَ ما أَلَتناهُم مِن عَمَلِهِم مِن شَیءٍ«۱۰»، یقال: ألت، یألت [و لات یلیت، لغتان]«۱۱»، قال الشّاعر:

ابلغ بنی ثعل عنّی مغلغلهٔ جهد الرسالهٔ لا التا و لا کذبا

و دیگران خواندند: لا یلتکم [۲۰- ر] بی «الف» من باب: لات یلیت لیتا قال رؤبه:

و لیلهٔ ذات ندی سریت و لم یلتنی من هواها لیت

---

(۱). آد، گا آن کا از یک.

(۲). آج و دیگر نسخه بدلها: باشد.

(۳). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۴). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۵). آج: و لکن همه مسلمان مؤمن نباشد کا: و لکن نه همه مسلمانان مؤمن باشد.

(۶). آج، آد: آید کا، گا: آید یا بدین جایها.

(۷). کا طاعت.

(۸). کا و.

(۹). اساس و آج: ندارد، از آد افزوده شد.

(۱۰). سوره طور (۵۲) آیه ۲۱.

(۱۱). اساس و آج: ندارد، از آد افزوده شد.

صفحه : ۴۸

إِنَّ اللّه غَفُورٌ رَحِیمٌ که خدای آمرزنده و بخشاینده است. آنگه ایمان با تحقیق را بیان کرد گفت:
إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَم یَرتابُوا، گفت مؤمنان آنان باشند که خدای را به راست دارند و پیغامبر را و شک نکنند و جهاد کنند به مال و جان در سبیل خدای، أُولئِکَ هُمُ الصّادِقُونَ فی ایمانهم راست گویان باشند در ایمانشان نه آنان که از بیم شمشیر ایمان آرند یا بطمع(۱). چون اینکه آیت آمد اعراب بیامدند و سوگند خوردند که ما مؤمنیم به سرّ و علانیه به دل و زبان، خدای دانست که دروغ می‌گویند آیت فرستاد:
قُل أَ تُعَلِّمُونَ اللّه بِدِینِکُم(۲)، خدای را می‌بیاموزی(۳) دین خود که خدای نداند(۴) که دین شما چیست! و خدای تعالی غیب آسمان و زمین داند و آنچه در آسمان و زمین باشد و رود، و او به همه چیزی عالم(۵) است.
آنگه گفت: یَمُنُّونَ عَلَیکَ أَن أَسلَمُوا بر تو منّت می‌نهند که اسلام آورده‌اند.
بَلِ اللّهُ یَمُنُّ عَلَیکُم بل خدای تعالی منّت نهد بر شما که شما را هدایت کرد(۶) اگر(۷) راست می‌گویی که مؤمنی.
إِنَّ اللّهَ یَعلَمُ غَیبَ السَّماواتِ وَ الأَرضِ خدای داند غیب و نهانی آسمان و زمین(۸) وَ اللّهُ بَصِیرٌ بِما تَعمَلُونَ، إبن کثیر به « یا » خواند خدای داناست به آنچه ایشان می‌کنند، باقی قرّاء به «تاء» خطاب(۹) خدای داناست [۲۰- پ] به آنچه شما می‌کنی(۱۰).

---

(۱). آج، آد، کا، گا عطا.

(۲). آد، گا بگو ای محمّد.

(۳). آد، گا: می‌آموزید.

(۴). کا: بداند.

(۵). آد، گا و دانا.

(۶). آج، آد به ایمان و تمکین و تقویت کرد کا، گا به ایمان و تمکین و قوت داد. [.....]

(۷). آد، گا شما.

(۸). آد، گا: خدای تعالی غیب و نهانی آسمانها و زمین را داند.

(۹). کا خوانند یعنی.

(۱۰). آد: می‌کنید کا و اللّه أعلم بمراده.

صفحه : ۴۹

سورهٔ ق

بدان که اینکه سورت مکّی است و چهل و پنج آیت است و سیصد و پنجاه و هفت کلمت است و هزار و چهار صد و نود و چهار حرف است. و روایت است از زرّ حبیش از ابیّ کعب که رسول- علیه السلام- گفت: هر که او سوره ق بخواند، خدای تعالی سکرات و شداید مرگ بر او آسان کند.

[سوره ق (۵۰): آیات ۱ تا ۴۵]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
ق وَ القُرآنِ المَجِیدِ (۱) بَل عَجِبُوا أن جاءَهُم مُنذِرٌ مِنهُم فَقالَ الکافِرُونَ هذا شَیءٌ عَجِیبٌ (۲) أ إذا مِتنا وَ کُنّا تُراباً ذلِکَ رَجعٌ بَعِیدٌ (۳)
قَد عَلِمنا ما تَنقُصُ الأَرضُ مِنهُم وَ عِندَنا کِتابٌ حَفِیظٌ (۴)
بَل کَذَّبُوا بِالحَقِّ لَمّا جاءَهُم فَهُم فِی أَمرٍ مَرِیجٍ (۵) أ فَلَم یَنظُرُوا إِلَی السَّماءِ فَوقَهُم کَیفَ بَنَیناها وَ زَیَّنّاها وَ ما لَها مِن فُرُوجٍ (۶) وَ الأَرضَ مَدَدناها وَ أَلقَینا فِیها رَواسِیَ وَ أَنبَتنا فِیها مِن کُلِّ زَوجٍ بَهِیجٍ (۷) تَبصِرَةً وَ ذِکری لِکُلِّ عَبدٍ مُنِیبٍ (۸) وَ نَزَّلنا مِنَ السَّماءِ ماءً مُبارَکاً فَأَنبَتنا بِهِ جَنّاتٍ وَ حَبَّ الحَصِیدِ (۹)
وَ النَّخلَ باسِقاتٍ لَها طَلعٌ نَضِیدٌ (۱۰) رِزقاً لِلعِبادِ وَ أَحیَینا بِهِ بَلدَةً مَیتاً کَذلِکَ الخُرُوجُ (۱۱) کَذَّبَت قَبلَهُم قَومُ نُوحٍ وَ أَصحابُ الرَّسِّ وَ ثَمُودُ (۱۲) وَ عادٌ وَ فِرعَونُ وَ إِخوانُ لُوطٍ (۱۳) وَ أَصحابُ الأَیکَةِ وَ قَومُ تُبَّعٍ کُلٌّ کَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِیدِ (۱۴)
أ فَعَیِینا بِالخَلقِ الأَوَّلِ بَل هُم فِی لَبسٍ مِن خَلقٍ جَدِیدٍ (۱۵) وَ لَقَد خَلَقنَا الإِنسانَ وَ نَعلَمُ ما تُوَسوِسُ بِهِ نَفسُهُ وَ نَحنُ أَقرَبُ إِلَیهِ مِن حَبلِ الوَرِیدِ (۱۶) إِذ یَتَلَقَّی المُتَلَقِّیانِ عَنِ الیَمِینِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعِیدٌ (۱۷) ما یَلفِظُ مِن قَولٍ إِلّا لَدَیهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ (۱۸) وَ جاءَت سَکرَةُ المَوتِ بِالحَقِّ ذلِکَ ما کُنتَ مِنهُ تَحِیدُ (۱۹)
وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ ذلِکَ یَومُ الوَعِیدِ (۲۰) وَ جاءَت کُلُّ نَفسٍ مَعَها سائِقٌ وَ شَهِیدٌ (۲۱) لَقَد کُنتَ فِی غَفلَةٍ مِن هذا فَکَشَفنا عَنکَ غِطاءَکَ فَبَصَرُکَ الیَومَ حَدِیدٌ (۲۲) وَ قالَ قَرِینُهُ هذا ما لَدَیَّ عَتِیدٌ (۲۳) أَلقِیا فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفّارٍ عَنِیدٍ (۲۴)
مَنّاعٍ لِلخَیرِ مُعتَدٍ مُرِیبٍ (۲۵) الَّذِی جَعَلَ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ فَأَلقِیاهُ فِی العَذابِ الشَّدِیدِ (۲۶) قالَ قَرِینُهُ رَبَّنا ما أَطغَیتُهُ وَ لکِن کانَ فِی ضَلالٍ بَعِیدٍ (۲۷) قالَ لا تَختَصِمُوا لَدَیَّ وَ قَد قَدَّمتُ إِلَیکُم بِالوَعِیدِ (۲۸) ما یُبَدَّلُ القَولُ لَدَیَّ وَ ما أَنَا بِظَلّامٍ لِلعَبِیدِ (۲۹)
یَومَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امتَلَأتِ وَ تَقُولُ هَل مِن مَزِیدٍ (۳۰) وَ أُزلِفَتِ الجَنَّةُ لِلمُتَّقِینَ غَیرَ بَعِیدٍ (۳۱) هذا ما تُوعَدُونَ لِکُلِّ أَوّابٍ حَفِیظٍ (۳۲)
مَن خَشِیَ الرَّحمنَ بِالغَیبِ وَ جاءَ بِقَلبٍ مُنِیبٍ (۳۳) ادخُلُوها بِسَلامٍ ذلِکَ یَومُ الخُلُودِ (۳۴)
لَهُم ما یَشاؤُنَ فِیها وَ لَدَینا مَزِیدٌ (۳۵) وَ کَم أَهلَکنا قَبلَهُم مِن قَرنٍ هُم أَشَدُّ مِنهُم بَطشاً فَنَقَّبُوا فِی البِلادِ هَل مِن مَحِیصٍ (۳۶) إِنَّ فِی ذلِکَ لَذِکری لِمَن کانَ لَهُ قَلبٌ أَو أَلقَی السَّمعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ (۳۷) وَ لَقَد خَلَقنَا السَّماواتِ وَ الأَرضَ وَ ما بَینَهُما فِی سِتَّةِ أَیّامٍ وَ ما مَسَّنا مِن لُغُوبٍ (۳۸) فَاصبِر عَلی ما یَقُولُونَ وَ سَبِّح بِحَمدِ رَبِّکَ قَبلَ طُلُوعِ الشَّمسِ وَ قَبلَ الغُرُوبِ (۳۹)
وَ مِنَ اللَّیلِ فَسَبِّحهُ وَ أَدبارَ السُّجُودِ (۴۰) وَ استَمِع یَومَ یُنادِ المُنادِ مِن مَکانٍ قَرِیبٍ (۴۱) یَومَ یَسمَعُونَ الصَّیحَةَ بِالحَقِّ ذلِکَ یَومُ الخُرُوجِ (۴۲) إِنّا نَحنُ نُحیِی وَ نُمِیتُ وَ إِلَینَا المَصِیرُ (۴۳) یَومَ تَشَقَّقُ الأَرضُ عَنهُم سِراعاً ذلِکَ حَشرٌ عَلَینا یَسِیرٌ (۴۴)
نَحنُ أَعلَمُ بِما یَقُولُونَ وَ ما أَنتَ عَلَیهِم بِجَبّارٍ فَذَکِّر بِالقُرآنِ مَن یَخافُ وَعِیدِ (۴۵)

[ترجمه]

به حقّ و قرآن شریف.

بل شگفت می‌داشتند که آمد به ایشان بیم کننده از ایشان، گفتند کافران اینکه چیزی است شگفت.

چون بمیریم ما و باشیم خاک! آن«۱» باز آمدنی«۲» دور.

«۳»

دانستیم ما آنچه بکاهاند زمین از ایشان و بنزدیک ماست نوشته نگاهداشته.

بل دروغ داشتند حق را

---

(۱). اساس: باز، با توجّه به آج تصحیح شد.

(۲). آج: بازگردانیدنی است.

(۳). آج: نامه.

صفحه : ۵۰

چون آمد به ایشان، ایشان در کاری‌اند آمیخته.

نظر نمی‌کنند به آسمان از بالای ایشان چگونه بنا کردیم و بیاراستیم و نیست آن را از شکافته«۱» [۲۱- ر].

و زمین بگسترانیدیم«۲» و برافگندیم کوهها و برویانیدیم در آن از هر جفتی نکو.

بینا بکردنی«۳» و یاد دادنی هر بنده توبه کار را.

و بفرستادیم از آسمان آبی مبارک و برویانیدیم در او بوستانها و دانه آنچه بدروند.

و درختان خرما بلند آن را بری بر هم- نهاده.

روزی بندگان را و زنده کردیم به او شهری مرده همچنین باشد بیرون آمدن.

دروغ داشتند پیش از ایشان قوم نوح و اصحاب«۴» آن چاه و ثمود.

و عاد و فرعون و برادران لوط.

[۲۱-پ]

و مردمان بیشه [و گروه ملک یمن]«۵» همه دروغ داشتند پیغمبران را، درست شد ترسانیدن من«۶»

پس فروماندیم

---

(۱). آج: شگفتها.

(۲). آج آن را.

(۳). آج: برای بینایی را.

(۴). آج: ملازمان.

(۵). اساس: ندارد، با توجّه به آج افزوده شد.

(۶). اساس: ندارد، با توجّه به ضبط قرآن مجید افزوده شد.

صفحه : ۵۱

ما به آفریدن پیشین! بل ایشان در پوشیدنی‌اند«۱» جدید.

و بدرستی که بیافریدیم ما مردم را و دانیم آنچه وسوسه کند به آن نفس او و ما نزدیکتریم«۲» به او از رگ گردن او.

چون پیش باز آمدند آن دو فرشته از راست و از چپ نشسته.

برون ندهند از آن هیچ قول الّا نزدیك او نگاهبانی باشد ببجاره«۳».

و آمد مستی مرگ«۴» بدرستی اینکه است آنچه از او می گریختی«۵».

و دردمند در صور آن روز ترسانیدن را.

و آید هر کسی با او راننده«۶» و گواهی.

[۲۲- ر]

بودی غافلی از اینکه باز گشادیم از تو پوشش، چشم تو«۷» امروز تیز است.

گفت همتای او اینکه چیز است نزد ما ببجاره«۸».

در اندازی«۹» در دوزخ هر کافری ستیزه کن را.

---

(۱). آج: در اشتباهند از آفرینشی. [.....]

(۲). اساس: نزدیک، با توجّه به آج تصحیح شد.

(۳). آج: نگهبانی حاضر.

(۴). آج: و آید سختی جان دادن.

(۵). آج: از آن میل طبع می‌نمودی.

(۶). آج به محشر.

(۷). آج: پس بینایی تو.

(۸). آج: حاضر.

(۹). آج: بیندازید.

صفحه : ۵۲

باز دارنده خیر بیدادگر متّهم«۱».

آن که کند با خدای خود خدای دیگر در اندازید«۲» در عذاب سخت.

گوید همتای او بار خدایا من او را طاغی نکردم و لکن بود در بی راهی دور.

گفت خصومت مکنید بنزدیک من و در پیش فگندم به شما ترسانیدن.

بدل نکنند سخن [نزد من]«۳» و نیستم من بیداد کننده بندگان را.

روزی که گوییم دوزخ را«۴» پرشدی! و گوید او زیادتی است!

و نزدیک کنند بهشت مر پرهیزگاران«۵» را نه دور.

اینکه آن است که وعده دادیم برای هر توبه کننده نگاه‌دار.

هر که بترسد از خدای در خلوت و آید به دلی توبه کار.

در شوی«۶» در بهشت سلامت، آن، روز جاویدانی باشد.

ایشان را باشد آنچه خواهند در آن جا و

---

(۱). آج: ستمکار به گمان کننده.

(۲). آج: پس بیندازید او را.

(۳). اساس: ندارد، با توجّه به آج افزوده شد.

(۴). آج هیچ.

(۵). آج: برای پرهیزگاران.

(۶). آج: درآیند. [.....]

صفحه : ۵۳

بنزدیک ما زیادت بود.

و چند هلاک کردیم پیش از ایشان از گروهان«۱» ایشان سختر بودند از ایشان به گرفتن نقب کردند«۲» در شهرها، هست از گریختنگاهی!

[۲۳- ر]

در اینکه یاد کردنی هست آن را که او را دل باشد یا بیفگند گوش و او حاضر باشد.

و بیافریدیم ما آسمانها و زمین و آنچه در میان آن است در شش روز و نرسید ما را ماندگی.

صبر کن بدانچه می‌گویند و تسبیح کن به شکر خدای تعالی [پیش از بر آمدن آفتاب و]«۳» پیش از فرو شدن.

و«۴» از شب و تسبیح کن و از پس سجده.

گوش دار آن روز که ندا کند ندا کننده از جای نزدیک.

آن روز که بشنوند آواز بدرستی آن، روز برون آمدن.

ما زنده کنیم و بمیرانیم و با ماست بازگشتن.

آن روز که بشکافد

---

(۱). آج: اهل هر زمانه.

(۲). آج: پس تفتیش کردند.

(۳). اساس: ندارد، با توجّه به آج افزوده شد.

(۴). آج چیزی.

صفحه : ۵۴

زمین از ایشان زود آن انگیختنی باشد بر ما آسان.

ما عالمتریم به آنچه می‌گویند و نیستی تو بر ایشان مسلّط یاد ده به قرآن آن را که بترسد [۲۳- پ].

قوله تعالی: ق وَ القُرآنِ المَجِیدِ، عبد اللّه عبّاس گفت: «ق» نامی است از نامهای خدای که قسم کرد به او. قتاده گفت: نامی از نامهای قرآن است. قرظیّ گفت: افتتاح نامهاست که ابتدایش «قاف»«۱» باشد چون: قدّوس«۲» و قادر و قاهر و قریب و قاضی و

قابض. شعبی گفت: فاتحه سورت است. یزید و عکرمه و ضحّاک گفتند: نام کوهی است محیط به گرد«۳» زمین و آن«۴» از زمرّد سبز و خضرت آسمان از رنگ اوست، و کنارهای آسمان بر او نهاده است، و آنچه به دست مردم«۵» افتد از زمرّد از سنگ پاره‌های آن است، و اینکه عبارت أبو الجوزاء است از عبد اللّه عبّاس.

وهب منبّه گفت: ذو القرنین به کوه قاف رسید، پرامن او کوههای خرد«۶» دید، او را گفت: تو چه کوهی- یعنی موکّلان او را! گفت: من کوه قافم. گفت: اینکه کوههای خرد«۷» چیست پیرامن تو«۸»! گفت: عروق زمین است هیچ شهر نیست از شهرها و الّا عرقی از عروق او متّصل است به من، چون خدای«۹» خواهد تا زمین بجنباند مرا بفرماید تا عرق آن زمین بجنبانم. گفت: یا قاف مرا خبر ده به چیزی از عظمت خدای«۱۰»، گفت: شأن خدای ما- جلّ جلاله- عظیم است، و از عظمت

----

(۱). آج: ق.

(۲). آد، کا، گا: قدیر.

(۳). گا: کره.

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها: ندارد.

(۵). آج، کا: مردمان.

(۶). آج، آد، کا، گا: خورد.

(۷). آج، آد، کا: خورد.

(۸). آد، گا: چیست که پیرامن تست.

(۱۰- ۹). آج، آد، گا تعالی.

صفحه : ۵۵

شأن او کمینه آن است که از پس من زمینی است خدای را تعالی طول آن پانصد ساله راه«۱» در عرض پانصد ساله«۲» از برف که از سختی سرما بهری بهری را می‌شکنند. اگر آن نبودی، من از گرمای دوزخ بسوختمی. گفت: زیادت کن. گفت:

جبرئیل پیش خدای تعالی ایستاده است از ترس خدای می‌لرزد، خدای تعالی از هر لرزه‌ای که او را می‌باشد صد هزار فرشته می‌آفریند، پیش [۲۴- ر] خدای تعالی می‌ایستند سر در پیش افگنده سخن نیارند گفتن تا«۳» خدای تعالی دستوری دهد ایشان را در سخن گفتن«۴»، گویند: لا اله الّا اللّه«۵»، و هو قوله«۶»: یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِکَةُ صَفًّا لا یَتَکَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ قالَ صَواباً«۷»، یعنی لا اله الّا اللّه.

فرّاء گفت: شنیدم از«۸» اهل علم که در تفسیر «قاف» گفتند: قضی اللّه ما هو کائن، خدای حکم کرد به هر چه بودنی است. ابو بکر ورّاق گفت: أی قف عند أمرنا و نهینا، وقف کن«۹» عند امر و نهی ما و از آن تعدّی مکن. و گفتند معنی آن است که: قل یا محمّد، بگوی ای محمّد. أحمد بن عاصم گفت: «ق«۱۰»» قرب اللّه من عباده فی قوله: وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ«۱۱» إبن عطا گفت: اقسم بقوّة قلب حبیبه، قسم کرد به قوّت دل رسول- علیه السلام- چون تحمّل اعباء رسالت است.

وَ الْقُرْآنِ الْمَجِیدِ، «واو» قسم است، سوگند خورد«۱۲» به قرآن شریف کریم بر خدای تعالی. در جواب اینکه قسم علما خلاف کردند. کوفیان گفتند: بل عجبوا

----

(۱). آد، کا، گا است. [.....]

(۲). آد، کا، گا راه.

(۳). آج، آد، کا، گا: چون.

(۴). آد: آیند.

(۵). آد و سخن ایشان اینکه کلمه باشد.

(۶). کا، گا تعالی.

(۷). سوره نبأ (۷۸) آیه ۳۸.

(۸). آد، کا، گا بعضی.

(۹). آد، گا: توقّف کن.

(۱۰). کا: قاف.

(۱۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۶.

(۱۲). آد: سوگند کرد.

صفحه : ۵۶

جواب اوست. أخفش گفت: جواب او محذوف است، و تقدیر آن است که و القران المجید لتبعثنّ، به حقّ قرآن مجید که برانگیزند شما را و زنده کنند. إبن کیسان گفت: جوابش ما یلفظ«۱» است، و گفتند: قَد عَلِمنا، و قسم را لا بد جواب باید و جواب او آن خبر«۲» باشد که مقسم علیه باشد، و آن بر دو ضرب بود: یا به اثبات باشد یا به نفی. اگر به اثبات بود، در جواب او یکی از چند چیز باشد [۲۴- پ]: «لام» تأکید، کقوله: فَوَ رَبِّکَ لَنَسئَلَنَّهُم أَجمَعِینَ«۳»، و «انّ» ثقیله کقوله: إِنَّ رَبَّکَ لَبِالمِرصادِ«۴»، یا «ان» خفیفه، چنان که گفت: تَاللّهِ إِن کُنّا لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ«۵»، یا «قد» با فعل ماضی، نحو قوله: قَد أَفلَحَ مَن زَکّاها«۶»، و اگر به نفی باز آید حرفی از حروف نفی باید، «ما» یا «لا» یا «لن»، کقولهم: و اللّه ما فعلت، و: لا افعل، و لن افعل ذلک أبدا.

امّا آنچه کوفیان گفتند که «بل» به جواب قسم شاید، آن را اصلی نیست برای آن که «بل» اضراب را بود، و قسم جمله کلامی باشد که به آن، جمله را«۷» مؤکّد بکنند پس از قسم تنها بی مقسم علیه فایده‌ای حاصل نشود و فایده از کلام اوّل حاصل باشد، اضراب نکو نباشد. و قول أخفش در حذف جواب قسم نکو است. آنگه گفت: بَل عَجِبُوا، از کلام اوّل اضراب کرد و گفت: بل شگفت می‌دارند«۸» که به ایشان آمد پیغامبری هم از ایشان ترساننده و اعلام کننده هم از حسب و نسب ایشان که او را دانند و شناسند تا ایشان را به قول او سکون نفس باشد، و در نفس و اصل او طعنی نتوانند زدن. آنگه گفت کافران می‌گویند: اینکه کاری عجب شگفت است.

---

(۱). آد، کا، گا من قول، سوره ق (۵۰) آیه ۱۸.

(۲). آد، کا: چیز.

(۳). سوره حجر (۱۵) آیه ۹۲. [.....]

(۴). سوره فجر (۸۹) آیه ۱۴.

(۵). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۶.

(۶). سوره شمس (۹۱) آیه ۹.

(۷). آد کلام.

(۸). کا ان جاءهم منذر.

صفحه : ۵۷

آنگه حکـایت قول ایشان کرد و تعجّب ایشان از بعث و نشور«۱»، گفتند به لفظ استفهام بر سبیل استبعاد که: چون ما خاک شویم از پس آن که بمرده باشـیم؟ در کلام محـذوفی هست آن«۲» جابر تقـدیر آن که: نرجع بعـده ذلک رجع بعیـد، ما را باز«۳» زنده کنند اینکه باز آمدنی دور است. و «رجع» متعدّی باشد و «رجوع» لازم.

آنگه گفت: قَد عَلِمنا، ما دانیم [۲۵- ر] که زمین چه نقصان کرده است از ایشان و از گوشت و خون ایشان چه مقـدار خورده است. و گفتند معنی آن است که: ما دانیم که کدام عضو از ایشان بپوسد و کدام اسـتخوان بماند، برای آن که در خبر آمد که: از بنی آدم همه چیزی بپوسد«۴» الّا استخوان دم غزه، و هو العظم ألذی علیه الالیۀ، و در خبر آمد که: تنهای پیغامبران و اوصیا و شهیدان بنپوسد. سدّی گفت: مراد آن است که ما دانیم که در زمین چند کس بمیرند«۵» و چند کس بمانند.

وَ عِندَنا کِتابٌ حَفِیظٌ، أی محفوظ من الشـیطان«۶» و بنزدیک ما نوشـته‌ای است محفوظ و نگاه داشـته از شیاطین و از آن که مندرس شود و مغیّر و مبدّل، و آن لوح محفوظ است که جمله کاینات بر او نوشته‌اند.

بَل کَذَّبُوا بِالحَقِّ لَمّا جاءَهُم، بـل اینکه کافران حق را دروغ داشـتند چون به ایشان آمـد، یعنی قرآن. فَهُم فِی أَمرٍ مَرِیجٍ، ایشان در کاری‌اند مختلط [متلبّس.

عبد اللّه عبّاس گفت: مختلف، و به روایتی دیگر از او من کر. مجاهد گفت:]«۷».

ملتبس إبـن زیـد گفـت: مختلط، و گفتنـد: فاسـد و گفتنـد: متغیّر، و اینکـه اقـوال متقـارب است. و اصـل او اضـطراب و قلق باشـد، [یقال]:«۸» مرج امر النّاس و مرج

---

(۱). آد، گا ء إذا متنا و کنّا ترابا.

(۲). آد، گا: اینکه.

(۳). آد، گا آرند و.

(۴). اساس: که تنهای پیغامبر و اوصیا و شهدا بنپوسد، با توجه به آج تصحیح شد.

(۵). اساس: بمیرد، با توجه به آج تصحیح شد.

(۶). آج و دیگر نسخه بدلها: من الشیاطین.

(۸- ۷). اساس، آج: ندارد، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۵۸

الدین«۱» و مرج الخاتم، قال«۲» الشّاعر«۳»:

مرج الدّین فأعددت له مشرف الحارک محبوک الکتد

و

فی الحدیث: مرجت عهودهم و أماناتهم،

و قال ابو ذؤیب:

فجالت و التمست به حشاها فخرّ کأنّه خوط مریج

و المرج من هذا، ألذی هو ارسال الدّواب‌فی المراعی، لأنّها تختلط و تضطرب هناك و یسمّی الهو«۴» أیضا مرجا، مرغزار را برای آن مرج خوانند.

أَ فَلَم یَنظُرُوا إِلَی السَّماءِ [۲۵- پ] فَوقَهُم، گفت: نمی‌نگرند اینان در آسمان که ما چگونه بنا کردیم آن را«۵» و بیاراستیم به ستارگان! وَ ما لَها مِن فُرُوجٍ، و در او هیچ شکافی نیست. و الفرج، الشق و الفرجهٔ أیضا، و منه الفرج لأنّه السعهٔ بعد الضّیق، کسائی گفت: لیس فیها تفاوت و لا اختلاف.

وَ الأَرضَ مَدَدناها، و زمین را بکشیدیم و بگستردیم. وَ أَلقَینا فِیها، و کوهها را بر او افگندیم تا مثقله او باشد برای آن که مانند کشتی بود بر آب. وَ أَنبَتنا فِیها مِن کُلِّ زَوجٍ بَهِیجٍ، أی من کل‌لون حسن، و بر او برویانیدیم از هر نوع«۶» نبات نکو، و «بهیج» فعیل باشد بمعنی مفعول از بهجت«۷»، و هی السرور، یعنی که هر که در او نگردشاد«۸» شود.

تبصرهٔ و ذکری، أی فعلنا ذلك لهذین، نصب هر دو بر مفعول له است، یعنی ما اینکه همه را برای تبصیر«۹» و تذکیر کردیم تا با شما نماییم و یاد دهیم.

---

(۱). اساس: الذی، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). اساس: یقال، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۳). آج شعر.

(۴). اساس: الموضوع، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). آد، گا چگونه بنگاردیم آن رای و محکم نهادیم.

(۶). آج: لون.

(۷). گا: من البهجه.

(۸). آد، گا: شادمان، کا: شادمانه.

(۹). اساس: تقصیر با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۵۹

لِکُلِّ عَبدٍ مُنِیبٍ، هر بنده تایب را، و اینکه تبصره و تذکیر است همه را و لکن ذکر ایشان کرد برای آن که ایشان منتفع بودند. و تفعله از بنای تفعیل باشد، و مثله: التذکرهٔ و التکلمهٔ.

وَ نَزَّلنا مِنَ السَّماءِ ماءً مُبارَکاً، گفت: فرو فرستادیم از آسمان آبی مبارک، یعنی آب باران. فَأَنبَتنا بِهِ جَنّاتٍ، برو یانیدیم به او بستانها. وَ حَبَّ الحَصِیدِ، و دانه کشتنی که بدروند چون گندم و جو و هر دانه که آن را به قوت بخورند آدمیان«۱» [۲۶- ر] از هر نوعی. و «حصید» فعیل است به معنی مفعول، و حب‌الحصید، اضافهٔ الموصوف الی صفته نیست، برای [آن که]«۲» تأویل آن است که بحب«۳» النبت الحصید و مثله مسجد الجامع و ربیع الاوّل و حقّ الیقین، أی مسجد المکان الجامع و ربیع الشهر الاوّل و حقّ العلم الیقین.

وَ النَّخلَ باسِقاتٍ، أی و انبتنا النخل باسقات، أی طویلات، و نیز برویانیدیم به آب باران درختان خرما«۴» دراز بالا. عبد اللّه بن شدّاد گفت: راست بالا.

حسن بصری و قرّاء گفتند من قول العرب: ابسقت الشّاة اذا احملت، و محلّ او نصب بر حال است. و روایت کردند که رسول- علیه السلام- خواند: «باصقات» به «صاد» و «صاد» و «سین» متعاقب باشند در بسیاری حروف. لَها طَلعٌ نَضِیدٌ، آن را بری باشد متراکب. و «نضید» فعیل است به معنی مفعول. مسروق گفت:

درختان بهشت از ساق تا به سر به میوه منظوم باشند«۵»، و میوه او به بزرگی مانند شکم سبوی«۶» باشد، و جویهای او«۷» بر روی زمین رود«۸» و اینکه جا در آیت مراد درختان دنیاست و مورد آیت تذکیر نعمتهای خدای است- جلّ جلاله.

---

(۱). آد: که آن را آدمیان قوت سازند.

(۲). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). آد، کا، گا: حب، چاپ شعرانی (۱۰/ ۲۷۱): و حب.

(۴). آد، گا: خرمای.

(۵). آد، کا، گا: باشد.

(۶). آد، گا: تله، گا: به بزرگی میان تله.

(۷). آد، گا: آب. [.....]

(۸). آد، گا: می‌رود.

صفحه : ۶۰

رِزقاً، أی جعلناها رزقا و نصب او بر مفعول له است ای (خلقناها لرزق العباد و احیینا به بلدهٔ میتا)، و زنده کردیم به آن بیابان مرده را یعنی زمین خشک بی نبات را. و قوله: «به» ای بالمطر.

ابو هریره گفت: چون چندان باران آمدی که ناودان بشرّیدی«۱». رسول- علیه السلام- [۲۷- ر] گفتی«۲»: امسال قحط نباشد، آنگه گفت: کَذلِکَ الخُرُوجُ یعنی من القبور، همچنان که بینی که به باران زمین مرده زنده می‌کنیم و نبات از خاک بر می‌آریم، همچنین مردگان را زنده کنیم و از گورها برون آریم.

کَذَّبَت قَبلَهُم قَومُ نُوحٍ، آنگه برای تسلّی رسول گفت: پیش از اینکه قوم، نوح را تکذیب کردند. وَ أَصحابُ الرَّسِّ وَ ثَمُودُ، وَ عادٌ وَ فِرعَونُ وَ إِخوانُ لُوطٍ، یعنی قوم«۳» که برادران نسب بودند.

وَ أَصحابُ الأَیکَةِ، و قوم شعیب و قصّه‌های ایشان برفته [است]«۴». وَ قَومُ تُبَّعٍ، و او پادشاه یمن بود. و «تبّع» برای آن تبّع«۵» خواندند که تبع بسیار داشت و در جاهلیّت آتش پرست بودند، و پادشاه ایشان اسلام آورد و قوم خود را به اسلام خواند و ایشان قبیله حمیر بودند«۶» اجابت نکردند و او را تکذیب کردند، و قصّه او و قوم او چنان که در اخبار آمد از محمّد اسحاق و جز«۷» او آن است که: چون تبّع آخر- و هو أسعد أبو کرب بن ملک-«۸» کرب بود، آنگه که از مشرق بیامد راه بر مدینه ساخت، و چون آن جا رسید بر ایشان غارت نکرد و پسری را از آن خود آن جا رها کرد«۹» به خلیفتی و او به یمن رفت. اهل مدینه پسر او را به غدر بکشتند. او روی با مدینه نهاد بر آن که مدینه«۱۰» خراب کند و اهلش جمله را بکشد و مستأصل کند

---

(۱). آد: به راه افتادی.

(۲). آد، کا، گا که.

(۳). آد، کا او.

(۴). اساس: ندارد، با توجّه به آج افزوده شد.

(۵). آج و دیگر نسخه بدلها: ندارد.

(۶). گا و.

(۷). آد، گا: غیر.

(۸). آج و دیگر نسخه بدلها: ملکی.

(۹). آد، گا: آن جا گذاشت.

(۱۰). آد، کا، گا: برای آن مدینه را.

صفحه : ۶۱

و درختان خرما ببرد. اینکه حیّ انصاریان چون اینکه حال بشنیدند، گرد آمدند- و رئیس ایشان آن روز عمر و بن الطّلم«۱» من بنی عدیّ بن النّجار- ایشان نیز ساز کارزار«۲» کردند [۲۷- ر]، و پیش از آن اهل مدینه مردی را از آن او«۳» کشته بودند و در چاهی انداخته که «ذات بومان»«۴» گفتند«۵». تبّع را آن«۶» در دل بود. تبّع آن جا آمد«۷» و بر در مدینه فرود آمد و اهل مدینه با او کارزار«۸» می‌کردند و او با ایشان به روز کارزار می‌کرد و مردم از هر دو جانب کشته می‌شد«۹» و به شب تبّع را و قومش را میزبانی می‌کردند و طعام می‌دادند«۱۰» و تبّع را از کرم ایشان«۱۱» بدیع می‌آمد.

گفت: کریم مردمانی‌اند اینان؟ در آن میانه دو حبر از احبار بنی قریظه دو عالم آمدند و پسران عم«۱۲» بودند و تبّع را گفتند: ما آمده‌ایم تا تو را نصیحتی کنیم نگر تا اینکه عزم که کرده‌ای از هلاک«۱۳» و استیصال اینکه شهر، تمام نکنی، که خدای تعالی تو را اینکه تمکین نکند«۱۴» و ترسیم که هلاک تو و قوم تو در اینکه باشد که«۱۵» شهر، مهاجر«۱۶» پیغامبری است از قریش که در آخر الزّمان«۱۷» برون آید«۱۸» اینکه جای قرار او باشد. آن سخن ایشان در او گرفت و از آن باز استاد و ایشان را حرمت نیکو«۱۹» داشت از مکان«۲۰» علمشان و ایشان او را با دین خود دعوت کردند اجابت

---

(۱). کذا: در اساس، و آج، دیگر نسخه بدلها: الطله.

(۸- ۲). آد، کا: کالزار/ کارزار.

(۳). آد، گا: از او. [.....]

(۴). آد: تومان، گا، کا: تومان.

(۵). آد، گا: گفتندی.

(۶). آد: آن نیز، گا: نیز آن.

(۷). آد، گا: در دل بود القصّه.

(۹). آد، کا، گا: می‌شدند.

(۱۰). گا: می‌فرستادند.

(۱۱). آد، گا: از ایشان.

(۱۲). آد، گا: عمرو.

(۱۳). آد، آج، کا، گا: اهلاک.

(۱۴). آد، گا: ندهد.

(۱۵). آد، کا، گا اینکه.

(۱۶). آج و دیگر نسخه بدلها: مهاجر.

(۱۷). آد، گا: آخر زمان.

(۱۸). آد، گا: بواسطه. [.....]

(۱۹). کا: وقعه.

(۲۰). آد، گا: بواسطه.

صفحه : ۶۲

کرد و در دین موسی شد و اینکه بیتها بگفت در آن واقعه«۱»:

ما بال نومک مثل نوم الارمد ارقا کانّک لا تزال تسهّد«۲»

حنقا على سبطين حلّا يثربا اولى لهم بعقاب يوم مفسد

و لقد حلفت يمين صدق موليا قسما لعمرى ليس بالمتردّد

ان جئت يثرب لا اغادر وسطها عذقا و لا يسرا«۳» بيثرب يخلد

حتّى اتانى من قريظة عالم حبر لعمرك فى اليهود مسوّد«۴»

قال انزجر«۵» عن قرية محفوظة لنبىّ مكّة من قريش مهتد

[۷۲- پ] فعفوت عنهم عفو غير مثرّب و تركتهم«۶» بعقاب يوم سرمد

و تركتهم للّه ارجو عفوه يوم الحساب من الجحيم الموقد

و لقد تركت بها«۷» له من قومنا نفرا اولى حسب و بأس يحمد

نفرا يكون النّصر من«۸» اعقابهم ارجو بذاك ثواب ربّ محمّد

و اینکه ابیات بعضـی«۹» رفع گفته و بعضـی به خفض و عرب اینکه را اقواء گوینـد و اینکه از جمله عیوب شـعر باشـد. آن پنـج نوع باشد«۱۰» اقواء و اکفاء و ایطاء و سـناد و تضـمین. و قدما اینکه در شـعر بسـیار آورده‌اند و عیب نشناختند«۱۱» برای آن که شعر«۱۲» بدیهه گفتندی. چون تبّع در دین جهودی رفت و قول اینکه هر دو عالم

---

(۱). کا: وقعه.

(۲). اساس و آج: لا یزال السهد، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). آج، کا: یسرا آد: بسیرا.

(۴). آد و گا: بقیه ابیات را ندارد. آد در حاشیه با خطی متفاوت از متن افزوده است: پنج بیت دیگر هست می‌باید نوشت.

(۵). کا: ائن جز عن.

(۶). کا: ترکتهم.

(۷). کا: بها.

(۸). کا: فی.

(۹). گا، کا به.

(۱۰). آد، کا، گا: است.

(۱۱). آد، گا: نشمردند.

(۱۲). همه نسخه‌ها بر. [.....]

صفحه : ۶۳

بشنید ایشان را بر گرفت و با خود به یمن برد. چون به یمن رسید حمیر رها نکردند که او در آن جا رود گفتند تو از دین ما برگردیده‌ای و در دین جهودی رفته‌ای. او«۱» ایشان را دعوت کرد با دین خود و گفت: ای بیچارگان بدین«۲» اندر آیی که اینکه دین بهتر از دین شماست. گفتند: ما با توبه حکومت به آتش رویم- و ایشان را آتشی بود به یمن در زیر کوهی که آن را «ثدی»«۳» گفتندی که چون ایشان را با یکدیگر خصومتی«۴» بودی به آن جا رفتندی. اینکه«۵» آتش میان ایشان حکم کردی گناهکاران را بسوختی و بی گناهان را نرنجانیدی. تبّع گفت: روا باشد. بر اینکه قرار دادند و اینکه دو حبر بیرون آمدند«۶» و بر ره آن آتش بنشستند، و حمیر نیز به در آمدند«۷» و بتان را بیاوردند و تقرّبها کردند آتش از شقّ آن کوه بیرون آمد و روی به حمیر نهاد و ایشان را [۲۸- ر] و بتان را همه را بسوخت و اینکه دو حبر را هیچ گزند نکرد«۸». ایشان از میان آتش بیروت آمدند بسلامت و تورات می‌خواندند پیشانی‌شان عرق کرده«۹»، و آتش با جای شد. حمیر که آن بدیدند در دین موسی شد [ند]«۱۰». اصل جهودی در یمن از آن جا افتاد«۱۱» و ایشان را خانه‌ای بود که آن را تعظیم کردندی و بنزدیک آن [قربانها کردندی و از آن جا آواز بیرون آمدی. اینکه عالمان تبّع را گفتند اینکه]«۱۲» شیطانی است که اینان را فتنه می‌دارد، بفرمای تا اینکه جای بشکافند و آنچه آن جاست بیرون آرند. بشکافتند سگی سیاه بیرون آوردند«۱۳»

---

(۱). آد، گا: آنگه.

(۲). آد، گا: به اینکه.

(۳). اساس و آج: بدی، با توجّه به دیگر نسخه بدلها تصحیح شد آد: «ثدی».

(۴). کا: خصومت.

(۵). آد، کا، گا: آن.

(۶). آد، گا تورات در گردن افکنده کا تورات حمایل کرده.

(۷). آد، کا، گا: بیامدند.

(۸). کا: نرسانید.

(۹). کا: به پیشانی عرق گرفته.

(۱۰). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۱۱). آد، گا: از اینکه پیدا شد.

(۱۲). اساس: افتادگی دارد، از آج افزوده شد.

(۱۳). آد، گا: بیرون آمد.

صفحه : ۶۴

و بکشتند و آن خانه بیران کردند«۱».

إبن زید«۲» روایت کرد از ابو حاتم الرّیاسی که او گفت: ابو کرب اسعد الحمیری«۳»: از تبابعه بود ایمان آورد به رسول- علیه السلام- پیش از آن که او را بفرستادند به هفتصد«۴» سال و اینکه بیتها او و راست در [اینکه]«۵» معنی:

شهدت على احمد أنّه رسول [من]«۶» اللّه باری النسم

فلو مد عمری الى دهره لكنت وزيرا له و إبن عمّ

کلّ كذّب الرّسل اینان همه پیغمبران را دروغ«۷» داشتند فَحَقَّ وَعِيدِ عذاب من بر ایشان واجب شد. آیت برای تهدید اهل مکّه فرستاد و قتاده گفت:

خدای تعالی قوم تبّع را [ذم کرد و تبّع را]«۸» ذم نکرد، و او از ملوك یمن بود او برفت و لشکر به مکّه برد تا کعبه ویران کند. او را گفتند: اینکه خانه خداست و خدای اینکه خانه را نگاه دارد، حرمت اینکه خانه فرو مگذار. بشنید و کار بست و احرام گرفت. در مکّه شد و کعبه را جامه پوشانید- و او اوّل کس بود که کعبه را«۹» جامه پوشید.

أَ فَعَيِينا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ [۲۸- پ] گفت ما فرو مانديم به خلق اوّل! صورت استفهام است و معنی جحد، یعنی فرو نمانديم. و معنی آن که چون ما به خلق اوّل فرو نمانديم که«۱۰» ناچيز چيز كرديم اولى و احرى كه به خلق دوم [كه]«۱۱» اعادت است فرو نمانيم، بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ بل ایشان در لبس و پوشیدگی‌اند از خلق نو، و آن بعث و نشور است، یعنی شاك‌اند«۱۲» در او.

---

(۱). بیران/ ویران آج، آد، گا: ویران. [.....]

(۲). كذا در اساس و آج آد، کا، گا: إبن درید.

(۳). اساس گفت، که زاید می‌نماید.

(۴). آد، کا، گا: هشتصد.

(۶- ۵). اساس و آج: ندارد، از آد افزوده شد.

(۷). اساس: دوغ، با توجه به دیگر نسخه بدلها تصحیح شد، کا: بدروغ.

(۱۱- ۸). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۹). آد، گا: خانه خدا را.

(۱۰). همه نسخه بدلها از.

(۱۲). کا: به شکّ‌اند.

صفحه : ۶۵

وَ لَقَد خَلَقنَا الإِنسانَ ما آفریدیم آدمی را. وَ نَعلَمُ ما تُوَسوِسُ بِهِ نَفسُهُ و دانیم که نفس او او را چه وسوسه کند و در دل چه اندیشه دارد و اسرار و ضمایر او دانیم. وَ نَحنُ أَقرَبُ إِلَیهِ مِن حَبلِ الوَرِیدِ ما بدو نزدیکتریم از رگ گردن او، ورید رگی باشد میان«۱» حلقوم و علباوان، و قال الشّاعر:

فقرّب للفخار مجاشعيّا إذا ما جاش و انتفخ الوريد

و اضافت حبل با ورید برای اختلاف لفظ کرد، کقوله«۲»: حندس الظلم. و اینکه مثلی است که خدای«۳» زد در علم او به احوال آدمی بر سبیل تشبیه و مبالغه.

إِذ یَتَلَقَّی المُتَلَقِّیانِ، عامل در ظرف اقرب است آنگه که تلقّی و تقبّل کردند آن دو فرشته موکّل که خدای تعالی ایشان را بر آدمی موکّل کرده است، دو به روز و دو به شب، تا احوال آدمی دانند و افعال ایشان نویسند«۴» با آن که خدای تعالی عالم است به آن الزام حجّت را«۵» تا حجّت بر او متوجّه«۶» بود. آنگه یک فرشته بر«۷» راست او حسنات نویسد و یک فرشته بر چپ او سیّئات نویسد«۸». قعید گفت و قعیدان نگفت. بصریان گفتند: اراد عن الیمین قعید و عن الشّمال قعید فاکتفی بذکر احدهما عن الآخر، کقول الشّاعر:

انت بما عندنا و نحن بما [۹۲- ر] عندك راض و الرّای«۹» مختلف

و راضیان نگفت برای آن که تقدیر آن است: انت بما عندنا راض و نحن بما عندك راضون و قال الفرزدق«۱۰»:

انّی ضمنت لمن اتانی ما جنی و ابی«۱۱» فکان و کنت غیر«۱۲» غدور

---

(۱). اساس: میا، با حذف «نون» آخر.

(۲). آد، گا: کقولهم.

(۳). آد، گا تعالی.

(۴). آد، کا، گا: تا احوال او می‌دانند و افعال او می‌نویسند.

(۵). آد، گا: برای الزام حجّت. [.....]

(۶). آج، آد، گا: موجّه.

(۷). آج طرف.

(۸). آد، گا سبب آن که.

(۹). اساس: و رأی، با توجّه به آج و بقیه نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۰). آج شعر.

(۱۱). اساس: اتی، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۲). آد، کا، گا: غیر.

صفحه : ۶۶

و لم یقل غـدورین و قعیـد، فعیل است بمعنی فاعل کالعلیم و القـدیر. و کوفیان گفتند: به قعید قعود خواست، برای آن که ردّ کرد با جنس، واحـد به جـای جمع بنهـاد چنـان که رسـول در تثنیه و جمع و واحـد به یـک لفـظ بـود«۱»، قـال اللّه تعـالی: إِنّـا رَسُولُ رَبِّ العالَمِینَ«۲»،، فی الحکایهٔ عن موسی و هرون- علیهما السلام- و لم یقل رسولا و قال«۳» الشّاعر فی الجمع:

الکنی الیها و خیر الرسو ... ل اعلمهم بنواحی الخبر

اراد و خیر الرسـل. امیر المـؤمنین«۴»- علیـه السـلام- روایـت کرد کـه رسـول- علیـه السـلام«۵»- گـفـت: جـای اینکـه دو فرشـته بر گوشه‌های«۶» دهن آدمی است و زبـان او قلم ایشـان است و«۷» [آب]«۸» دهنش مـداد ایشان و آدمی خوض می‌کنـد در آنچه او را بکار«۹» نیست و از خدای«۱۰» و از ایشان شرم نمی‌دارد.

ابو امامه روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: کاتب حسـنات بر دست [راست]«۱۱» مرد باشد و کاتب سـیّئات بر دست چپ مرد، و کاتب حسـنات امیر است بر کاتب سیّئات. چون مرد حسـنتی بکنـد، کاتب حسـنات یکی را ده بنویسـد، و چون سـیّئتی بکند کاتب سیّئات خواهد که بنویسد، کاتب دست راست گوید: رها کن او را باشد که پشیمان شود استغفاری کند«۱۲». یک دو ساعت رها نکند که بنویسد تا هفت ساعت، آنگه یکی را یکی بنویسد.

حسن«۱۳» گفت: اینکه فرشـتگان از مرد دور نشونـد الّا در دو وقت: در وقت قضای حاجت، و در وقت خلوت. أبو الجوزاء و مجاهد گفتند: همه چیز«۱۴»

---

(۱). آد، گا: باشد.

(۲). سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۶.

(۳). آد، گا: قول.

(۴). آد، آج، گا علی.

(۶- ۵). اصل: گوشها.

(۷). آد، گا دهنش دوات.

(۱۱- ۸). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. [.....]

(۹). آج: در کار.

(۱۰). گا: خداوند خود.

(۱۲). آج پس.

(۱۳). کا: حسین.

(۱۴). کا: همه چیز.

صفحه : ۶۷

بروی [۲۹- پ] نویسـند تـا ناله او در وقت بیماری. عکرمه گفت: هیـچ بر او ننویسـند الّا آنچه بر او ثواب و عقاب باشـد از طاعات و معاصـی، و بعضی دگر گفتند: همه چیزی«۱» بنویسـند، آنگه مباحات از او وضع کننـد. أبو هریره و أنس روایت کردنـد که رسول-

علیه السلام- گفت: هیچ صحیفه بر خدای تعالی عرض نکنند که در اوّل و آخر او خیری و طاعتی باشد«۲» و الّا خدای تعالی گوید: من آنچه در میان اینکه دو طرف است بدو بخشیدم.

أنس روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: خدای تعالی دو فرشته بر بنده مؤمن موکّل کرده تا عمل او بر او می‌نویسند. چون بنده را وفات رسد، فرشتگان گویند: بار خدایا، آن بنده که ما موکّل او بودیم فرمان یافت، چه فرمایی، به آسمان«۳» شویم! حق تعالی گوید: آسمان مملوّ است از فرشتگان. گویند: بار خدایا، به زمین فرو شویم! گوید: زمینها مملوّ است از فرشتگان من. گویند: بار خدایا، کجا فرمایی! گوید: بر سر گور اینکه بنده مقام کنید، تسبیح و تهلیل می‌کنید و ثوابش بر او می‌نویسید تا به روز قیامت.

ما یَلفِظُ مِن قَولٍ إِلّا لَدَیهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ، گفت: هیچ سخنی نگوید و الّا بنزدیک آن نگاهبانی ببجارده«۴». «عتید» معتد باشد، فعیل است بمعنی مفعول، قال الشّاعر«۵»:

لئن کنت عنّی فی العیان مغیّبا فذکراک عندی فی الفؤاد عتید

و عرب معاقبه کند میان «تا» و «دال»، فیقول: أعددت و اعتدت، و هرد و هرت.

وَ جاءَت سَکرَةُ المَوتِ بِالحَقِّ گفت: آمد سختی«۶» مرگ بحق. «سکرت»

---

(۱). آد، گا: چیز بر او.

(۲). آد: بوده باشد.

(۳). کا: با آسمان.

(۴). گا: بجارده آد، گا: هست.

(۵). آج شعر.

(۶). کا: سکرت.

صفحه : ۶۸

مستی باشد«۱»، مراد شدّت«۲» غمرت است [۳۰- ر] و حیرت، به مانند مستی که بر دل و عقل آدمی غالب شود. بِالحَقِّ قیل: بالحقیقهٔ براستی و درستی، و قیل:

بالحقّ من امر الاخرهٔ، یعنی آمد تا آدمی را امر آخرت محقّق کند، چه او در شک می‌باشد«۳» از بعث«۴» و نشور و از آنچه او را خبر دهند از ملاقات فرشتگان و سؤال و عذاب گور و مانند اینکه، آنگه که مرگ بدید، فرشتگان بر او ظاهر شوند او را علم ضروری حاصل شود، فذلک قوله: وَ جاءَت سَکرَةُ المَوتِ بِالحَقِّ و گفتند: بحق آن خواست که مآل امر آدمی باشد از سعادت و شقاوت، برای آن که آن مشکوک است، چون مرگ آید محقّق شود.

و عبد اللّه مسعود خواند: «و جاءت سکرهٔ الحقّ بالموت» علی التقدیم و التأخیر«۵». یک تفسیر آن که: سکرهٔ اللّه بالموت، برای آن که حق نامی است از نامهای خدای تعالی، علی إضافهٔ الفعل الی فاعله، و گفتند: بحق، یقین خواست، یعنی سکرت حق [آنگه]«۶» آن را تفسیر کرد به موت.

أبو وائل گفت: چون أبو بکر به در مرگ رسید، عایشه بر بالین او بود می‌گریست، اینکه بیت بتمثّل«۷» بگفت:

لعمرک ما یغنی الثّراء عن الفتی اذا حشرجت یوما و ضاق به الصّدر

ابو بکر گفت: یـا بنیّه چنین مگو، و لکن بگو: و جـاءت سـکرة الحق بـالموت ذلک ما کنت منه تحید، اینکه جا قول مقـدّر است، و التّقدیر فیقال له: ذلک ما کنت منه تحید، عند آن حال او را گویند: اینکه آن است که تو از او می گریختی و الحید المیل، یقال: حاد عن کذا اذا مال عنه، قال طرفة:

---

(۱). آد، کا، گا و.

(۲). آج و دیگر نسخه بدلها و.

(۳). آج: می‌بود، آد، گا: باشد کا: است. [.....]

(۴). اساس: شریعت با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). اساس: تأخیر، با توجه به آج تصحیح شد.

(۶). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها فزوده شد.

(۷). آج، کا: بتمثیل.

صفحه : ۶۹

ابا منذر رمت الوفاء فهبته و حدت [۳۰- پ] کما حاد البعیر عن الدحض

وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ ذلِکَ یَومُ الوَعِیدِ، گفت: و در صور دمند آن روز که روز وعید باشد، یعنی روز قیامت.

وَ جاءَت کُلُّ نَفسٍ مَعَها سائِقٌ وَ شَهِیدٌ«۱»، فردای قیامت هر کسـی می‌آید با او سایقی باشد که او را می‌راند چنان که شتر را می‌رانند به عرض‌گاه، و گواهی که بر او گواهی دهد به آن که او کرده باشد در دنیا از خیر و شر. ضحّاک گفت:

سایق از فرشتگان باشد و گواه هم از او باشد اندام او که بر او گواهی دهد.

عبد اللّه عبّاس گفت: سایق، فرشتگان باشند«۲» و گواه، عمل او باشد. دیگران گفتند: هم سایق و هم گواه فرشتگان باشند.

لَقَد کُنتَ فِی غَفلَةٍ مِن هذا، اینکه جا هم قول مضمر است و تقدیر آن که:

فیقول له. خـدای تعالی او را گوید: تو از اینکه روز غافل بودی، ما«۳» پوشـش برداشتیم تا آنچه به خبر می‌شنیدی به عیان بدیدی، و مراد به «کشف غطـاء» آن است که آنچه معـدوم بود در وجود آوردیم، آنچه در کتم و پرده عـدم بود به صـحرای وجود آوردیم به منزلت آن که چیزی در پوشـش«۴» باشـد ظاهر گردانـد. فَبَصَرُکَ الیَومَ حَدِیدٌ چشـمت امروز تیز است، یعنی امروز شک نکنی در آنچه دین«۵» شاک بودی«۶»، و اینکه بر سبیل تعییر و تعنیف فرمود. مجاهد گفت: معنی آن است که تیز بنگر«۷» به زبانه ترازو تا به جـانب حسـنات می‌رود یـا به جـانب سیّئات، و درست آن است که اوّل گفـتیم که مراد به «بصـر» علم است در جمله آنچه او آن را منکر بود و عاصم الجحدریّ خواند [۳۱- ر]: لقد کنت، بکسر «تا» و کسر کافهای ضمیر در آیت ردّا الی النفس.

---

(۱). کا، گا گفت.

(۲). آج، کا: فرشته‌ای باشد آد، گا: فرشته بود.

(۳). کا: تا.

(۴). کا: پوششی.

(۵). آج، کا: دی، آد، گا: دیروز.

(۶). آج: شک داشتی.

(۷). آج و دیگر نسخه بدلها و نیک بنگر.

صفحه : ۷۰

وَ قالَ قَرِینُهُ قرین او گوید، یعنی فرشته موکّل: هذا ما لَدَیَّ عَتِیدٌ اینکه آن است که بنزدیک من نهاده و ببجارده بود«۱» اشارت به دیوان عمل اوست، أی معدّ محفوظ. مجاهد گفت: معنی آن است که اینکه آن است که تو مرا بر او موکّل کردی امروز او را باز سپردم، و بر اینکه قول اشارت به بنده باشد.

أَلْقِیا فِی جَهَنَّمَ گفتند: خطاب است با قرین او و با مالک، گوید هر دو را که: دست یکی داری«۲» و هر دو«۳» او را به دوزخ اندازی«۴». بعضی دگر گفتند: خطاب با مالک است تنها، جز که کلام عرب بر اینکه است که خطاب کنند با یک کس به لفظ تثنیه، یقول العرب: ویلک ارحلاها و ازجراها، و خذاه و اطلقاه«۵»، و خطاب ایشان بیشتر بر اینکه است: خلیلیّ و صاحبی،«۶» [و قال الشّاعر]

فا نبک من ذکری حبیب و منزل

«۷»

قفا و دعا نجدا و من حلّ بالحمی و قلّ لنجد عندنا ان یودّعا

و مانند اینکه بسیار است، فرّاء گفت: سبب آن است که کمترینه صحبت ایشان سه کس باشند: راکبی«۸» و قایدی و سایقی، پس ما دام خطاب با دو باشد هر یکی را، آنگه آن جا نیز که یکی بود اینکه عادت بود«۹»، و قال امرؤ القیس:

لیلیّ مرّابی علی امّ جندب

و قال:

فا نبک من ذکری حبیب و عرفات

«۱۰» و قال:

---

(۱). آد، گا: آماده بودی.

(۲). آج و دیگر نسخه بدلها: دارید.

(۳). آد، کا، گا: «هر دو» را ندارد. [.....]

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها: اندازید.

(۵). اساس، آج: اطلباه با توجه به آد تصحیح شد.

(۶). آد قال الشاعر.

(۷). آد، گ بسقط اللّوی بین الدخول فحومل.

(۸). اساس، آج: رکبی با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها

(۹). آد، گا رها نکنند کا رها نکردند. تصحیح است.

(۱۰). کذا: در اساس آج: و عرفان آد و دیگر نسخه بدلها مصراع را ندارد.

صفحه : ۷۱

فإن تزجرانی یا إبن عفّان أنزجر و إن تدعانی [۱۳- پ] احم عرضا ممنعا

و بعضی دیگر گفتند: پنداری خطاب بر تکرار است برای تأکید ألق ألق، فقال: ألقیا، تثنیه به جای تکرار بنهاد، آنگه امر در او دو بایست، مأمور دو کرد.

بعضی دگر گفتند: کلام بر حقیقت خود است و خطاب با دو کس است، و آن دو فرشته موکّل‌اند که ذکر ایشان رفت، فی قوله: إِذ یَتَلَقَّی المُتَلَقِّیانِ«۱». و گفتند: با سایق و شهید است- که ذکر ایشان در پیش برفت. گفتند«۲»: در دوزخ اندازی«۳».

کُلَّ کَفّارٍ عَنِیدٍ هر کافری معاند را. کافر عام است بر همه افتد، و گفتند: برای آن «کفّار» گفت، یعنی آن که در کافری بلیغتر باشد. و گفتند: برای آن «عنید» با او پیوست که کافر باشد که عنید نباشد و او«۴» از عنود و ستیهیدن است.

و در تفسیر اهل البیت- علیهم السلام«۵»: أَلقِیا، خطاب است با محمّد و علی که فردای قیامت«۶» بیایند و بر سر«۷» صراط بایستند و با«۸» دوزخ مقاسمه کنند، و رسول- علیه السلام- اینکه کار تفویض کرده باشد به امیر المؤمنین علی تا او دوزخ را همی گوید:

هذا لی و هذا لک خذیه فانّه من اعدائی و ذریه فانّه من اولیائی

اینکه تو را و آن مرا«۹» اینکه را بگیر که از دشمنان است و آن را دست بدار که از دوستان است، پس خطاب با هر دو است، خدای تعالی فردا دقیامت«۱۰» ایشان را گوید:

أَلقِیا در اندازی«۱۱» هر کفّاری عنید را در دوزخ. گفتند: کلّ کفّار بنبوّة محمّد عنید [۳۲- ر] لولایة«۱۲» علیّ بن ابی طالب، و دلیل اینکه تأویل حدیث حارث همدانی است که او وقتی گفت امیر المؤمنین را: یا امیر المؤمنین، من از دو جای«۱۳» می‌ترسم:

---

(۱). سوره ق (۵۰) آیه ۱۷.

(۲). آد، کا، گا: گفت.

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها: اندازید.

(۴). آد: و عنید.

(۵). آج، گا آمد آد آمد که. کا آمده است که.

(۱۰-۶). آج: فردا در قیامت.

(۷). آج: و در. [.....]

(۸). آد، گا بابستند و مردم را با بهشت و.

(۹). آد، گا: اینکه مرا و آن تو را.

(۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها: دراندازید.

(۱۲). آد، گا: بولایة.

(۱۳). آد، کا، گا: جایگاه.

صفحه : ۷۲

یکی از سکرات مرگ و یکی از سر دو راه، که در اینکه دو جای جای«۱» خطر است، امیر المؤمنین او را گفت:

۲»۳» یا حارث همدان« من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا یعرفنی طرفه و اعرفه بنعته و اسمه و ما فعلا و انت عند الصّراط معترضی فلا تخف عثرهٔ و لا زللا اقول للنّار حین توقف لل عرض ذریه لا تقربی الرجلا ذریه لا تقربیه« انّ له حبلا بحبل الوصیّ متّصلا

گفت: اندیشه مدار که هیچ کس نباشد از مؤمنان و منافقان و الّا مرا در اینکه هر دو جای بینند«۴» و مرا بشناسند«۵» و من او را بشناسم، و امّا تو بنزدیک من آی«۶» بر صراط، من تو را از دوزخ حمایت کنم و گویم: رها کن او را که رسن او به رسن ما پیوسته است، و ظنّ چنان است که حدیث قسمت بهشت و دوزخ پیش از اینکه رفته است.

مَنّاعٍ لِلخَیرِ مُعتَدٍ مُرِیبٍ منع کننده خیر است، یعنی زکات نداده است.

اینکه صفت کفّار عنید است. مُعتَدٍ، یعنی ظالمی است. مُرِیبٍ شکّاکی متّهمی.

آنگه گفت«۷» با اینکه همه مشرک بوده است و با خدای تعالی خدایان فرا داشته است و معبودان پرستیده. فَأَلقِیاهُ فِی العَذابِ الشَّدِیدِ او را در عذاب سخت فگنی«۸»، بعضی گفتند: آیت در ولید مغیره آمد، و قوله: مَنّاعٍ لِلخَیرِ، مراد آن است که پسران برادرش را منع کرد از آن که در اسلام آیند و گفت: اگر شما در دین محمّد روی«۹» من هرگز با شما هیچ خیر نکنم.

---

(۱). آد، کا، گا: ندارد.

(۲). آج، آد، گا: یا حار همدان.

(۳). اساس، کا: لا تقرب، با توجّه به آج تصحیح شد.

(۴). آد، کا: بیند، که بر متن مرجّح می‌نماید.

(۵). آد، کا، گا: بشناسد، که بر متن مرجّح می‌نماید.

(۶). آد، گا: آیی.

(۷). آد، کا، گا الَّذِی جَعَلَ مَعَ اللّهِ

(۸). آد، کا، گا: افگنید.

(۹). آج، کا، گا: روید آد: شوید. [.....]

صفحه : ۷۳

قالَ قَرِینُهُ و گوید قرین او. مفسّران [۳۲- پ] گفتند شیطان را [خواست]«۱» که او به قیامت تبرّا کند از اتباع خود«۲»، گوید: رَبَّنا ما أَطغَیتُهُ بار خدایا من او را طاغی نکرده‌ام، او خود ضالّ بود و گمراه و در ضلال بود ظاهر و آشکارا، و گفتند: مراد به قرین فرشته است که بنده را به قیامت گوید: من از کجا ایمنم که«۳» اینکه فرشته زیادتی بر من ننبشته است! فرشته گوید: رَبَّنا ما أَطغَیتُهُ بار خدایا من بر او طغیانی و ظلمی نکرده‌ام، او خود در ضلال بود، و گفتند: مراد به قرین آن داعی اوست که او را در دنیا دعوت کرده باشد با کفر و مذاهب باطل، فردا گوید منش اکراه نکردم و طاغی بنکردم«۴» او خود ضال بود.

ایشان در اینکه مناظره باشند، خدای تعالی گوید: لا تَختَصِمُوا لَدَیَّ گوید: خصومت مکنید بنزدیک من. وَ قَد قَدَّمتُ إِلَیکُم بِالوَعِیدِ و من تقدیم کرده‌ام آیات و اخبار متضمّن وعید را به«۵» شما و اعذار و انذار کرده و حجّت انگیخته.

ما یُبَدَّلُ القَولُ لَدَیَّ آن سخن که من گفته‌ام آن را بدل نکنند«۶»، گفتند آن سخن آن است که گفت: لَأَملَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الجِنَّةِ وَ النّاسِ أَجمَعِینَ«۷»، و گفتند: جمله آیات وعید است، و خبرها که داد که هر که کافر شود و فاسق سزای او دوزخ است الّا که ایمان

آرد و توبه کند و یا من به فضل از او عفو کنم اگر کافر نباشد.

وَ ما أَنَا بِظَلّامٍ لِلعَبِیدِ و من بر بندگان هیچ ظلم نکنم که ایشان را عقوبتی کنم به جرمی که ایشان نکرده باشند یا عقوبت بیش از جرم ایشان کنم تا«۸» حقّ ایشان از ایشان باز گیرم و یا ایشان را [۳۳- ر] به ناحق بگیرم«۹».

آنگه گفت: اینکه آن روز باشد که ما گوییم دوزخ را که پر شدی،

---

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). آد، گا او.

(۳). آد: دانم که.

(۴). کا: نگردانیدم.

(۵). آد، گا: بر.

(۶). آد، گا: بدل نکنند آن سخن که گفته شده بنزدیک من.

(۷). سوره هود (۱۱) آیه ۱۱۹ و سوره سجده (۳۲) آیه ۱۳.

(۸). آج، کا: یا .

(۹). اساس: بگیریم، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۷۴

هَل امتَلَأتِ وَ تَقُولُ هَل مِن مَزِیدٍ و دوزخ گوید: زیادتی هست! یَومَ نَقُولُ، عامّه قرّاء به «نون» خواندند علی إخبار اللّه عن نفسه علی وجه التّعظیم، و نافع خواند و ابو بکر عن عاصم: به « یا » خبرا عن الغایب، اعتبارا بقوله تعالی: قالَ لا تَختَصِمُوا لَدَیَّ، حسن بصری خواند: «یقال» علی الفعل المجهول، و اینکه سؤال«۱» و جواب را دو وجه باشد: یکی آن که خطاب با خازنان دوزخ باشد و لکن حوالت با دوزخ کرد علی سبیل التّوسّع، دوم آن که بر وجه تهدید و تنبیه باشد کافران را و بر حقیقت اینکه جا سؤال و جوابی نباشد، یعنی اینکه حال چنان محقّق است که اگر دوزخ اهل جواب باشد از او سؤال کنند، جواب اینکه دهد که: هَل مِن مَزِیدٍ، چنان که بیان کردیم فی قوله تعالی: ائتِیا طَوعاً أَو کَرهاً قالَتا أَتَینا طائِعِینَ«۲»، در ذکر آسمان و زمین.

آنگه فی قوله: هَل مِن مَزِیدٍ، دو قول گفتند: یکی آن که صورت استفهام است و مراد جحد، و المعنی ما من مزید. و قولی دیگر آن است که استزداد«۳» است و بر حقیقت زیادت می‌خواهد. امّا خبر أنس و أبو هریره و عبد اللّه عبّاس و دگر راویان که در اینکه آیت گفتند خدای تعالی بفرماید مستحقّان دوزخ را از کفّار و فسّاق تا به دوزخ می‌رانند و به دوزخ فرو می‌کنند و دوزخ ایشان را فرو می‌خورد و استزادت می‌کند و زیاده می‌خواهد

«۴» فیضع الجبّار قدمه« علیها،

خدای تعالی قدم خود در دوزخ کند دوزخ پر شود و با هم جهد و متقاصر شود و گوید:

«۵» قط قط«

بس بس [۳۳- پ]، تا چنان شود که در او جای سوزنی نباشد. اینکه خبری است منکر الظّاهر برای آن که اقتضای جسمیّت می‌کند، و به لفظ دیگر آمد:

یضع الجبّار رجله فیها.

امّا ما را در اینکه خبر دو طریق است: یکی آن که اعتداد نکنیم و گوییم از

---

(۱). آج را.

(۲). سوره فصّلت (۴۱) آیه ۱۱.

(۳). آج: استزاد آد، کا، گا: استزادت.

(۴). اساس: قدم، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). کا یعنی. [.....]

صفحه : ۷۵

اخبار آحاد است که ایجاب علم نکند، و آنچه ما را به ادلّه قاطع درست شده باشد آن رها نکنیم به خبر واحد. و إمّا آن که آن را تأویل«۱» کنیم موافق لغت بر وجهی که در او تشبیه و تجسیم نباشد، و گوییم: روا بود که مراد به «قدم» گروهی باشند که خدای ایشان را تقدیم کند أو تقدّم به معنی امر، یقال: تقدّمت فی کذا، أی امرت به قومی، که خدای تعالی فرماید که ایشان را بر سری به دوزخ برند که دوزخ از ایشان پر شود، و عرب هر متقدّمی را «قدم» خواند، قال اللّه تعالی: أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ«۲»، أی أعمالا قدّموها، قال الشّاعر:

قعدت به قدم الفخار و عرّدت اسبابه مرفوضهٔ من خالق

و اینکه تأویل بعینه حکایت کردند از نضر شمیل و خلیل احمد. عبد اللّه مبارک گفت: مراد به «قدم» قومی‌اند که در سابق علم خدای تعالی برفته«۳» که ایشان اهل دوزخ‌اند. برای آن «قدم» خواند ایشان را که در متقدّم علم رفته«۴»، یعنی فیما لم یزل خدای از ایشان شقاوت شناخت و اصرار بر کفر. و أوزاعی اینکه خبر به کسر «قاف» روایت کرد «قدمه» أی من خلقه فی قدیم الأیّام آنان را که در قدیم الایّام آفرید.

وهب«۵» روایت کرد که: مراد قومی‌اند که خدای تعالی ایشان را بیافرید پیش از آدم، سرهای ایشان بمانند سرهای سگان و گرگان و دگر اعضای ایشان [۳۴- ر] چون اعضای بنی آدم، ایشان همه کافر بودند و عدد ایشان جز خدای ندانند، برای آن «قدم» خواند ایشان را که خلق ایشان بر خلق آدم متقدّم بود. امّا لفظ «رجل» معروف است در کلام عرب استعمال او در جماعت، و یقال:

جاءنی رجل من النّاس و مرّت«۶» بی رجل من الجراد، و قال الشّاعر«۷»:

---

(۱). آج، کا: تأویلی.

(۲). سوره یونس (۱۰) آیه ۲.

(۳). آج، آد، کا: برفت گا: رفته.

(۴). آد: رفته بود کا: رفته است.

(۵). کا: وهب منبّه.

(۶). اساس: مررت، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). آج شعر.

صفحه : ۷۶

فمرّ بنا رجل من النّاس و انزوى اليهم من الحىّ اليمانين ارجل

كتائب من عكّ و لخم و حمير على إبن نزار بالعداوة أجفلوا

دلیل دیگر آن است که در آخر اینکه حدیث آمد:

و لا يظلم اللّه من خلقه احدا،

اینکه دلیل آن باشد که مراد از اینکه حدیث و ذکر«۱» در او خلق است.

وَ أُزلِفَتِ الجَنَّةُ لِلمُتَّقِينَ غَيرَ بَعِيدٍ و نزدیک بکشند«۲» بهشت متّقیان را تا پیش از آن که در او روند ببینند. غَيرَ بَعِيدٍ چنان که دور نباشد از ایشان. و یقال لهم و گویند ایشان را: هذا ما تُوعَدُونَ اینکه آن است که شما را وعده می‌دادند.

لِكُلِّ أَوّابٍ حَفِيظٍ برای هر باز آینده نگاه دارنده‌ای، یعنی هر توبه کاری که پس از توبه خود را نگاه دارد تا چیزی نکند که توبه او را خلل بود، و گفتند: مراد به «أوّاب» تسبیح کننده، من قوله: يا جِبالُ أَوِّبِي مَعَهُ«۳»، و اینکه قول عبد اللّه عبّاس است و عطا«۴»، مجاهد گفت«۵» آن«۶» باشد که در خلوت عذر گناه خود بسیار کند«۷» و از آن توبه کند«۸»، گفتند: آن باشد که به دل با خدای گریزد. حَفِيظٍ، عبد اللّه عبّاس گفت«۹»: آن باشد که گناه خود یاد می‌دارد تا از او توبه کند«۱۰». گفتند: مراد آن است که نگاه دارد آنچه خدای تعالی به او سپرده باشد از تکلیف. ضحّاک گفت: آن که خود را نگاه دارد و تعبّد کند«۱۱». عطا گفت [۳۴- پ]: آن که خدای را و رضای خدای را نگاه دارد، و اینکه اقوال متقارب است.

مَن خَشِيَ الرَّحمنَ بِالغَيبِ، محلّ او محتمل است دو وجه را از اعراب:

---

(۱). کذا در اساس و آج به آد و دیگر نسخه بدلها قدم.

(۲). آد، گا: کنند کا: بکنند.

(۳). سوره سبأ (۳۴) آیه ۱۰.

(۴). آج و آد: کا، گا: عطاست.

(۵). آج: گفتند.

(۶). کا: أوّاب آن.

(۷). آد: در خلوت بسیار گناه خود یاد می‌دارد. [.....]

(۸). آج و دیگر نسخه بدلها و.

(۹). کا حفیظ.

(۱۰). کا: و از آن توبه می کند.

(۱۱). آد، کا، گا: تعهّد.

صفحه : ۷۷

یکی جرّ بر صفت «أوّاب» و یکی رفع بر خبر مبتدای محذوف، و هو«۱» مَن خَشِيَ الرَّحمنَ بِالغَيبِ، گفت: و«۲» او آن باشد که از خدای بترسد در غیبت مردمان، آن جا که کس حاضر نباشد از مردمان که او را شرم یا ترس باشد از او و او دست بدارد از معصیت، او معنی است به آیت«۳». وَ جاءَ بِقَلبٍ مُنِيبٍ و دلی آرد توبه کننده و باز آینده، سدّی و ضحّاک گفتند: فی الخلوة، حسن

گفت: چون در ببندد و پرده فرو گذارد، و گفتند: بِقَلبٍ مُنِیبٍ، مقبل الی طاعهٔ اللّه روی به طاعت خدای کرده.

و گفتند: مَن خَشِیَ الرَّحمنَ مبتداست، و قوله: ادخُلُوها، در جای خبر اوست، و التقدیر: من خشی الرحمن بالغیب یقال لهم ادخلوها گویند ایشان را که در بهشت روی«۴» ایمن سلامت. گفتند: معنی «سلام» سلامت است، و گفتند:

بسلام من اللّه و ملائکته، و گفتند: بسلامهٔ من زوال النّعم و حلول النّقم. ذلِکَ یَومُ الخُلُودِ آن، روز جاویدانی«۵» است که آن روز را شب نباشد و بنرسد«۶».

لَهُم ما یَشاؤُنَ فِیها ایشان را باشد- یعنی اهل بهشت را- آنچه خواهند و آرزو کنند و تمنّا بود ایشان را. فیها در بهشت. وَ لَدَینا مَزِیدٌ و بنزدیک ما زیادت«۷» آنچه بر دل و خاطر ایشان گذر نکند و ره«۸» ندانند«۹» به آن.

وَ کَم أَهلَکنا قَبلَهُم مِن قَرنٍ، را آنگه گفت که: بس که ما هلاک کردیم پیش ایشان از گروهی که ایشان به قوّت و شوکت [۳۵- ر] از اینان سختر«۱۰» بودند.

فَنَقَّبُوا فِی البِلادِ، عبد اللّه عبّاس گفت: معنی آن است که اثر کردند در زمین.

مجاهد گفت: برفتند. ضحّاک گفت: بگردیدند. مؤرّج گفت: دور برفتند، و اصل

---

(۱). کا، گا: أی هو.

(۲). آد، کا، گا: ندارد.

(۳). آد: او مؤمنی آئب.

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها: روید.

(۵). آج و دیگر نسخه بدلها: جاودانی.

(۶). اساس: بنرسند، با توجّه به آج و کا تصحیح شد.

(۷). آد، کا باشد از.

(۸). آج: زاد کا: راه.

(۹). آد، کا، گا و نبرند.

(۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها: سخت‌تر. [.....]

صفحه : ۷۸

کلمه از «نقب» است و آن سوراخ کردن باشد، و «تنقیب» تفتیش بود، و در معنی تباعد امرؤ القیس گفت:

لقد نقبت فی الآفاق حتّی رضیت من الغنیمهٔ بالایاب

حسن خواند: «فنقبوا» بتخفیف، و سلمی و یحیی بن یعمر خواندند:

«فنقّبوا» به کسر «قاف» علی لفظ الامر علی وجه التهدید و الوعید، أی سیروا فی الارض فانظروا هل من محیص در جهان بگردی و بنگری«۱» تا هیچ خلاص«۲» باشد شما را از هلاک و از مرگ و از عقاب خدای تعالی.

گفت«۳»: إِنَّ فِی ذلِکَ لَذِکری لِمَن کانَ لَهُ قَلبٌ گفت: در اینکه که رفت لَذِکری یاد دادنی است«۴» آن را که دل باشد او را، یعنی آن را که عقل باشد. کنایت کرد از عقل به دل، برای آن که دل محلّ عقل است و مثله قوله: لِیُنذِرَ مَن کانَ حَیًّا«۵» تا بترسانی«۶» آن را که او زنده باشد. مراد آن است که آن را که او را علمی و ذکری و فکری باشد، چه«۷» آن که«۸» نه چنین باشد دل او بی بر

باشد بمثابت آن باشد که خود دل ندارد.

قتاده گفت: هر که دلی زنده دارد. شبلی گفت: دلی حاضر فرمانهای خدای را که یک ساعت از او غافل نباشد«۹». قتاده گفت: قلب مستقرّ لا ینقلب عن اللّه فی السرّاء و الضرّاء دلی«۱۰» ناگردیده، اگر چه از صفت قلب تقلیب«۱۱» است و لکن اینکه دلی باشد مستقرّ از خدای برنگردد. أَو أَلقَی السَّمعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ یا بیندازد گوش و او حاضر باشد [۳۵- پ]، یعنی [گوش به قرآن کند، یقول

---

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها: بگردید و بنگرید.

(۲). آد، گا: خلاصی.

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها: ندارد.

(۴). آد، گا: پندی و یادگای و یاد کردی هست.

(۵). سوره یس (۳۶) آیه ۷۰.

(۶). آج: بترسانید.

(۷). گا: که.

(۸). آد: آن کس که.

(۹). کا، گا هم.

(۱۰). گا باید.

(۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها: تقلّب.

صفحه : ۷۹

العرب: ألق إلیّ سمعک، أی استمع منّی. و هو شهید، «واو» حال است، و او حاضر باشد، یعنی]«۱» دلش«۲» و ذکر و فکرش به اندیشه آن مشغول باشد. و گفتند:

وَ هُوَ شَهِیدٌ و او گواه باشد بر آنچه می‌شنود، و قول اوّل بهتر است.

وَ لَقَد خَلَقنَا السَّماواتِ وَ الأَرضَ آنگه گفت: ما آسمانها و زمین«۳» بیافریدیم و آنچه در میان آن است از کوه و دریا در شش روز. وَ ما مَسَّنا مِن لُغُوبٍ و هیچ رنج و ماندگی به ما نرسید. آیت در جهودان آمد که بیامدند و گفتند: یا محمّد، ما را خبر ده تا خدای در اینکه شش روز چه آفرید! گفت: روز یک شنبه و دوشنبه زمینها بیافرید، و روز سه شنبه کوهها بیافرید، و روز چهار شنبه آبها و قوتها، و روز پنج شنبه آسمان«۴» و فرشتگان را تا به سه ساعت از روز آدینه [و در اوّل ساعتی از ساعات آدینه]«۵» آجال پدید کرد. و در دوم«۶» آفات، و در سیم«۷» آدم را بیافرید. گفتند: راست گفتی اگر تمام بگویی. گفت: تمامی چیست! گفتند«۸»:

ثمّ استراح یوم السّبت و استلقی علی العرش«۹»، روز شنبه مانده شده بود برآسود و بر عرش استان باز خفت خدای تعالی اینکه آیت فرستاد آنگه گفت:

فَاصبِر عَلی ما یَقُولُونَ صبر کن بر آنچه جهودان می‌گویند که من به حقّ ایشان برسم، وَ سَبِّح بِحَمدِ رَبِّکَ و تسبیح کن خدای را به شکر او. عطاء خوراسانی«۱۰» گفت: بگوی سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الّا اللّه و اللّه اکبر.

---

(۱). اساس، آج: ندارد، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). کا: یعنی در آن حال دلش.

(۳). کا را. [.....]

(۴). آد، کا، گا: آسمانها.

(۵). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). گا: دویم.

(۷). آج: سئوم.

(۸). اساس: گفت، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). کا یعنی.

(۱۰). آج، آد، گا: خراسانی.

صفحه : ۸۰

و دگر«۱» مفسّران گفتند: نماز کن به فرمان خدای و«۲» توفیق او«۳» پیش از آن که آفتاب برآید یعنی نماز بامداد وَ قَبلَ الغُرُوبِ و پیش از آن که فرو شود یعنی نماز دیگر.

وَ مِنَ اللَّیلِ فَسَبِّحه‌و از شب تسبیح کن او را، یعنی نماز شام و خفتن.

عبد اللّه عبّاس گفت: و قَبلَ الغُرُوبِ«۴»، نماز پیشین و دیگر«۵». وَ مِنَ اللَّیلِ، از اوقات شب آنچه«۶» بیدار شوی نماز شام«۷» کن. وَ أَدبارَ السُّجُودِ [۳۶- ر] روایت کنند«۸» از امیر المؤمنین علی- علیه السلام- و«۹» عمر بن الخطّاب و ابو هریره و حسن بصری و نخعی و شعبی و اوزاعی که: أَدبارَ السُّجُودِ، مراد دو رکعت پیش از صبح است«۱۰» که آن را رکعتی الفجر«۱۱» گویند سنّت نماز بامداد. و عبد اللّه عبّاس روایت کرد از رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلّم- که اینکه دو رکعت است بعد از«۱۲» نماز شام پیش«۱۳» از آن که سخن گوید«۱۴» در رکعت اوّل الحمد بخواند و (قل یا ایها الکافرون)، و در رکعت دوم الحمد و قل هو الله، نماز او در علیّین بنویسند. مقاتل گفت: وقتش چندان است تا شفق فرو نشده باشد. مجاهد گفت: تسبیح«۱۵» که در عقب نمازهای فرض کند. إبن زید گفت: نوافل است از قفای«۱۶» فرایض. و گفتند:

(ادبار السجود)، دو رکعت نماز است پیش از صبح، وَ إِدبارَ النُّجُومِ«۱۷» دو رکعت

---

(۱). آج، آد، کا: دیگر.

(۲). آج، کا به.

(۳). کا، گا، آد و به یاری او قَبلَ طُلُوعِ الشَّمسِ

(۴). آد، گا یعنی.

(۵). آد، کا، گا مجاهد گفت.

(۶). آج، آد، گا: آنگه که کا: که.

(۷). آد، کا، گا: نماز شب. [.....]

(۸). آج، آد، کا، گا: کردند.

(۹). آد، گا از.

(۱۰). آج: پیش صبح است آد، کا، گا: دو رکعت است پیش از صبح.

(۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها: رکعتی الفجر.

(۱۲). همه نسخه بدلها: از پس.

(۱۳). اساس: پیشین، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. آد، کا، گا: نماز شام پیش.

(۱۴). آد، گا هر که بگزارد نماز او در علیین بنویسند.

(۱۵). آج و دیگر نسخه بدلها است.

(۱۶). آد، گا: از عقب کا: از پس.

(۱۷). سوره طور (۵۲) آیه ۴۹.

صفحه : ۸۱

نماز است بعد از«۱» نماز شام. قرّاء در اینکه لفظ خلاف کردند: ابو عمرو و یعقوب و عاصم و کسایی «ادبار» خواندند به فتح «الف» و دیگر قرّاء به کسر «الف» خواندند، علی المصدر و قرائت اوّل علی جمع دبر«۲».

وَ استَمِع یَومَ یُنادِ المُنادِ، آنگه خطاب کرد و گفت: وَ استَمِع گوش دار و اصغا کن آن روز که منادی ندا کند یعنی اسرافیل- علیه السلام- در صیحه صور و ندا اینکه باشد: ایّتها العظام البالیة و الاوصال المنقطعة«۳» و اللّحوم المتمزّقة و الشعور المتفرّقة انّ اللّه امرکم ان تجمّعنّ یفصل القضاء«۴» ای استخوانهای پوسیده و گوشتهای پاره پاره شده و مویهای پراکنده و بندهای گسسته؟ خدای می‌فرماید تا مجتمع شوی برای فصل«۵» قضا مِن مَکانٍ قَرِیبٍ، از جایی نزدیک، گفتند صخره بیت المقدّس و آن میان زمین است و نزدیکتر [۳۶- پ] جایی است از زمین به هیژده«۶» میل- علی ما جاء فی الاخبار- و گفتند: مراد آن است که ندا کنند از جایی که همه کس بشنوند تا چنان پندارند که از جایی نزدیک است.

یَومَ یَسمَعُونَ الصَّیحَةَ بِالحَقِّ آن روز که ایشان بشنوند آن آواز بحق، و آن نفخه باز پسین باشد. ذلِکَ یَومُ الخُرُوجِ آن، روز بیرون آمدن باشد از گورها. آنگه گفت: إِنّا نَحنُ نُحیِی وَ نُمِیتُ مابیم که احیا و اماتت به ماست«۷»، ما زنده کنیم مردگان را و ما مرده کنیم«۸» زندگان را. وَ إِلَینَا المَصِیرُ و بازگشت با ماست.

یَومَ تَشَقَّقُ الأَرضُ عَنهُم سِراعاً، گفت«۹» آن روز که زمین بشکافد از ایشان. و

---

(۱). آج، کا، گا: پس از.

(۲). آو، کا، گا باشد.

(۳). آد، گا: المتّقطعه.

(۴). آج، کا: لفصل. [.....]

(۵). آج: فضل غلط است.

(۶). آج: هشتده آد، گا: هجده.

(۷). آج، گا: به دست ماست.

(۸). آد، کا، گا: بمیرانیم.

(۹). اساس: گفتند، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۸۲

سراعا، نصب است بر حال«۱» و عامل در او فعلی است مضمر و التّقدیر: فیخرجون منها سراعا، جمع سریع. ذلِکَ حَشرٌ عَلَینا یَسِیرٌ، آن

جمعی است بر ما آسان.

نَحنُ أَعلَمُ بِما یَقُولُونَ، آنگه گفت: و ما عالمترین به آنچه ایشان می‌گویند. وَ ما أَنتَ عَلَیهِم بِجَبّارٍ تو ای محمّد برایشان جبّار نه‌ای«۲»، یعنی مسلّط و گماشته نه‌ای، تا ایشان را بقهر و جبر به اسلام درآری،«۳» انّما تو پیغام گزاری مذکّر و منبّه. ثعلب«۴» گفت: بناء فعّال بسیار آمد در مفعل، چون جبّار به معنی مجبر و درّاک به معنی مدرک و سرّاع به معنی مسرع. و قولی دیگر آن است که به جبّار«۵» مجبر خواست یقال: جبرته علی الامر به معنی اجبرته. و الجبّار السلطان. قال الشّاعر«۶»:

و یوم الحشر اذ حشرت معدّ و کان النّاس الّا نحن دینا

عصینا عزمهٔ الجبّار حتّی صبحنا الحرب الفا معلمینا

گفت: مراد به جبّار سلطان است، یعنی منذر بن النّعمان، که او مردم را [۳۷- ر] بسوخت و بقهر بر کارها داشت. فَذَکِّر بِالقُرآنِ یاد ده ای محمّد به قرآن و تذکیر و تنبیه کن آنان را که از وعید و عقاب من می‌ترسند«۷»، اینکه از باب تخصیص الذّکر«۸» است، چنان که رفت«۹».

---

(۱). آد، کا، گا از ایشان.

(۲). آد، گا: نیستی.

(۳). آد، گا: بر اسلام داری.

(۴). آد، گا: تغلب.

(۵). آد، گا: از جبّار.

(۶). آج شعر.

(۷). آد، گا و.

(۸). آد، گا: بالذّکر.

(۹). آد، کا، گا: چنان که چند جایگه گذشت. [.....]

صفحه : ۸۳

سورهٔ الذاریات

بدان که اینکه سورت مکّی است و شصت آیت است و سیصد و شصت کلمت است و هزار و دویست و هشتاد و هفت حرف است. و روایت است از زرّ حبیش از ابیّ کعب که رسول«۱»- علیه السلام«۲»- گفت: هر که او سورهٔ و الذّاریات بخواند، خدای تعالی او را به عدد هر بادی که در دنیا بجست ده حسنه بنویسد«۳».

[سوره الذاریات (۵۱): آیات ۱ تا ۶۰]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ
وَ الذّارِياتِ ذَرواً (١) فَالحامِلاتِ وِقراً (٢) فَالجارِياتِ يُسراً (٣) فَالمُقَسِّماتِ أَمراً (۴)
إِنَّما تُوعَدُونَ لَصادِقٌ (۵) وَ إِنَّ الدِّينَ لَواقِعٌ (۶) وَ السَّماءِ ذاتِ الحُبُكِ (٧) إِنَّكُم لَفِي قَولٍ مُختَلِفٍ (٨) يُؤفَكُ عَنهُ مَن أُفِكَ (٩)
قُتِلَ الخَرّاصُونَ (١٠) الَّذِينَ هُم فِي غَمرَةٍ ساهُونَ (١١) يَسئَلُونَ أَيّانَ يَومُ الدِّينِ (١٢) يَومَ هُم عَلَى النّارِ يُفتَنُونَ (١٣) ذُوقُوا فِتنَتَكُم هذَا الَّذِي كُنتُم بِهِ تَستَعجِلُونَ (١۴)
إِنَّ المُتَّقِينَ فِي جَنّاتٍ وَ عُيُونٍ (١۵) آخِذِينَ ما آتاهُم رَبُّهُم إِنَّهُم كانُوا قَبلَ ذلِكَ مُحسِنِينَ (١۶) كانُوا قَلِيلاً مِنَ اللَّيلِ ما يَهجَعُونَ (١٧) وَ بِالأَسحارِ هُم يَستَغفِرُونَ (١٨) وَ فِي أَموالِهِم حَقٌّ لِلسّائِلِ وَ المَحرُومِ (١٩)
وَ فِي الأَرضِ آياتٌ لِلمُوقِنِينَ (٢٠) وَ فِي أَنفُسِكُم أَ فَلا تُبصِرُونَ (٢١) وَ فِي السَّماءِ رِزقُكُم وَ ما تُوعَدُونَ (٢٢) فَوَ رَبِّ السَّماءِ وَ الأَرضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثلَ ما أَنَّكُم تَنطِقُونَ (٢٣) هَل أَتاكَ حَدِيثُ ضَيفِ إِبراهِيمَ المُكرَمِينَ (٢۴)
إِذ دَخَلُوا عَلَيهِ فَقالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ قَومٌ مُنكَرُونَ (٢۵) فَراغَ إِلى أَهلِهِ فَجاءَ بِعِجلٍ سَمِينٍ (٢۶) فَقَرَّبَهُ إِلَيهِم قالَ أَ لا تَأكُلُونَ (٢٧) فَأَوجَسَ مِنهُم خِيفَةً قالُوا لا تَخَف وَ بَشَّرُوهُ بِغُلامٍ عَلِيمٍ (٢٨) فَأَقبَلَتِ امرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّت وَجهَها وَ قالَت عَجُوزٌ عَقِيمٌ (٢٩)
قالُوا كَذلِكَ قالَ رَبُّكِ إِنَّهُ هُوَ الحَكِيمُ العَلِيمُ (٣٠) قالَ فَما خَطبُكُم أَيُّهَا المُرسَلُونَ (٣١) قالُوا إِنّا أُرسِلنا إِلى قَومٍ مُجرِمِينَ (٣٢) لِنُرسِلَ عَلَيهِم حِجارَةً مِن طِينٍ (٣٣) مُسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ لِلمُسرِفِينَ (٣۴)
فَأَخرَجنا مَن كانَ فِيها مِنَ المُؤمِنِينَ (٣۵) فَما وَجَدنا فِيها غَيرَ بَيتٍ مِنَ المُسلِمِينَ (٣۶) وَ تَرَكنا فِيها آيَةً لِلَّذِينَ يَخافُونَ العَذابَ الأَلِيمَ (٣٧) وَ فِي مُوسى إِذ أَرسَلناهُ إِلى فِرعَونَ بِسُلطانٍ مُبِينٍ (٣٨) فَتَوَلّى بِرُكنِهِ وَ قالَ ساحِرٌ أَو مَجنُونٌ (٣٩)
فَأَخَذناهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذناهُم فِي اليَمِّ وَ هُوَ مُلِيمٌ (۴٠) وَ فِي عادٍ إِذ أَرسَلنا عَلَيهِمُ الرِّيحَ العَقِيمَ (۴١) ما تَذَرُ مِن شَيءٍ أَتَت عَلَيهِ إِلاّ جَعَلَتهُ كَالرَّمِيمِ (۴٢) وَ فِي ثَمُودَ إِذ قِيلَ لَهُم تَمَتَّعُوا حَتّى حِينٍ (۴٣) فَعَتَوا عَن أَمرِ رَبِّهِم فَأَخَذَتهُمُ الصّاعِقَةُ وَ هُم يَنظُرُونَ (۴۴)
فَمَا استَطاعُوا مِن قِيامٍ وَ ما كانُوا مُنتَصِرِينَ (۴۵) وَ قَومَ نُوحٍ مِن قَبلُ إِنَّهُم كانُوا قَوماً فاسِقِينَ (۴۶) وَ السَّماءَ بَنَيناها بِأَيدٍ وَ إِنّا لَمُوسِعُونَ (۴٧) وَ الأَرضَ فَرَشناها فَنِعمَ الماهِدُونَ (۴٨) وَ مِن كُلِّ شَيءٍ خَلَقنا زَوجَينِ لَعَلَّكُم تَذَكَّرُونَ (۴٩)
فَفِرُّوا إِلَى اللّهِ إِنِّي لَكُم مِنهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵٠) وَ لا تَجعَلُوا مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ إِنِّي لَكُم مِنهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵١) كَذلِكَ ما أَتَى الَّذِينَ مِن قَبلِهِم مِن رَسُولٍ إِلاّ قالُوا ساحِرٌ أَو مَجنُونٌ (۵٢) أَ تَواصَوا بِهِ بَل هُم قَومٌ طاغُونَ (۵٣) فَتَوَلَّ عَنهُم فَما أَنتَ بِمَلُومٍ (۵۴)
وَ ذَكِّر فَإِنَّ الذِّكرى تَنفَعُ المُؤمِنِينَ (۵۵) وَ ما خَلَقتُ الجِنَّ وَ الإِنسَ إِلاّ لِيَعبُدُونِ (۵۶) ما أُرِيدُ مِنهُم مِن رِزقٍ وَ ما أُرِيدُ أَن يُطعِمُونِ (۵٧) إِنَّ اللّهَ هُوَ الرَّزّاقُ ذُو القُوَّةِ المَتِينُ (۵٨) فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذَنُوباً مِثلَ ذَنُوبِ أَصحابِهِم فَلا يَستَعجِلُونِ (۵٩)
فَوَيلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِن يَومِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (۶٠)

[ترجمه]

به حقّ بادهای پاک کننده«۴» پاک کردنی.

به حقّ بر گیرنده بار گران.

و روندگان آسان«۵».

و بخشش کنان کاری.

که آنچه وعده می‌دهند شما را [هر آینه راست است]«۶».

[و بدرستی که شمار و جزا]«۷» واقع است.

---

(۱). گا: پیغمبر.

(۲). همه نسخه‌ها: صلی اللّه علیه و آله و سلّم.

(۳). آج صدق رسول اللّه، قوله تبارک و تعالی و تقدّس.

(۴). آج: خاک پاشنده.

(۵). اصل: ایشان، با توجّه به معنی جمله تصحیح شد.

(۷- ۶). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

صفحه : ۸۴

و به آسمان خداوند راهها.

که شما در گفتار [ید]«۱» مختلف.

بگردانند از او آن که بگردانند.

بکشند دروغ زنان را.

آنان که ایشان در غفلت و سهوند. [۳۷- پ].

می‌پرسند که کی باشد روز جزا!

روزی که ایشان را بر آتش عذاب کنند.

بچشی عذابتان. اینکه آن است که به آن شتاب کردی.

پرهیزگاران در بهشتها و چشمه‌ها باشند.

فرا گیرنده آنچه دهد ایشان را خدای شان، ایشان بودند پیش از اینکه نکوکاران.

بودند اندک از شب که بخفتندی.

و به سحرها ایشان آمرزش خواستندی.

و در مالهاشان حق بود سائل را و ممنوع را«۲».

و در زمین علاماتی هست دانندگان را.

و در تنهای شما، نمی‌نگری!

و در آسمان روزی [شما]«۳» و آنچه وعده می‌دهند شما را.

به خدای آسمان

(۳- ۱). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۲). آج: مر خواهنده و بی روزی نا خواهنده را.

صفحه : ۸۵

و زمین که اینکه حق است چنان که می گویی.

آمد به تو حدیث مهمانی ابراهیم [۳۸- ر] گرامی کردگان!

چون در رفتند بر او گفتند: سلام. گفت: سلام بر شما گروهی ناشناس.

میل کرد«۱» با اهلش، آورد گوساله‌ای فربه.

نزدیک کرد به ایشان، گفت: نمی‌خوری!

بیافت«۲» از ایشان.

ترسی، گفتند: مترس. مژده دادند او را به غلامی دانا.

روی نهاد زنش در جماعتی«۳»، بزد بر رویش و گفت زنی نازاینده.

گفتند چنین، گفت خدای تو او محکم کار و داناست.

گفت: چیست کار شما ای فرستادگان!

گفتند: ما را فرستادند به گروهی گناهکاران.

تا فرو فرستیم برایشان سنگها از گل.

نشان کرده به نزدیک خدای تو برای اسراف کنان.

برون آوردیم آن را که بودند در آن جا از مؤمنان.

نیافتیم در آن جا [۳۸- پ]

---

(۱). آج: نهان رفت.

(۲). آج: پس نهان کرد در دل خود.

(۳). آج: در آواز کردن بود.

صفحه : ۸۶

جز خانه‌ای از مسلمانان.

و ترک و رها [کردیم]«۱» در آن نشانی آنان را که بترسند از عذاب دردناک.

و در موسی چون بفرستادیم او را به فرعون به حجّتی روشن.

برگردید به جانبش و گفت جادوی و یا دیوانه است.

بگرفتیم او را و لشکرش را، درانداختیم ایشان را در دریا، و او مستحقّ ملامت بود.

و در عاد، چون بفرستادیم بر ایشان باد برگ ریز.

رها نکرد از چیزی آمدی بر او الّا کرد [او را]«۲» چون استخوان پوسیده.

و در ثمود چون گفتند ایشان را برخوردار شوی تا به وقتی.

بگزشتند«۳» از فرمان خدایشان بگرفت ایشان را آتش و ایشان می‌نگریدند.

نتوانستند از خواستنی«۴» و نبودند کینه کشنده«۵».

و قوم نوح از پیش که ایشان

(۲- ۱). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۳). کذا با «ز» در اساس.

(۴). کذا با «و» در اساس و آج، که در قدیم معمول بوده است. [.....]

(۵). آج: بازداشته از عذاب.

صفحه : ۸۷

بودند قومی بی سامان کاران. [۳۹- پ]

و آسمان که بنا کردیم آن را بقوّت و ما فراخ کنندگانیم.

و زمین بگستردیم آن را، نیک گسترندگانیم.

و از هر چیزی بیافریدیم دو جفت تا همانا شما اندیشه کنی.

یا گریزی با خدای که من شما را از او ترسانندهام بیان کننده.

و مکنی با خدای خدایی دیگر که من شما را از او بیم کننده بیان کننده.

همچنین نیامد به آنان که از پیش ایشان بودند، هیچ پیغمبری الّا که گفتند جادویی یا دیوانه است.

اندرز کردند«۱» به آن! بل ایشان گروهی‌اند از حدّ گذشته.

برگرد از ایشان که نیستی تو ملامت گذار«۲».

و یاد ده«۳» که یاد دادن سود دارد مؤمنان را.

و نیافریدم [۳۹- پ] پری و آدمی را الا تا مرا پرستند.

نمی‌خواهم از ایشان روزی

---

(۱). آج: ای وصیت کردند.

(۲). آج: مستحقّ ملامت.

(۳). آج: پند ده.

صفحه : ۸۸

و نمی‌خواهم که طعام دهند مرا.

خدای روزی دهنده خداوند قوّت قوی«۱».

به آنان که بیداد کردند نصیبی است مانند نصیب یاران ایشان، شتاب نکنند بر من.

و ای آنان را که کافر شدند از آن روزشان که می‌ترسانند ایشان را.

قوله تعالی: وَ الذّارِیاتِ، بدان که اینکه «واو» که در اوّل سوره است و او قسم است و مانند [اینکه]«۲» بسیار است. و پانزده سوره را خدای تعالی ابتدا به «واو قسم» کرد. مفسّران خلاف کردند در آن که قسم به چیست: بعضی گفتند: قسم به نام خداست و نام او در آن جا مضمر است چنان است که«۳» گفت: و ربّ الذّاریات و ربّ الطور و ربّ النجم. برای آن که سوگند جز به خدای درست نباشد و قول درست آن است که قسم به اینکه چیزهاست برای آن که کلام به او و بر ظاهر است بر طریقه عرب که ایشان به چیزها ذکر«۴» قسم کنند چنان که به خانه و مسجد، فقالوا بحقّ هذه البنیّة یعنون الکعبهٔ«۵» و حقّک و ابیک و حیاهٔ رأسک. امّا آن که در شرع سوگند درست نباشد جز به خدای تعالی [۴۰- پ] اینکه مسأله شرعی است برای آن چنان آمد که مدّعی علیه را سوگند بر او لازم است اگر دروغزن باشد او را شکوهی و خوفی باشد از سوگند خوردن به خدای و به نام خدای باشد که اقدام نیارد کردن. و

قسم خدای تعالی که برای توکید کلام

---

(۱). آج: تمام.

(۲). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۳). کا: چنان که.

(۴). آد، گا، کا: دیگر.

(۵). آج: یعنون الکعبه.

صفحه : ۸۹

گوید بخلاف آن است. قوله: وَ الذّارِیاتِ جمع ذاریه باشد یقال: ذرت الرّیح التراب علی وجه الارض تذروه ذروا و اذرت تذری اذراء بمعناه. قال اللّه تعالی:

تَذرُوهُ الرِّیاحُ«۱» حق تعالی قسم کرد«۲» به بادهای جهنده که بر آنچه آید آن را در هوا«۳» برد. عثمان الاعرج گفت: ما را چنین روایت کردند که مسکن باد در زیر بال کروبیان است که حاملان کرسی‌اند از آن جا بیاید بر گردون«۴» آفتاب آید، از آن جا بیاید بر سر کوهها از سر کوهها به بیابانها درآید. امّا شمال را گزر«۵» به بهشت عدن باشد«۶» از هوای«۷» بهشت نصیبی گیرد و از ارواح صدّیقان، پس در حدّ خود جستن گیرد. و حدّ مهبّ او از کرسی بنات النعش تا به مغرب آفتاب و حدّ مهبّ دبور از مغرب آفتاب باشد تا به مطلع سهیل، و حدّ مهبّ جنوب از مطلع سهیل باشد تا به مطلع آفتاب و حدّ مهبّ صبا از مطلع آفتاب است تا به کرسی بنات النّعش، اینکه در حدّ آن نشود و آن در حدّ اینکه، چنان که حق تعالی تقریر کرده است.

در خبر است که یک روز موسی- علیه السلام- گفت در مناجات با خدای تعالی: الهی ارنی سرا من سرائر حکمتک بار خدایا سرّی از اسرار حکمت تو با من نمای«۸» [۴۰- پ]، گفت: از آن جا برو«۹» بر گذر«۱۰» تو دیهی است، در آن ده«۱۱» رو، به میان آن ده«۱۲» چهار سرای بینی، در آن سرایها بزن و بگو که شما چه مردمانی«۱۳» و کار و پیشه شما چیست، و از خدای چه می‌خواهی«۱۴»!

---

(۱). سوره کهف (۱۸) آیه ۴۵.

(۲). کا: قسم یاد کرد.

(۳). آج: به هوا.

(۴). آد، گا: از آن جا بر گردون.

(۵). آد، کا، گا: گذر. [.....]

(۶). آد، گا: بر در بهشت گذر باشد.

(۷). آد، کا، گا: بوی.

(۸). آد، گا خدای تعالی.

(۹). کا: بروی.

(۱۰). کا: گذرگاه.

(۱۱). آد، کا، گا: دیه.

(۱۲). آد، کا: دیه.

(۱۳). آج، آد، کا، گا: مردمانید.

(۱۴). آج و دیگر نسخه بدلها: می‌خواهید.

صفحه : ۹۰

موسی آن جا آمد به در سرای«۱» اوّل و در بزد، گفت: شما چه مردمانید! گفتند«۲»: ما مردمانیم دهقان، کار و پیشه ما کشت برز«۳» است، گفت: از خدای چه می‌خواهی«۴»! گفتند: باران. اگر امسال باران بسیار بارد همه توانگر«۵» شویم.

از آن جا بیامد به در سرای دیگر«۶»، گفت: شما چه مردمانید! گفتند: کار ما فخّار گری است«۷»، ما کوزه گرانیم و کوزه بسیار کردیم از آن و نهاده، اگر امسال آفتاب بسیار باشد و باران نبارد«۸» ما توانگر«۹» گردیم«۱۰». از آن جا بیامد به در سرای دیگر رفت«۱۱»، گفت: شما چه مردمانید! گفتند: ما مردمانیم«۱۲» که [ما را غلّه بسیار بر خرمن است، اگر بادهای پیاپی بیاید«۱۳»، ما آن غلّه‌ها خورد کنیم و به باد پاک کنیم و کار ما برآید. به در سرای دیگر آمد«۱۴» گفت: شما چه مردمانید! گفتند: ما مردمانیم«۱۵»]«۱۶» که خداوند«۱۷» درختان میوه‌ایم و امسال درختان ما بار بسیار دارد، اگر هوا ساکن باشد و باد نجهد که میوه‌ها«۱۸» نا رسیده از درخت بریزد، ما توانگر«۱۹» شویم. موسی برگشت و می‌گفت: ای خدایی که روزی خلقان به امر تو است، یکی را باران می‌باید و یکی را آفتاب، و یکی را باد می‌باید و یکی را هوای ساکن آرمیده، و تو خداوند همه را مراد بدهی و به حسب مصلحت روزی به هر یک

---

(۱). آد، کا آمد.

(۲). اساس: گفت، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). آج: و بخور آد، گا: و برزی گری است.

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها: می‌خواهید. (۱۹- ۹- ۵). آج و دیگر نسخه بدلها: توانگر. [.....]

(۶). آد، گا: دوم.

(۷). آج: فخّاری است.

(۸). آج: نباشد آد، کا، گا: نیاید.

(۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها: شویم.

(۱۱). آد، گا و احوال پرسید.

(۱۵- ۱۲). اساس: مردمانی با توجّه به آج، کا تصحیح شد.

(۱۳). آد، کا، گا: باشد.

(۱۴). کا و.

(۱۶). اساس: ندارد، با توجّه به آج، کا افزوده شد.

(۱۷). آد، کا، گا: خداوندان.

(۱۸). آج، کا: میوه ما.

صفحه : ۹۱

رسانی چنان که تو دانی.

قوله: وَ الذّارِیاتِ، امیر المؤمنین«۱»- علیه السلام«۲»- بر منبر کوفه خطبه می‌کرد و می‌گفت:

سلونی قبل ان تفقدونی فانّ العلم یفیض [۱۴- ر] بین جنبی فیضا لو اجد مستفاضا،

پسر کوّا برخاست و گفت: ما ادّعی مثله نبیّ او وصیّ و انّی سألتک عن اشیاء، گفت: چنین دعوی هیچ پیغامبر و امام نکرد«۳»، من از تو چند مسأله بخواهم پرسید«۴»، گفت: بیار. گفت: اخبرنی عن الذّاریات ذروا! گفت: تلک الرّیاح. گفت: مرا خبر ده از «ذاریات.» گفت: بادهاست، قال: فَالحامِلاتِ وِقراً، چیست! گفت: آن بارهای گران برگرفته، گفت: تلک السحاب ابر است [که]«۵» از باران بار گران دارد. قال«۶»: فَالجارِیاتِ یُسراً، چیست! آنان که بآسانی می‌روند.

گفت: کشتی‌هاست، گفت: فَالمُقَسِّماتِ أَمراً، کیستند آنان که قسمت کارها می‌کنند! گفت: آن فرشتگانند فی حدیث طویل.

نصب «ذروا» بر مصدر است، و نصب «وقرا» بر مفعول به است.

فَالجارِیاتِ یُسراً، نصب او بر حال است علی لفظ المصدر چنان که مثالهای او رفته است بسیاری«۷» فَالمُقَسِّماتِ أَمراً، نصب او بر مفعول به است و جواب قسم «انّ» است. إِنَّما تُوعَدُونَ، «ما» موصوله است، گفت: بحقّ آن بادها که می‌جهد جستنی و بحقّ اینکه ابرهای گرانبار به بارانهای«۸» بسیار و بحقّ اینکه کشتیهای در آب روان آسان آسان«۹»، و بحقّ اینکه فرشتگان که قسمت اینکه کارها به دست ایشان داده‌اند که آنچه شما را وعده داده‌اند از بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و حشر و نشر و

---

(۱). آد، کا، گا علی.

(۲). آج گفتند.

(۳). آج: هیج وحی و پیغمبر نکرد. [.....]

(۴). آد، گا: خواهم پرسیدن.

(۵). اساس، آج: ندارد، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). آد، کا، گا: گفت.

(۷). کا: بسیار جای.

(۸). آج، آد: به باران.

(۹). آد، گا: روا به آسانی.

صفحه : ۹۲

حساب و کتاب و جز آن از احوال و اهوال قیامت، لصادق همه راست است.

وَ إِنَّ الدِّینَ لَواقِعٌ و جزا [۴۱- پ] و حساب خواهد بودن، و دین هر دو را محتمل است، بگفت: هم حساب حقّ است هم جزا، اوّل حساب باشد تا بدانی که کار تو بگزاف نیست و با تو گزافکاری نخواهند کردن، آنگه بر وفق آن که حسابت«۱» بر آمده باشد به حساب استحقاق تو از ثواب و عقاب، تو را جزا دهند«۲»، لا محال«۳» که اینکه واقع خواهد بودن و بودنی است، و آن را خلفی نیست.

آنگه قسمی دیگر از سر گرفت و گفت: وَ السَّماءِ ذاتِ الحُبُکِ، بحقّ آسمان خداوند راهها، عبد اللّه عبّاس و قتاده و ربیع گفتند: ذات الخلق الحسن خداوند خلق نیکو. عکرمه گفت: راست و هموار نبینی که مرد بافنده«۴» را که جامه نیکو بافد، گویند: ما احسن حبکه أی نسجه المستوی. سعید جبیر گفت: ذات الزّینة خداوند زینت، یعنی آراسته به ستارگان. حسن گفت: أی حبکت بالنجوم به

ستاره درهم آورد«۵». مجاهد گفت: المتقن بالبنيان قوى بناست و محكم. ضحّاك گفت: ذات الطرائق خداوند راههاست و لكن براى آن كه دور است از ما، ما نمى‌بينيم. و منه حبك الماء و حبك الرمل، طرايق آب و ريگ باشد، و كذلك حبك الدّرع و حبك الشعر الجعد شكنج آب و جوشن و موى جعد، و احدها حباك ككتاب و كتب، و حمار و حمر، قال الرّاجز:

كأنّما«۶» جلّها الحوّاك طنفسة فى وشيها حباك

أى طريقة، و منه الحديث فى صفة الدّجّال: رأسه حبك«۷» يعنى الجعودة [۴۲- ر]. إبن زيد گفت: ذات الشّدّة و قرأ قول«۸» اللّه تعالى:

---

(۱). آد، كا، گا: شمارت.

(۲). آد، كا، گا: دهد.

(۳). آج، كا: لا محاله.

(۴). آد، كا، گا: بافنده.

(۵). آج، گا: آورده كا: آورده‌اند.

(۶). اساس: كأنها، با توجه به كا تصحيح شد.

(۷). اساس حبك، با توجه به آد و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۸). آد، كا: قوله. [.....]

صفحه : ۹۳

وَ بَنَينا فَوقَكُم سَبعاً شِداداً«۱». عبد اللّه عمر گفت: مراد آسمان هفتم است«۲».

هو كه إِنَّكُم«۳»، جواب قسم است سوگند با آسمان به اينكه صفت كه ياد كرد كه شما كه اهل مكّه‌اى«۴» در قول مختلفى«۵»، يعنى اقوال شما با يكديگر نمى‌ماند در قرآن و در محمّد«۶». يكى مى‌گويد از شما كه: او ساحر است«۷»، يكى مى‌گويد: شاعر است«۸»، يكى مى‌گويد: كاهن است«۹»، يكى مى‌گويد: ديوانه است. و در قرآن قول شما هم«۱۰» مختلف است، يكى مى‌گويد: كلام بشر است«۱۱»، يكى مى‌گويد: فسانه«۱۲» پيشينگان است، يكى مى‌گويد فرا بافته«۱۳» اوّلينان است، يكى مى‌گويد: آموخته سلمان است، يكى مى‌گويد: القاى شيطان است. و گفتند: مراد مقتسمان‌اند كه جَعَلُوا القُرآنَ عِضِينَ«۱۴»- و تفسير اينكه برفته است در سورة الحجر، و گفتند: مراد آن است كه بعضى مقرّى«۱۵» و بعضى منكرى«۱۶» و بعضى مؤمن و بعضى كافر و بعضى مصدّق و بعضى مكذّب، يعنى اينكه همه اختلاف و اقوال متفاوت است محال«۱۷» است كه همه حق باشد، تنبيه است ايشان را بر نظر و تفكّر تا انديشه كنند و حق از اينكه ميانه بجويند تا هلاك نشوند.

يُؤفَكُ عَنهُ مَن أُفِكَ، آنگه گفت: برگردانند از اينكه قرآن [آن را كه برگردانند.

در معنى او چند قول گفتند: يكى آن كه عرب اهل مكّه و قريش مى‌برگردانند از

---

(۱). سوره نبأ (۷۸) آيه ۱۲.

(۲). آج: مراد آسمان هفتم است آد، گا عبد اللّه عباس گفت: مراد هفت آسمان است.

(۳). آد، كا، گاهو قال لَفِى قَولٍ مُختَلِفٍ.

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها: مکّه‌اید.

(۵). آج و دیگر نسخه بدلها: مختلف‌اید.

(۶). آج هم مختلف است. (۱۱- ۹- ۸- ۷). آج، آد، گا و.

(۱۰). آد، گا: و در قرآن هم قول شما.

(۱۲). آد، آج، کا، گا: افسانه.

(۱۳). آد، کا، گا: فرو بافته.

(۱۴). سوره حجر (۱۵) آیه ۹۱.

(۱۵). آد، گا: مقرّید.

(۱۶). آد، کا، گا: منکر.

(۱۷). آد، گا: متفاوت و متناقض محال. [.....]

صفحه : ۹۴

اینکه قرآن]«۱» و یا از محمّد آن را که می‌توانند که برگردانند به دعوت و اغراء و اغواء.

قول دگر آن که: یُؤفَکُ عَنهُ مَن أُفِکَ، بر می‌گردانند از اینکه قرآن آنان را که شیطان ایشان را به وسواس برگردانیده باشند«۲»، و گفتند: بر می‌گردانند آن«۳» را که او را خذلان دریافته باشد، یعنی افک و صرف ایشان کار نمی‌کنند الا در مخذولی متروکی از توفیق [بازمانده‌ای]«۴»، و الافک الصرف، قال اللّه تعالی: أَ جِئتَنا لِتَأفِکَنا«۵»، أی لتصرفنا، و «الإفک» فعل منه [۴۲- پ] بمعنی مفعول، أی کلام مصروف عن وجهه و هو الکذب، من باب نقض و نقض و نفض و نفض و نکث و نکث.

قُتِلَ الخَرّاصُونَ، لفظ خبر است و معنی دعا چنان که گفت: قُتِلَ الإِنسانُ ما أَکفَرَهُ«۶»، و الخرّاص الکذّاب و هو الحزّار«۷» أیضا، خرص هم حزر کردن«۸» باشد«۹» هم دروغ گفتن، و اصل هر دو یکی است برای آن که حزر«۱۰» کننده متیقّن نباشد بر آنچه گوید و آن حزر«۱۱» که کند راست نیاید هم دروغ بود، و دروغزن«۱۲» آنچه گوید بتخمین گوید بیشتر و قیل: قتل معناه لعن لعنت باد بر ایشان. و گفتند:

خرّاصان«۱۳» شکّاکان را خواست. عبد اللّه عبّاس گفت: مقتسمان«۱۴» اند که عقبهای مکّه ببخشیدند«۱۵» و مردم را منع کردند از الحاق«۱۶» بر«۱۷» رسول- علیه السلام- و

---

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). آج، گا: باشد آد: برگردانیده‌اند.

(۳). اساس: آنان با توجّه به آج تصحیح شد.

(۴). اساس، آج: ندارد، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). سوره احقاف (۴۶) آیه ۲۲.

(۶). سوره عبس (۸۰) آیه ۲۰.

(۷). آد، کا، گا: الحرّاز.

(۸). آد، کا، گا: حرز کردن.

(۹). آد، کا، گا و.

(۱۱- ۱۰). اساس و همه نسخه بدلها: حرز، با توجّه به معنی کلمه و عبارات پیشین تصحیح شد.

(۱۲). آج نیز.

(۱۳). آد: خرّاصون.

(۱۴). اساس، آج: متقسمان، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۵). اساس: ببخشید آج: ببخشند، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۱۶). آد، کا، گا: از الحاق.

(۱۷). آج و دیگر نسخه بدلها: به.

صفحه : ۹۵

قصّه آن برفت. مجاهد گفت: کاهنان‌اند.

الَّذِینَ هُم فِی غَمرَةٍ ساهُونَ آنان که ایشان در غفلت ساهی‌اند، یعنی در سهوند و سهو غفلت باشد.

یَسئَلُونَ أَیّانَ یَومُ الدِّینِ می‌پرسند که: کی خواهد بود«۱» روز جزا! تو جواب ده که«۲»: یَومَ هُم عَلَی النّارِ یُفتَنُونَ آن روز خواهد بود«۳» که ایشان را به آتش امتحان کنند و بر آتش نهند چنان که زر بر آتش نهند تا عیارش بدانند. و «علی» برای آن گفت که: آتش زیر پایشان باشد و ایشان را در آتش اندازند. و کوفیان گفتند:

«علی» به معنی «باء» است.

ذُوقُوا فِتنَتَکُم«۴» بچشی«۵» عذابتان. هذَا الَّذِی کُنتُم بِهِ تَستَعجِلُونَ اینکه آن است که شما به او استعجال و شتابزدگی می‌کردی«۶»، و برای آن«۷» «هذا» گفت«۸»، «هذه» نگفت با آن که فتنه از پیش [۴۳- ر] رفته است که ردّ با معنی کرد«۹» و آن عذاب است.

آنگه در برابر آن ذکر پرهیزگاران کرد و جزا و ثواب ایشان، گفت: انّ المُتَّقِینَ فِی جَنّاتٍ وَ عُیُونٍ پرهیزگاران در بهشتها باشند و چشمه‌های«۱۰» آب، آخِذِینَ نصب«۱۱» بر حال است من قوله: فِی جَنّاتٍ أی یحصلون«۱۲» فی جنّات، گفت: می‌گیرند آنچه خدای با ایشان می‌دهد از ثواب و انواع کرامات. سعید جبیر گفت: عاملین«۱۳» بما امرهم ربّهم، معنی آن است که: متّقیان آن کنند که

(۳- ۱). آد: بودن.

(۲). کا و بگو.

(۴). آد، کا، گا أی یقال لهم ذوقوا.

(۵). آج و دیگر نسخه بدلها: بچشید.

(۶). آج و دیگر نسخه بدلها: می‌کردید.

(۷). آج: اینکه.

(۸). آج، آد و.

(۹). آج: به معنی است.

(۱۰). اساس و همه نسخه بدلها: چشمهای/ چشمه‌های.

(۱۱). آج او.

(۱۲). اساس: یخلصون، با توجّه به آج، آد تصحیح شد.

(۱۳). آج، گا: عالمین. [.....]

صفحه : ۹۶

خدای فرمود ایشان را، من قولهم انا اخذ بقول فلان، أی عامل به، و اینکه راجع باشد به احوال دنیا، و قول اوّل بهتر است برای سیاقت آیت فلقوله:«۱» إِنَّهُم کانُوا قَبلَ ذلِکَ مُحسِنِینَ ایشان پیش از اینکه محسن و نیکوکار بوده‌اند، و اینکه دلیل آن است که آن اجری باشد که لایق باشد به احوال قیامت تا شاید گفتن که: [پیش از اینکه]«۲» نیکوکار بوده‌اند. سعید جبیر گفت: قبل نزول الفرائض، یعنی پیش از آن که شرع با ایشان آمد و ایشان بر سر احسان و نکوکاری بوده‌اند«۳».

کانُوا قَلِیلًا مِنَ اللَّیلِ ما یَهجَعُونَ در معنی «ما» و حکم آیت خلاف کردند، بعضی گفتند: «ما» ی نفی است و کلام تمام است عند قوله: کانُوا قَلِیلًا، علی تقدیر کانوا قلیلا من النّاس، یعنی کسهای«۴» چنین از مردمان اندک باشند. آنگه ابتدا کرد و گفت: (ما یهجعون، علی تقدیرهم لا یهجعون) و ایشان شب نخسپند، بل به نماز برخیزند، و بعضی دگر گفتندی«۵»: «ما» مصدری است أی کانوا«۶» هجوعهم من اللیل قلیلا. و «یهجعون» در جای بدل اشتمال باشد از ضمیر در «کانوا»، و «ما» ی مصدری را مثال بسیار بود، منها قوله: بِما رَحُبَت«۷»، أی برحبها. و قوله: بِما ظَلَمُوا«۸»وَ بِالأَسحارِ هُم یَستَغفِرُونَ و در اوقات سحر استغفار کنند، و آمرزش خواهند از خدای تعالی.

وَ فِی أَموالِهِم حَقٌّ لِلسّائِلِ وَ المَحرُومِ و در مالهای ایشان حقّی باشد سایل و خواهنده را و محروم را که تنگ روزی«۲» باشد. اینکه قول عبد اللّه عبّاس و سعید مسیّب است. بعضی گفتند: محروم آن باشد که در زکات نصیب نباشد [او را]«۳» و از آن هشت صنف نباشد فی قوله: إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلفُقَراءِ«۴»- الایة. قتاده و زهری گفتند:

«سایل» آن باشد که بخواهد، و «محروم» آن که نخواهد. ابراهیم گفت: «محروم» آن باشد که او را از غنیمت سهمی و نصیبی نرسیده باشد، و بیان اینکه آن باشد«۵» که:

روایت کردند از حسن محمّد«۶» که رسول«۷» سریّتی«۸» بفرستاد، برفتند و غنیمت آوردند.

رسول میان ایشان قسمت کرد. پس از آن قومی دیگر آمدند که ایشان را نصیب نبود در آن، [اینکه]«۹» ایت فرود آمد. عکرمه گفت: «محروم» آن باشد که مالی فزاینده ندارد چون گاو و گوسپند و شتر. زید أسلم گفت: آن باشد [۴۴- ر] که زرعش«۱۰» یا میوه‌اش را یا چهار پایش را آفت رسیده بود. محمّد بن کعب گفت: «محروم» آن باشد که او را احتیاج رسیده باشد، آنگه بخواند: إِنّا لَمُغرَمُونَ بَل نَحنُ مَحرُومُونَ«۱۱».

عبد اللّه بن ابی قلابه گفت: مردی بود از اهل یمامه«۱۲»، سیلی بیامد و مالی

---

(۱). کذا: در اساس دیگر نسخه بدلها: گذرد.

(۲). آد، گا: خواهنده را و آن که محروم روزی.

(۳). اساس: ندارد، با توجّه به آج افزوده شد.

(۴). سوره توبه (۹) آیه ۶۰.

(۵). آج، آد، کا: اینکه آن است.

(۶). آد، گا: حسن بن محمّد. [.....]

(۷). آج علیه السلام آد، کا، گا صلی اللّه علیه و آله.

(۸). آج و دیگر نسخه بدلها را.

(۹). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۰). آد، گا: زرع.

(۱۱). سوره واقعه (۵۶) آیه ۶۶ و ۶۷.

(۱۲). اساس، آج: یمام با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۹۸

که داشت از مواشی برد. یکی از اصحاب رسول گفت: هذا المحروم«۱» اینکه مرد محروم است. او را توزیعی بکردند«۲». شعبیّ گفت: هفتاد سال است تا«۳» می‌پرسم که محروم که باشد و هیچ علمی حاصل نشد مرا«۴». و اصل او در لغت ممنوع باشد بر خلاف مرزوق. و «حرمان» منع باشد.

أنس مالك روايت كرد كه رسول- علیه السلام- گفت: فردای قیامت درویشان تظلّم کنند از توانگران«۵» و گویند: بار خدایا حقّ ما بندادند«۶» از حقّی که تو نهادی ما را در مال ایشان، حق تعالی گوید: به عزّت و جلال من که شما را مقرّب گردانم و ایشان را عذاب کنم. آنگه رسول- علیه السلام- اینکه آیت برخواند: وَ فِي أَموالِهِم حَقٌّ لِلسّائِلِ وَ المَحرُومِ.

و فی الإرض آیات للموقنین و در زمین ایاتی و علاماتی و عبرتی هست آنان را که ایشان را یقین باشد و شکّاک نباشند آنگه گفت به لفظ استفهام بر سبیل ملامت: وَ فِي أَنفُسِكُم أَ فَلا تُبصِرُونَ در خویشتن نمی‌نگری«۷» و اندیشه نمی کنی«۸»!

عبد اللّه زبیر گفت: مراد مخرج بول و غایط است. مسیّب بن شریك گفت: مراد آن است كه از یك ره«۹» طعام و شراب فرو می‌رود«۱۰» و از دو ره«۱۱» بیرون می‌آید. اگر شیر محض خورد«۱۲» آب بیرون آید. ابو بكر وراق گفت: و فی انفسكم«۱۳»، در تحویل حالات و تغییر آلات و ضعف و قوّت و قهر منّت و عجز اركان و فسخ صریمت و نقض عزیمت. آنگه گفت [۴۴- پ]: تو ایمن باش که روزی تو

---

(۱). کا: هذا محروم.

(۲). آد، گا: از برای او توزیعی کنید کا: او را توزیعی کنید، بکردند.

(۳). آج، آد، گا: که.

(۴). کا: نشد بر آن.

(۵). آج و همه نسخه بدلها: توانگران.

(۶). اساس: بنه دادند/ بندادند.

(۷). آج و همه نسخه بدلها: نمی‌نگرید.

(۸). آج و همه نسخه بدلها: نمی کنید. [.....]

(۹). آج، کا: راه.

(۱۰). آج: می‌شود.

(۱۱). کا: راه.

(۱۲). آد، گا: خورند.

(۱۳). آد و دیگر نسخه بدلها یعنی.

صفحه : ۹۹

جایی«۱» نهادم که«۲» آفت به او ره نبرد«۳» و هیچ دزد«۴» نبرد، لا تأکله السوس و لا یناله اللّصوص.
وَ فِی السَّماءِ رِزْقُکُم روزی شما در آسمان است، یعنی برف و باران که به او نبات از زمین بر آید که سبب روزی شما می‌شود«۵».
بعضی دگر گفتند: مراد به «سماء» باران است که عرب آسمان را و ابر«۶» و باران را آسمان خوانند«۷»، یقول العرب: أصابنا سماء، قال«۸»:

اذا سقط السّماء بارض قوم رعیناها و ان کانوا غضابا

إبن کیسان گفت: معنی آن است که و علی ربّ السماء رزقکم روزی شما به تقدیر و فرمان خدای آسمان است. و «فی» به معنی «علی» است، چنان که گفت:
وَ لَأُصَلِّبَنَّکُم فِی جُذُوعِ النَّخلِ«۹»، أی «علی»، آنگه مضاف بیفگند و مضاف الیه به جای او بداشت«۱۰»، نحو قوله: وَ سئَلِ القَریَةَ«۱۱»، و اینکه وجه متعسّف [است]«۱۲» از آن جا که مجاز فی«۱۳» مجاز است، و اینکه معنی استخراج توان کرد«۱۴» بی اینکه تقدیر بر وجهی دگر و آن آن است«۱۵»: وَ فِی السَّماءِ، مراد آن است که چون در آسمان باشد جز به تقدیر من نباشد«۱۶»، برای آن که من در آسمان [کس را]«۱۷» ملک و ملک ندادم چنان که [در زمین]«۱۸». فاذا یختصّ بی و یتعلّق بمشیّتی، و اینکه

---

(۱). کا: چنان.

(۲). آج، کا: نهاده‌ام که.

(۳). آج: راه نبرد کا، گا: راه نیابد.

(۴). آد، گا آن را.

(۵). آج، آد، کا: روزی شماست.

(۶). آج را.

(۷). آد، کا: خواند.

(۸). کا الشّاعر.

(۹). سوره طه (۲۰) آیه ۷۱. [.....]

(۱۰). آد، کا: بنهاد.

(۱۱). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲. (۱۸- ۱۷- ۱۲). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۳). آج و دیگر نسخه بدلها: در.

(۱۴). آد، گا: توان کردن.

(۱۵). آد، گا: وجهی دیگر که کا: وجهی دیگر و آن آن است که.

(۱۶). آد، گا: نبود.

صفحه : ۱۰۰

به«۱» از آن است که اینکه«۲» گفتن که«۳» إبن کیسان [گفت]«۴».
سفیان ثوری گفت: واصل الأحدب اینکه آیت بخواند: وَ فِی السَّماءِ رِزْقُکُم، گفت: اینکه چه ابلهی است که من می‌کنم، آنچه خدای گفت«۵» بر آسمان است من در زمین چگونه طلب می‌کنم. برفت و زاویه گرفت و عبادت می‌کرد. یک روز و دو روز چیزی

پدید نیامد، روز سه دیگر«۶» سلّه‌ای«۷» دیـد که پیش او بنهادند. او را برادری بود [در]«۸» توکّل از او درست‌تر«۹»، او از در درآمد سلّه خرما [۴۵- ر] دو شـد، یکی اینکه می‌خورد یکی«۱۰» آن. هر دو در آن زاویـه خـدای را می‌پرستیدنـد، و آن روزی بـه ایشـان می‌آمد«۱۱» تا با پیش خـدای شدنـد. إبن محیصن خوانـد: و فی السـماء رازقکم، به «الف» روزی دهنده شـما در آسـمان است یعنی خدای تعالی [نه]«۱۲» به معنی جهت چنان که تأویل کردیم مانند اینکه الفاظ را. وَ ما تُوعَدُونَ و آنچه وعده می‌دهند شـما را از خیر و شر. ضحّاک گفت: من الجنّة و النّار از بهشت و دوزخ. گفتند: قیامت خواست.

فَوَ رَبِّ السَّماءِ وَ الْأَرضِ، آنگه قسم یـاد کرد و سوگنـد به خـدای آسـمان و زمین که: آنچه من گفتم از معنی روزی، حق است و درست است، مِثْلَ ما أَنَّکُم تَنطِقُونَ، کوفیـان «مثـل» خواندنـد برفع، علی انّه صـفهٔ لقوله «لحقّ». و باقی قرّاء «مثل» خواندنـد منصوب. آنگه در وجه او اختلاف«۱۳» کردند. گفتند بعضی«۱۴»: نصب بر حال است، و التّقدیر: انّه لحقّ مشبها«۱۵»

---

(۱). کا: بهتر.

(۲). آج: آن.

(۳). آد، گا: آن است که. (۱۲- ۸- ۴). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). کا که.

(۶). آد، گا: روز سیم.

(۷). آج، آد، کا، گا خرما. [.....]

(۹). کا: درستر.

(۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها: و یکی ۱۱. آج: می‌رسانیدند آد، کا، گا: می‌رسید.

(۱۳). آج و دیگر نسخه بدلها: خلاف.

(۱۴). آج و دیگر نسخه بدلها: بعضی گفتند.

(۱۵). کذا در اساس آد و گا و کا آج: مثل.

صفحه : ۱۰۱

نطقکم. بعضـی دیگر گفتنـد: منصوب است بر صـفت مصدری محذوف کانّه قال: حقّ ذلک حقّا مثل کونکم ناطقین، گروهی دگر گفتنـد: برای آن که مضـاف است بـا مبنی، او را بنـا کردنـد بر فتـح لا- بهـامه، نحو خمسهٔ عشـر. و اگر اضافت او با معربی بودی بنا نکردندی«۱» نحو: مثل زید و اینکه قول ما زنی است و قول اوّل قول جرمی است و أنشد المازنی:

لم یمنع الشّرب منها غیر ان نطقت حمامهٔ فی غصون ذات او قال

گفت: چون «غیر» را«۲» اضافت کرد با ان بنا کرد او را بر فتـح. امّا معنی آیت، در او چنـد قول است«۳»: یکی آن که معنی آن است که«۴» من خبر دادم«۵». از بـاب روزی حقّ است و درست«۶»، چنـان که ناطقی شـما، یعنی چنان که در اینکه شک نیست که شـما ناطقی«۷» در آن شک مکنید [۴۵- پ] بعضی دگر گفتند نطقی مخصوص خواست بر«۸» معنی«۹»: مِثْلَ ما أَنَّکُم تَنطِقُونَ من قول لا اله الا الله، یعنی چنان که اینکه کلمه حقّ است و درست است اینکه که من وعـده دادم حق است و درست بعضـی دگر گفتند: چنان که یکی از ما به زبان دیگری سـخن نتوانـد گفتن همچنین، روزی غیری غیری نتواند«۱۰» خوردن و اینکه بر قاعـده ما درست نیاید، اگر گویند:

چه فرق باشد ميان آن كه گفتى «مثل ما تنطقون»«۱۱» و ميان آن كه گفت«۱۲»

---

(۱). كا: كردندى.

(۲). اساس صفت، كه با توجه به آج و ديگر نسخه‌ها، زائد به نظر رسيد.

(۳). همه نسخه‌ها: گفتند.

(۴). آج و ديگر نسخه بدلها اينكه كه.

(۵). كذا در اساس و آج، ديگر نسخه بدلها: دادم.

(۶). كا است.

(۷). كا: ناطقايد.

(۸). آد، كا، گا: و. [.....]

(۹). آد آن كه.

(۱۰). آد، كا، گا: روزى غيرى نتواند.

(۱۱). اساس: ينطقون، با توجه به آج و ديگر نسخه‌ها تصحيح شد.

(۱۲). آج: گفتى.

صفحه : ۱۰۲

«مِثلَ ما أَنَّكُم تَنطِقُونَ»، گوييم: معنى مختلف شود و آن آن است كه «مثل ما تنطقون» تقدير آن باشد كه مثل نطقكم چون نطق شما و نطق ما، در او هم حق باشد و هم باطل: و چون گفت: مثل ما انّكم، معنى آن است كه: مثل كونكم ناطقين چنان كه ناطقى«۱» و در ناطقى شما«۲» شكّى نيست همچنين در حقّى اينكه«۳» خلافى نيست، فهذا هو الفرق بينهما.

حسن گفت ما را روايت كردند از«۴» رسول- عليه السلام- كه او گفت:

۵» قاتل اللّه قوما« اقسم لهم ربهم بنفسه فلم يتصدقوه

بكشاد خداى قويم را كه خداى تعالى براى ايشان به خود قسم كرد باورش نداشتند.

اصمعى گفت: روزى از«۶» مسجد آدينه بصره مى‌آمدم در راه اعرابيى جلف جافى«۷» مرا پيش آمد«۸» بر شترى نشسته شمشيرى در بر افكنده«۹» [و كمانى به دست گرفته]«۱۰» بنزديك من رسيد سلام كرد و مرا گفت: ممّن الرّجل از كدام قبيله‌اى!

گفتم: من بنى الاصمع. مرا گفت: اصمعيى! گفتم: آرى. گفت: از كجا مى‌آيى!

گفتم: از جايى كه در او«۱۱» كلام خداى مى‌خوانند گفت: خداى را كلامى است كه آدميان خوانند! گفتم: آرى. گفت: چيزى بخوان«۱۲» [۴۶- ر] بر من از آن كلام.

من بر گرفتم سورة وَ الذّارِياتِ«۱۳» الى قوله: وَ فِي السَّماءِ رِزقُكُم وَ ما تُوعَدُونَ. مرا گفت: يا اصمعى به خداى بر تو كه اينكه كلام خداست! گفتم: آرى به آن خداى كه محمّد را به خلق«۱۴» فرستاد كه اينكه كلام خداست كه بر محمّد فرو فرستاد. مرا

---

(۱). آج، آد، كا، گا: شما ناطقايد.

(۲). آد، كا، گا: ما.

(۳). آد، گا: در حقيّت اينكه سخن كا: در حقّ اينكه.

(۴). آد، گا: که.

(۵). همه نسخه بدلها: اقواما.

(۶). گا: در.

(۷). گا: حافی.

(۸). آد، گا: از پیش من بر آمد کا: از پیش من باز افتاد.

(۹). کا: حمایل کرده.

(۱۰). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. [.....]

(۱۱). آد: در آن جا.

(۱۲). کا: برخوان.

(۱۳). آد، گا: من سوره و الذاریات بنیاد کردم.

(۱۴). آد، کا، گا: بحق به خلقان.

صفحه : ۱۰۳

گفت: مرا بس«۱». آنگه برخاست و شتر را بکشت و با پوست پاره پاره کرد و مرا گفت: یار من باش تا به درویشان دهیم. من با او باستادم«۲» و آن گوشتها«۳» به درویشان دادیم. آنگه تیغ بشکست و کمان«۴» در زیر خاک کرد و روی در بیابان نهاد و می‌گفت: وَ فِی السَّماءِ رِزْقُکُم وَ ما تُوعَدُونَ من خود را ملامت کردم گفتم ای نفس سالهای بسیار است که تو اینکه آیت می‌دانی و می‌خوانی و متّعظ نشدی و اعرابی جلف به یک بار متّعظ شد. دگر بار ندیدم آن اعرابی را تا آن سال که با رشید به حج بودم طواف می‌کردم از پس پشتم آوازی بر آمد که کسی مرا بخواند به آوازی ضعیف باز نگریدم«۵» اعرابی را دیدم با تنی ضعیف، پوست بر استخوان«۶» خشک شده و گونه روزی زرد کرده، بر من سلام کرد و مرا از ورای مقام«۷» ابراهیم برد و بنشاند و گفت: هم از آن کلام خدای مرا بشنوان. من سورهٔ وَ الذّارِیاتِ بر گرفتم«۸».

چون به اینکه آیت رسیدم وَ فِی السَّماءِ رِزْقُکُم وَ ما تُوعَدُونَ، گفت: وَجَدنا ما وَعَدَنا رَبُّنا حَقًّا، آنگه مرا گفت: دگر چیست«۹»! من بر خواندم: فَوَ رَبِّ السَّماءِ وَ الْأَرضِ إِنَّه لَحَقٌّ مِثلَ ما أَنَّکُم تَنطِقُونَ، نعره‌ای بزد و گفت: که«۱۰» خدای را بخشم آورد تا او را سوگند بایست خورد! و برگشت«۱۱» [۴۷- پ] آن که«۱۲» او را باور نداشت تا سوگند خورد؟ یک دو بار اینکه باز گفت و جان بداد. و رسول- علیه السلام- گفت:

الرزق اشدّ طلبا للعبد من اجله

روزی بنده را به طلب کند از اجلش.

و بو سعید خدری روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت:

لو انّ احدکم فرّ من

---

(۱). آج: مرا گفت: بس کا: پس گفت: مرابس.

(۲). آج، آد، گا: بایستادم کا: در ایستادم.

(۳). آد، گا: گوشت.

(۴). کا: تیغ و کمان بشکست و.

(۵). کا: باز نگریستم.

(۶). کا خوشیده.

(۷). آد، کا، گا: و مرا به مقام.

(۸). آد، کا، گا: خواندن گرفتن.

(۹). آد، کا، گا: هست.

(۱۰). آد، کا: کیست آن که گا: کیست که. [.....]

(۱۱). کذا در اساس و آج، آد، کا، گا: کیست آن که. «برگست»، همان «برگشت» است و به معنی معاذ اللّه، یعنی هرگز و مبادا.

(۱۲). کا، گا: آنگه. ۱»

صفحه : ۱۰۴

اللهرزقه لتبعه« كما يتبعه الموت،

گفت: شما از روزی بگریزی«۲» روزی از پی شما«۳» بیاید چنان که مرگ، و شاعر گفت در اینکه معنی«۴»:

الرّزق فى القرب و فى البعد اطلب للعبد من العبد

لو قصّر الطّالب فى سعيه أتاه ما«۵» قدّر فى قصد

و قال دعبل:

اسعى لا طلب رزقى و هو فى طلبى و الرّزق اكثر لى منّى له طلبا

و در اخبار ما آمد كه:

الرّزق رزقان، رزق تطلبه و رزق يطلبك

روزی دو است: یکی تو او را طلب می‌کنی و یکی او تو را طلب می‌کند، آنچه تو او را طلب می‌کنی باشد که بیابی و باشد که نیابی، و آنچه او طلب کند لابد تو را بیابد، و لمحمّد بن حازم فى معناه:

لو كان فى صخرة فى البحر راسية صمّاء ململمة«۶» ملسا نواحيها

رزق لعبد براه اللّه لا نصدعت منه اليه فأدّت كلّما«۷» فيها

أو كان تحت طباق السّبع مطلبه لسهّل اللّه فى المرقى مراقيها

حتّى ينال ألذى فى اللوح خطّ له ان هى أتته و الّا فهو يأتيها

و لکن بنای اینکه بر توکّل است، تا توکّل درست نباشد اینکه حال درست نیاید«۸». و رسول- علیه السّلام- گفت:

۹» ۱۰» لو انّكم تتوكّلون على اللّه حقّ توكّله لرزقكم [كما]« يرزق الطّير تغدو« خماصا و

---

(۱). کا: لعتبعه.

(۲). کذا: در اساس آج و دیگر نسخه بدلها: اگر یکی از شما از روزی بگریزد.

(۳). کذا: در اساس آج و دیگر نسخه بدلها: روزی در پی او.

(۴). آد، گا: و شاعری در اینکه معنی گفته.

(۵). کا: أتاهما.

(۶). آد، گا: مملولهٔ

(۷). آد، گا: کلّ ما.

(۸). آد، کا، گا: بر نیاید.

(۹). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۰). اساس: یعدو، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. ۱»

صفحه : ۱۰۵

اللّه‌تروح« بطانا

، گفت: شما توکّل کردی«۲» بر خدای حقّ توکّلش [۴۷- ر] چنان که بباید روزی دادی شما را چنان که مرغان را دهد، بامداد از آشیانها بیرون آیند حوصله‌ها«۳» تهی، و نماز شام به آشیانها روند حوصله‌ها«۴» پر.

امّا آنچه تکلیف تو است در اینکه باب سعی است و طلب کردن روزی از مطلب خود از وجهی حلال، آنگه آنچه صلاح تو است به تو رسد، و آنچه نرسد هم صلاح تو است«۵». طلب تو جهاد است و دادن او صلاح یا نادادن، تو را آن«۶» مجاهدت امتناع نباید کردن که:

طلب الحلال جهاد،

و

قال علیه السلام: رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر.

تکلیف تو یافتن نیست، تکلیف تو جستن است«۷».

۸» و علیّ ان اسعی و لیس علیّ ادراک النّجاح«

آن که به تو«۹» است جدّ است، و آن که [به اوست جدّ است]«۱۰». اینکه جدّ جهد است و آن جهد جهاد«۱۱»، آن جدّ حظ است و آن حظّ [حظّ«۱۲» است، و آن]«۱۳» به قضاست و بر تو به آن قضا رضاست، چه اگر راضی نباشی سخط تو را اثر نیست«۱۴»:

فان تغضبوا من قسمهٔ اللّه حظّکم فللّه اذ لم یرضکم کان أبصرا

بارع زوزنی گوید در اینکه معنی و معنی لطیف کرد«۱۵»:

یقولون انّ المال عنقاء مغرب لذی الفضل فاقنع تسترح قلت فاقلبوا

---

(۱). اساس: یروح، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). آج، آد: یعنی اگر شما توکّل کردید. [.....]

(۴- ۳). اساس: آد، گا: حوصلها/ حوصله‌ها.

(۵). آد، گا: در آن است.

(۶). آج: صلاح با نادان از آد، گا: و دادن و نادادن او صلاح تو را از.

(۱۴- ۷). کا قال الشّاعر.

(۸). اساس: و علیّ ان اسعی ادراک النّجاح، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). کا: بر تو.

(۱۳- ۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). آد، کا، گا است و.

(۱۲). آد: خط.

(۱۵). آج، گا: لطیف است.

صفحه : ۱۰۶

اذا انا لم اقنع فما انا صانع و ما لامرء عمّا قضی اللّه مذهب

بر تو قناعت است و تسلیم، چه به سعی تو زیادت نشود آنچه تو را نهاده‌اند، چنان که گفت:

و لیس رزق الفتی من حسن حیلته بل من جدود و ارزاق و اقسام

کالصید یحرمه الرّامی المجید و قد«۱» یرمی و یرزقه من لیس بالرّامی

و قال اخر:

اذا ما رای النّاس الغنیّ جاره فقیر یقولوا عاجز و جلید

و لیس الغنی و الفقر من حیلهٔ الفتی و لکن أحاظ«۲» قسّمت و جدود

و قوله: هل اتیک حدیث [۴۷- پ] ضَیفِ إِبراهِیمَ المُکرَمِینَ، آنگه گفت:

یا محمّد به تو آمد حدیث مهمانان ابراهیم آن مهمانان گرامی! در عدد مهمانان ابراهیم خلاف کردند. عبد اللّه عبّاس گفت و مقاتل: دوازده کس«۳» بودند. محمّد بن کعب گفت: جبریل [بود]«۴» با هفت فریشته، عطا گفت: جبریل بود و میکایل و فریشته‌ای دیگر با ایشان بود. عبد اللّه بن عبّاس گفت: برای آن «مکرم» خواند ایشان را که ناخوانده بودند. مجاهد گفت: برای آن «مکرم» خواند ایشان را که ابراهیم به نفس خود خدمت کرد ایشان را، و قال الشّاعر:

و انّی لعبد الضّیف ما دام نازلا و مالی سواها شیمهٔ تشبه العبدا

گفتند: برای آن «مکرم» خواند ایشان را که بنزدیک خدای گرامی بودند، نظیره قوله: بَل عِبادٌ مُکرَمُونَ«۵»، ابو بکر ورّاق گفت:

برای آن که مهمانان مرد کریم بودند و او مکرم بودی مهمانان را، پس مهمان او مکرم«۶» باشند.

---

(۱). آد: المجدّ و قد گا: المجدّ له.

(۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها چاپ شعرانی (۱۰/ ۳۰۲): حظوظ.

(۳). آد، کا، گا: فرشته.

(۴). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۵). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۲۶.

(۶). اساس: مکرّم با تشدید، که صحیح نمی‌نماید.

صفحه : ۱۰۷

إِذ دَخَلُوا عَلَیهِ چون نزدیک [او]«۱» شدند، فَقالُوا سَلاماً، أی نسلّم علیک تسلیما، آنگه فعل بیفگند و زواید مصدر. قالَ سَلامٌ أی سلام علیکم، أو خطابی و تحیّتی. «سلام» خبر مبتدایی باشد محذوف. قَومٌ مُنکَرُونَ، أی انتم قوم منکرون.

هم خبر مبتدای محذوف است، گفت: شما مردمان نا شناخته‌ای«۲»، من شما را نمی‌شناسم. و گفتند: برای آن «منکر» خواند ایشان را که بی‌دستوری در شدند، و گفتند: برای آن که خطاب و تحیّت سلام عادت نبود، او آن تحیّت نشناخت.

فَراغَ إِلی أَهلِهِ، أی مال و رجع. ابراهیم- علیه [السلام]«۳» با نزدیک قوم و اهل خود رفت ساره [و گفت]«۴»: مرا مهمانان«۵» رسیدند«۶» بس«۷» گرامی، چیزی نیست«۸» [۴۸- ر] که پیش ایشان بریم! گفت: چیزی ساخته نیست و لکن مرا عجلی است گوساله که او را می‌پرورم به هوس فرزند و او را چون فرزند می«۹» دارم به دوستی، و لکن برای تو ایثار کنم«۱۰». چنان که عادت زنان باشد او را دست و پای در حناء«۱۱» گرفته بود و زنگ در گلو بسته. ابراهیم آن عجل را بکشت و بریان کرد و آن گوساله‌ای بود فربه.

فَقَرَّبَهُ إِلَیهِم«۱۲»، و قال لهم: کلوا، فلمّا رأیهم لا یأکلون، قالَ أَ لا تَأکُلُونَ پیش بنهاد [و گفت]«۱۳»: چرا نمی‌خوری«۱۴»! گفتند: ابراهیم ندید«۱۵»، برای آن که او

(۴- ۳- ۱). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). آج: شما مردانید ناشناخته‌اید آد، گا: شما مردمانی ناشناخته‌اید کا: شما مردمانید ناشناخته.

(۵). آج: مهمانانی.

(۶). آد، کا، گا: رسیده‌اند.

(۷). کا: پس.

(۸). آد، کا: هست.

(۹). آد: فرزندی.

(۱۰). آد، گا و.

(۱۱). اساس: حیناء با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۲). آد، گا آنگه پیش ایشان آورد و بنهاد، و قال الا تأکلون، اینکه جا در کلام محذوفی هست، و التقدیر: فقرّبه الیهم.

(۱۳). اساس: ندارد با توجه به آج، گا افزوده شد.

(۱۴). آج: نمی‌خورید آد: گفت بخورید چون دید که ایشان نمی‌خورند گفت: بخورید. [.....]
(۱۵). آج، آد، کا که ایشان نمی‌خوردند.

صفحه : ۱۰۸

را عادت نبود که در مهمان نگاه کردی به وقت طعام خوردن، چه عادت کریمان چنین باشد تا مهمانان طعام بخورند چنان که خواهند، بخلاف آن که یکی گفت در مهمانی بخیلی«۱»:

امدّ یدیّ فیه لأسرق لقمهٔ فیلحظنی شزرا فأعبث بالبقل

ساره از پس پرده بدید، ابراهیم را بخواند و گفت: اینکه میهمانان تو طعام نمی‌خورند. او گفت: الاـ تأکلون«۲»، آنگه بترسید از ایشان که نباید که به او«۳» غدری و خیانتی در دل دارند، یقال: أوجس فی نفسه«۴» اذا وجد و الخیفهٔ الخوف. قالوا لا تخف، ایشان«۵» دیدند که ابراهیم بترسید از ایشان، گفتند: مترس. و او را به پسری دانا بشارت دادند. اهل اشارت گفتند: چون ساره [۴۸-پ] با بی فرزندی«۶» عجل«۷» فدا کرد و ایثار کرد که آن را چون فرزند می‌داشت، ما او را به فرزند چون اسحاق بشارت دادیم«۸». فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ، أی فی صیحهٔ، یعنی ساره که اهل او بود بانگ برداشت. و مراد به «اقبلت» نه اقبال و ادبار است، انّما معنی آن است که گوید:

اقبل فلان یفعل کذا، أی جعله«۹» کذا. و گفتند: فی صرّهٔ، أی فی جماعهٔ من النّساء.

و اصل الصّرّ، الجمع، و منه الصرّهٔ و قال«۱۰».

واهرها فی صرّهٔ لم تزیّل.

أی فی جماعهٔ من«۱۱» البقر. فصکّت وجهها، أی لطمت وجهها تپنچه«۱۲» بر

---

(۱). آد، کا: مهمان بخیل گا: میزبان بخیلی.
(۲). آد، کا، گا فاوجس منهم خیفهٔ.
(۳). کا: که نباشد با او.
(۴). آد، کا و أجسّ.
(۵). آج و دیگر نسخه بدلها چون.
(۶). کا: به عوض فرزندی.
(۷). آج و دیگر نسخه بدلها: عجلی.
(۸). گا: دادند.
(۹). اساس: أی جعله با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۱۰). آد، کا، گا الشّاعر.
(۱۱). آج، کا، گا: ندارد.
(۱۲). آج، گا: طپانچه.

صفحه : ۱۰۹

روی زد«۱»، گفت: عجوز عقیم، و التّقدیر: أنا عجوز عقیم، و قیل«۲»: أ تلد عجوز عقیم، گفت: من پیر شدم و در اصل خود نازاینده بودم، یا گفت: چگونه ممکن باشد که پیر زنی عقیم بزاید؟ در اخبار هست که ساره«۳» در وقت بشارت نود و نه ساله بود و ابراهیم صد ساله بود و ساره هرگز نزاده«۴» بود.

قالوا کذلک، فرشتگان گفتند: همچنین«۵» گفت ما را خدای تو«۶» و ما اینکه بشارت نه از خود می‌گوییم. سؤال کردند که ابراهیم و ساره صدق قول«۷» و بشارت«۸» از کجا دانستند! و ایشان به صورت آدمیان بودند نه به صورت فرشتگان!

گوییم: لا بدّ است از آن که علمی معجز مقرون باشد به گفتار و بشارت ایشان که ابراهیم و ساره را علمی«۹» حاصل شود به قول ایشان. و در خبر آمد که دعا کردند«۱۰» تا خدای تعالی آن عجل را زنده کرد تا«۱۱» برخاست و بنزدیک مادر رفت [۴۹- ر]«۱۲».

قال فَما خَطبُکُم، ابراهیم- علیه السلام- چون بدانست که ایشان فرشتگانند و از نزدیک خدای می‌آیند، خواست تا بداند که به او آمده‌اند یا به کاری دیگر، گفت«۱۳»: فَما خَطبُکُم أَیُّهَا المُرسَلُون چه کار است شما را«۱۴» ای فرستادگان«۱۵» خدای.

---

(۱). آد، گا: می‌زد. [.....]

(۲). کا قالت.

(۳). آج، آد، گا را.

(۴). کا: نزاییده.

(۵). آد، کا، گا: چنین.

(۶). آد، گا که او محکم کار و داناست.

(۷). اساس: صدیق القول، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). آج، آد، گا ایشان.

(۹). کا آن فرشتگان.

(۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها: علم.

(۱۱). آد، گا: و.

(۱۲). کا إنّه هو الحکیم العلیم، یعنی خدای تعالی حکیم است و محکم کار و داناست.

(۱۳). آج، کا قال.

(۱۴). کا بر من، آد، گا در زمین.

(۱۵). گا: ای فرشتگان. [.....]

صفحه : ۱۱۰

قالُوا إِنّا أُرسِلنا إِلی قَومٍ مُجرِمِینَ، ایشان گفتند: ما را فرستاده‌اند به گروهی گناهکاران، یعنی قوم لوط.

لِنُرسِلَ عَلَیهِم حِجارَةً مِن طِینٍ، گفت: تا بفرستیم بر ایشان سنگها«۱» از گل.

کلبی گفت: از سنگ و گل بود، بیانه قوله: مِن سِجِّیلٍ«۲».

مُسَوَّمَةً عِندَ رَبِّکَ لِلمُسرِفِینَ علامت بر کرده بنزدیک خدای تعالی برای آن مسرفان متعدّیان.

فَأَخرَجنا مَن کانَ فِیها مِنَ المُؤمِنِینَ بیرون آوردیم هر کس را که در آن جا بودند از مؤمنان به لوط- علیه السلام«۳»- نیافتیم در آن

جا جز یک خانه از مسلمانان و آن خانه لوط بود- علیه السلام-.

وَ تَرَکنا فِیها آیَةً رها کردیم«۴» در آن شهر و مدینه آیتی و عبرتی و علامتی آنان را که از عذاب خدای تعالی ترسند«۵».

وَ فِی مُوسی، یعنی فی إرسال موسی أیضا ایة و در فرستادن موسی- علیه السلام- چنین آیتی و دلالتی بود چون بفرستادیم او را«۶» با حجّتی و برهانی ظاهر«۷» روشن. و فرّاء گفت: معطوف است علی قوله: وَ فِی الأَرضِ آیاتٌ«۸» و فی موسی أیضا آیات.

فَتَوَلّی بِرُکنِهِ پشت بر کرد و برگردید به جانب خود، قیل: برکنه أی بجانبه، پهلو برگردانید«۹»، نظیره قوله: أَو آوِی إِلی رُکنٍ شَدِیدٍ«۱۰» اراد به المنعة و العشیرة

---

(۱). آد، کا، گا: سنگهایی.

(۲). سوره هود (۱۱) آیه ۸۲ سوره حج (۱۵) آیه ۷۴ سوره فیل (۱۰۵) آیه ۴.

(۳). آد، کا فما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین.

(۴). آد، کا، گا: و رها کردیم.

(۵). آج: نترسند.

(۶). آد، گا به فرعون.

(۷). کا و.

(۸). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۲۰.

(۹). آد، کا، گا یعنی ابا نمود و قبول نکرد. و قیل: بقوّته و اشراف قومه، او برگردید و قوم را برگردانید.

(۱۰). سوره هود (۱۱) آیه ۸۰.

صفحه : ۱۱۱

و قال گفت یعنی فرعون: ساحِرٌ أَو مَجنُونٌ أی«۱» هذا، اینکه موسی یا جادوست [۴۹- پ] یا دیوانه. ابو عبیده گفت: «أو» به معنی «واو» است برای [آن که]«۲» او موسی را به هر دو قذف کرد لقوله: آثِماً أَو کَفُوراً«۳».

فَأَخَذناهُ وَ جُنُودَهُ ما بگرفتیم فرعون را و لشکر او را و در دریا انداختیم ایشان را. وَ هُوَ مُلِیمٌ و او مستحقّ ملامت بود.

وَ فِی عادٍ، عطف است بر آنچه رفت من قوله: وَ فِی الأَرضِ«۴»، و فی نوح«۵»، و فی عاد آیات«۶» و ادلّة«۷» نیز«۸» در عاد و قصّه ایشان آیاتی و علاماتی و دلیلهایی هست.

إِذ أَرسَلنا عَلَیهِمُ الرِّیحَ العَقِیمَ چون بفرستادیم بر ایشان بادی عقیم و آن [بادی]«۹» بود که میغ پراگنده کند و برگ بریزاند از درخت در وقت خزان، و ضدّ او لاقح«۱۰» بود.

ما تَذَرُ مِن شَیءٍ أَتَت عَلَیهِ إِلّا جَعَلَتهُ کَالرَّمِیمِ، گفت: رها نکرد هیچ چیز را که بر او آمد الّا و او را چون استخوان«۱۱» پوسیده و چوب پوسیده کرد چون گیاهی خشک. قتاده گفت: چون درخت پوسیده. ابو العالیة گفت: چون خاک کوفته.

عبد اللّه عبّاس گفت: کالشیء الهالک مانند چیزی هلاک شده. یمان«۱۲» گفت:

---

(۱). کا: إنّ.

(۲). اساس: ندارد خواستن، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها: افزوده شد.

(۳). سوره دهر (۷۶) آیه ۲۴.

(۴). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۲۰. [.....]

(۵). آد، گا: موسی.

(۶). کا: ندارد.

(۷). آد، کا: ندارد.

(۸). آد، کا، گا: یعنی.

(۹). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۰). اساس: لاقی، کا: لاحق، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها: استخوان.

(۱۲). اساس، آج: یمام، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۱۱۲

«رمیم» آن باشد که چهار پای از گیاه تر یا خشک به دهن خرد کند«۱» و بیندازد و از آن جالب چهار پای را مرمّه گویند و مقمّه، و اصل او در استخوان پوسیده من قوله تعالی: مَن یُحیِ العِظامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ«۲».

وَ فِی ثَمُودَ«۳» ایضا آیات و در ثمود- که قوم صالح بودند- آیات و عبرتهایی هست، إِذ قِیلَ لَهُم تَمَتَّعُوا حَتّی حِینٍ [چون گفتند ایشان را]«۴» متمتّع«۵» باشی«۶» تا به روزگاری، یعنی آجال ایشان و وقت مرگشان، یعنی«۷» اگر کفر نیاوردندی [۵۰- ر] ایشان را عذاب و صاعقه نیامدی بماندندی تا به اجلی که خدای تعالی صلاح«۸» دانستی در آن.

فَعَتَوا عَن أَمرِ رَبِّهِم ایشان عتوّ و طغیان و بی فرمانی کردند از فرمان خدای.«۹» فَأَخَذَتهُمُ الصّاعِقَةُ صاعقه ایشان را بگرفت- و آن آتشی بود که از آسمان بیامد و ایشان را بسوخت«۱۰»- و گفتند: هر عذابی را که از آسمان آید آن را صاعقه گویند«۱۱» و ایشان به صیحه و بانگ جبریل هلاک شدند.

فَمَا استَطاعُوا مِن قِیامٍ، «من» زیادت است تأکید نفی را، گفت: نتوانستند به هیچ وجه برخواستن«۱۲»، یعنی از جای نتوانستند«۱۳» جنبیدن«۱۴» و از عذاب بگریختن. وَ ما کانُوا مُنتَصِرِینَ و نیز قوّت انتقام نداشتند تا از ما انتقام کشیدندی.

---

(۱). کا: خورد کند.

(۲). سوره یس (۳۶) آیه ۷۸.

(۳). کا أی و فی.

(۴). اساس، آج: ندارد، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). آج، آد، گا: ممتّع.

(۶). آد، گا: باشید. [.....]

(۷). آد، گا: که.

(۸). آج و دیگر نسخه بدلها ایشان.

(۹). آد، گا تعالی.

(۱۰). آد، گا و ایشان می‌نگریدند.

(۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها: خوانند.

(۱۲). کذا در اساس، آج، کا، گا آج: برخاستن.

(۱۳). اساس: نتوانستن، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۴). کا: جنبید.

صفحه : ۱۱۳

وَ قَومَ نُوحٍ، ابو عمرو و حمزه و کسائی و اعمش خواندند: «و قوم» مجرور عطفا علی قوله: وَ فِي الأَرضِ«۱»، وَ فِي مُوسی«۲»، وَ فِي عادٍ«۳»، وَ فِي ثَمُودَ«۴» فَأَخَذَتهُمُ الصّاعِقَةُ«۶» یعنی و اخذت قوم نوح الصاعقة ایضا، و دوم فعلی مضمر، نحو: و أهلکنا قوم نوح، و گفتند: و اذکر قوم نوح من قبل«۷»، از پیش آن گروه گذشته«۸» از عاد و ثمود و قوم فرعون.

إِنَّهُم کانُوا قَوماً فاسِقِينَ ایشان گروهی فاسقان بودند از فرمان خدای بیرون شده.

وَ السَّماءَ و آسمان را بنا کردیم بقوّت. وَ إِنّا لَمُوسِعُونَ، عبد اللّه عبّاس گفت: ما قادریم بر آن. روایتی هم از او آن است که ما روزی فراخ کنیم«۹» بر آن کس که خواهیم. ضحّاک گفت [۵۰- پ]: ما تو نگریم«۱۰»، بیانه: عَلَی المُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَی المُقتِرِ قَدَرُهُ«۱۱» حسین بن الفضل گفت: علم ما واسع است، یعنی همه چیز دانیم.

وَ الأَرضَ فَرَشناها و زمین را بگستردیم. فَنِعمَ الماهِدُونَ نیک«۱۲» گسترانندهایم«۱۳» ما، و اینکه همه تذکیر نعمت [است]«۱۴» تا خلقان بشنوند و نعمت یاد آرند و شکر کنند.

---

(۱). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۲۰.

(۲). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۳۸.

(۳). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۴۱.

(۴). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۴۳.

(۵). آج، آد، کا، گا: گفتند.

(۶). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۴۴. [.....]

(۷). آد، گا یاد کن قوم نوح را گا یاد کن.

(۸). اساس: گزشته، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). آج: گردانیم.

(۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها: توانگریم.

(۱۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۳۶.

(۱۲). کا: و نیک.

(۱۳). آج، کا، گا: گسترانیدهایم.

(۱۴). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۱۱۴

وَ مِن کُلِّ شَيءٍ خَلَقنا زَوجَينِ و از هر چیزی که آفریدیم دو جفت آفریدیم.

مراد یک جفت است«۱» دو فرد«۲»، و لکن برای آن دو جفت گفت که هر یکی از«۳» جفت صاحبش باشد و الّا دو جفت به زبان ما

چهار فرد بود، و مراد دو نوع و دو صنف‌اند چون: آسمان و زمین، و برّ و بحر، و سهل و جبل، و تابستان و زمستان، و خریف و بهار، و شب و روز، و جنّ و انس، و نر و ماده. لَعَلَّکُم تَذَکَّرُونَ تا همانا شما اندیشه کنید و بدانی«۴» که خالق اینکه ازواج و اصناف باید تا یکی بی همتا باشد.

فَفِرُّوا إِلَی اللّهِ، آنگه مکلّفان را وعظ کرد و گفت: با خدای گریزی«۵» [از عذاب او. عبد اللّه عبّاس گفت: معنی آن است که از او هم با او گریزید]«۶».

ابو بکر ورّاق گفت: از طاعت شیطان با خدمت رحمان گریزی«۷». عمرو بن عثمان گفت: پناه با مکّه دهی«۸». حسین بن فضل گفت: از هر چه جز اوست بگریزی«۹»، ذو النّون گفت: از جهل با علم گریزی«۱۰» و از کفر با شکر. إِنِّی لَکُم مِنهُ نَذِیرٌ مُبِینٌ که من شما را ترساننده‌ام از خدای، بیان کننده.

وَ لا تَجعَلُوا مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ و با خدای خدایی دیگر مپرستی«۱۱» که من شما را پیغامبری‌ام بیان کننده.

کَذلِکَ یعنی همچنان که قوم تو تو را ساحر و جادو و دیوانه خواندند«۱۲».

---

(۱). آد که.

(۲). آد باشد.

(۳). آد، کا، گا آن.

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها: بدانید. (۱۰- ۹- ۷- ۵). آج و دیگر نسخه بدلها: گریزید.

(۶). اساس، آج: ندارد، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۸). آج و دیگر نسخه بدلها: دهید.

(۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها: مپرستید آد، کا، گا إنّی لکم منه نذیر مبین.

(۱۲). آد، کا، گا ما اتی الّذین من قبلهم من رسول الّا قالوا ساحر او مجنون.

صفحه : ۱۱۵

هیچ پیغامبر از جمله آنان که پیش«۱» تو بودند به قوم خود نیامدند الّا و گفتند که:

اینکه جادوست یا دیوانه. اینکه برای تسلّی رسول گفت، یعنی اوّل کس نه تویی که اینکه قوم او را [۵۱- ر] تکذیب کردند.

آنگه بر سبیل تعجّب فرمود که«۲»: أَ تَواصَوا بِهِ وصیّت کرده‌اند یکدیگر را به اینکه، چنان که ما گوییم: زبان در دهن«۳» یکدیگر کرده‌اند«۴»! بل خود اینان، و ایشان گروهی‌اند طاغی و متجاوز از حدّ.

آنگه گفت: فَتَوَلَّ عَنهُم از اینان برگرد. فَما أَنتَ بِمَلُومٍ که تو مستحق ملامت نه‌ای«۵» و کس تو را بدین ملامت نکند. و در اخبار هست که: چون اینکه آیت آمد، رسول- علیه السلام- دل تنگ شد و صحابه همچنین، گمان بردند که وحی منقطع شد و عذاب فرود آمد. حق تعالی برای تسلّی رسول- علیه السلام-«۶» آیت فرستاد: وَ ذَکِّر یاد ده ای محمّد که یاد دادن مؤمنان«۷» سود دارد.

وَ ما خَلَقتُ الجِنَّ وَ الإِنسَ إِلّا لِیَعبُدُونِ«۸»، گفت: من نیافریدم جنّیان و انسیان را الّا برای آن تا«۹» مرا پرستند یعنی غرض من در آفریدن خلقان عبادت است. از امیر المؤمنین علی- علیه السلام- روایت کردند که گفت معنی آن است که:

۱۰» الّا لامرهم« یعبدون

الّا که«۱۱» فرمایم ایشان را که مرا عبادت کنند، و اینکه اختیار زجّاج است. بیانه قوله: وَ ما أُمِرُوا إِلّا لِیَعبُدُوا اللّهَ«۱۲»، الایة. مجاهد گفت: الّا لیعرفون، عبد اللّه عبّاس گفت: الّا لیقرّوا لی بالعبودیّة«۱۳»، کلبی گفت: الّا

---

(۱). کا از.

(۲). آد: تعجّب گفت.

(۳). آد، کا، گا: دهان.

(۴). آج بل هم، آد، کا، گا بل هم قوم طاغون.

(۵). آد، کا: نیستی.

(۶). آج، آد، گا اینکه.

(۷). آج و دیگر نسخه بدلها را.

(۸). همه نسخه بدلها آنگه برای ابلاغ حجّت.

(۹). آد، گا: برای آن که.

(۱۰). آد، کا، گا آن.

(۱۱). آد، کا، گا: تا. [.....]

(۱۲). سوره بیّنه (۹۸) آیه ۵.

(۱۳). کا: بالعبادة و العبودیه.

صفحه : ۱۱۶

لیوحّدون الّا تا مرا یکی گویند. و آیت دلیل است بر بطلان قول مجبّره برای آن که به اتّفاق آیت محکم است و محمول است بر ظاهر خود و مطابق ادلّه عقل است. و اگر غرض او کفر و معصیت بودی نگفتی ایشان را برای عبادت آفریدیم.

ما أُرِیدُ مِنهُم مِن رِزقٍ، گفت از ایشان روزی نمی‌خواهم و نمی‌خواهم تا مرا طعام دهند. إِنَّ اللّهَ هُوَ الرَّزّاقُ ذُو القُوَّةِ المَتِینُ [۵۲- پ] خدای تعالی روزی دهنده است و خداوند قدرت و قوّت است. و «متین» هم قوی باشد و مرجع هر دو با قادری«۱» است و عامه قرّا «متین» خواندند«۲» برفع علی انّه صفة اللّه تعالی و در شاذّ یحیی بن اعمش به جرّ خواند«۳» علی انّه صفة للقوّة. و برای آن «متینة» نگفت که رد کرد با معنی، اراد به الامر المتین. و وجوه بسیار گفته‌ایم فی قوله: إِنَّ رَحمَتَ اللّهِ قَرِیبٌ مِنَ المُحسِنِینَ، و فی قوله: فَمَن جاءَهُ مَوعِظَةٌ، ای وعظ.

فَإِنَّ لِلَّذِینَ ظَلَمُوا، گفت آن«۴» را که ظلم کردند ایشان را بود نصیب مانند نصیب اصحابش«۵». و اصل ذنوب دلو بزرگ باشد، قال الرّاجز:

لنا ذنوب و لکم ذنوب فان ابیتم فلنا القلیب

آنگه در حظّ و نصیب استعمال کنند کقول علقمة بن عبیده:

و فی کلّ قوم قد خبطت بنعمة فحقّ لشأس من نداک ذنوب.

و قال اخر:

لعمرک و المنایا طارقات لکلّ بنی اب منهم«۶» ذنوب

---

(۱). آد، گا: قدرت.

(۲). آد، گا: خوانده‌اند.

(۳). کا: یحیی و اعمش به جر خواندند.

(۴). همه نسخه بدلها: آنان.

(۵). آج: اصحابانش آد، گا: نصیبی مثل نصیب اصحاب ایشان کا: نصیبی مانند نصیب اصحابش.

(۶). کذا: در همه نسخه‌ها شعرانی (۱۰/ ۳۰۸) و قرطبی (۱۷/ ۵۷): منها.

صفحه : ۱۱۷

فَلا یَستَعجِلُونِ، بر من«۱» تعجیل مکنند«۲» که آنها را مهلت دادم چنان که ایشان را آنگه گفت: وای بر آنان که«۳» کافر باشند از روزی که ایشان را وعده می‌دهند؟ گفتند: روز بدر است و گفتند: روز قیامت است.

---

(۱). آج: بر اینکه.

(۲). آد، گا به عذاب.

(۳). کا ایشان.

صفحه : ۱۱۸

سورهٔ الطّور

بدان که اینکه سورت مکّی است و چهل و نه آیت است و سیصد و دوازده کلمت است و هزار و پانصد حرف است. ابیّ کعب گفت«۱» که رسول- علیه السلام- گفت: هر که او سورهٔ و الطّور بخواند بر خدای واجب بود«۲» که او را از عذاب خود ایمن کند و او را در بهشت منعّم بکند و به نعمت دارد«۳». [۵۲- ر]

[سوره الطور (۵۲): آیات ۱ تا ۴۹]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
وَ الطُّورِ (۱) وَ کِتابٍ مَسطُورٍ (۲) فِی رَقٍّ مَنشُورٍ (۳) وَ البَیتِ المَعمُورِ (۴)
وَ السَّقفِ المَرفُوعِ (۵) وَ البَحرِ المَسجُورِ (۶) إِنَّ عَذابَ رَبِّکَ لَواقِعٌ (۷) ما لَهُ مِن دافِعٍ (۸) یَومَ تَمُورُ السَّماءُ مَوراً (۹)
وَ تَسِیرُ الجِبالُ سَیراً (۱۰) فَوَیلٌ یَومَئِذٍ لِلمُکَذِّبِینَ (۱۱) الَّذِینَ هُم فِی خَوضٍ یَلعَبُونَ (۱۲) یَومَ یُدَعُّونَ إِلی نارِ جَهَنَّمَ دَعًّا (۱۳) هذِهِ النّارُ الَّتِی کُنتُم بِها تُکَذِّبُونَ (۱۴)
أَ فَسِحرٌ هذا أَم أَنتُم لا تُبصِرُونَ (۱۵) اصلَوها فَاصبِرُوا أَو لا تَصبِرُوا سَواءٌ عَلَیکُم إِنَّما تُجزَونَ ما کُنتُم تَعمَلُونَ (۱۶) إِنَّ المُتَّقِینَ فِی

جَنّاتٍ وَ نَعِيمٍ (١٧) فاكِهِينَ بِما آتاهُم رَبُّهُم وَ وَقاهُم رَبُّهُم عَذابَ الجَحِيمِ (١٨) كُلُوا وَ اشرَبُوا هَنِيئاً بِما كُنتُم تَعمَلُونَ (١٩)
مُتَّكِئِينَ عَلى سُرُرٍ مَصفُوفَةٍ وَ زَوَّجناهُم بِحُورٍ عِينٍ (٢٠) وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتهُم ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمانٍ أَلحَقنا بِهِم ذُرِّيَّتَهُم وَ ما أَلَتناهُم مِن عَمَلِهِم مِن شَيءٍ كُلُّ امرِئٍ بِما كَسَبَ رَهِينٌ (٢١) وَ أَمدَدناهُم بِفاكِهَةٍ وَ لَحمٍ مِمّا يَشتَهُونَ (٢٢) يَتَنازَعُونَ فِيها كَأساً لا لَغوٌ فِيها وَ لا تَأثِيمٌ (٢٣) وَ يَطُوفُ عَلَيهِم غِلمانٌ لَهُم كَأَنَّهُم لُؤلُؤٌ مَكنُونٌ (٢٤)
وَ أَقبَلَ بَعضُهُم عَلى بَعضٍ يَتَساءَلُونَ (٢٥) قالُوا إِنّا كُنّا قَبلُ فِي أَهلِنا مُشفِقِينَ (٢٦) فَمَنَّ اللّهُ عَلَينا وَ وَقانا عَذابَ السَّمُومِ (٢٧) إِنّا كُنّا مِن قَبلُ نَدعُوهُ إِنَّهُ هُوَ البَرُّ الرَّحِيمُ (٢٨) فَذَكِّر فَما أَنتَ بِنِعمَةِ رَبِّكَ بِكاهِنٍ وَ لا مَجنُونٍ (٢٩)
أَم يَقُولُونَ شاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيبَ المَنُونِ (٣٠) قُل تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُم مِنَ المُتَرَبِّصِينَ (٣١) أَم تَأمُرُهُم أَحلامُهُم بِهذا أَم هُم قَومٌ طاغُونَ (٣٢) أَم يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَل لا يُؤمِنُونَ (٣٣) فَليَأتُوا بِحَدِيثٍ مِثلِهِ إِن كانُوا صادِقِينَ (٣٤)
أَم خُلِقُوا مِن غَيرِ شَيءٍ أَم هُمُ الخالِقُونَ (٣٥) أَم خَلَقُوا السَّماواتِ وَ الأَرضَ بَل لا يُوقِنُونَ (٣۶) أَم عِندَهُم خَزائِنُ رَبِّكَ أَم هُمُ المُصَيطِرُونَ (٣٧) أَم لَهُم سُلَّمٌ يَستَمِعُونَ فِيهِ فَليَأتِ مُستَمِعُهُم بِسُلطانٍ مُبِينٍ (٣٨) أَم لَهُ البَناتُ وَ لَكُمُ البَنُونَ (٣٩)
أَم تَسئَلُهُم أَجراً فَهُم مِن مَغرَمٍ مُثقَلُونَ (۴٠) أَم عِندَهُمُ الغَيبُ فَهُم يَكتُبُونَ (۴١) أَم يُرِيدُونَ كَيداً فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ المَكِيدُونَ (۴٢) أَم لَهُم إِلهٌ غَيرُ اللّهِ سُبحانَ اللّهِ عَمّا يُشرِكُونَ (۴٣) وَ إِن يَرَوا كِسفاً مِنَ السَّماءِ ساقِطاً يَقُولُوا سَحابٌ مَركُومٌ (۴۴)
فَذَرهُم حَتّى يُلاقُوا يَومَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصعَقُونَ (۴۵) يَومَ لا يُغنِي عَنهُم كَيدُهُم شَيئاً وَ لا هُم يُنصَرُونَ (۴۶) وَ إِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذاباً دُونَ ذلِكَ وَ لكِنَّ أَكثَرَهُم لا يَعلَمُونَ (۴٧) وَ اصبِر لِحُكمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعيُنِنا وَ سَبِّح بِحَمدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ (۴٨) وَ مِنَ اللَّيلِ فَسَبِّحهُ وَ إِدبارَ النُّجُومِ (۴٩)

[ترجمه]

به کوه طور.

و کتاب نوشته.

در رقّی بازگسترانیده.

و خانه معمور.

و آسمانه«۴» برداشته.

و دریای بر باز کرده.

که عذاب خدای تو بباشد.

---

(۱). آد، کا، گا: روایت کرد.

(۲). کا: شود.

(۳). آد، گا: و در بهشت به نعمت دارد. [.....]

(۴). آج: آسمان.

صفحه : ۱۱۹

نیست او را باز دارنده.

آن روز که آید و شود آسمان شدنی.

و برود کوهها [رفتنی]«۱».

وای آن روز دروغ داران را.

آنان که ایشان در فرو شدن بازی کنند.

آن«۲» روزی که باز زنند ایشان را از آتش دوزخ باز زدنی«۳».

اینکه آن دوزخ است که دروغ داشتی به آن«۴».

جادوی است اینکه یا شما نمی‌بینی«۵».

ملازم باشی آن را صبر کنی یا نکنی، یکسان است بر شما پاداشت دهند شما را به آنچه کرده باشی«۶».

پرهیزکاران در بهشتها و نعمت باشند.

دل خوش به آنچه داد ایشان را خدایشان نگاه داشت ایشان را خدایشان از عذاب دوزخ.

بخوری و بیا شامی گوارنده به آنچه کردی.

تکیه زدگان بر تختهای صف زده، و جفت کردیم ایشان را بر زنان سیاه چشم«۷».

---

(۱). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۲). آج: از.

(۳). کا: آن روز که ایشان را دفع کنند و به آتش دوزخ دهند و در او اندازند.

(۴). اساس دروغ داری، که زاید به نظر رسید، با توجّه به آج تصحیح شد.

(۵). آج: نمی‌بینید.

(۶). آج: کرده‌اید.

(۷). کا فراخ چشم.

صفحه : ۱۲۰

و آنان که بگرویدند و بر پی ایشان برفتند فرزندان ایشان به ایمان، در رسانیدیم به ایشان فرزندان ایشان را و نقصان نکردیم ایشان را از عمل ایشان از چیزی، هر مردی به آنچه کرد گرو است.

مدد دادیم ایشان را به میوه و گوشت از آنچه آرزو آید ایشان را.

می‌ربایند از یکدیگر در اینکه جا«۱» کاسی، لغو نباشد در او و نه بزهکاری«۲».

[۵۳- ر]

و می‌گردد بر ایشان غلامان، ایشان را پنداری مروارید پوشیده‌اند.

رو فرا کنند بهری بر بهری می‌پرسند یکدیگر را.

گویند ما بودیم پیش از اینکه در اهل خود ترسان.

منّت نهاد خدای بر ما و نگاه داشت ما را از عذاب دوزخ.

که بودیم از پیش اینکه می‌خواندیم او را که او نکوکار و بخشاینده [است]«۳».

یاد ده، تو نیستی به نعمت خدایت فال گوی و نه دیوانه.

یا می‌گویند شاعری است، گوش

---

(۱). آج: آن جا.

(۲). آج: و نه بزهکار خوانند.

(۳). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

صفحه : ۱۲۱

داریم به او«۱» بلای مرگ را.

بگو گوش داری که من با شما از منتظرانم.

یا فرمود ایشان را حلم ایشان به ایشان«۲»، یا ایشان گروهی‌اند [از حدّ خود رفته]«۳».

یا می‌گویند [فرا بافت]«۴» اینکه بل ایمان نمی‌دارند.

گو بیاری حدیثی مانند اینکه اگر راست می‌گویی.

یا آفریدند ایشان را از غیر چیزی یا ایشان آفریننده‌اند.

یا ایشان آفریدند آسمانها و زمین بل ایشان نمی‌دانند.

یا نزدیک ایشان است خزینه‌های«۵» خدای تو یا ایشان نگاه‌بانان‌اند.

یا ایشان را نردبانی است که گوش می‌دارند در او، گو بیار«۶» شنونده ایشان بحجّتی روشن.

یا او راست دختران و شما راست پسران.

یا می‌خواهی از ایشان مزدی ایشان از تابان«۷» گران باراند.

یا بنزدیک ایشان است غیب ایشان می‌نویسند.

---

(۱). آج: با او.

(۲). لا: اینکه که می‌کنند.

(۴- ۳). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. [.....]

(۵). خزینها/ خزینه‌ها.

(۶). آج: بیا.

(۷). تابان/ تاوان.

صفحه : ۱۲۲

یا می‌خواهند کیدی آنان که کافراند ایشان کید کرده‌اند.

یا ایشان را خدایی جز خدای، پاک است خدای از آنچه ایشان انباز می‌گویند.

اگر ببینند پاره‌ای از آسمان افتاده گویند ابری است بر هم نشسته.

رها کن ایشان را تا ببینند آن روزشان آن که در او بمیرند.

[۵۴- ر]

آن روز غنی نکند«۱» از ایشان کیدشان [چیزی]«۲» و نه ایشان را یاری کنند.

و آنان را که ظلمی کنند عذابی است کم از آن و لکن بیشتر ایشان ندانند.
صبر کن به حکم خدایت که تو به چشمهای مایی و تسبیح کن به حمد خدایت آنگه که برخیزی.
و از شب تسبیح کن او را و از پس ستارگان.
قوله تعالی: وَ الطُّورِ، بعضی«۳» اهل لغت گفتند: عرب همه کوه«۴» را «طور» خواند جز که اتّفاق مفسّران است که اینکه جا مراد آن کوه است که خدای تعالی بر او«۵» با موسی سخن گفت به«۶» زمین مقدّس و آن کوه

---

(۱). آج: غنا نکند.
(۲). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.
(۳). آد، گا از.
(۴). کا: همه کوهی.
(۵). آد، گا: آن جا.
(۶). گا: با.

صفحه : ۱۲۳

[را]«۱» زبیر خوانند. مقاتل گفت آن دو کوه است: یکی را «طور تینا» خوانند«۲» و یکی را «طور زیتا» گویند برای آن که بر یکی «انجیر» باشد و بر یکی «زیتون». وَ کِتابٍ مَسطُورٍ و«۳» کتابی نوشته، فِی رَقٍّ مَنشُورٍ در رقّی ور افلاخته«۴» و آن صحیفه باشد.
در اینکه کتاب خلاف کردند«۵»: کلبی گفت کتابی است که خدای تعالی برای موسی بنوشت از تورات، موسی- علیه السلام- صریر قلم می‌شنید. و گفتند لوح محفوظ است و گفتند دیوانهای عمل بندگان است که روز قیامت بر بندگان افلاخند«۶» بهری به دست راست گیرند و بهری به دست چپ، نظیره قوله: وَ نُخرِجُ لَهُ یَومَ القِیامَةِ کِتاباً یَلقاهُ مَنشُوراً«۷». و قوله: وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَت«۸».
و گفته‌اند که خدای تعالی بر دل بندگان نوشت«۹» از آسمان فی قوله: أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الإِیمانَ«۱۰» [۵۴- پ] و گفتند: آن است که خدای تعالی نوشت برای بندگان از سعادت و شقاوت و عاقبت و سابقت و جز آن.
وَ البَیتِ المَعمُورِ و خانه آبادان، و مراد به اینکه، خانه‌ای است در آسمان هفتم. و گفتند در آسمان چهارم بر ابر کعبه، او را «ضراح» گویند، حرمت او در آسمان همچنان است که حرمت کعبه در زمین هر روز هفتاد هزار فرشته در او شوند و گرد بر گرد«۱۱» او طواف کنند که هرگز با آن جا نشوند و خازن او فرشته‌ای است که او را «زرین»«۱۲» گویند، و آن خانه‌ای است از یاقوت سرخ- علی ما جاء فی الاخبار- که خدای تعالی در عهد آدم به زمین فرستاد. چون در

---

(۱). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.
(۲). آد، کا، گا: گویند.
(۳). کا: در.
(۴). آد، گا: باز افلاخته کا: باز کرده.
(۵). گا: کرده‌اند. [.....]
(۶). آج: افلاجند.
(۷). سوره اسراء (۱۷) آیه ۱۳.

(۸). سوره تکویر (۸۱) آیه ۱۰.

(۹). آد، گا: نوشته‌اند.

(۱۰). سوره مجادله (۵۸) آیه ۲۲.

(۱۱). آد، کا، گا: گرداگرد.

(۱۲). آد، گا: رزین کا: در زین.

صفحه : ۱۲۴

زمین کنّی«۱» و پوششی نبود آنگه به روزگار«۲» طوفان فرمود تا با آسمان بروند در خبر است که چون رسول- علیه السلام- مکّه بگشاد یکی از زنان او خواست تا به شب در کعبه رود، بنو شیبه رها نکردند و گفتند به شب رها نکنیم اگر خواهی تا به روز خالی کنیم برای تو«۳»، او بیامد و با رسول شکایت کرد، رسول- علیه السلام- گفت: عادت نیست که کسی به شب در آن جا شود که اینکه خانه در برابر بیت المعمور است چنان که اگر سنگی«۴» از آن جا بیوفتد مثل بر بام کعبه آید هر روز هفتاد هزار فرشته در او«۵» شوند که تا قیامت با آن جا نشوند«۶» و لکن برو«۷» تو و صواحبات تو و در حجر«۸» نماز کنی که آن از کعبه است. بیامد و آن جا نماز کرد و می‌گفت در کعبه رفتم برغم«۹» آن که مرا منع کرد. امّا قوله «معمور»، آن خواست که آبادان است به کثرت زایران و نماز کنندگان و طواف کنان.

حسن بصری گفت: البیت المعمور خانه کعبه است که او بیت الحرام است و اوّل خانه که در زمین نهادند برای عبادت و معمور است به مردمان و خدای تعالی آن را هر سال عمارت کند.

وَ السَّقفِ المَرفُوعِ و آسمانه«۱۰» برداشته، یعنی آسمان دنیا که بمنزلت سقف است زمین را، نظیره [۵۵- ر] قوله: وَ جَعَلنَا السَّماءَ سَقفاً مَحفُوظاً«۱۱».

وَ البَحرِ المَسجُورِ، مجاهد و ضحّاک و شمر بن عطیّه«۱۲» و محمّد بن کعب و اخفش گفتند: یعنی تافته بمنزلت تنور تافته، و از اینکه جا مسجر گویند تنور اشاب«۱۳»

---

(۱). آد، گا: رکنی.

(۲). آد، گا: در روزگار کا: در وقت.

(۳). آد، گا: اگر خواهی برای تو روز خالی کنیم.

(۴). کا در افکند.

(۵). آد، گا، کا: در آن جا.

(۶). آد، گا: تا قیامت دیگر نوبه به ایشان نرسد.

(۷). آد، گا: بروید. [.....]

(۸). کا: حجره.

(۹). کا: بر رغم.

(۱۰). همه نسخه بدلها: آسمان.

(۱۱). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۳۲.

(۱۲). آج، کا: سمر بن عطیّه.

(۱۳). آج: آسیاب آد، گا: آشیب کا: اشیب. اشاب، تواند بود که به معنی سپید باشد.

صفحه : ۱۲۵

را. و دلیل اینکه تأویل آن است که روایت کردند که رسول- علیه السلام- گفت: نباید که در دریا نشیند الّا حاجیی«۱» یا معتمری یا مجاهدی که در زیر دریا آتش است و در زیر آتش دریاست و در زیر آن دریا آتش، و رسول- علیه السلام- گفت:

۲» البحر نار فی نار«.

سعید المسیّب گفت که امیر المؤمنین علی- علیه السلام- مردی را گفت از جهودان، دوزخ کجاست! گفت: در دریاست. علی گفت: راست می گوید.

و در خبر است که رسول- علیه السلام- گفت روز قیامت دریا«۳» به آتش کنند و با او آتش«۴» دوزخ بیفروزند. و قتاده گفت: المسجور مملوّ باشد. و منه قول لبید:

فتوسّطا عرض السریّ فصدّعا مسجورة متجاورا قلّامها«۵»

ابو العالیه گفت: آن باشد که تهی شده باشد از آب و خشک شده، بر عکس معنی مملوّ«۶». و اینکه روایت عطیّه است از عبد اللّه عبّاس. ذو الرّمّه اینکه قول روایت کرد از عبد اللّه عبّاس که گفت: البحر المسجور الفارغ. و گفتند: پرستاری را بفرستادند در عرب تا آب آرد. باز آمد و گفت: الحوض مسجور ای فارغ. علیّ إبن طلحه روایت کرد از عبد اللّه عبّاس که او گفت: المسجور«۷» المحبوس. ربیع انس گفت: آن باشد که آبش مختلط باشد خوش باشور.

از امیر المؤمنین- علیه السلام- روایت کردند که گفت: مراد دریایی است در زیر عرش، قعر و عمق او چندان است که از هفت آسمان تا به زیر هفت زمین، در او آبی است سطبر«۸» او را «بحر الحیوان» گویند، در وقت نفخ اوّل از او چهل

---

(۱). آد، کا، گا دریا آتشی است در آتشی.

(۲). کا: حاجیّ.

(۳). آد، گا: و به آن.

(۴). کا، گا: دریاها.

(۵). آد، گا: متجاوزا اقلامها.

(۶). کا: بر عکس مملّو.

(۷). کا ای.

(۸). آد، کا: ستبر. [.....]

صفحه : ۱۲۶

شبانه روز باران«۱» آید بر زمین تا مردم از گورها برخیزند«۲». اینکه «واوها» جمله و او قسم است، [۵۶- ر] و انّ جواب قسم است. حق تعالی سوگند خورد به اینکه چیزها که عذاب خدای تعالی واقع و نازل و حاصل خواهد شد و آن را دافعی و مانعی نیست«۳»، کس باز نتواند داشت«۴». جبیر بن مطعم گفت: به مدینه آمدم تا با رسول- علیه السلام- سخنی گویم در باب اسیران روز بدر. اتّفاقا«۵» وقت صبح به مدینه رسیدم، رسول- علیه السلام- نماز بامداد می کرد«۶»، «وَ الطُّورِ» می‌خواند چون با آن جا«۷» رسید که

خدای تعالی می گوید: إِنَّ عَذابَ رَبِّکَ لَواقِعٌ ما لَهُ مِن دافِعٍ نزدیک آن بود«۸» که دلم شکافته شود از خوف و محبّت اسلام در دلم شد و چنان گمان بردم که از جای نخیزم تا عذاب فرود نیاید«۹» ایمان آوردم از ترس«۱۰» خدای تعالی. هشام بن حسّان گفت: من و مالک دینار در نزدیک«۱۱» حسن بصری رفتیم.

مردی مقری حاضر بود و اینکه سوره آغاز کرد، چون اینکه جا رسید حسن بگریست و حاضران بگریستند و مالک دینار چندانی بگریست و بر سر و روی زد که بی هوش گشت.

یَومَ تَمُورُ السَّماءُ مَوراً، مفسّران گفتند:«۱۲» بگردد و چنان که آسیا بگردد، و اهلش را بگرداند چنان که کشتی که بر وی فرا نهند«۱۳». و عبارت مفسّران مختلف است: عبد اللّه عبّاس گفت: تدور دورانا«۱۴». قتاده گفت: تتحرّک، عطاء

---

(۱). کا: آب.

(۲). آد، گا انّ عذاب ربّک لواقع.

(۳). آد، کا، گا ماله من دافع.

(۴). آد، کا، گا: داشتن.

(۵). آج، کا: اتّفاق.

(۶). آد، کا، گا و سوره.

(۷). آد، کا، گا: به اینکه جا.

(۸). آد، گا: نزدیک بود.

(۹). آد، گا: آید و.

(۱۰). آد، گا: خوف.

(۱۱). آد، گا: نزد.

(۱۲). آج، آ، گا آسمان.

(۱۳). آج، آد، گا: فراز نهند کا: بر روی فراز نهند ۱۴. آد، کا، گا: دورا. [.....]

صفحه : ۱۲۷

خورسانی«۱» گفت: یختلف اجزاءها، قطرب گفت: تضطرب«۲». قال رؤبة«۳»:

مسودّة الاعطاف من وسم العرق مائرة الضّبعین مصلات العنق

و اصل مور به مجیء«۴» و ذهاب بود، یقال: مار یمور، إذا جاء و ذهب.

گفت حق تعالی آن روز که آسمان«۵» مضطرب شود و متحرّک و مختلف الحرکات و به گردش در آید مانند کشتی و بر یکدیگر آید بمانند موج دریا، و اینکه وقت نفخ دوم بود«۶» که وقت«۷» فناء عالم بود از اعلام خراب دنیا باشد و اشراط ساعت.

وَ تَسِیرُ الجِبالُ [۵۶- ر] سَیراً. و کوهها به رفتن در آید«۸» رفتنی و فایده آن که مصدر در عقب فعل آرند آن باشد که تهویل کنند و ابهام«۹» کنند بر مخاطب برای آن که چون قایل گوید: ضرب«۱۰» ضربا، مراد آن باشد که ضربا شدیدا او وجیعا او بلیغا. آنگه«۱۱» خواهد تا بلیغتر گوید، علی ابلغ الوجه«۱۲» مطلق بگوید ابهام«۱۳» بر مخاطب، و مراد آن که ضربته ضربا لا- یوصف و لا یمکننی وصفه و اعجز عن کنهه و ما اشبه ذلک بر«۱۴» سبیل جمله مصادر که در عقب افعال آید در قرآن و جز قرآن، اینکه باشد.

فَوَیلٌ یَومَئِذٍ لِلمُکَذِّبِینَ، وای آن روز«۱۵» دروغ دارندگان که خدا و رسولان او را باور ندارند. و «فا» برای آن آورد که کلام متضمّن شرط و جز است، و تقدیر آن که: اذا کان هذا، فویل للمکذّبین.

---

(۱). کذا: در اساس آج، آد، گا: خراسانی کا: خورآسانی.

(۲). کا: یضطرب.

(۳). کا إبن العجّاج.

(۴). همه نسخه‌ها: مور مجیء.

(۵). کا، گا و زمین.

(۶). کا، گا: دویم.

(۷). آد، گا: محلّ.

(۸). آد، گا: اندر آید.

(۱۳- ۹). کا: ایهام.

(۱۰). آد، کا، گا: ضربت.

(۱۱). کا که.

(۱۲). آد، الوجوه.

(۱۴). آد، گا: و.

(۱۵). آج و دیگر نسخه بدلها بر. [.....]

صفحه : ۱۲۸

الَّذِینَ هُم فِی خَوضٍ یَلعَبُونَ آنـان که ایشان در باطل خوض کننـد و در او شونـد«۱». یقـال: خاض فی الامر یخوض خوضا، اذا دخل فیه. و اصل او خاض فی الماء باشد، چون در آب شود. و تقدیر آن که: فی خوض فی الباطل. «یلعبون».

در جای حال است، ای، لاعبین ساهین«۲» غافلین.

یَومَ یُدَعُّونَ إِلی نارِ جَهَنَّمَ دَعًّا،«۳» یـدفعون الیها دفعا و الدّع الدفع. یعنی آن که«۴» ایشان را دفع کننـد و به آتش دوزخ دهند«۵». در خبر است که خازنان دوزخ دستهای اهل دوزخ بر گردن بندند و به موسی پیشانی ایشان پایهای ایشان ببندند«۶» و در دوزخ اندازند.

هذِهِ النّارُ الَّتِی کُنتُم بِها تُکَذِّبُونَ، اینکه جا قول مضمر است، و یقال لهم:

هذه النّار التی، گویند ایشان را: اینکه دوزخ است که شما آن را«۷» تکذیب کردی و به دروغ داشتی ابو رجاء العطاردیّ خواند: یوم یدعون بتخفیف، من الدعاء آن روز که ایشان را دعوت کنند و با دوزخ خوانند.

أَ فَسِحرٌ هذا، [۵۶- پ] خازنان دوزخ گویند اینکه«۸» کافران را: سـحر و جادوی است اینکه! به لفظ استفهام بر سبیل تقریر، تا ایشان بگویند: نه«۹»، در دنیا هر معجز که به شـما نمودند، گفتی«۱۰» سـحر است، اکنون اینکه دوزخ که می‌بینی سحر است یا حقیقت! أَم أَنتُم لا تُبصِرُونَ یا شما نمی‌بینی چنان که در دنیا گفتی چشم ما مسحور بکرده‌اند و ببسوده«۱۱».

---

(۱). کا: دور شوند.

(۲). آد لاهین کا، گا: لاهین ساهین.

(۳). آد، گا ای.

(۴). آد، کا، گا: آن روز که.

(۵). آد، کا، گا در او اندازند.

(۶). اساس، آج، آد: به بندند.

(۷). کا: او را.

(۸). آد، گا: آن.

(۹). آد، گا: نی.

(۱۰). آد، گا: می‌گفتید.

(۱۱). کذا: در اساس و آج کا: بیفسوده آد و گا: ندارد.

صفحه : ۱۲۹

اصلَوها به اینکه«۱» دوزخ ملازم شوی. یقال: صلیت النّار و بالنّار به اینکه آتش باز تفسی«۲». و اصل کلمه از «لزوم» است. فَاصبِرُوا أو لا- تَصبِرُوا صبر کنی یا صبر مکنی«۳» که راست است«۴» صبر کردن و ناکردن در معنی آن که«۵» غنا نخواهد کردن شما را از عذاب و سود نخواهد داشتن، اگر صبر کنی و اگر جزع بر شما نخواهد بخشود«۶». إِنَّما تُجزَونَ ما کُنتُم تَعمَلُونَ شما را پاداشت«۷» آن می‌دهند که کرده‌اید بر شما ظلمی نمی‌کنند.

آنگه چون ذکر دوزخیان بکرد ذکر اهل بهشت کرد گفت: إِنَّ‌المُتَّقِینَ فِی جَنّاتٍ وَ نَعِیمٍ متّقیان و پرهیزکاران در بهشتهای نعمت«۸» باشند. فاکهین، ناعم و متنّعم و خوشدل به آنچه خدا داده باشد ایشان را، یقال: رجل فاکه و فکه، اذا کان طیّب القلب«۹» خوشدل باشد و آنچه مردم به آن تعلّل کند«۱۰» آن را فکاهت«۱۱» گویند«۱۲»، و میوه را از آن جا فاکهه«۱۳» گویند، و یقال: فاکِهِین«۱۴»، أی اولوا فواکه کثیرهٔ خداوندان میوه بسیار باشند من باب تامر و لابن، و قول اوّل بهتر است برای باقی«۱۵». قوله: بِما آتاهُم رَبُّهُم وَ وَقاهُم رَبُّهُم عَذابَ‌الجَحِیمِ و خدای نگاه دارد ایشان را از عذاب دوزخ.

کُلُوا وَ اشرَبُوا، أی یقال لهم گویند ایشان را- قول مضمر است چنان که

---

(۱). آج، آد، گا: با اینکه.

(۲). آد، گا: با اینکه دوزخ و اتفسید.

(۳). آد، گا: نکنید. [.....]

(۴). آد، گا: یکسان است.

(۵). آد، گا بر شما یعنی.

(۶). آد، گا: نخواهند بخشودن. کا و شما را از دوزخ خلاص نخواهد بود.

(۷). آج، کا: پاداش.

(۸). آج، آد، گا: در بهشتها و نعمتها.

(۹). آد، گا چون.

(۱۰). همه نسخه‌ها: کنند.

(۱۱). اساس: فکاهه، با توجّه به آج تصحیح شد.

(۱۲). آج: خوانند.

(۱۳). اساس: فکاهه با توجّه به آد تصحیح شد.

(۱۴). آد اذا کانوا.

(۱۵). آج و دیگر نسخه بدلها آیت.

صفحه : ۱۳۰

در حقّ اهل دوزخ گفتیم- بخوری«۱» از اینکه طعامها و بازخوری از اینکه شرابها.

هَنِیئاً، أی طعاما هنیئا، أو اکلا«۲» هنیئا، صفت موصوفی [۵۷- ر] محذوف است، أی طعاما هنیئا، أو اکلا«۳» هنیئا، صفت موصوفی [۵۷- ر] محذوف است، طعامی گوارنده یا خوردنی نوش. بِما کُنتُم تَعمَلُونَ با آنچه کردی«۴» یعنی به جزا و پاداشت و عوض آن، و اینکه «با» مجازات است.

مُتَّکِئِینَ تکیه زدگان«۵»، و نصب او بر حال است«۶». بر سریرهای به صف- باز نهاده و در برابر یکدیگر«۷» نهاده. در همه صدر سریر باشد در برابر یکدیگر نهاده«۸» بر هر سریری حوری نشسته. وَ زَوَّجناهُم و به ایشان دهیم جفتان ایشان«۹» بِحُورٍ عِینٍ زنان سیاه چشم فراخ چشم را.

وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتهُم ذُرِّیَّتُهُم بِإِیمانٍ، روا باشد که اینکه جمله عطف بود علی قوله: إِنَّ المُتَّقِینَ«۱۰»، و روا بود که جمله بود مستأنف و محلّ او رفع. قرّاء در اینکه آیت خلاف کردند چند جای. ابو عمرو خواند: «أتبعناهم ذرّیّاتهم بایمان الحقنا بهم ذرّیاتهم و ما التناهم»، علی نسق واحد تا کلام متجانس باشد علی اخبار اللّه تعالی عن نفسه علی وجه التعظیم بلفظ الجمع من الاتباع. وَ ذُرِّیّاتِهِم، در هر دو جای به لفظ جمع و کسر «تا» فی موضع النصب، برای آن که با جمع مؤنّث است. گفت: ما فرزندان ایشان از پی ایشان ببردیم به ایمان، یعنی حکم اینان«۱۱» حکم ایشان کردیم، فردای قیامت فرزندان ایشان را به ایشان در رسانیم و به بر ایشان بریم و از اعمال پدران و فرزندان هیچ نقصان نکنیم. و باقی قرّاء خواندند: وَ اتَّبَعَتهُم ذُرِّیَّتُهُم بِإِیمانٍ و فرزندان ایشان متابعت کردند ایشان را به

---

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها: بخورید.

(۳- ۲). آج، کا: بازخورید، آد، گا: بنوشید. [.....]

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها: به آنچه کردید.

(۵). کا: تکیه زده.

(۶). کا علی سرر مصفوفة.

(۷). آج: در برابر بر یکدیگر آد: در بر یکدیگر.

(۸). آج: یک در بر دیگر نهاده آد: در بر یکدیگر نهاده کا: یک بر دیگر نهاده.

(۹). آد، کا: دهیم و جفت ایشان گردانیم.

(۱۰). سوره طور (۵۲) آیه ۱۷.

(۱۱). آج: آنان.

صفحه : ۱۳۱

ایمان، یعنی همچو«۱» پـدران ایمان آوردنـد علی الفعل و الفاعل و ذرّیّت به لفظ واحد. آنگه در «ذرّیّت» خلاف کردند: مدنیان اوّل بی «الـف» خواندنـد بنـای مرفـوع علی الفاعلیّهٔ، و دوم به «الـف و کسـر «تـا» علی الجمـع فی محـلّ نصب، و شامیـان هر دو به «الف» خواندنـد [اوّل مرفوع، دوم مکسور، و اینکه اختیار یعقوب است، و دیگران بی «الف» خواندند]«۲» هر دو علی لفظ الواحد [۵۷- پ] اوّل مرفوع التّاء و دوم منصوب التّاء، و اینکه اختیار ابو عبیده«۳» است.

آنگه مفسّـران در معنی آیت خلاف کردند. بهری گفتند معنی آن است که مؤمنان و آنان که تابع ایشانند از فرزندانشان«۴» به ایمان ما فردای قیامت«۵» فرزنـدان را به پدران در رسانیم و اینان را از ایشان باز نداریم، و اگر چه درجه فرزندان در ایمان و اعمال صالحه به درجه پدران نباشد«۶»، از اینکه جهت هیچ نقصان نکنیم، آنچه حاصل باشد ایشان را به استحقاق بدهیم، و آنچه مستحق نباشد به فضل بـدهیم تا به دیدار یکدیگر«۷» شادمانه«۸» باشـند که از جمله مسـرّت و مبرّت و کرامت تمام و سـرور«۹» و حبـور آن است که پدران و فرزندان به یک جای باشند.

قولی دیگر آن است«۱۰»: وَ الَّذِینَ آمَنُوا، مؤمنـان و فرزنـدان بالغ ایشان که مؤمن باشـند ما فرزنـدان هر یک را از ایشان از پـدران و فرزندان که اطفال باشـند و اسـتحقاق«۱۱» ندارنـد به یـاران خود در رسـانیم و الحـاق کنیم بتفضّل. وَ ما أَلَتناهُم و از پـدران هیـچ باز نگیریم برای آن که مـا بر فرزنـدان فضـلی کرده باشـیم. قول اوّل روایت سـعید جبیر است از عبـد اللّه عبّاس، و قول دوم«۱۲» روایت ضحّاک است از

---

(۱). آج، آد، گا: همچون.

(۲). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). کا، گا: ابو عبید.

(۴). آد، کا، گا: ایشان.

(۵). آد، گا آن.

(۶). آج و دیگر نسخه بدلها و. [.....]

(۷). آد، گا: ایشان.

(۸). آد، کا، گا: شادمان.

(۹). آج، آد، گا: و تمامی سرور.

(۱۰). آد، گا که.

(۱۱). آج، کا، گا: استحقاقی.

(۱۲). گا: دویم.

صفحه : ۱۳۲

عبد اللّه عبّاس.

قوله: وَ مـا أَلَتنـاهُم، إبن کثیر خوانـد به کسـر «لاـم» من الت یألت، و باقی قرّاء به فتـح «لام» من الت یألت، یقال: الت یألت و الات«۱» یلیت«۲» اذا نقص، و اینکه فعل متعدّی است به دو مفعول چنان که نقص، یقال: نقصه حقّه و مفعول اوّل «هم» داشت«۳»، و دوم قوله: مِن شَیءٍ، المعنی شیئا من عملهم و «من» اوّل تبیین راست، و دوم زیادت لتأکید النفی، و قال الشّاعر فی الألت.

ابلغ بنى ثعل عنّى مغلغلة [۸۵- ر] جهد الرّسالة لا ألتا و لا كذبا

و قوله: وَ ما أَلَتناهُم مِن عَمَلِهِم، ضميرها راجع است الى قوله: وَ الَّذِينَ آمَنُوا. سعيد جبير روايت كرد از عبد اللّه عبّاس كه رسول- عليه السلام- گفت:

خداى تعالى فرزندان مؤمنان را به درجه پدران«۴» برساند، و اگر چه دون ايشان باشند در اعمال تا چشم ايشان به يكديگر روشن باشد. آنگه اينكه آيت بخواند:

وَ الَّذِينَ آمَنُوا الاية، آنگه گفت: آنچه به فرزندان دهيم از پدران وضع نكنيم. هم عبد اللّه عبّاس روايت كرد از رسول- عليه السلام- كه او گفت: چون مؤمن«۵» به درجه خود رسيد، گويد«۶»: بار خدايا؟ مادر و پدرم«۷» و«۸» فرزندان من كجااند و حال ايشان چيست! گويند: ايشان را اعمال آن نيست«۹» كه اينكه جا رسند، گويد«۱۰»:

بار خدايا؟ اگر ايشان را به من نرسانى، مرا به ايشان رسان«۱۱»، خداى تعالى فرمايد تا ايشان را نزديك او آرند«۱۲»، آنگه اينكه آيت بخواند:

---

(۱). آد، كا، گا: ولأت.

(۲). آد، كا ألتا و الات يليت.

(۳). آد، كا، گا: است.

(۴). آج: پدرشان.

(۵). كا: چون اهل بهشت.

(۶). كا: رسند، گويند.

(۷). كا: مادران و پدران.

(۸). آد، گا اهل. [.....]

(۹). آد، كا، گا: ايشان آن عمل ندارند.

(۱۰). آد، گا: آنگه گويد كا: گويند.

(۱۱). آج: اگر ايشان راى با من رسانى كا: ايشان راى به ما رسان.

(۱۲). آد، كا، گا: برند.

صفحه : ۱۳۳

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتهُم ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمانٍ أَلحَقنا بِهِم (ذرياتهم)«۱».

و روايت كردند از امير المؤمنين على- عليه السلام- كه او گفت: يك روز خديجه از رسول- عليه السلام- پرسيد كه حال آن فرزندان من كه در جاهليّت بمردند چه باشد! گفت: به دوزخ شوند. خديجه دلتنگ شد. رسول گفت: اگر تو مكان ايشان ببينى، دشمن گيرى ايشان را. خديجه گفت: يا رسول اللّه؟ فرزندان من كه از تواند! گفت: ايشان به بهشت‌اند. آنگه«۲» فرزندان مؤمنان با ايشان باشند در بهشت و فرزندان كافران با ايشان باشند در دوزخ. آنگه اينكه آيت بخواند:

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتهُم ذُرِّيَّتُهُم- الاية. اگر اينكه خبر درست است، مراد فرزندان بالغ باشند دون«۳» نا بالغان براى [آن كه]«۴» خداى تعالى به گناه مادر و پدر فرزند«۵» را نگيرد و ثواب پدران به فرزندان ندهد، جز آن كه اطفال«۶» مؤمنان را بفضل به بهشت برد [۵۸- پ]. و اگر كسى را شبهه باشد در آن كه لفظ «ذرّيّت» بيشتر بر فرزندان طفل افتد، براى آن كه مشتق است از «ذرّه»«۷»، اينكه

گمان خطاست برای آن که اشتقاق او از «ذرء»«۸» است«۹» من ذرء اللّه الخلق، أی خلقهم، دلیل بر اینکه قوله تعالی: وَ مَن صَلَحَ مِن آبائِهِم وَ [أَزواجِهِم]«۱۰»کُلُّ امرِئٍ بِما کَسَبَ رَهِینٌ هر مردی گرو نهاده آن است که«۱۲» کرده باشد.

---

(۱). کذا: در اساس و آج دیگر نسخه بدلها: ندارد، ضبط قرآن مجید: ذرّیّتهم.

(۲). آج و دیگر نسخه بدلها گفت.

(۳). کا: جز.

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها: فرزندان.

(۵). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). آج: از ذرّ آد، کا، گا: من الذرّ.

(۷). آد، گا: فرزندان.

(۸). آد، کا، گا یقال.

(۹). آد، گا: من الذّرء.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید افزوده شد. [.....]

(۱۱). سوره رعد (۱۳) آیه ۲۳.

(۱۲). کا: نهاده است به آنچه.

صفحه : ۱۳۴

اگر نه چنان باشد که ما گفتیم، اینکه آیت خلاف باشد اگر«۱» خدای تعالی به شرک مادر و پدر اطفال را بگیرد«۲»، کُلُّ امرِئٍ بِما کَسَبَ رَهِینٌ نباشد. اینکه ایت مصرّح است به عدل خدای تعالی. و آن که هر کسی«۳» آنچه کرده باشند«۴» جزای او بدهند بر وفق کرده او از ثواب کم نکنند«۵» و از عذاب«۶» اسقاط بکنند«۷»، برای آن که اینکه فضل باشد و آن ظلم- تعالی«۸» عن ذلک علوّا کبیرا. و «رهین» فعیل است بمعنی مفعول، أی مرهون، یعنی او را به گناه خود گیرند به گناه دیگری نگیرند، و ثواب عمل او به او دهند، ثواب دیگران«۹» به او ندهند.

وَ أَمدَدناهُم بِفاکِهَةٍ وَ لَحمٍ مِمّا یَشتَهُونَ و ما ایشان را مدد فرستیم به میوه«۱۰». در خبر است که: هر که یک میوه«۱۱» از درخت باز کند«۱۲» به جای آن«۱۳» دیگری پدید آید و لحم و گوشتی از آنچه او را آرزو باشد از انواع گوشتها.

یَتَنازَعُونَ فِیها کَأساً از یکدیگر می‌گیرند«۱۴» و اصل منازعت مخاصمت باشد یعنی به سرعت چنان که«۱۵» پنداری می‌ربایند. کأسا«۱۶» انایی که در او خمر باشد، و تا در او خمر نباشد آن را کأس نخوانند، چنان که خان«۱۷» را تا بر او«۱۸» طعام نبود آن را مائده نخوانند. لا لَغوٌ فِیها، قتاده گفت: در او باطل نباشد، مقاتل حیّان گفت: در او فضول نباشد [۵۹- ر]. سعید مسیّب گفت: در او«۱۹»

---

(۱). کا چه.

(۲). کا: نگیرد.

(۳). آد، کا، گا را.

(۴). آد، کا، گا: باشد.

(۵). آد، گا نکند.

(۶). آد، کا، گا: عقاب.

(۷). آد، گا: کند.

(۸). آج اللّه.

(۹). آد، گا: دیگری.

(۱۰). کا و گوشت.

(۱۱). آد، گا: که هرگاه کا: که هر یک.

(۱۲). آد، گا: کنند. [.....]

(۱۳). آد، گا: او.

(۱۴). آد، گا در آن جا کاسی.

(۱۵). کا، گا: چنان می‌گیرند که.

(۱۶). کا، گا یعنی.

(۱۷). کذا: در اساس و آج آد و دیگر نسخه بدلها: خوان.

(۱۸). آد: را که بر او گا: را که در او.

(۱۹). اساس: در، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۱۳۵

فحش نباشد، إبن زید گفت: در او«۱» دشنام نباشد. قتیبی گفت: در او«۲» عقل نبرد تا به بی عقلی«۳» لغو گوید«۴». إبن عطا گفت: چه لغو باشد در مجلسی که مجلس بهشت عدن بود و ساقی فرشتگان«۵» و شرب«۶» ایشان بر ذکر خدای بود، و ریحانشان تحیّهٔ من عند اللّه مبارکهٔ طیّبهٔ باشد. و قوم مهمانان خدای باشند.

وَ لا تَأْثِیمٌ یعنی در او فعلی نباشد که ایشان را بزه«۷» آرد«۸»، هو تفعیل من الإثم، یعنی ایشان را در خوردن آن بزه نباشد. [عبد اللّه عبّاس گفت: و لا کذب، هم عبد اللّه عبّاس گفت«۹»: در او تکذیب نباشد]«۱۰» که بعضی بعضی را دروغ دارند. إبن کثیر و ابو عمرو خواندند: لا لغو فیها و لا تأثیم، به فتح هر دو کلمه، باقی قرّاء به رفع«۱۱». زجّاج گفت آن که به رفع خواند در او دو وجه باشد: یکی مبتدا و «فیها» خبر بود، دگر «لا» به معنی «لیس» تامّه باشد به معنی«۱۲» لم تقع و لا تقع، چنان که شاعر گفت:

من صدّ عن نیرانها فأنا بن قیس لا براح

و آن که به فتح خواند بنا کرد با «لا»«۱۳».

وَ یَطُوفُ عَلَیهِم می‌گردند بر ایشان غلامانی به خدمت که پنداری که«۱۴»

---

(۱). اساس: دو، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). آج و دیگر نسخه بدلها: «در او» را ندارد.

(۳). کا: بی عقل آد، گا: ندارد.

(۴). آد، گا: بنبرد تا لغو گویند.

(۱۰- ۵). آج و دیگر نسخه بدلها باشند.

(۶). آج: تشرّب.

(۷). آد: به بزه کا، گا: به بزّه. [.....]

(۸). آد، کا، گا و.

(۹). آد، گا: و لا کذب و هم او گفت.

(۱۱). آد، گا خواندند کا هر دو.

(۱۲). آد، کا، گا: باشد یعنی.

(۱۳). کا: بالا آد و دیگر نسخه بدلها بر فتح برای نفی جنس.

(۱۴). آج، آد، گا: ندارد.

صفحه : ۱۳۶

مروارید [نهانی‌اند]«۱» یعنی مصون«۲» محروس که پوشیده داشته باشند تا هوا و باد و آفتاب آن را بنگرداند و به استعمال متبدّل«۳» نشود. سعید جبیر گفت: مرواریدی که از صدف بیرون آرند در حال، یعنی به صفا و لطافت و بیاض«۴».

عایشه روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: کمتر کس«۵» از اهل بهشت«۶» خدمتکاری را آواز دهد، هزار خدمتکار«۷» جوابش [۵۹- پ] دهند به لبیک- لبیک.

عبد اللّه بن عمر«۸» گفت: هیچ کس نباشد از اهل بهشت و الّا«۹» او را هزار غلام باشد [بر هزار]«۱۰» کار که هیچ یک عمل آن دیگر نکند.

حسن بصری گفت: در اینکه آیت یک روز رسول- علیه السلام- را یکی پرسید، گفت«۱۱»: یا رسول اللّه؟ خادم چون لؤلؤ مکنون چون«۱۲» باشد«۱۳» مخدوم گفت: چنان که ماه شب چهارده«۱۴» در جنب ستاره«۱۵».

وَ أَقبَلَ بَعضُهُم عَلی بَعضٍ یَتَساءَلُونَ، گفت: بهری روی در بهری آرند و یکدیگر را می‌پرسند. عبد اللّه عبّاس گفت: اینکه آن وقت باشد که از گورها برخیزند، و دگر مفسّران گفتند: در بهشت باشد«۱۶»، و اینکه بهتر است لقوله«۱۷»:

---

(۱). اساس: ندارد آد: پنهانی‌اند، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). آد، کا، گا و.

(۳). کا: متداول.

(۴). آج، آد، گا: و بیاض و لطافت.

(۵). آد، کا، گا: کسی.

(۶). آد، گا چون.

(۷). آج و دیگر نسخه بدلها: خادم.

(۸). آج: عبد اللّه عمر، آد: عبد اللّه عبّاس. [.....]

(۹). آج، کا که.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). آد، کا، گا: که.

(۱۲). آج، کا: ندارد آد، گا: چون خادم همچو لؤلؤ مکنون.

(۱۳). آد و دیگر نسخه بدلها مخدوم چگونه باشد.

(۱۴). آد، کا، گا: چهاردهم.

(۱۵). آج: ستاره.

(۱۶). آج: باشند.

(۱۷). کا، گا قالوا.

صفحه : ۱۳۷

إِنّا کُنّا قَبلُ فِی أَهلِنا مُشفِقِینَ«۱» ما پیش از اینکه در اهل و قوم ترسناک بودیم.

فَمَنَّ اللّهُ عَلَینا وَ وَقانا عَذابَ السَّمُومِ خدای بر ما منّت نهاد و ما را نگاه داشت از عذاب دوزخ. حسن گفت: سموم نامی است از نامهای دوزخ، و اینکه آنگاه باشد که دوزخ باز گذاشته باشند. و سموم باد گرم باشد در لغت«۲»، دوزخ را برای آن سموم خواند که«۳» آن را و زیدنهای گرم«۴» باشد سوزنده.

إِنّا کُنّا مِن قَبلُ نَدعُوهُ ما پیش از اینکه او را می‌خواندیم و عبادت او را می‌کردیم خالص و با او انبازی نمی‌گفتیم«۵»، إِنَّهُ هُوَ البَرُّ الرَّحِیمُ که او خداوند نکو کار و بخشاینده است.

ابو جعفر و نافع و کسائی و حسن بصری خواندندی:«۶» «انّه» علی تأویل لأنّه به فتح «الف»، و باقی قرّاء «إنّه» بر استیناف و ابتدا. عبد اللّه عبّاس گفت: البرّ، اللّطیف. ضحّاک گفت: الصّادق فیما وعد«۷».

فَذَکِّر فَما أَنتَ بِنِعمَةِ رَبِّکَ بِکاهِنٍ وَ لا مَجنُونٍ، گفت: یاد ده اینکه غافلان را که تو به نعمت خدای [۶۰- ر] و عصمت خدای«۸» کاهن و فال گوی«۹» و دیوانه نه‌ای«۱۰». آیت در متقسّمان«۱۱» آمد که بر عقبهای مکّه مردم را منع می‌کردند از لحوق«۱۲» به رسول- علیه السلام-. یکی می‌گفت: شاعر است و یکی می‌گفت:

ساحر است، یکی می‌گفت: کاهن است، یکی می‌گفت: دیوانه است، و ذلک قوله: أَم یَقُولُونَ شاعِرٌ أی هو شاعر، یا می‌گویند شاعری است. نتربّص به ریب

---

(۱). آد، گا گویند.

(۲). آد، کا، گا و.

(۳). کا: خوانند که.

(۴). آد، کا، گا: دمشهای گرم.

(۵). کا: نمی‌گرفتیم. [.....]

(۶). آج و دیگر نسخه بدلها: خواندند.

(۷). آد، گا آنگه گفت.

(۸). آد، کا، گا: او.

(۹). آد، گا: فال گونه‌ای.

(۱۰). آد، گا: نیستی.

(۱۱). آد، کا، گا: مقتسمان.

(۱۲). کا: لحاق.

صفحه : ۱۳۸

المنون ما انتظار کنیم«۱» تا حادثه مرگ به او«۲» رسد. گفتند: کاهن آن باشد که گوید مرا «تابعه» هست«۳» از جنّ که مرا خبر دهد از احوال غیوب بی وحی، و گاه گاه سخنهای غیب گوید و دعوی وحی نکند، بل گوید: مرا«۴» اینکه علم حاصل است از اختصاصی که مرا هست. و بعضی از طالع و نجوم گویند«۵»، و گویند: کسهای چنین را«۶» سهم الغیب در طالع است«۷». بعضی دگر گفتند: اینکه محمّد شاعری«۸» است و کار شاعری«۹» و رونق شعر او چندان باشد«۱۰» تا او زنده باشد«۱۱»، ما صبر کنیم تا او نیز بمیرد چنان که شاعران دیگر«۱۲» از طرفه و زهیر و نابغه و جز ایشان.

دگر آن که او را پدرش در جوانی بمرد«۱۳» باشد که کار او هم چنین بود. و «منون» هم مرگ باشد و هم روزگار، و بگفتیم که: اشتقاق اینکه لفظ از «منّ» است، و منّ قطع باشد، یعنی مردم را از دنیا ببرند«۱۴»، و منه قوله«۱۵»: اجر غیر ممنون«۱۶»، و منّت از آن جاست که«۱۷» رونق و بهاء نعمت ببرد. أخفش گفت: برای آن که قوّت آدمی و منّت او ببرد، و أنشد إبن عبّاس:

تربّص بها«۱۸» ریب المنون لعلّها تطلّق یوما أو یموت حلیلها

«به»، أی بالرّجل و یروی: تربّص بها، أی حوادث الدهر من طلاق او موت الحلیل و هو زوجها.

---

(۱). آد، گا: ما منتظر باشیم کا: ما انتظار می‌کشیم.

(۲). گا: بدو.

(۳). آد، گا: تابعی است.

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها از.

(۵). کا، گا: گوید.

(۶). آد، گا: اینکه چنین کسان را.

(۷). آد، کا، گا: باشد. [.....]

(۸). آج: شاعر.

(۹). آج، آد، کا، گا: شاعر.

(۱۱- ۱۰). آد، گا: بود.

(۱۲). آج: دیگران.

(۱۳). آد، گا: مرده کا: بمرده.

(۱۴). آد: ببرد.

(۱۵). آج، کا تعالی.

(۱۶). سوره تین (۹۵) آیه ۶.

(۱۷). آد، کا، گا گویند.

(۱۸). اساس: به با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۱۳۹

قُل تَرَبَّصُوا فَإِنِّی مَعَکُم مِنَ‌الْمُتَرَبِّصِینَ بگو ایشان را«۱» [۶۰- پ] انتظار کنی«۲» به صبر که من نیز در حقّ شما هم اینکه می‌کنم تا آنچه در حقّ من می‌اندازی«۳» به شما بینم«۴» که فرمان خدای در شما رسد از مرگ یا عذاب.

أَم تَأْمُرُهُم أَحلامُهُم بِهذا یا عقل ایشان می‌فرماید ایشان را اینکه که می‌کنند.

و اینکه برای آن گفت که ایشان دعوی عقل و زیادت او کردند بر دیگران و از احلام و عقول خود لاف زدند و گفتند: إن محمّدا قد سفّه أحلامنا، یعنی می‌گوید عقل شما سفیه است و سبک است، یعنی اندک است. گفت: اینکه ثمره عقل ایشان است. أَم هُم قَومٌ طاغُونَ بل خود ایشان گروهی‌اند طاغیان و از حد و اندازه برون رفتگان«۵».

أَم یَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ یا می‌گویند اینکه قرآن محمّد فرا بافته است از خویشتن، بَل لا یُؤمِنُونَ گفت نه چنین است که ایشان گفتند بل ایشان را برگ نیست که ایمان آرند به اینکه قرآن از عتو و طغیان و استکبارشان. آنگه دلیل انگیخت ایشان را بر آن که اینکه قرآن گفته و ساخته«۶» بشر نیست، گفت: فَلْیَأْتُوا بِحَدِیثٍ مِثْلِهِ بگو تا قرآنی چنین بیارند«۷» اگر دعوی می‌کنند که اینکه قرآن، تو گفته‌ای و تو آورده‌ای، اگر راست می‌گویی«۸» در اینکه دعوی که کردی«۹» که زبان زبان شماست و محمّد هم از شهر«۱۰» و نسب شماست و در بشریّت و فصاحت و لغت و ولایت شهر یکی ای«۱۱». چون نمی‌توانی آوردن، دلیل است بر آن که محمّد هم نتواند«۱۲»، و اینکه گفته او نیست چه اگر چنین بودی«۱۳» شما بیاوردی و بگفتی مانند اینکه.

---

(۱). آد، کا، گا که.

(۲). آج و دیگر نسخه بدلها: کنید.

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها: می‌اندازید.

(۴). آد، کا، گا: ببینم. [.....]

(۵). آج: بیرون رفتگانند.

(۶). آد، گا: اینکه قرآن قول.

(۷). آد، گا: گو بیارند حدیثی مثل اینکه.

(۸). آج: می‌گویید آد، گا: می‌گویند.

(۹). آد، گا: کردند.

(۱۰). آد، گا شما.

(۱۱). همه نسخه‌ها: یکی‌اید.

(۱۲). آد کردن گا آوردن.

(۱۳). آج: اگر گفته او بودی.

صفحه : ۱۴۰

أَم خُلِقُوا مِن غَیرِ شَیءٍ یا ایشان را از هیچ چیز آفریده‌اند.

عبد اللّه عبّاس گفت: بی پدر، و گفتند: بی پدر و مادر، یا ایشان چون جماداند که خدای را [۶۱- ر] بر ایشان حجّتی نیست نه ایشان را از نطفه و علقه و مضغه آفریده‌اند! اینکه قول عطاست. إبن کیسان گفت: یعنی ایشان را ببازی آفریده‌اند نه برای کاری. بر ایشان امر و نهی نیست و اینکه چنان باشد که یکی از ما گوید: فعلت کذا و کذا من غیر شیء. أَم هُمُ الخالِقُونَ یا ایشان خود را آفریده‌اند،

[أَم خَلَقُوا السَّماواتِ وَ الأَرضَ یا ایشان آفریده‌اند آسمانها و زمین را]«۱» آنگه گفت: بَل لا یُوقِنُونَ ایشان را هیچ علمی و یقینی نیست هم«۲» شکّاک و متحیّراند.

أَم عِندَهُم خَزائِنُ رَبِّکَ یا خزینهای«۳» خدای بنزدیک ایشان است. عبد اللّه عبّاس گفت: یعنی باران و ارزاق خلقان. عکرمه گفت: یعنی پیغامبری. و گفتند:

علم آنچه«۴» خواهد بودن، أَم هُمُ المُصَیطِرُونَ یا ایشان سلطان و جبّاراناند، اینکه قول بیشتر مفسّران است.

عطا گفت: «ارباب قاهرون» خداوندان قاهرند. ابو عبیده گفت: «مسیطر» ملزم باشد، آن که کسی چیزی را الزام کند، یعنی الزام ایشان راست و برایشان الزام نیست و «مسیطر» رقیب باشد یعنی ایشان رقیباناند بر مردم و برایشان رقیب نیست. و عرب گوید: سیطرت علیّ ای اتّخذتنی خولا مرا خادم گرفته‌ای«۵» و وزن او مفیعل باشد از اسم فاعل من سیطر، نحو بیقر و بیطر. و اصل او از «سطر» است و « یا » زیادت برای مبالغه کرد«۶» یعنی آنانی«۷» که چیزی بر مردمان نویسی«۸» و

---

(۱). اساس، آج و کا: ندارد، از آد افزوده شد.

(۲). آد، گا، کا: همه.

(۳). آج، کا: خزانها/ خزینها/ خزینه‌ها.

(۴). آج: علم به آنچه.

(۵). اساس: گرفته، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۶). کا: زیادت است برای مبالغت.

(۷). آد، آنانند کا: از آنانی.

(۸). آج، آد: س نویسند.

صفحه : ۱۴۱

ایشان را الزام کنی«۱». و اینکه صورت اسم مصغّر دارد و نه چنین است بل اسم فاعل است از بناء خود.

و قتاده خواند: المسیطرون«۲»، بفتح «طا»، ای مسلّط. یقال سیطرته علی کذا، ای سلّطته. و «صاد» و «سین»«۳» لغت است از او، کالصّراط و السّراط. و إبن کثیر و ابو عمرو و إبن عامر و کسائی به «سین» خواندند [۶۱- پ] و باقی قرّاء به «صاد» مگر حمزه، که اشمام کرد چنان که در اخوات اینکه لفظ گفته شد.

أَم لَهُم سُلَّمٌ یا ایشان را نردبانی هست که از آن جا بر آسمان«۴» می‌شوند و وحی می‌شنوند و دعوی می‌کنند که ما از آن جا شنیدیم، اگر چنین است فَلیَأتِ مُستَمِعُهُم بِسُلطانٍ مُبِینٍ آن که از ایشان اینکه«۵» شنیده است گو حجّتی روشن بیار«۶».

و لفظ «سلّم» استعمال کنند در سبب، یقال: جعلت فلانا سلّما لحاجتی برای آن که به او توسّل کنند به صعود. و قال إبن مقبل:

لا یحرز المرء احجاء البلاد و لا یبنی له فی السّموات السلالیم«۷»

أَم لَهُ البَناتُ وَ لَکُمُ البَنُونَ یا خدای را دخترانند و شما را پسران، بر حسب آن که ایشان دعوی کردند«۸» که: الملائکهٔ بنات اللّه، یعنی شما رفیع قدرتری«۹» و شما را علوّ کلمت است و علامت غلبه، چنان که پدر پسران«۱۰» عالی قدرتر باشند«۱۱»- فیما بینکم- و پدر دختران پژمرده و سر افکنده- علی زعمکم و فی اعتقادکم الفاسد. و گفتند: معنی آن است که اگر روا بودی که فرزند بودی، او را او

---

(۱). آج: دهند، آد: کنند.

(۲). آد، گا: المسیطرون.

(۳). آد، گا هر دو.

(۴). آد، گا: به آسمان.

(۵). آد: وحی.

(۶). گا: بیاور.

(۷). اساس و آج: السّلالم با توجّه به دیگر نسخه بدلها و ضبط شعر در لسان العرب (مادّه سلّم)، طبری (۲۶/ ۲۰)، قرطبی (۱۷/ ۷۶) تصحیح شد.

(۸). آد: می‌کنند.

(۹). آج، آد، گا: رفیع قدرترید کا: رفیع قدرتراید.

(۱۰). آج: پدر از پسران.

(۱۱). آد، گا: عالیتر باشند آج، کا: عالی قدرتر باشد. [.....]

صفحه : ۱۴۲

اختیار پسر کردی نه اختیار دختر، برای آن که حکیم عالم اختیار بهتر کند اختیار بتر«۱» نکند.

أَم تَسئَلُهُم أَجراً یا تو که محمّدی بر ادای اینکه رسالت جعلی و مزدی می‌خواهی که ایشان از آن غرامت گران بارند. و غرم و غرامت و مغرم هر سه یکی باشد و آن الزامی باشد بر طریق الحاح مالی را که آن را عوض نخواهند دادن، و منه الغریم.

أَم عِندَهُمُ الغَیبُ فَهُم یَکتُبُونَ یا بنزدیک ایشان علم غیب است«۲» ایشان از آن جا می‌نویسند یا دعوی می‌کنند که ما می‌دانیم که اینکه محمّد- علیه السلام- می‌گوید از حدیث بعث و نشور [۶۲- ر] و ثواب و عقاب، آن را اصلی نیست.

بعضی مفسّران گفتند اینکه جواب آن است که ایشان گفتند: اگر آخرت اصلی دارد هم ما را بهتر باشد آن جا، چنان که گفت: وَ لَئِن رُجِعتُ إِلی رَبِّی إِنَّ لِی عِندَهُ لَلحُسنی«۳»، و قوله: وَ لَئِن رُدِدتُ إِلی رَبِّی لَأَجِدَنَّ خَیراً مِنها مُنقَلَباً«۴»، یعنی اینکه غیب است از کجا اینکه وحی به شما آمده است یا از کجا نوشته است«۵» اینکه حدیث؟ و اینکه قول حسن بصری است.

أَم یُرِیدُونَ کَیداً یا می‌خواهند تا با توکیدی«۶» کنند مکر ایشان با ایشان گردد و ایشان مکید و ممکور باشند خدای تعالی کید ایشان با نحر«۷» ایشان گرداند. یقال: کاد، یکیده«۸» کیدا فهو کاید. و المفعول، مکید کالمبیع، من باعه و المکیل من کاله. و کید خدای تعالی تدبیری باشد که بسازد برای اولیاء خود بر اعداء خود تا قهر و غلبه کند ایشان را و کلمه «اولیاء» به آن عالی شود به قتل و اسر اعداء. زجّاج گفت: معنی آن است که ایشان به اینکه

---

(۱). کا، گا: بدتر.

(۲). آد، گا که.

(۳). سوره فصّلت (۴۱) آیه ۵۰.

(۴). سوره کهف (۱۸) آیه ۳۶.

(۵). آج: نوشته‌ای آد، کا، گا: نوشته‌اید.

(۶). آد، کا، گا: که با تو مکری.

(۷). کذا: در اساس، آج، کا آد، گا: خود.

(۸). آد، گا: یکید.

صفحه : ۱۴۳

کفر [و]«۱» جحود می‌خواهند، تا با خدای و رسول کیدی کنند، خدای تعالی کید به سر ایشان آرد به عذاب دنیا و آخرت.

أم لَهُم إِلهٌ غَيرُ اللّهِ، یا ایشان را خدایی«۲» است جز خدای تعالی که او مستحقّ عبادت است به نعمتی که کرد با ایشان اینکه دعوی نتواند«۳» کردن. آنگه تنزیه کرد خود را گفت: سبحان اللّه عمّا یشرکون منزّه است خدای تعالی از آن که با او انباز گیرند.

وَ إِن يَرَوا كِسفاً مِنَ السَّماءِ ساقِطاً- الایهٔ، اینکه جواب آن است که گفتند:

أَو تُسقِطَ السَّماءَ كَما زَعَمتَ عَلَينا كِسَفاً«۴»، و «کسف»«۵» پاره ابر باشد. گفت ایشان بتهکّم و تعنّت تو را [۶۲- پ] گفتند پاره‌های آسمان بر ما فرود افگن«۶» اگر چنان باشد که ما آسمان«۷» پاره کنیم و پاره‌ای از آن برایشان فرود افگنیم«۸»، ایشان به جحود گویند: اینکه نه پاره آسمان است اینکه ابر است بر هم نشسته«۹». گفتند: «کسف» واحد است برای اینکه گفت ساقطا، و گفتند: جمع است کسدره«۱۰» و سدر. و «ساقطا» گفت ساقطه نگفت، برای آن که حمل بر لفظ کرد و لفظ مذکّر است.

اینکه آیات که خدای تعالی گفت و اینکه سخنها که در عقب «ام» آمد در اینکه آیات، بهری بر حقیقت و بهری به تهکّم، همه بلاغ«۱۱» حجّت است و الزام بیّنت بر بت پرستان و منکران قرآن از انواع کافران و مشرکان.

آنگه گفت: فَذَرهُم، رها کنی«۱۲» ای محمّد اینان را. صورت امر است و معنی تهدید. حَتّى يُلاقُوا يَومَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصعَقُونَ تا برسند به روزشان آن روزشان

---

(۱). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۲). آد، گا: معبود.

(۳). آد، کا، گا: نتوانند.

(۴). سوره اسراء (۱۷) آیه ۹۲.

(۵). آد، کا، گا: کسفه.

(۶). آج، آد، کا، گا: فرو افکن. [.....]

(۷). آد، کا، گا را.

(۸). آج، آد: فرو افگنیم.

(۹). آد، گا است.

(۱۰). آد، گا: همچو سدره.

(۱۱). آد، کا، گا: ابلاغ.

(۱۲). آج، کا: رها کن آد، گا: رها کن ایشان را.

صفحه : ۱۴۴

که«۱» در او مرگ بینند و بمیرند. و عاصم و إبن عامر خواندند: يُصعَقُونَ، بضمّ « یا »، على الفعل المجهول، ای یهلکون تا آن روز

که ایشان را هلاک کننـد. یقال: صـعق الرجل، اذا مات. و صـعق، إذا اصـیب بالصّاعقهٔ. آنگه عام شد در همه انواع هلاک تا «صـعق» گفتند اذا هلک و اگر چه به صاعقه نباشد. فرّاء گفت اینکه دو لغت است و معنی یکی، لقولهم: سعد و سعد.
یَومَ لا یُغنِی عَنهُم کَیدُهُم شَیئاً، آن روز که«۲» غنا نکند و سود ندارد از ایشان کیدشان هیچ چیز. و معنی قولهم«۳» هذا الامر لا یغنی [۶۳- ر] عنک، ای لا ینفعک یعنی ایشان را مستغنی نکند«۴» و از حاجت نبرد«۵»، وَ لا هُم یُنصَرُونَ و نه نیز ایشان را نصرت و یاری کنند، یعنی کس نباشد که ایشان را یار بود.
وَ إِنَّ لِلَّذِینَ ظَلَمُوا، آنگه گفت ظالمان را یعنی کافران را و مشـرکان عرب را. عـذابی خواهد بودن دون ذلک، ای قبل ذلک پیش از عذاب دوزخ. گفتند:
عـذاب گور است- اینکه قول براء بن عازب است. و گفتنـد: قتل و أسـر روز بدر است- و اینکه قول عبد اللّه عبّاس است- و گفتند: قحط و جوع هفت ساله است«۶»- و اینکه قول قتاده است- إبن زید گفت: مصایب و احزان و آفات و اوجاع است که به ایشان رسد در دنیا و«۷» هلاک مال و فرزندان. وَ لکِنَّ أَکثَرَهُم لا یَعلَمُونَ و لکن بیشتر ایشان ندانند که عذاب به ایشان فرود خواهد آمد«۸».
وَ اصبِر لِحُکمِ رَبِّکَ صبر کن برای حکم خـدای تعالی یعنی تا اینکه انواع عـذاب برسد به ایشان که اینکه عذاب محکوم است«۹» از جهت«۱۰» خدای تعالی. فَإِنَّکَ بِأَعیُنِنا که تو به چشمهای مایی، یعنی به چشم حفظ و نگاهداشت«۱۱» مایی و به آن جا که

(۲- ۱). آد، کا، گا: آن روز که.

(۳). آد، کا، گا: کقولهم.

(۴). کا، گا: بنکند.

(۵). کا، گا: بنبرد.

(۶). کا: جوع است هفت ساله.

(۷). آد، کا، گا مرگ.

(۸). آج، کا: فرو خواهد آمد، آد: نازل خواهد شد.

(۹). آد، گا: آن محکوم به است. [.....]

(۱۰). آد، گا: از نزد.

(۱۱). کا: نگهداشت.

صفحه : ۱۴۵

ما تو را می‌بینیم. وَ سَبِّح بِحَمدِ رَبِّکَ و تسبیح کن به شکر«۱» خدای آنگه [که]«۲» برخیزی.
ابو الاـحوص گفت و عطـا و سـعید جـبیر: آنگه که از مقـام و مجلس برخیزی بگو سـبحانک اللهمّ و بحمـدک. اگر مجلس خیر بود [۶۴- پ] خیرت بیفزایـد و اگر مجلس خیر نبـود کفّـاره گنـاه بود. دلیـل اینکه تأویـل آن است که ابو هریره روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: هر که در مجلسی بنشیند«۳» که در آن مجلس لفظ و گفتا گوی باشد چون بر خواهد خاست«۴» بگوید:
سبحانک اللّهمّ و بحمدک لا اله الّا انت استغفرک و اتوب الیک،
هر چه در آن مجلس گفته باشـد و کرده«۵»، بیامرزنـد او را. إبن زیـد گفت که معنی آن است که: و صـلّ بامر ربّک حین تقوم من منامک نماز کن به فرمان خدای چون از خواب برخیزی.
ضحّـاک و ربیع گفتنـد چون به نمـاز برخیزی بگو: سـبحانک اللّهمّ و بحمـدک تبـارک اسـمک و تعـالی جـدّک و لاـ اله غیرک. و

روایتی دیگر از ضحّاک«۶» آن است که چون به نماز برخواهی خاستن بگو: اللّه اکبر کبیرا و الحمد للّه کثیرا و سبحان اللّه بکرهٔ و اصیلا. کلبی گفت: معنی آن است که چون از خواب برخیزی ذکر خدای می‌کنی«۷» به زبان و به سمع«۸». و تهلیل می‌کنی«۹» تا به نماز مشغول شدن«۱۰» و گفتند:

نماز بامداد خواست. و گفتند: نماز پیشین خواست، چون از قیلوله برخیزد.

وَ مِنَ اللَّیلِ فَسَبِّحهُ و از شب. «من» تبعیض است. تسبیح کن خدای را گفتند: نماز خفتن خواست«۱۱» و گفتند«۱۲»: نماز شام و خفتن خواست«۱۳». و گفتند:

---

(۱). آج: بر شکر.

(۲). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۳). آد، گا: هر که از مجلسی بر خیزد.

(۴). کا: خاستن.

(۵). آد، گا: گفته و کرده باشد.

(۶). اساس: اصحاب، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹-۷). همه نسخه‌ها: می کن.

(۸). آج تسبیح دیگر نسخه‌ها: به تسبیح.

(۱۰). آد: شوی.

(۱۱). همه نسخه‌ها: است.

(۱۲). اساس: گفتن، با توجه به آج و دیگر نسخه‌ها تصحیح شد.

(۱۳). آد، کا، گا: است. [.....]

صفحه : ۱۴۶

نماز شب است. وَ إِدبارَ النُّجُومِ امیر المؤمنین علی- علیه السلام- گفت و عبد اللّه عبّاس و جابر عبد اللّه انصاری و انس مالک«۱» که دو رکعت فجر است سنّت نماز بامداد. و از رسول- علیه السلام- روایت کردند که آن دو رکعت است و ثواب آن از همه دنیا بهتر است. و در خبری دیگر:

خیر ممّا طلعت علیه الشمس

بهتر است از هر چه آفتاب بر او آید«۲». [۶۴- پ].

و ضحّاک و ابن زید گفتند: فریضه نماز بامداد است و مراد به«۳» نجوم ستارگان است یعنی عقیب غروبها و غیبتها، عقیب آن که ناپیدا خواهد شدن به روشنایی روز.

و زید روایت کرد از یعقوب بر اینکه«۴» و سالم بن ابی الجعد خواند: و ادبار النجوم بفتح الف، علی جمع الدبر، و باقی قرّاء بکسر الف، علی المصدر.

---

(۱). آد، کا، گا گفتند.

(۲). آد، گا: تابد.

(۳). آد، گا ادبار.

(۴). آد، کا، گا: «بر اینکه» ندارد.

صفحه : ۱۴۷

سورة«۱» النجم

بدان که اینکه سورت مکّی است و شصت و دو آیت است در عدد کوفیان و شصت در عدد بصریان و مدنیان و سیصد و شصت کلمت است و هزار و چهار صد و پنج حرف است.

و روایت است از ابو امامه از ابیّ کعب که گفت رسول- علیه السلام- گفت: هر که او سورت و النجم بخواند«۲» خدای تعالی او را ده حسنت بنویسد به عدد هر کس که به رسول ایمان آورد و هر کس که رسول را- صلّی اللّه علیه و آله- جحود کرد«۳».

[سوره النجم (۵۳): آیات ۱ تا ۶۲]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ

وَ النَّجمِ إِذا هَوی (۱) ما ضَلَّ صاحِبُکُم وَ ما غَوی (۲) وَ ما یَنطِقُ عَنِ الهَوی (۳) إِن هُوَ إِلاّ وَحیٌ یُوحی (۴)

عَلَّمَهُ شَدِیدُ القُوی (۵) ذُو مِرَّةٍ فَاستَوی (۶) وَ هُوَ بِالأُفُقِ الأَعلی (۷) ثُمَّ دَنا فَتَدَلّی (۸) فَکانَ قابَ قَوسَینِ أَو أَدنی (۹)

فَأَوحی إِلی عَبدِهِ ما أَوحی (۱۰) ما کَذَبَ الفُؤادُ ما رَأی (۱۱) أَ فَتُمارُونَهُ عَلی ما یَری (۱۲) وَ لَقَد رَآهُ نَزلَةً أُخری (۱۳) عِندَ سِدرَةِ المُنتَهی (۱۴)

عِندَها جَنَّةُ المَأوی (۱۵) إِذ یَغشَی السِّدرَةَ ما یَغشی (۱۶) ما زاغَ البَصَرُ وَ ما طَغی (۱۷) لَقَد رَأی مِن آیاتِ رَبِّهِ الکُبری (۱۸) أَ فَرَأَیتُمُ اللاّتَ وَ العُزّی (۱۹)

وَ مَناةَ الثّالِثَةَ الأُخری (۲۰) أَ لَکُمُ الذَّکَرُ وَ لَهُ الأُنثی (۲۱) تِلکَ إِذاً قِسمَةٌ ضِیزی (۲۲) إِن هِیَ إِلاّ أَسماءٌ سَمَّیتُمُوها أَنتُم وَ آباؤُکُم ما أَنزَلَ اللّهُ بِها مِن سُلطانٍ إِن یَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ ما تَهوَی الأَنفُسُ وَ لَقَد جاءَهُم مِن رَبِّهِمُ الهُدی (۲۳) أَم لِلإِنسانِ ما تَمَنّی (۲۴)

فَلِلّهِ الآخِرَةُ وَ الأُولی (۲۵) وَ کَم مِن مَلَکٍ فِی السَّماواتِ لا تُغنِی شَفاعَتُهُم شَیئاً إِلاّ مِن بَعدِ أَن یَأذَنَ اللّهُ لِمَن یَشاءُ وَ یَرضی (۲۶) إِنَّ الَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ بِالآخِرَةِ لَیُسَمُّونَ المَلائِکَةَ تَسمِیَةَ الأُنثی (۲۷) وَ ما لَهُم بِهِ مِن عِلمٍ إِن یَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لا یُغنِی مِنَ الحَقِّ شَیئاً (۲۸) فَأَعرِض عَن مَن تَوَلّی عَن ذِکرِنا وَ لَم یُرِد إِلاَّ الحَیاةَ الدُّنیا (۲۹)

ذلِکَ مَبلَغُهُم مِنَ العِلمِ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِیلِهِ وَ هُوَ أَعلَمُ بِمَنِ اهتَدی (۳۰) وَ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ لِیَجزِیَ الَّذِینَ أَساؤُا بِما عَمِلُوا وَ یَجزِیَ الَّذِینَ أَحسَنُوا بِالحُسنَی (۳۱) الَّذِینَ یَجتَنِبُونَ کَبائِرَ الإِثمِ وَ الفَواحِشَ إِلاَّ اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّکَ واسِعُ المَغفِرَةِ هُوَ أَعلَمُ بِکُم إِذ أَنشَأَکُم مِنَ الأَرضِ وَ إِذ أَنتُم أَجِنَّةٌ فِی بُطُونِ أُمَّهاتِکُم فَلا تُزَکُّوا أَنفُسَکُم هُوَ أَعلَمُ بِمَنِ اتَّقی (۳۲) أَ فَرَأَیتَ الَّذِی تَوَلّی (۳۳) وَ أَعطی قَلِیلاً وَ أَکدی (۳۴)

أَ عِندَهُ عِلمُ الغَیبِ فَهُوَ یَری (۳۵) أَم لَم یُنَبَّأ بِما فِی صُحُفِ مُوسی (۳۶) وَ إِبراهِیمَ الَّذِی وَفّی (۳۷) أَلاّ تَزِرُ وازِرَةٌ وِزرَ أُخری (۳۸) وَ أَن لَیسَ لِلإِنسانِ إِلاّ ما سَعی (۳۹)

وَ أَنَّ سَعيَهُ سَوفَ يُرى (۴۰) ثُمَّ يُجزاهُ الجَزاءَ الأَوفى (۴۱) وَ أَنَّ إِلى رَبِّكَ المُنتَهى (۴۲) وَ أَنَّهُ هُوَ أَضحَكَ وَ أَبكى (۴۳) وَ أَنَّهُ هُوَ أَماتَ وَ أَحيا (۴۴)

وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوجَينِ الذَّكَرَ وَ الأُنثى (۴۵) مِن نُطفَةٍ إِذا تُمنى (۴۶) وَ أَنَّ عَلَيهِ النَّشأَةَ الأُخرى (۴۷) وَ أَنَّهُ هُوَ أَغنى وَ أَقنى (۴۸) وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعرى (۴۹)

وَ أَنَّهُ أَهلَكَ عاداً الأُولى (۵۰) وَ ثَمُودَ فَما أَبقى (۵۱) وَ قَومَ نُوحٍ مِن قَبلُ إِنَّهُم كانُوا هُم أَظلَمَ وَ أَطغى (۵۲) وَ المُؤتَفِكَةَ أَهوى (۵۳) فَغَشّاها ما غَشّى (۵۴)

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكَ تَتَمارى (۵۵) هذا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الأُولى (۵۶) أَزِفَتِ الآزِفَةُ (۵۷) لَيسَ لَها مِن دُونِ اللّهِ كاشِفَةٌ (۵۸) أَ فَمِن هذَا الحَدِيثِ تَعجَبُونَ (۵۹)

وَ تَضحَكُونَ وَ لا تَبكُونَ (۶۰) وَ أَنتُم سامِدُونَ (۶۱) فَاسجُدُوا لِلّهِ وَ اعبُدُوا (۶۲)

[ترجمه]

به حقّ ستاره چون فرود آید.

گمراه نشد صاحب شما و غاوى نشد.

و سخن نگويد از هواى نفس.

اينكه نيست الّا وحى كه بر او فرستند.

بياموخت او را سخت قوّت.

---

(۱). گا و.

(۲). كا: برخواند.

(۳). آد، گا: جحود و انكار كرده باشد. نعوذ باللّه منه.

صفحه : ۱۴۸

خداوند قوّى كه راست شد.

و او به كناره آسمان بالاتر.

پس نزديك شد خويشتن فرو گزاشت«۱». [۶۴- پ]

بود مقدار دو كمان يا نزديك‌تر.

وحى كرد به بنده خود آنچه وحى كرد.

دروغ نگفت دل آنچه ديد.

جدل مى‌كنى«۲» بر آنچه ديد!

و ديد او را يك بار ديگر.

به نزديك سدرة المنتهى.

نزديك آنست بهشت مأوى.

چو بپوشيد آن درخت آنچه بپوشيد.

میل نکرد چشم و طغیان نکرد.

بدید از آیات خدای مهتر.

دیدی آن دو بت را!

و بت سیّم دیگر را!

شما را باشد نرینه و او را مادینه!

آن«۳» قسمتی باشد نه بعدل.

[۶۵- ر]

نیستند آن«۴» الّا نامهایی که بر نهادی«۵» شما و پدران شما که نفرستاد خدای به آن حجّتی

---

(۱). آج: فرو گذاشت.

(۲). آج: می‌کنید.

(۳). آج پس.

(۴). آج: نه آن.

(۵). آج: که نهادید شما.

صفحه : ۱۴۹

پسروی«۱» نمی‌کنند الّا گمان را و آنچه خواهد نفسها و آمد به ایشان از خدای ایشان بیان. [۶۵- پ]

یا آدمی راست آنچه تمنّا کند.

خدای راست آن جهان و اینکه جهان.

بس فرشته در آسمانها غنا نکند شفاعت ایشان چیزی مگر از پس آن که دستوری دهد خدای آن را که خواهد و خشنود شود.

آنان که ایمان نیارند به قیامت نام می‌کنند فرشتگان را به نام زنان.

و نیست ایشان را به آن علمی پسروی«۲» نمی‌کنند الّا گمان را غنا نکند از حق چیزی.

برگرد از آن که برگردد از ذکر ما و نخواهد مگر زندگی«۳» دنیا.

آن غایت ایشان است از علم، خدای تو و او داناتر است به آن که گمراه شد از راه او و او داناتر است به آن که راه یافت.

[۶۵- پ]

و خدای راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است تا پاداشت«۴» دهد آنان را که بدی کردند به آنچه کردند و پاداشت دهد آنان را که نیکی کردند نیکوتر.

(۲- ۱). آج: پیروی.

(۳). آج: زندگانی. [.....]

(۴). آج: پاداش.

صفحه : ۱۵۰

آنان که بپرهیزند از گناه‌های«۱» بزرگ و زشتیها الّا صغایر، خدای تو فراخ آمرزش است. او داناتر است به شما چون بیافرید شما را از زمین و چون شما بودی«۲» در شکمهای مادران‌تان. مستای خود را او داناتر است به آن که پرهیزگار«۳» است.

دیدی آن را که برگردید.

و بداد اندک و دشخوار داد«۴».

و نزدیک اوست علم غیب او می‌بیند!

یا خبر ندادند او را به آنچه در صحیفهای موسی است!

و ابراهیم آن که وفا کرد!

برنگیرد«۵» بر گیرنده‌ای بار دیگری.

و نیست آدمی را مگر آنچه کرد.

و کردار او ببیند.

پس جزا کنند او را تمامتر.

به خداست غایت«۶».

و او بخنداند و بگریاند.

[۶۶- ر]

و او بمیراند و زنده کند.

و او بیافرید دو جفت را نر و ماده.

---

(۱). آج: گناهان.

(۲). آج: خرد بودید.

(۳). اساس و دیگر نسخه بدلها: پرهیزگارتر، با توجّه به فحوای کلام و مآخذ معتبر تصحیح شد.

(۴). آج: دشخوار داری.

(۵). آج: برنگیرند.

(۶). آج او.

صفحه : ۱۵۱

از آب چون بیرون آید.

و بر اوست آفریدن دیگر.

و اوست تو نگر«۱» و سرمایه دار.

و اوست خدای ستاره.

و او هلاک [کرد]«۲» عاد اوّل را.

و ثمود را رها نکرد.

و قوم نوح از پیش که ایشان بودند ظالمتر«۳».

و اینکه زمین را فرو برد.

در پوشانید آنچه در پوشانید«۴».

به کدام نعمت خدای تو خصومت می کنی.

اینکه ترساننده است از ترسانندگان اوّل.

نزدیک آمد قیامت.

نیست آن را بجز خدای گشاینده.

از اینکه حدیث عجب می‌داری!

و می‌خندی و نمی گریی!

و شما بازی می کنی.

سجده کنید خدای را و بپرستی.

قوله تعالی: وَ النَّجمِ إِذا هَوی، اینکه «واو» قسم است واو حرفی باشد«۵» از

---

(۱). آج: توانگر.

(۲). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۳). آج: و طاغی‌تر.

(۴). آج: آنچه پوشانید.

(۵). کا: و حرفی است.

صفحه : ۱۵۲

حروف [۶۶- پ] جرّ. مفسّران خلاف کردند در آن که مراد به اینکه «نجم» چیست. عبد اللّه عبّاس گفت: مراد به نجم ثریّاست و اینکه اسمی است علم ثریّا را با آن که«۱» لام تعریف در او است و لفظ واحد است. و ثریّا نام هفت ستاره است، شش روشن‌تر و یکی تاریک‌تر«۲» چنان که مردمان روشنایی چشم بدان امتحان کنند، و از آن جاست قول عرب: إذا طلع النجم عشاء ابتغی الرّاعی«۳» کساء، چون ثریّا نماز شام بر آید شبانا«۴» طلب گلیم کنند، یعنی زمستان باشد. و منه قول الشّاعر:

اذا شالت«۵» الجوزاء و النجم طالع فکل«۶» مخاضات الفرات معابر

یعنی تابستان باشد و آب فرات کم باشد هر کجا خواهند عبور توان کرد«۷».

إذا هَوی، ای«۸» سقط و غاب چون فرود [شود]«۹» مجاهد گفت: مراد نجوم آسمان است آنگه که فرود«۱۰» شود، لفظ«۱۱» جنس و معنی جمع، چنان که شاعر گفت:

و بات یعدّ«۱۲» النجم فی مستحیرهٔ سریع بایدی الآکلین جمودها

و قال آخر:

فبات«۱۳» یریه عرسه و بناته و بت اراعی«۱۴» النجم اینکه مخافقه

---

(۱). آج: بانگ.

(۲). همه نسخه‌ها: روشن و تاریک. [.....]

(۳). آج، آد، گا، کا: الرّعاء.

(۴). شبانا/ شبانان.

(۵). آج، کا: سالت.

(۶). آج: و کلّ.

(۷). آد، گا: توانند کرد کا: توان کردن.

(۸). کا اذا.

(۹). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۱۰). همه نسخه‌ها: فرو.

(۱۱). همه نسخه‌ها است.

(۱۲). اساس: و باتت یعد، با توجه به ضبط بیت در طبری (۲۷/ ۲۵) و لسان (ماده نجم) تصحیح شد.

(۱۳). آد، کا، گا: فبات.

(۱۴). آد، کا، گا: اریح.

صفحه : ۱۵۳

حق تعالی به نجوم آسمان قسم کرد برای آن که ایشان دلیلان راهروند، فی قوله: وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجمِ هُم یَهتَدُون«۱». و زینت آسمان‌اند، فی قوله: إِنّا زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنیا بِزِینَةٍ الکَواکِبِ«۲». حق تعالی آسمان را به دوازده ستاره بیاراست و زمین را به دوازده«۳» معصوم. راهرو در بیابان به آن ستارگان راه برند، و گمراه«۴» در دین بدین ستارگان راه برند و اینکه بیتها به صادق- علیه السلام- نسبت کردند.

فی الاصل کنّا نجوما یستضاء بنا و فی البریّة نحن الیوم برهان

نحن البحور الّتی فیها لغائصها درّ ثمین و یاقوت و مرجان [۷۶- ر]

منازل القدس و الفردوس نملکها فنحن للقدس و الفردوس خزّان

من شذّ عنّا فبرهوت مساکنه و من اناب فجنّات و ولدان

عجب افتاد کار ایشان، هم ایشان دریا«۵» و هم ایشان ستاره تا بیگانه را در میانه ره نباشد.

عکرمه گفت از عبد اللّه عبّاس که: مراد«۶» «نحوم» رجوم است آن ستارگان که به آن شیاطین را رجم کنند، چون قصد استراق سمع کنند، هر نجمی از آن رجمی است شیطانی را که قصد کاری کند که او را نباشد«۷» تا بهری را به نور حجّت قهر کند و بهری را به نار سطوت بسوزاند. و اشتقاق «نجم» از نجم باشد اذا طلع، یقال: نجم السّنّ و نجم القرن و نجم النّبت، إذا طلع، الّا آن است که از طلاق او نجم آسمان دانند.

ضحّاك گفت: مراد به نجم، نجوم قرآن است كه خداى تعالى نجم

---

(۱). سوره نحل (۱۶) آيه ۱۶.

(۲). سوره صافات (۳۷) آيه ۶. [.....]

(۳). آد، گا امام.

(۴). اساس شوند و، كه با توجّه به نسخه بدلها زايد به نظر رسيد.

(۵). آد، كا، كا هم ايشان كشتى.

(۶). آد، كا، گا از.

(۷). آد، كا، گا وَ جَعَلناها رُجُوماً لِلشَّياطِينِ

صفحه : ۱۵۴

از پس نجم و آيت از پس آيت و سورت از پس سورت بفرستاد، بيانه: فَلا أُقسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُومِ«۱»، يعنى نجوم القرآن«۲»، براى آن نجوم خواند آن را كه منجّم و مجزّى فرود آمد به رسول- عليه السلام- و منه: نجوم الدين و«۳» دين منجّم.

أخفش گفت: مراد به «نجم» نبات زمين است، قال اللّه تعالى: وَ النَّجمُ وَ الشَّجَرُ يَسجُدانِ«۴»، عرب هر درختى كه آن را ساق نباشد آن را نجم خوانند من نجم، اذا طلع. إذا هَوى، إذا مال و سقط، و تفسير سجده او بر اينكه دادند كه باد برايد و بر اينكه درختان بى ساق و با ساق آيد و ايشان را بجنباند تا سر به زمين آرند.

حق تعالى گفت: يَسجُدانِ«۵»، آن را بر توسّع و تشبيه سجده خواند. حق تعالى به آن قسم كرد براى كثرت منافع كه در او هست عاجلا و آجلا. ابو حمزة الثمالىّ گفت [۶۷- پ]: مراد آن است كه اركان كه«۶» عند قيام ساعت منتشر شوند و مطموس فى قوله: فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَت«۷»، و قوله: وَ إِذَا الكَواكِبُ انتَثَرَت«۸»، اذا هوى، إذا سقط. بعضى دگر گفتند به نجم آن ستارگان خواست كه وقت سحر نزديك شوند إذا هَوى إذا دنى للمغيب، براى آن قسم كرد به آن كه آن ستارگان علامات نماز شب كنندگان‌اند«۹» كه به آن وقت بشناسند و برخيزند و عبادت كنند.

در خبر است كه: سيّد عابدان علىّ بن الحسين«۱۰» همه شب نماز كردى،

---

(۱). سوره واقعه (۵۶) آيه ۷۵.

(۲). آد، كا، گا و.

(۳). آد، كا، گا: يقال.

(۵- ۴). سوره رحمن (۵۵) آيه ۶.

(۶). آد، كا، گا: مراد آن ستارگانند كه.

(۷). سوره مرسلات (۷۷) آيه ۸.

(۸). سوره انفطار (۸۲) آيه ۲.

(۹). آد: كنندگان است.

(۱۰). آج عليه السلام، آد: امام معصوم علىّ بن الحسين صلوات اللّه عليه و على آبائه و اولاده الطّاهرين كا عليهم- السلام. [.....]

صفحه : ۱۵۵

چون وقت سحر بودی به میان سرای آمدی و بر نگریدی«۱» گفتی:

۲» الهی غارت نجوم سمائک و نامت عیون انامک و هدأت اصوات عبادک«

بار خدایا ستارگان آسمانت نزدیک رسیدند به فرو شدن و چشمهای خلقان بخفت و آواز بندگانت ساکن شد و تو خداوندی که تو را خواب نبرد. صادق- علیه السلام- گفت: مراد به «نجم» رسول است- علیه السلام- إِذا هَوی، اذا انصرف لیلهٔ المعراج.

در خبر است که [آن شب که پیغمبر را به معراج بردنـد]«۳»، ابو طالب را گفتند که: محمّد از نماز خفتن پدید نیست، همه شبش«۴» در مکّه طلب می‌کرد و علی«۵» در کعبه طلب می‌کردش«۶» و امّ هانی در حجره طلب می‌کردش«۷».

چون وقت به سحرگاه رسید و پیدا نشد، ابو طالب بیامد و سلاح بر گرفت و بنی هاشم را جمع کرد و بر در کعبه باستادند«۸»، و ابو طالب سوگنـد می‌خورد که: اگر صبح بر آیـد و محمّـد پدیـدار نباشد«۹»، هر کس را کـه به دشـمنی«۱۰» متّهـم است به اینکه تیغ بیارم«۱۱». چون صبح نزدیک شد، ستاره‌ای از قطب آسمان جدا شد بغایت روشنی«۱۲» هر چند ساعت بود«۱۳» به زمین نزدیکتر می شد تا به در خانه کعبه فرود آمد رسول- علیه السلام«۱۴»، فذلک قوله: وَ النَّجمِ إِذا هَوی [۶۸- ر].

---

(۱). آد، گا: و بر آسمان نظر کردی و.

(۲). آد و دیگر نسخه بدلها و انعامک و انت الذی لا تأخذک سنهٔ و لا نوم.

(۳). آد و دیگر نسخه بدلها آن شب که پیغمبر را به معراج بردند.

(۴). آد، کا، گا: شب او را.

(۵). آد، گا: و امیر المومنین علی- علیه السلام-.

(۶). آد، گا: در کعبه‌اش طلب می‌کرد.

(۷). آد: در حجره‌اش می‌طلبید.

(۸). آج، آد: بایستادند.

(۹). آج، آد: پدید نشود کا: پدید نیامده باشد.

(۱۰). آج، کا او آد محمّد.

(۱۱). آد، گا: گردن زنم.

(۱۲). آج، کا: روشن آد، گا: در عنایت روشنی.

(۱۳). آج: که بود آد، کا، گا: چند بر می‌آمد.

(۱۴). آج بیرون آمد آد، گا: فرود آمد، چون نگاه کردند رسول صلی اللّه علیه و آله بود. [.....]

صفحه : ۱۵۶

بعضـی دگر گفتند: مراد به «نجم» دل رسول است. إِذا هَوی، اذا انصـرف عمّا سوی اللّه چون از هر چه دون اوست برگردید، بیانش: ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغی«۱»، بعضـی دگر گفتند: مراد آن ستاره است که حق تعالی آن را علامت امامت امیر المؤمنین کرد«۲» و سبب آن بود که سلمان و جماعتی صحابه از رسول- علیه السلام- پرسیدند که: یا رسول اللّه، مقام تو از پس تو که را خواهد بود! گفت: آن را که امشب ستاره از قطب آسمان جدا شود و به خانه او فرود شود«۳». آن شب اهل مدینه«۴» همه بر بامها رفتند امید آن را که باشـد که ستاره به خـانه ایشـان رود، مگر علی و فـاطمه و رد خود رها نکردنـد، گفتنـد: اگر به خانه ما آیـد ما را شـکر زیادت باید

کردن، و اگر به خانه ما نیاید، باد و تکبّر نباشد. ایشان هر یکی در محراب خود مشغول«۵»، ستاره‌ای روشن از قطب آسمان«۶» جدا شد و گفتند: زهره بود، و به حجره زهرا در افتاد، فذلک قوله: وَ النَّجمِ إذا هَوی.

گروهی منافقان طعنه زدند گفتند«۷»: الا إنّ محمّدا قد ضلّ فی علیّ محمّد در حقّ علی گمراه شد. خدای تعالی قسم یاد کرد با آن ستاره‌ای که به خانه او فرستاد در حقّ آن که ستاره به خانه او فرستاد، گفت: و النجم اذا هوی«۸»، ما ضلّ صاحبکم و ما غوی به حقّ آن ستاره، إِذا هَوی، إذا سقط فی بیته، ما ضَلَّ صاحِبُکُم که صاحب شما که محمّد است ضالّ و گمراه نیست«۹».

---

(۱). سوره نجم (۵۳) آیه ۱۷.

(۲). کا علیه السلام.

(۳). آج، کا: فرو شود آد، گا: فرو آید.

(۴). کا: جمله صحابه.

(۵). آد، گا: و اگر نخواهد آمد ما را دو زحمت نباشد. تشویش نزول ستاره و تقصیر فرایض و اوراد. هر یک در محراب خود به ورد خود مشغول بودند کا: و اگر به خانه ما نخواهد آمدن تا دو نکبت نباشد. هر دو در محراب ایستادند و به ورد خود مشغول شدند.

(۶). آد، گا: فلک.

(۷). آد، کا، گا: و گفتند.

(۸). آد، کا، گا إذا سقط فی بیته.

(۹). آج: که صاحب شما گمراه نیست که محمّد است ضالّ و گمراه نیست.

صفحه : ۱۵۷

بعضی دگر گفتند: سبب نزول«۱» سورت آن بود که در بدایت اسلام و آغاز هجرت، چون رسول- علیه السلام- به مدینه آمد و مسجد بنا کرد، آن جماعت مهاجران که با رسول- علیه السلام- هجرت کرده بودند«۲» [۶۸- پ] در مدینه سرای و مسکن نداشت بیامدند«۳» پیرامن مسجد رسول- علیه السلام- هر یک حجره‌ای ساختند و در در مسجد گرفتند«۴» تا چون بانگ نماز آمدی یا «۵» قامت شنیدندی از حجره در مسجد شدندی، حقّ تعالی به اوّل رخصت داد. چون رسول- علیه السلام«۶»- قوی شد و مسلمانان بسیار شدند، جبرئیل آمد و گفت:

خدای تعالی می‌گوید: بفرمای تا اینکه درها بر آرند که در مسجد گشاده‌اند و درها بیرون گیرند«۷». رسول- علیه السلام- به منبر بر آمد و خطبه کرد و گفت: خدای تعالی می‌فرماید که درها که در مسجد داری بر آری«۸». گروهی ساز کردند«۹» که در بر آرند، و گروهی چون عبّاس و حمزه به علّت خویشی، و جماعتی صحابه به حرمت خدمت«۱۰» اندیشه کردند که همانا اینکه خطاب با ما نباشد. اوّل کسی که آلت در بر آوردن پیش گرفت«۱۱» امیر المومنین بود- علیه السلام- و فاطمه، رسول- علیه السلام- در حجره می‌رفت ایشان ساز آن کار می‌کردند، فاطمه را گفت:

مادرم و پدرم فدای تو باد، اینکه خطاب با تو نیست، تو از منی در تو برآرند در من بر آورده باشند. خدای تو را نمی‌فرماید تو و علی از منی«۱۲»، و بگذشت و در حجره شد.

---

(۱). آد، گا آیه و.

(۲). آد، گا و.

(۳). آد، کا، گا و.

(۴). آد، گا: و در مسجد گشادند.

(۵). کا: و. [.....]

(۶). آد، گا: چون کار اسلام.

(۷). آد: و درها با بیرون سجد کنند.

(۸). آج، آد، کا، گا: در مسجد دارید بر آرید.

(۹). آد، گا: قصد کردند.

(۱۰). آد، گا رسول.

(۱۱). آد، گا: در بر آوردن بر دوش گرفت کا: کس که ساز آن کرد که در بر آورد.

(۱۲). آج، کا: من اید.

صفحه : ۱۵۸

عبّاس و حمزه پیش رسول- علیه السلام- رفتند که ما را چه فرمایی! گفت:

خدای می‌فرماید که در«۱» بر آری«۲»، چندان که گفتند فایده نبود، تا گفتند: چندانی رها کن که«۳» سوراخی باشد که بنگریم«۴» و روی تو ببینیم، گفت: رخصت نیست.

گفتند: چندان که«۵» آواز تو بشنویم، گفت: دستوری نیست. برخاستند و درها برآوردند و صحابه نیز طمع ببریدند و در بر آوردند، و در [۶۹- ر] امیر المؤمنین گشاده رها کرد«۶». منافقان چون چنان دیدند گفتند: الا إنّ محمّدا قد ضلّ فی علیّ، خدای تعالی آیت فرستاد«۷». وَ النَّجمِ إِذا هَوی، ما ضَلَّ صاحِبُکُم وَ ما غَوی بحقّ ستارگان که فرود«۸» می‌شوند که رسول ما«۹» ضالّ و غاوی نیست آنگه رسول- علیه السلام- به منبر بر آمد و جواب«۱۰» آنان گفت که گفتند: چرا علی را تخصیص کردی و در او رها کردی و در ما بر آوردی، و خطبه کرد و در آخر خطبه گفت:

و اللّه ما سددت ابوابکم و لا فتحت باب علیّ بل اللّه سدّ ابوابکم و فتح باب علیّ

به خدای که من در بر شما بر نیاوردم و در علی نگشادم، بل علی را در خدای گشاد. إِذا هَوی، إذا سقط و نزل. و الهوی النزول و السقوط، یقال: هوی یهوی هویّا، کما یقال:

مضی یمضی مضیّا، قال زهیر:

یشجّ بها الا ما عز و هی تهوی هویّ«۱۱» الدلو اسلمها الرّشاء

و هوی یهوی هوی بالقصر اذا أحبّ، و الهواء بالمدّ الجوّ. عروة بن زبیر روایت کرد از جماعتی که: عتبة بن ابی لهب چون اینکه سورت فرود آمد، بیامد و

---

(۱). آد، گا: همه درها.

(۲). آد، کا، گا: بر آرید.

(۳). کا: رها کنیم.

(۴). آج: تا بنگريم.

(۵). آد، گا: چندانى كه كا: فرجه‌اى كه.

(۶). آد، گا: و در حجره امير المؤمنين- عليه السلام- رها كردند كا: الا در حجره على- عليه السلام- كه بر نياوردند.

(۷). كا: اينكه آيت فرستاد كه. [.....]

(۸). آج و همه نسخه بدلها: فرود.

(۹). آد، كا، گا: شما.

(۱۰). آد، كا، گا: بجواب.

(۱۱). اساس: هو، با توجّه به آج تصحيح شد.

صفحه : ۱۵۹

گفت: و اللّه لأوذين محمّدا به خداى كه محمّد را برنجانم. آنگه بيامد و گفت:

هو يكفر بالنجم اذا هوى، و بالذى دنى فتدلّى. رسول- عليه السلام- دلتنگ شد، بر او دعا كرد«۱» گفت:

اللّهم سلّط عليه كلبا من كلابك يأكله

بـار خـدايا سـگى را از سـگانت بر او مسـلط گـردان تـا او را بخورد. از آن پس عن قريب اتّفاق سـفر شام افتاد ايشان را، او با پـدر و جماعتى كافران قريش به بازرگانى رفتنـد. چون به بعضـى راه رسـيدند به منزلى فرود آمدنـد، ديرى بود و راهبى بر او«۲»، آواز داد [۶۹- پ] كه: اينكه زمين مسبه است، خود را نگاه دارى«۳». ابو لهب گفت: يا معشر قريش أعينونى الليلة فانّى أخاف على ابنى دعوة محمّد مرا يارى دهى«۴» امشب كه من مى‌ترسم از دعاى محمّـد بر پسـرم. ايشان جمله رحلها جمع كردند و بر بالاى همه، جاى عتبه بساختنـد، و ايشان پيراهن او بخفتنـد كه از شب پاره‌اى بگـذشت، شـيرى بيامـد و از آن جمله ايشان كس را گزند نكرد و بجست بر بالاى آن رحلها حمله برد و عتبه را سـر از تن بگسـست، او آواز داد كه: قتلنى ربّ محمّـد، اينكه بگفت و در حال بمرد و شـير او را بدريد و بخورد و برگرديد و تعرّض كس نكرد، حسّان ثابت در اينكه معنى گفت«۵».

سائل بنى الاشعر ان جئتهم ما كان انباء ابى واسع

لا وسّع اللّه له قبره بل ضيّق اللّه على القاطع

رمى رسول اللّه من بينهم«۶» دون قريش رمية القارع

فاستوجب الدّعوة منهم«۷» بما بيّن للنّاظر و السّامع

ان سلّط اللّه به كلبه يمشى الهوينا مشية الخادع

---

(۱). آد، گا: دعاى بد كرد.

(۲). كا: در او، راهب.

(۳). آج، اد، گا: نگاه دارید.

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها: دهید.

(۵). آ، کا، گا: گوید.

(۶). آد، گا: سهمهم کا: سهمه.

(۷). اساس. منه، با توجّه به آج تصحیح شد.

صفحه : ۱۶۰

حتّی اتاه وسط اصحابه قد غلبتهم سنهٔ الهاجع

و التقم الرأس بیافوخه و النّحر منه فغرهٔ الجایع

ثمّ علا بعد بأبیابهٔ منعفرا وسط ناقع

قد کان هذا لکم عبرهٔ للسیّد المتبوع و التّابع

من یرجع العام الی اهله فما اکیل السّبع بالرّاجع

قوله: ما ضَلَّ صاحِبُکُم وَ ما غَوی، «ما» که حرف نفی است جواب قسم است و سوگند بر او واقع است، گفت: به حقّ ستاره چون هوی کرد«۱» که صاحب شما که محمّد است ضالّ نشد«۲» و غاوی نشد. و «غاوی» دو معنی دارد: یکی ضدّ راشد که «غی» ضدّ رشد باشد«۳» و یکی خیبت یعنی خایب نیست و نومید از وعده‌های ما و انجاز آن عاجلا [۷۸- ر] و آجلا.

وَ ما یَنطِقُ عَنِ الهَوی، «واو» عطف است بر آیت مقدّم، گفت«۴»: سخن نگوید از سر هوای نفس«۵» به مراد«۶» و میل و محبّت نگوید«۷»، و گفتند: «عن» به معنی «با» است، أی بالهوی به هوا نگوید.

إِن هُوَ، «ان» به معنی «ما» ی نفی است، أی ما هو، أی ما ذلک النطق. إِلّا وَحیٌ یُوحی آن نطق و آن سخن نیست الّا وحی که بر او می‌گذارند و با او می‌آرند و القاء می‌کنند بر او از خدای تعالی.

عَلَّمَهُ شَدِیدُ القُوی او را کسی می‌آموزد سخت قوّت، یعنی جبرئیل- علیه السلام- و قوّت او چندان است که به یک دم زدن از آسمان هفتم به زمین آید، و آنگه که وحی آوردی به یک ساعت«۸» برفتی و باز آمدی.

---

(۱). کا: چون فرو آمد.

(۲). کا: ندارد.

(۳). آد، گا: بود. [.....]

(۴). آد، گا محمّد.

(۵). آد، گا یعنی.

(۶). گا دل.

(۷). کا. ندارد.

(۸). آد، گا: یک دم.

صفحه : ۱۶۱

ذُو مِرَّةٍ، أی ذو قوّة، و اصل او از«۱» أمرّ الحبل اذا احکم فتله امرارا، و منه

قول النّبی- علیه السلام-: لا تحلّ الصّدقة لغنیّ و لا لذی مرّة سوی»

گفت: صدقه حلال نباشد هیچ توانگر«۲» را و نه هیچ قوی تندرست را، تو رجل مرید أی قوی» قال الشّاعر:

تری الرجل النحیف فتزدریه و فی أثوابه جلد مریر

کلبی گفت: از شدّت جبرئیل- علیه السلام- آن بود که«۳» هفت شهرستان قوم لوط از قعر زمین برکند و در هوا چندان ببرد که آواز مرغان ایشان اهل آسمان دنیا شنیدند، آنگه سرنگون کرد و بینداخت. و در خبر است که: یک روز«۴» ابلیس را دید که با عیسی مریم«۵» بر بعضی عقبهای زمین مقدّس سخن می‌گفت«۶»، یک پر بزد او را به«۷» اقصای کوهی انداخت از زمین هند، و از شدّت او آن بود که یک بانگ بر ثمود زد همه«۸» بمردند. قطرب گفت: عرب مرد قوی رای را«۹» ذو مرّة خواند«۱۰» چنان که شاعر گفت:

قد کنت قبل لقائکم ذا مرّة عندی لکلّ مخاصم میزانه

و امّا جزالت رای و حصافت او [۷۰- پ] آن بود که خدای تعالی او را امین وحی کرد تا پیغام هر پیغامبر«۱۱» او گزارد و سفیر او بود میان خدای [و]«۱۲»

---

(۱). آد، کا، گا: من.

(۲). آج و همه نسخه بدلها: توانگر.

(۳). آد، گا چون خدای تعالی اشارت کرد به او که شهرستان لوط خراب کند، و آن.

(۴). آد، گا جبرئیل- علیه السلام.

(۵). آد، کا، گا: عیسی بن مریم.

(۶). آد، گا: مقدّس مناظره می‌کرد.

(۷). آد، گا: یک پر بر او زد و او را به کا: یک پر بر او بزد و او را بر.

(۸). آج: بانگ بر ثمود زد آو، گا: که بانگ بر قوم ثمود زد و همه کا: بانگ بر قوم ثمود زد همه.

(۹). آد، گا: عرب همه مردان قوّت ناک را. [.....]

(۱۰). آد، گا: خوانند.

(۱۱). اساس که، با توجّه به آج و سیاق عبارت زاید می‌نماید.

(۱۲). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۱۶۲

پیغامبران. عبد اللّه عبّاس گفت: «ذو مرّة» أی ذو منظر حسن، قتاده گفت: ذو خلق طویل خداوند بالا دراز بود. فَاسْتَوی، یعنی تمام

خلق بود و نكو صورت و تمام بالا.

وَ هُوَ، يعنى محمّد- صلى الله عليه و آله و سلّم«١». بِالْأُفُقِ الْأَعلى به افق اعلى بود. بر اينكه وجه «واو» حال باشد، و گفتند: «واو» عطف است و معنى آن كه فاستوى جبرئيل و محمّد بالافق الاعلى، ايشان در اينكه جايگاه راست بودند، يعنى با يكديگر در يك مقام و يك مرتبه بودند، الا آن است كه عرب چون خواهد كه عطف كند در مثل اينكه جايگاه ضمير باز آرند«٢»، لا يكادون يقولون فلان استوى و فلان، حتّى يقولوا استوى هو و فلان، قال اللّه تعالى: إِنَّهُ يَراكُم هُوَ وَ قَبِيلُهُ«٣»، و در اينكه آيت ضمير نيست، و مثله قوله: أَ إِذا كُنّا تُراباً وَ آباؤُنا«۴»، عطف كرد و «نحن» نياورد، و مثله قول الشّاعر:

الم [تر]«۵» أنّ النّبع يصلب«۶» عوده و لا«٧» يستوى و الخروع«٨» المتقصّف

و نگفت: و لا يستوى«٩» هو، و اينكه حديث شب معراج است. مفسّران گفتند: اينكه «افق اعلى»، اقصاى دنياست بنزديك مطلع آفتاب در آسمان. قتاده گفت: افق أعلى آن جاست كه روز از او پديد آيد، و گفتند: فَاستَوى، معنى آن است كه راست شد جبرئيل بر آن صورت كه خداى تعالى او را آفريده بود براى آن كه جبرئيل- عليه السلام- چون بر«١٠» رسول آمدى بر صورت مردى آمدى.

---

(١). اساس و انا، با توجّه به فحواى كلام زائد مى‌نمايد.

(٢). آد، كا، گا: ضمير با او آوردند.

(٣). سوره اعراف (٧) آيه ٢٧.

(۴). سوره نمل (٢٧) آيه ۶٧.

(۵). اساس، آج: ندارد با توجّه به آد و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). اساس: و صلب، با توجّه به آج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(٧). آج: فلا.

(٨). اساس: لا تستوى، با توجّه ب كا تصحيح شد.

(٩). اساس: و الجزع، با توجّه به آج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(١٠). آج و ديگر نسخه بدلها: به.

صفحه : ١۶٣

خلاف كردند كه «وَ هُوَ» ضمير كيست. بعضى گفتند: ضمير جبرئيل است [٧١- ر]، و بر اينكه قول «واو» حال«١» باشد، أى استوى جبرئيل فى حال كونه بالافق«٢» الأعلى، و بعضى دگر گفتند«٣»: ضمير محمّد است- عليه السلام- «واو»«۴» عطف است- چنان كه بيان كرديم.

آنگه خلاف كردند كه«۵» اينكه مساوات محمّد را با جبرئيل در چه چيز بود.

استويا فى القوّة على الصعود در قوّت به آسمان شدن راست شدند با يكديگر«۶» بعضى دگر گفتند: استوى جبرئيل علا«٧» الى السماء بعد ان علّم محمّدا جبرئيل به آسمان شد پس از آن كه محمّد را بياموخت آنچه بايست آموخت«٨»، و اينكه قول سعيد بن المسيّب است.

ثُمَّ دَنا فَتَدَلّى علما در معنى آيت خلاف كردند. عبد اللّه عبّاس و حسن و قتاده و ربيع گفتند: ثُمَّ دَنا نزديك شد- يعنى جبرئيل- پس

از آن که به افق اعلى مستوى شـد. دنـا من الارض در زمين نزديك [شـد]«۹». فَتَدَلّى فدل«۱۰» بالوحى الى محمّد- عليه السـلام- و وحى به رسول- عليه السلام- فرود آورد تا [به]«۱۱» محمّد نزديك شد كه مقدار كمانى باشد. بعضى دگر گفتند: در كلام تقديم و تأخيرى هست، و معنى آن كه: ثمّ تـدلّى فدنا، براى آن كه تدلّى سـبب دنوّ باشد، اوّل تدلّى بود آنگه دنوّ و نزديكى. و اصل «تدلّى» نزول باشد به چيزى تا به او نزديك شوند. و اصل كلمه من «ادلاء الدلو» باشد، يقال: ادليت الدّلو اذا ارسلتها و دليتها

---

(۱). آد، كا، گا را. [.....]

(۲). آد، كا، گا هو.

(۳). آد، كا، گا هو.

(۴). آد، كا: و «واو» واو گا: و «واو».

(۵). آد، كا: در آن كه.

(۶). آد، گا گفتند در علم وحى راست شدند، كا بعضى دگر گفتند: راست شدند در علم به وحى.

(۷). اساس: على با توجّه به كا تصحيح شد.

(۸). آد، كا، گا: آموختن.

(۱۱- ۹). اساس: ندارد، با توجّه به آج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۰). آج: و دلّ آد و ديگر نسخه بدلها: فنزل.

صفحه : ۱۶۴

للمبالغة فتدلّت هى، يعنى فرو هشته شد، قال لبيد:

فتـدلّيت عليه قافلا و على الإرض غيابات الطفل بعضـى دگر گفتنـد: ثمّ دنى الرّب من محمّـد فتـدلّى و قرب منه. و اينكه روايت انس اسـت و از«۱» سياقت حـديث معراج كه گفت: ثمّ دنى الجبّـار من محمّـد فتـدلّى حتّى كـان منه«۲» قوسين او ادنى [۷۱- پ] يعنى قديم«۳» تعـالى به رسولش نزديك شـد«۴» بـه معنى رحمـت و تمكّن«۵» محمّـد و مكـانت او و علوّ«۶» مرتبـت او نه قرب مسـافت بر حقيقت، چنان كه گفت: وَ إِذا سَأَلَكَ عِبادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ«۷»، و معلوم است كه قرب مسافت نخواست چه قرب مسافت از صفات اجسـام اسـت. مجاهـد گفت: ثمّ دنى جبرئيـل- عليه السـلام- من اللّه، هم به اينكه معنى كه گفـتيم از تمكّن«۸» و رفعـت و منزلت و قربت«۹» درجه. بعضى دگر گفتند:

دنا محمّـد من ساق العرش فتدلّى فاهوى للسّـجود«۱۰» رسول- عليه السـلام- به سـاق عرش نزديك شـد بشـكر آن كه آن جا رسـيد سجده شكر كرد. آنگه در عرش«۱۱» چنان نزديك شد كه مقدار دو كمان.

حسين بن الفضل گفت: ثم دنا محمّد من العرش فتدلّى، در آويخته شد يعنى دست در حجب و سرادقات عرش زد و قدمش را جاى قرار نبود معلّق ايستاده بود به فرمان خداى تعالى.

امّا معنى قوله: فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ، يقول العرب: بينى و بينه قاب قوسين«۱۲».

---

(۱). همه نسخه بدلها: در.

(۲). آد، كا، گا قاب.

(۳). کا: خدای.

(۴). گا: نزدیک شد به محمّد.

(۵). آد، کا، گا: تمکین آج: ممکن. [.....]

(۶). اساس، آج: علوم، با توجّه به آد و دیگر نسخه‌ها تصحیح شد.

(۷). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۶.

(۸). آد، کا، گا: تمکین.

(۹). آد: قرب.

(۱۰). اساس: السجود با توجّه به کا تصحیح شد.

(۱۱). آد، کا، گا: به عر.

(۱۲). آد، کا، گا: قونین.

صفحه : ۱۶۵

و قیب قوس و قاد رمح. و قید رمح ای قدر قوس و مقدار«۱» رمح. و مثال او از لغت قولهم: مخ زیر و رار«۲» ای ذایب و منه قول النبی- علیه السلام:۳» لقاب قوس« احدکم من الجنهٔ خیر من الدنیا و ما فیها،

ای مقدار قوس احدکم. گفت مقدار یک کمان از بهشت بهتر باشد که همه دنیا«۴» و هر چه در اوست«۵». گفتند:

مراد کمان عربی است [۷۲- پ] یعنی چندان که پیمودن دو کمان باشد یعنی«۶» قوس مرّتین، مجاهد گفت: قاب القوس آن جا باشد از کمان که زه در او افگنند بر اینکه قول معنی آن بود که از گوشه کمان تا به دیگر گوشه.

سعید بن المسیّب گفت: قاب صدر کمان باشد آن جا که دوال در بندند و هر کمان«۷» را یک قاب باشد معنی آن است که قرب محمّد از جبرئیل مقدار اینکه بود که قاب دو کمان بر اینکه تفسیر که رفت و بعضی اهل معانی گفتند اینکه عبارت است به تأکید«۸» محبّت و غایت رفعت منزلت و علوّ رتبت. و اصل اینکه آن است که دو معاهد و هم سوگند در جاهلیّت چون خواستندی«۹» که عقد صفا و عهد و وفا«۱۰» مؤکّد کنند کمانها بیاوردندی و به یکدیگر باز نهادندی یعنی متظاهریم و متعاونیم هر یک از ما حمایت صاحبش«۱۱» خواهد کردن. بعضی دگر گفتند: اینکه عبارت است [در کلام عرب از قرب چیزی به چیزی و اینکه مستعمل است]«۱۲» در کلام و اشعار ایشان.

---

(۱). گا: قدر.

(۲). کا، گا: ریروراز ریر ضعیف، آد زیر ضعیف.

(۳). آج: قوسین.

(۴). آج، آد، گا: از دنیا کا: از همّه دنیا.

(۵). آج: در دنیاست.

(۶). آد، کا، گا مقدار.

(۷). آد، کا، گا: هر کمانی. [.....]

(۸). آد: از تأیید.

(۹). آج: خاستندی.

(۱۰). آد، کا، گا: عهد وفا.

(۱۱). آد، گا: صاحب خود.

(۱۲). اساس، آج: ندارد، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۱۶۶

شقیق بن سلمه و سعید جبیر«۱» و عطاء و ابو اسحاق الهمدانیّ گفتند: قاب قوسین، ای قدر ذراعین. و القوس الذّراع، لأنّه«۲» یقاس بها کلّ شیء و یذرع، و ذراع را قوس خوانند برای آن که چیزها به او«۳» پیمایند و قیاس کنند و اینکه لغت بعضی اهل حجاز است.

أو أَدنی، قیل: بل ادنی بل نزدیکتر. و قیل: و ادنی و نزدیکتر.

و بعضی محقّقان گفتند برای آن «او» گفت که آن جا حدّی محصور«۴» نبود. ابو العبّاس عطّار را گفتند: چه معنی دارد اینکه آیت! گفت: چگونه [۷۲- پ] وصف کنم مقامی را که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل از [آن]«۵» دور بودند«۶» و جز محمّد- علیه السلام- نبود و خدای تعالی. کسایی گفت: یک کمان خواست، چنان که شاعر گفت:

و مهمهین قذفین«۷» مرتین ظهراهما مثل ظهور الترسین

بتهما بالنعت لا بالنعتین

«۸» بعضی دیگر گفتند: فَتَدَلّی، ای فدلّل من الدلال«۹» ناز کرد کقولهم تظنّنت«۱۰» و تقضّی البازی و املّ الشیء و أملی و خرجنا نتلعیّ ای نتلعّع، ای نأخذ«۱۱» اللعاع«۱۲».

---

(۱). آج: سعد بن عمیر.

(۲). آج لا.

(۳). آج: به آن.

(۴). آد، کا، گا محقّق.

(۵). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۶). آد، گا و در نگنجیدند.

(۷). کا: مدوین.

(۸). اینکه شعر در نسخه‌ها و منابع دیگر مغشوش است از لسان العرب (ماده مهمهین) نقل شد. تنها مصرع اول در همه نسخه‌ها به همین گونه است. مصراع دوم در هیچ نسخه‌ای وجود ندارد. مصرع دوم در اساس و آج هست: قطیعه بالام لا بالهنین آد، گا: قطعته با لام لا بالیمینین کا: قطعته با لام لا بالامنین. در لسان العرب شعر به مجاشعی منسوب است.

(۹). اساس: الادلال، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۱۰). اساس و آج: نقطه ندارد به آد، گا: تظییت.

(۱۱). کا: یأخذ.

(۱۲). اساس و آج: اللعاج خوانده می‌شود، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۱۶۷

قوله: فَأَوحی إِلی عَبدِهِ ما أَوحی، حسن بصری گفت و ربیع و إبن زید: معنی آن است که فاوحی«۱» جبریل الی رسول اللّه ما اوحی [الیه]«۲» ربه جبریل وحی کرد به محمّد آنچه خدای با او«۳» وحی کرده بود و در او هیچ خیانت و زیادت و نقصان نکرده بود. سعید جبیر گفت وحی اینکه بود که گفت: أَ لَم یَجِدکَ یَتِیماً فَآوی«۴»، تا آخر سوره«۵»، و روی الی قوله: وَ رَفَعنا لَکَ ذِکرَکَ«۶». گفت«۷» وحی آن بود که او را گفت بهشت حرام است بر پیغامبران تا تو در شوی و«۸» بر اوصیا تا وصیّ تو در شود«۹».

بیشتر محقّقان گفتند: اینکه برای ابهام بر مخاطب گفت تفخیما لذلک و تعظیما له، یعنی بیش از آن است که آن را شرح توان گفتن. و مثله قوله: فَغَشِیَهُم مِنَ الیَمِّ ما غَشِیَهُم«۱۰»، ابو الحسین«۱۱» نوری را پرسیدند از اینکه آیت، گفت: آن که داند!

بین المحبّین سرّ لیس یحکیه خطّ و لا قلم عنه فیفشیه«۱۲»

سرّ یمازجه انس یقابله«۱۳» نور تحیّر فی بحر من التّیه

و گفتند اینکه مجمل«۱۴» و بیان او در جایهای«۱۵» دیگر بگفت، و در تفسیر [۷۳- ر] اهل البیت بگفت که حق تعالی شب معراج تقریر امامت امیر المؤمنین علی کرد با رسول. و معنی آن است که فاوحی الی عبده [فی علیّ]«۱۶» ما اوحی،

---

(۱). آج، آد: آن است که اوحی.

(۲). اساس: ندارد، با توجّه به آج افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها: به او.

(۴). سوره ضحی (۹۳) آیه ۶.

(۵). آد: الی آخر السّوره.

(۶). سوره انشراح (۹۴) آیه ۴.

(۷). آج، کا، گا: گفتند آد: بعضی دگر گفتند.

(۸). آد، گا حرام است.

(۹). آد، گا یعنی امیر المؤمنین علی- علیه السلام- و بر امتان دیگر حرام است تا امت تو در او شوند.

(۱۰). سوره طه (۲۰) آیه ۷۸.

(۱۱). اساس: ابو الحسین، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۱۲). آج، کا: فیفشه آد: ان لیس یفشیه: گا: ان لیس یغشیه شعرانی (۱۰/ ۳۳۸): للخلق یغشیه.

(۱۳). آج: تقابله.

(۱۴). همه نسخه بدلها است.

(۱۵). آج: جای آد، کا، گا: جایگاه.

(۱۶). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

صفحه : ۱۶۸

آنگه چون وقت در آمد گفت بَلِّغ ما أُنزِلَ إِلَیکَ مِن رَبِّکَ«۱»، اینکه «ما» همان «ما» است یعنی ما انزل الیک من ربّک [فی علیّ]«۲»

لیلة المعراج.

قوله: ما کَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأی، ابو جعفر خوانـد و حسن بصری و جحدری و قتاده: کذّب بتشدید«۳»، یعنی آنچه به چشم دیـد به دل تکذیب نکرد بل تصدیق کرد و راست داشت و ایمان آورد به او. و باقی قرّاء به تخفیف خواندند.

ما کَذَبَ الْفُؤادُ، یعنی دل او با او دروغ نگفت در آنچه دید و تقدیر آن که:

ما کـذب فؤاد محمّـد محمّدا فی الّذی راه. «ما» مفعول دوم«۴» است و مفعول اوّل محذوف است. یقال: کذبته الحدیث. بعضـی دگر گفتند، تقدیر«۵» آن است: ما کذب الفؤاد [فی]«۶» ما رای، آنگه «فی» بیفگند. چنان که شاعر گفت:

لو کنت صادقة الّذی حدثتنی

«۷» بعضـی دیگر گفتند تقدیر آن«۸» که: ما کذب الفؤاد [فؤاد]«۹» وعـاء دل است یعنی فؤاد که غشـاء است شک نکرد در آنچه در دل دیـد که اصـل است، خلاـف کردنـد در آن که چه دیـد. قومی گفتنـد: جبریل را دیـد بر آن شـکل«۱۰» که در آسـمان باشـد و اخباری که در اینکه آوردند«۱۱» در آن که رسول خـدای را دید«۱۲» شک نیست که ظاهر آیت اینکه است که: ما کـذب الفؤاد ما رای هو«۱۳» دل محمّد در آنچه دید دروغ نگفت با او. و اضافت رؤیت با دل است، و رؤیت دل علم باشد اگر چه

---

(۱). سوره مائده (۵) آیه ۶۷.

(۲). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۳). اساس خواندند، با توجّه به آج و معنی جمله زائد تشخیص داده شد.

(۴). گا: دویم.

(۵). آد، گا: معنی.

(۶). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۷). اساس، و آج: حدیثین با توجه به دیگر نسخه بدلها تصحیح شد، آد، کا، گا ای، فی التی حدثتنی.

(۸). آج است.

(۹). آج، کا هیچ. [.....]

(۱۰). آد، گا: صورت.

(۱۱). آج، آد، گا: در اینکه می‌آوردند.

(۱۲). آج، کا هیچ.

(۱۳). آج: ما کذب الفؤاد هو.

صفحه : ۱۶۹

[۷۳- ر] لفظ قرآن وجه«۱» رؤیت است چـون به دل معلّق«۲» است جز علم نباشـد، که ادراک به دل نکنند به چشم کنند«۳». و چند راوی از اصحاب رسول روایت کردند که رسول را- علیه السلام- پرسیدند«۴» که شب معراج خدای را دیدی! گفت:

«۵» رأیته بفؤادی و لم اره بعینی».

عبـد اللّه بن شـقیق گفت: من أبو ذر را گفتم اگر من رسول را دریـافتمی از او چیزهـا پرسـید می‌گفت: چه پرسـیدی! گفتم«۶»: اوّل پرسیدمی که«۷» خـدای را دیـد یا ندیـد! گفت: من پرسـیدم گفت به دل دیـدم به چشم ندیـدم، به چشم نوری دیدم. و قوله ما رَأی

حمل کردن«۸» بر عموم اولیتر باشد که هر چه دید از آلاء و نعماء و عجایب و عبر«۹» از خلق آسمان و زمین و انواع فرشتگان و انواع نعمت و بهشت و دوزخ و هر چه آن شب دید تا شامل باشد آن همه را. شعبی گفت که مسروق گفت عایشه را گفتم:«۱۰» رسول- علیه السلام- خدای را دید هرگز! گفت: متغیّر شد. گفت: سخنی گفتی که موی بر اندام من برخاست«۱۱». من گفتم: پس چیست اینکه که در قرآن می‌گوید! گفت: کجا گفت«۱۲»! گفتم: در سوره و النجم گفت: بخوان. من بخواندم تا با آن جا«۱۳» رسیدم. گفت: رویدا ساکن باش، اینکه یذهب«۱۴» بکث! تو را به کدام راه برده‌اند و تو چه گمان برده‌ای؟ انّما رای جبرئیل فی صورته او جبرئیل را دید در صورت خود. آنگه گفت: هر که تو را گوید محمّد خدای را دید دروغ گوید چه خدای تعالی -----

------------------------------ (۱). آد: لفظ قرآن و خبر بر لفظ کا: لفظ قرآن و خبر بر گا: لفظ قرآن و خبر به. (۲). آج، آد، گا: متعلّق. (۳). آد، به دل کنند و به چشم نکنند. (۴). کا: که از او. (۵). گا: بعینه آد، گا، کا به دل دیدم به چشم ندیدم. (۶). آج: گفت. (۷). آد، کا، گا در شب معراج. (۸). آد، گا: و حمل کردن قوله ما رای. (۹). آج: غرایب. (۱۰). آد: دیدم. [.....] (۱۱). آد، کا، گا: برخواست. (۱۲). آد، گا کجاست. (۱۳). آد، گا: بدین آیه. (۱۴). آد، گا: تذهب.

صفحه : ۱۷۰ می‌گوید: لا تُدرِکُهُ الأَبصارُ وَ هُوَ یُدرِکُ الأَبصارَ«۱». و هر که تو را گوید من از آن پنجگانه یکی دانم [۷۴- پ] دروغ گوید و اللّه تعالی یقول«۲»: إِنَّ اللّهَ عِندَهُ عِلمُ السّاعَةِ«۳»- الایة. قوله: أَ فَتُمارُونَهُ عَلی ما یَری، ای رای«۴». عبد اللّه مسعود و عایشه و مسروق و نخعی و حمزه و کسائی و خلف و یعقوب خواندند: أ فتمرونه، به فتح تا «بی الف» علی معنی أ فتجحدونه، و اینکه اختیار ابو عبیده«۵» است برای آن که ایشان مجادله نکردند با رسول- علیه السلام- بل جحود کردند با او. یقول العرب: مریت الرجل«۶» حقّه، اذا جحدته، قال الشّاعر: لئن«۷» هجوت اخا صدق و مکرمة لقد مریت اخا ما کان یمریکا«۸» ای، جحدته. و باقی قرّاء أ فتمارونه خواندند بضمّ «تا» و به «الف»، یعنی جدل می‌کنی«۹» با او بر آنچه دیده است. و فی الحدیث:۱۰» لا تماروا فی القران فانّ المراء [فیه]» کفر ، گفت: جدل مکنی«۱۱» در قرآن که جدل کردن در او کفر است. وَ لَقَد رَآهُ نَزلَةً أُخری بدید او را یک بار دیگر یعنی رسول- علیه السلام- جبریل را بدید یک بار دیگر. نزل اخری، ای، مرة اخری. یعنی بر آن صورت که بر«۱۲» آسمان باشد، چه رسول- علیه السلام- او را بر آن«۱۳» صورت دو بار دید، یک بار به اوّل نوبت که وحی آمد، و«۱۴» رسول- علیه السلام- بر کوه حری بود، ------------------------------ (۱). سوره انعام (۶) آیه ۱۰۳. (۲). آد، گا: قوله تعالی. (۳). سوره لقمان (۳۱) آیه ۳۴. (۴). آد، گا عبد اللّه عباس. (۵). آد، کا، گا: ابو عبید. (۶). آد، گا: لرجل. (۷). آد، گا: اذا. (۸). آج، گا: تمریکا. (۹). آج: می‌کنید آد، کا، گا: می‌کنند. (۱۰). اساس و آج: ندارد، با توجّه به آد تصحیح شد. [.....] (۱۱). همه نسخه‌ها: مکنید. (۱۲). همه نسخه‌ها: در. (۱۳). آد: بر اینکه کا: بدین. (۱۴). آد، کا، گا: آورد و دویم شب معراج، اوّل که وحی آورد.

صفحه : ۱۷۱ نگه کرد«۱» شخصی را دید همه روی آسمان بپوشیده«۲»، چنان که از آسمان هیچ پدید نبود، و بر رسول سلام می‌کرد«۳». رسول- علیه السلام از او بترسید و از هوش برفت باز با هوش آمد«۴» جبرئیل- علیه السلام- فاتحه بر او خواند. و ذلک قوله: وَ لَقَد رَآهُ بِالأُفُقِ المُبِینِ«۵»، یعنی جبرئیل به افق مبین بود. و باری دیگر«۶» بنزدیک سدره منتهی دید او را بر آن شکل و هیأت که در مقام خود باشد. و سدره درخت [۷۵- ر] نبق باشد و برای [آن]«۷» «منتهی» خواند آن را که علم خلایق تا آن جا باشد«۸». هلال بن یسار«۹» گفت: عبد اللّه عبّاس کعب الاحبار را پرسید از شجره منتهی- و من حاضر بودم- گفت: درختی است در اصل عرش و شاخ و برگ او بر سر حاملان [عرش]«۱۰» است، علم خلایق تا آن جا برسد. و آنچه و رای آن است غیب است، جز خدای نداند، عبد اللّه مسعود گفت: به آن«۱۱» منتهی خوانند«۱۲» آن را که هر چه از بالای آن آید با آن جا«۱۳» رسد و هر چه از زیر آن بود با آن جا«۱۴» رسد، پس هیچ چیز نباشد از فرمانهای خدای تعالی و الّا به او رسد، دعا که از زمین بر شود و قضا که از بالا«۱۵» فرود آید. بعضی دگر گفتند: برای آن که ارواح مؤمنان آن جا رسد، و گفتند: برای آن که هر کس که بر سنّت رسول«۱۶» بمیرد با آن جا رسد. ابو هریره گفت رسول- علیه السلام- گفت: شب معراج که مرا به آسمان ------------------------------

---- (۱). آد، گـا: نگاه کرد. (۲). آج، گا: پوشـیده آد، گا: پوشیده بود. (۳). همه نسخه‌ها: سلام کرد. (۴). آد، کا: چون با هوش آمد گا: چون بهوش باز آمد. (۵). سوره تکویر (۸۱) آیه ۲۳. (۶). آد، کا، گا: بار دیگر. (۱۰- ۷). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۸). آد، کا، گا آن نهایت علم خلق است. (۹). آد، کا، گا: یساف. (۱۱). آد، گا: برای آن. [.....] (۱۲). همه نسخه‌ها: خوانند. (۱۴- ۱۳). به آن جا. (۱۵). گا: آسمان. (۱۶). آد، گا و ولایت علی- علیهما السلام.

صفحه : ۱۷۲ بردند به سدره منتهی«۱» رسـیدم، مرا گفتند: اینکه سدره است که هر کس که از امّت تو بمیرد با آن جا رسد چون بر سنّت تو باشـد. گفت: نگاه کردم چهار جوی«۲» دیـدم که از زیر آن بیرون می‌آمـد، و ذلک قوله: أَنهارٌ مِن ماءٍ غَیرِ آسِنٍ- الی قوله: مِن عَسَلٍ مُصَفًّی«۳»، یکی از آب و یکی از شیر و یکی از می و یکی از انگبین، درختی بود که سوار«۴» نیک رو در سایه او هفتاد سال می‌رفتی، و در خبری دیگر آمـد از أسماء بنت ابی بکر که او گفت: یـک روز رسول- علیه السلام- وصف سـدره می کرد، گفت: سوار در سـایه او صـد سال می‌رود«۵» و چندان«۶» سـایه بـود آن را کـه دویست هزار سـوار در او بتواننـد خفتن. در زیر آن بستری فگنده«۷» از زر صامت، میوه او به شکل سبوهاست«۸». مقاتل گفت: یک برگ او [۷۵- ر] همه دنیا را سایه کند، میوه‌های او انـواع حلیّ و حلـل است و همه لون از الوان میوه بر او باشـد، و اگر سواری«۹» نیک رو بر اسپی نشیند و خواهد تا گرد«۱۰» ساق او بگردد پیر شـود و عمرش برسـد«۱۱» و آن بنرسـد«۱۲». و در مسائـل عبـد اللّه سـلام هست که او رسـول- علیه السـلام- را پرسـید از وصف شـجره منتهی«۱۳». گفـت: درختـی است در آسـمان هفتـم بر او انـد هزار هزار«۱۴» شـاخ اسـت، بر هر شاخی‌انـد هزار هزار ازگ«۱۵» اسـت، بر ------------------------------- (۱). آج، آد: سـدرة المنتهی. (۲). آد، گـا را. (۳). سوره محمّد (۴۷) آیه ۱۵. (۴). کا: سوار. (۵). آد، گا: سال تواند رفت که باز نایستد. (۶). آد: و یک برگان را چندان کا: و یک برگ او را چندان. (۷). آد، گا: افگنده. (۸). آد، کـا، گا: کوزها. (۹). کا: سواری. (۱۰). آد، کـا: که گرد. [.....] (۱۱). آد، گا: به سر آید. (۱۲). آد، گا: و هنوز گرد آن نگردیـده باشـد گا: و به گرد آن نرسـد. (۱۳). آج: شـجره سدرة المنتهی. (۱۴). آج: اندر هزار هزار. (۱۵). آد، کا، گا: اژگ.

صفحه : ۱۷۳ هرازگی«۱» اند هزار هزار برگ است، در زیر هر برگی‌اند هزار هزار کردوس فرشـته است، هر کردوسی‌اند هزار هزار، و در بعضی اخبار چنان است که: شجره منتهی و شجره طوبی یکی است، و ذکر آن در حدیث معراج رفته است. إِذ یَغشَی السِّدرَةَ ما یَغشـی، گفت: باز پوشید آن را که باز پوشید، یعنی سایه افگند بر آنچه سایه افگند. عبد اللّه مسعود گفت: مراد به «ما یغشی» بستری است از زر خالص، و اینکه روایت ضـحّاک است از عبـد اللّه عبّاس. حسن گفت: نوری است از خدای تعالی که او را«۲» باز پوشید تا از آن نور روشن شد، و گفتند: مراد فرشـتگان‌اند که به منزلت مرغان بر او نشـینند چندان که عددشان جز خدای نداند، و رسول- علیه السـلام- گفت: بر هر برگی از برگهای او فرشـته‌ای را دیدم ایستاده تسبیح و تهلیل می‌کردند خدای را. و ابو هریره روایت کرد در حـدیث معراج در اینکه آیت که: آنچه به او رسـد و او را بـاز پوشـد نوری باشـد از انوار ملـک- جلّ جلاله- و فرشـتگانی«۳» به مانند کلاغ که بر او نشـینند«۴»، گفت: چون آن جـا رسـیدم بـا من سـخن گفت و مرا گفت: حـاجت بخواه، و در خـبری دیگر آمد که«۵» رسول- علیه السلام- گفت: شب معراج به درخت سدره منتهی رسـیدم و شـناختم که«۶» آن درخت سـدره است [۷۶- ر] به برگ، و نیز«۷» نبقش دیدم به مانند سـبوهای بزرگ و برگش مانند گوشـهای پیلان، آنگه به او رسـید آنچه«۸» رسید از نور خدای تعالی بر او یاقوت و زمرّد شد تا به حدّی رسید به حسن و جمال که واصفان از وصف«۹» عاجز شدند«۱۰». ------------------------------- (۱). آد، کا، گا: اژگی. (۲). آج: آن را. (۳). گا: و آن فرشتگان. (۴). گا: کلاغان بودند که بر درختان نشینند. (۵). آج: دیگر است که. (۶). گا: و دانستم که. (۷). گا: و به بر. (۸). آج به او. (۹). آج، گا او. [.....] (۱۰). گا: باشند.

صفحه : ۱۷۴ عِنـدَها جَنَّةُ المَـأوی، گفت: جنّت مأوی نزدیک آن درخت است. عبـد اللّه عبّاس گفت: بر دست راست عرش است و آن جـای شـهیدان است، نظیره قوله: فَلَهُم جَنّاتـالمَأوی«۱». عبـد اللّه زبیر گفت: یعنی جنّت المـبیت یعنی شـبگاه«۲» ایشان باشـد نه

مهمان رهگذری«۳» باشند، چنان بودند که«۴» اگر در بهشت شب بودی هم آن جا بودندی. محمّد بن الکعب القرظیّ در شاذّ خواند: «عندها جنّه المأوی»، به «ها» علی الفعل، یعنی ستره، أی ستر النبی- علیه السلام. و بعضی قرّاء در شاذّ خواندند: أجنّه، و المعنی واحد، گفتند: اینکه قراءت علی و أنس است. أخفش گفت: معناه أدرکه«۵». ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغی، گفت: چشم او بنگردید«۶» و میل نکرد و از آنچه خدای او را فرموده بود تعدّی نکرد. و الزیغ المیل و الطغیان مجاوزهٔ الحدّ. لَقَدْ رَأی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبری، گفتند معنی آن است که: لقد رای الایهٔ الکبری من ایات ربّه، چنان که «کبری» صفت محذوفی باشد، و اگر صفت ایات بودی- که جمع است- کبر«۷» بایستی. بعضی دیگر گفتند: «کبری» برای«۸» موافقت سرهای آیت گفت. در آیت خلاف کردند. عبد اللّه مسعود گفت: رفرفی بود سبز از بهشت فروهشته«۹»[«۱۰» چنان که آفاق بپوشید«۱۱». ضحّاک گفت: سدره منتهی بود، عبد الرحمن زید و مقاتل گفتند: جبرئیل بود- علیه السلام- بر آن صورت که در ------------------------------- (۱).

سوره سجده (۳۲) آیه ۱۹. (۲). آد: شبانگاه کا، گا: شبنگاه. (۳). آج، آد، گا: راهگذری. (۴). آج، آد، کا، گا: بود که. (۵). آد، کا إِذْ یَغْشَی السِّدْرَةَ ما یَغْشی (۶). کا: به او نگردید آج: او بنگرید. (۷). اساس: کبری، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). آج آن. (۹). آج: فرو بهشت. (۱۰). اساس، گا: ندارد، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۱). آد، گا: بپوشد.

صفحه : ۱۷۵ آسمان باشد«۱»، گفتند«۲»: معراج است که به آن بر آسمان رفت«۳»، گفتند: مراد آن عجایب«۴» است که آن شب دید، بیانه قوله: لِنُرِیَکَ مِنْ آیاتِنَا الْکُبری«۵». أَ فَرَأَیْتُمُ اللَّاتَ وَ الْعُزَّی، گفت: [دیدی]«۶» لات و عزّی«۷»، و اینکه نام دو بت است از بتان ایشان [۷۶- ر]. عامّه قرّاء به تخفیف «تا» خواندند، آنگه در معنی او خلاف کردند. بعضی گفتند: «اللّات» تأنیث «اللّه» است چنان که گویند: عمرو و عمرهٔ«۸» و عبّاس و عبّاسه. آنگه چون مشرکان اعتقاد کردند«۹» که آن بتان مؤنّثاند، «تا» در او آوردند«۱۰»، از «اللّه» «اللّات» گفتند، و از «عزیز»، عزّی. قتاده گفت: «لات» بتی بود به طایف. إبن زید گفت: «لات» خانه‌ای بود به نخله که عرب پرستیدندی. عبد اللّه عبّاس و مجاهد و ابو صالح خواندند: «اللّاتّ» بتشدید «تا»، و گفتند: مردی بود که بست برای حاجیان تر کردی و ایشان را دادی، چون بمرد قومی بر سر گور او مقام کردند و او را می‌پرستیدند. سدّی گفت: مردی بود که برای اصنام پست تر کردی، چون بمرد«۱۱» او را پرستیدند. مجاهد گفت: مردی بود بر سر کوهی و گوسپندی چند داشت، از روغن آن گوسپندان سویق«۱۲» تر کردی و گاه گاه از او حیس ساختی و به حاجیان دادی و جای او به بطن نخله بود، چون بمرد مردم او را پرستیدند. کلبیّ گفت: مردی بود از ثقیف«۱۳» او را گلّه گوسپندی بود، روغن آن ---------------------------------

-- (۱). آج: بود آو، گا و. (۲). آج، آد، کا مراد. [.....] (۳). آد، کا، گا و. (۴). آج، آد، کا: عجایبی. (۵). سوره طه (۲۰) آیه ۲۳. ضبط قرآن مجید: لنریک. (۶). اساس: ندارد آد، کا، کا: دیدید، با توجّه به آج افزوده شد. (۷). آد، گا را. (۸). کا: عمره و عمره. (۹). کا: کردندی. (۱۰). آد: در آوردند. (۱۱). آج مردم. (۱۲). کا: پست. (۱۳). آد، گا و.

صفحه : ۱۷۶ گوسپندان بیاوردی و سنگی بود بزرگ بر آن سنگ نهادی تا عرب که گذشتندی پست«۱» آن چرب کردندی، چون او بمرد ثقیف آن سنگ با قبیله خود بردند و می‌پرستیدند. امّا «عزّی» در او خلاف کردند. مجاهد گفت: درختی بود غطفان را که پرستیدندی، و از آن که«۲» رسول- علیه السلام- خالد ولید«۳» را بفرستاد تا ببرید، تبر بر او می‌زد و می گفت: یا عزّ کفرانک لا سبحانک انّی رأیت اللّه قد اهانک شیطانی از آن درخت بیرون آمد، مویها«۴» بر افلاخته«۵» و وای و ویل خوانان دستها بر سر نهاده، خالد باز آمد و رسول را خبر داد. رسول- علیه السلام- گفت: چرا نکشتی او را! گفت: یا رسول اللّه [۷۶- پ] ندیدم«۶» او را، در حال نا پدید شد. گفت: درخت از بیخ بر کندی! گفت: نه. گفت: از اینکه نوبت که آن جا روی درخت از بیخ بر کن و اصل او ببر تا باز برنیاید، و اگر آن زن را ببینی بکش. خالد باز رفت«۷» درخت از بیخ برکند«۸» و عروق او از بیخ ببرید، زنی از او بر آمد عریان، او را بکشت و باز آمد و رسول را خبر داد، گفت: آن عزّی بود و دگر او«۹» را نپرستند«۱۰». ضحّاک گفت: «عزّی» صنمی بود غطفان را«۱۱». سعید بن ظالم«۱۲» نهاد برای ایشان، و سبب آن بود که او به مکّه آمد قریش را دید که سعی صفا و مروه -----

------------------------------ (۱). آج و دیگر نسخه بدلها به. (۲). آج: آن بود که آد، گـا: و آن آن بود که کا: و او آن بود که. (۳). آج، آد، گا: خالـد بن ولید. [.....] (۴). اسـاس: میوه‌ها/ میوها/ مویها آج: میوها آد، کا، گا: مویها. (۵). آد، کا، گا: باز کرده. (۶). آد، گا: چون بدیدم. (۷). آد، گا و. (۸). آد، گا: بر آورد. (۹). کا: آن درخت. (۱۰). آد، کا، گا: نپرستیدند. (۱۱). آد، گا که. (۱۲). آد، کا، گا: سعد بن ظالم.

صفحه : ۱۷۷ می‌کردند تا بطن«۱» نخله آمـد و قوم خود را گفت: اهـل مکّه را دو کوه است که آن جـا طواف می‌کننـد، و خـدایی است ایشان را که او را می‌پرسـتند«۲» و شـما را نیست. گفتند: پس چه فرمایی! گفت: من تدبیری سازم. برفت و سـنگی از کوه صفا بکنـد و یکی از مروه و بیاورد و بنهاد در برابر یکـدیگر، گفت: اینکه صـفا و مروه شـماست و سه سـنگ بگرفت و برهم نهاد در بن درخت«۳» خرما و گفت: اینکه معبود شـماست اینکه را می‌پرستی«۴» و آن جا طواف می‌کنی«۵». همچنین می‌کردند تا رسول- علیه السلام- مکّه بگشاد«۶»، بفرمود تا آن سـنگها برداشت و آن درخت ببریدنـد، و تولّای«۷» درخت بریدن خالد ولید«۸» را فرمود. إبن زیـد گفت: خـانه‌ای بود به طـایف در که ثقیف«۹» پرستیدنـدی. وَ مَنـاةَ الثّالِثَـةَ الْأُـخری، إبن کثیر «مناءة» خوانـد به مـدّ، و ابو بکر و عاصم«۱۰» همچنیـن روایت کردنـد«۱۱». و أنشـد: الأهـل أتی تیـم«۱۲» بـن عبـد منـاءة علی الشّـنء فیمـا بیننـا إبـن تمیم و بـاقی قرّاء مقصور«۱۳» خواندند. قتاده گفت: اینکه بتی بود که خزاعه«۱۴» پرستیدندی و در اصل قدید را بود. إبن زید گفت: نام خانه‌ای است در مشلل«۱۵»، بنو کعب [۷۷- ر] آن را پرستیدندی [ضحّاک گفت: صنمی بود از آن هذیل و ---------------------------

--------- (۱). کـا: ببطن. (۲). آج: ایشـان را کش می‌پرسـتند. (۳). آج، آد، گـا: درختـی، کـا: درختی از آن. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: می‌پرستید. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: می‌کنید. [.....] (۶). آد و. (۷). آج و دیگر نسخه بدلها آن کار، یعنی. (۸). آج و دیگر نسخه بدلها: خالد بن ولید. (۹). آد، کا، گا: بنی ثقیف. (۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها: ابو بکر عن عاصم. (۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها: کرد. (۱۲). اسـاس، آج، کا: ائب تیم، با توجه به چاپ شـعرانی و مآخـذ دیگر تصـحیح شـد. (۱۳). اساس: منصوب، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۴). آد، کا، گا بنی خزاعه. (۱۵). اساس، آج: ملل، با توجه به آد، کا تصحیح شد.

صفحه : ۱۷۸ خزاعه، اهل مکّه آن را پرستیدندی]«۱» و گفتند: لات و عزّی و مناة سـنگها بود«۲» در کعبه«۳» نهاده بودند و اینکه«۴» را عبادت کردندی، و گفتند: اشـتقاق «مناة» من ناء النجم ینوء نودا. و قرّاء خلاف کردند در وقف بر «لاة» و «مناة». بعضی بر او وقف کردنـد به «هاو، و بعضـی به «تا»، و هر «تا» که اصـلی باشـد چون صوت و موت و فوت، بر او وقف به «تا» کنند، و هر «تا» که زیادت باشـد و تأنیث را باشـد بر او وقف به «ها» کننـد، نحو: رحمة و نعمة«۵» و ما اشـبه ذلک. و آنچه مضاف بود بر او وقف نشایـد کردن لتعذّر الفصل بین المضاف و المضاف إلیه. وَ مَناةَ الثّالِثَةَ الْأُخری، در او«۶» وقف ممکن باشـد، جز که نشاید کردن لقبح الفصل بین الصّفة و الموصوف. و معنی آیت آن است که: چنان میـدانی که«۷» اینکه اصـنام دختران خدای‌اند، و التّقدیر: أ فرأیتم هذه الاصـنام بنات اللّه، مفعول دوم بیفکنـد برای دلالت کلام بر او. و گفتند: معنی آن است که اینکه اصـنام را که دعوی کردی«۸» که خدای‌اند از اینکه آیات که خـدای راست چیزی هست ایشان را! و التّقـدیر: أ فرأیتم«۹» اللّات و العزّی و مناة الثّالثـة الاخری یفعلون ما فعل اللّه أو بعض ما فعل اللّه، ثمّ حـذف لدلالـة الکلام علیه. آنگه گفت: أَ لَکُمُ الذَّکَرُ وَ لَهُ الْأُنْثی شـما را فرزندان نرینه می‌باشد«۱۰» و خدای را مادینه، اینکه بهتر برای خود اختیار کردی«۱۱» و فروتر و کمتر برای خدای. تِلْکَ إِذاً قِسمَةٌ ضِیزی اینکه قسمتی است نه به عدل و نه به انصـاف. ------------------------------ (۱). اساس: نـدارد، با توجّه به آج و دیگر نسـخه بدلها افزوده شد. (۲). کا: سنگهایی بود که. (۳). آد، گا: مکّه. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: آن. [.....] (۵). آد، گا و شجرة کا سحرة. (۶). آج: بر او. (۷). آج، آد: می‌دانیـد کـا، گا: می‌داننـد. (۸). کا: دعوی کردنـد. (۹). آج: أ فرأیـت. (۱۰). کا، گا: می‌رسـد. (۱۱). آج، آد، کـا: کردید.

صفحه : ۱۷۹ عبد اللّه عبّاس و قتاده گفتند: قسـمة جائرة قسمتی است بظلم. مجاهد و مقاتل گفتند: قسمة عوجاء«۱» قسمتی است کژ.

حسن گفت: غیر معتدلهٔ«۲» [۷۷- پ] جز«۳» عدل. إبن سیرین گفت: غیر مستویهٔ ناراست. ضحّاك گفت: ناقصهٔ، سفیان گفت: منقوصهٔ، و معنی«۴» متقارب است. قوّاس [و]«۵» بزّی روایت کرد [ند]«۶» از إبن کثیر «ضیری» بالهمز، و باقی قرّاء نا مهموز«۷». کسائی گفت: ضاز یضیز ضیزا، و ضاز یضوز، ضوزا، و ضأز«۸» یضأز ضأزا«۹» اذا ظلم«۱۰» و نقص، قال«۱۱»: ضازت بنو اسد بحکمهم اذ یجعلون الرأس کالذنب و قال الاخر انشده الاخفش: فان تنأ عنّا«۱۲» ننتقصك و ان تغب فسهمك مضئوز و انفك راغم و وزن «ضیزی» فعلی است به ضم «فا» الّا آن است که مکسور است«۱۳» برای آن که در کلام عرب فعلی بکسر در صفات نیامده فعلی آمده، نحو: حبلی و انثی و بشری و عسری«۱۴» و نیز فعلی آمده، چون: غضبی و سکری و عطشی، و فعلی به کسر «فاء» در اسماء آمده، نحو: فری و ذکریی«۱۵»، مؤرّج گفت: نخواست که «ضاد» را مضموم کنند، چه اگر چنین کردندی با «واو» شدی و کلمه من ذوات الیاء است، «ضاد» را مکسور بکردند چنان که گفتند: بیض، و الاصل: ---------------------------------

--- (۱). کا: عوج. (۲). آج: معتدل کا، گا: معدله. (۳). آد، کا، گا به. (۴). آد، کا، گا: و معانی. (۶- ۵). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). آد، گا: بی همز کا: به غعر همزه. (۸). کا: ضاءز. [.....] (۹). کا: یضاء ضیئزا. (۱۰). اساس، آج: اظلم کا: أی اظلم، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). آد، کا، گا الشّاعر. (۱۲). آد: تنازعنا. (۱۳). آد، گا: کردند کا: نکردند. (۱۴). آد، گا: یسری و انثی عسری کا: یسری و عسری. (۱۵). آد، گا: ذکری و ذفری.

صفحه : ۱۸۰ بوض«۱»، نحو: حمر و صفر و سود و آن کس که او گفت ضاز یضوز گفت اسم او ضوزی باشد، علی فعلی کشوری. إن هِیَ گفتندی«۲» نیستند الّا نامهایی که بر او نهاده‌اید«۳» شما و پدران شما، ما أَنزَلَ اللّه بِها مِن سُلطانٍ خدای تعالی به آن حجّتی فرو نفرستاد. إن یَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ متابعت نمی‌کنند الّا گمان را و از پی گمان می‌شوند«۴». و (ان)، در هر دو جای به معنی «ما» ی نفی است. وَ ما تَهوَی الأَنفُسُ و آنچه هوای دل ایشان است یعنی از خدای و استحقاق عبادت بر اینکه بتان«۵» جز نام نیست و آن نام شما نهاده«۶» و پدران شما. آنگه بعضی به گمان و بعضی به هوای نفس بی حجّتی و بیّنتی و بصیرتی [۷۸- ر] ایشان را می‌پرستی، وَ لَقَد جاءَهُم مِن رَبِّهِمُ الهُدی و به ایشان آمد از خدای تعالی هدی و بیان و ادلّه بر آن که ایشان خدای نیستند و«۷» عبادت نشاید کرد«۸» جز خدای را. أَم لِلإِنسانِ ما تَمَنّی، یعنی گمان می‌برند اینکه بت پرستان که آنچه ایشان تمنّا کرده‌اند ایشان را خواهد بود و اینکه بتان شفیعانه«۹» ایشان خواهند بود. و اینکه استفهام را معنی جحد است یعنی نخواهد بود«۱۰» ایشان را که اینکه تمنّا کردند«۱۱». فَلِلّهِ الآخِرَةُ وَ الأُولی خدای راست دنیا و آخرت و آنچه خواهد [بدهد«۱۲»] و آنچه خواهد منع کند نه به هوی«۱۳» و مراد کافران«۱۴» که ایشان تمنّایی ---------------------------------

--- (۱). آج: بیض و بوض. (۲). آج: گفت. (۳). آد، کا، گا: بر نهاده‌اید. (۴). آد: می‌روند گا: می‌روید. (۵). همه نسخه بدلها: اصنام. (۶). همه نسخه بدلها: نهاده‌اید. (۷). آد، گا ایشان را. [.....] (۸). کا: کردن. (۹). آد، گا: شفیع. (۱۰). کا: بودن. (۱۱). آد، گا: چنان که آرزو می‌کنند. (۱۲). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۱۳). اساس و آج، اندکی مخدوش است و «نه به یهود» خوانده می‌شود، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۴). آج و دیگر نسخه بدلها است.

صفحه : ۱۸۱ کردند«۱». و آن محقّق شد چه عجب است از آن که دنیا و آخرت خدای راست به آن کس دهد که او خواهد و منع کند از آن که او خواهد. وَ کَم مِن مَلَكٍ فِی السَّماواتِ، آنگه گفت بس فرشته که در آسمان است که اینکه کافران ایشان را می‌پرستند و اعتقاد کرده‌اند که ایشان دختران خدای‌اند و ایشان شفاعت خواهند کرد در حقّ ایشان که شفاعت ایشان- اگر کنند- در حقّ اینان هیچ غنایی نکند و سودی ندارد و نه نیز شفاعت هیچ شفیع. إِلّا مِن بَعدِ أَن یَأذَنَ اللّه لِمَن یَشاءُ وَ یَرضی الّا پس از آن که خدای دستوری دهد آن را که خواهد و رضا دهد. و قوله: و شَفاعَتُهُم، راجع است اینکه ضمیر جمع با معنی «کم» و اخفش گفت: ملك را لفظ«۲» موحّد است و معنی جمع. و مثله قوله: فَما مِنکُم مِن أَحَدٍ عَنهُ حاجِزِینَ«۳». إِنَّ الَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ بِالآخِرَةِ، آنگه گفت اینکه کافران که به قیامت ایمان ندارند فرشتگان را به نام زنان می‌خوانند از آن جا که گفتند دختران خدای‌اند، قیل: کتسمیهٔ الانثی

و قیل: بتسمیهٔ الانثی. آنگه گفت: وَ ما لَهُم بِهِ مِن عِلمٍ[۷۸- پ] ایشان را به آن هیچ علمی نیست متابعت نمی‌کنند الّا گمان را و گمان از حق هیچ غنا نکنند یعنی هیچ سود ندارد«۴» و به جای او بنایستد«۵». آنگه رسول را امر کرد و گفت: فَأَعرِض عَن مَن تَوَلّی، بر گرد از آن کس که او از ذکر«۶» معرض است و پشت بر کلام«۷» و نام ما کرده، گفتند مراد به ذکر قرآن -----------------

------------------ (۱). آج، کا: کنند آد، گا: تمنّا بود. (۲). آد، کا، گا واحد. (۳). سوره حاقّه (۶۹) آیه ۴۷، آد، کا، گا الّا من بعد ان یأذن اللّه لمن یشاء و یرضی، الّا پس از آن که خدای تعالی دستوری دهد آن را که خواهد و رضا دهد. (۴). آد، گا: نکند. (۵). اساس، آج، کا: بنه ایستد، آد، گا: نایستد. (۷- ۶). آج ما.

صفحه : ۱۸۲ است و گفتند«۱» توحید است، و گفتند:«۲» ایمان است، و گفتند: رسول است- علیه السلام. وَ لَم یُرِد إِلَّا الحَیاةَ الدُّنیا و الّا حیات دنیا و زندگانی سرای نزدیک‌تر نخواهد. گفت: ذلِکَ مَبلَغُهُم مِنَ العِلمِ مبلغ ایشان از علم اینکه است و بیش«۳» نمی‌دانند و علمی نیست ایشان را به ثواب آخرت و احوال قیامت. فرّاء گفت: مراد به ضعف«۴» رأی ایشان است و ازراء«۵» عیب بر ایشان گفت: قدر عقلشان و نهایت علمشان است که دنیا بر آخرت اختیار کردند«۶». آنگه گفت خدای تو عالمتر است به آن که«۷» گمراه است از راه و آن کس که راه برده است و ره یافته یعنی همه را داند و شناسد«۸» و هیچ بر او پوشیده نیست. وَ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ، گفت خدای راست آنچه در آسمان و در زمین است به ملک و ملک، هر کس که از آن چیزی دارد [به عاریت دارد]«۹» و چون همه او را باشد جزای«۱۰» باشد. لِیَجزِیَ الَّذِینَ أَساؤُا بِما عَمِلُوا تا پاداشت«۱۱» دهد آنان را که اساءت و بدی کرده باشند«۱۲» آنچ کرده‌اند. و پاداشت«۱۳» دهد نیکوکاران را به احسان. یقال: جزیته کذا و بکذا و جزاه اللّه الجنّهٔ و بالجنّهٔ«۱۴». و قوله: بِالحُسنَی ای بالجنّا. [۷۹- ر] و هی احسن ممّا عملوا، و مثله قوله: لِلَّذِینَ أَحسَنُوا الحُسنی«۱۵». الَّذِینَ یَجتَنِبُونَ کَبائِرَ الإِثمِ وَ الفَواحِشَ گفت آنان که اجتناب کنند از گناه کبایر و از فواحش«۱۶» و منکرات. إِلَّا اللَّمَمَ بعضی گفتند اینکه استثناء صحیح -----------------

------------------ (۲- ۱). آد، کا، گا مراد. [.....] (۳). آد، کا، گا از اینکه. (۴). آج، آد، گا: تضعیف. (۵). آج: و او را آد و گا: ندارد کا: و آن رأی. (۶). همه نسخه‌ها: کرده‌اند. (۷). همه نسخه‌ها: به آن کس که. (۸). آد، گا: می‌داند و می‌شناسد. (۹). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۱۰). آج: جزا باو آد، کا، گا: جزا با او. (۱۳- ۱۱). آد، کا، گا: پاداش. (۱۲). آد، کا، گا به. (۱۴). آد، کا، گا و مراد به حسنی بهشت است نظیره. (۱۵). سوره یونس (۱۰) آیه ۲۶. (۱۶). آد، گا: و فواحش.

صفحه : ۱۸۳ است و معنی آن است الّا ان یلم بالفاحشهٔ و یهم بها و لا یفعلها«۱» ثمّ یتوب عنها. گفت الّا آن که همّت کند«۲» به گناه و آن گناه نکند آنگه«۳» توبه کند از آن و اینکه قول ابو هریره«۴» و مجاهد و حسن و ابو صالح و روایت عطاست از عبد اللّه عبّاس. و ابو هریره گفت که رسول- علیه السلام- گفت: ان تغفر اللّهم تغفر جمّا و ایّ عبد لک لا المّا اینکه بیتی شعر«۵» است اگر اینکه خبر درست باشد رسول- علیه السلام- بر وجهی گفته باشد که موزون نباشد از تقدیم و تأخیر و «لا«۶» الم» گفته باشد بی الف قافیه، چه«۷» رسول- علیه السلام- از اینکه«۸» اجتناب کردی و خدای تعالی او را از اینکه تنزیه کرد، گفت: ما عَلَّمناهُ الشِّعرَ وَ ما یَنبَغِی لَهُ«۹» وَ ما هُوَ بِقَولِ شاعِرٍ«۱۰» تا ایهام نیفگند«۱۱» عرب را که اینکه قرآن نظم و گفته و انداخته اوست. بعضی دگر گفتند اینکه استثناء منقطع [است]«۱۲» التّقدیر: لکن اللمم، بر اینکه قول لمم از جمله کبایر و فواحش نباشد. آنگه خلاف کردند در معنی او بعضی گفتند: مراد آن گناه است«۱۳» که در جاهلیّت کردند که خدای تعالی ایشان را به آن نخواهد گرفتن«۱۴». و گفتند«۱۵» سبب نزول آیت آن بود که مشرکان مسلمانان را گفتند که: شما تا بدی با ما«۱۶» اینکه -----------------------------

----- (۱). آد، گا: و ان فعلها. [.....] (۲). آد، گا: همّت بر گمارد. (۳). آد، گا: و اگر کند. (۴). آد، گا است. (۵). آد، گا: منظوم. (۶). آج: الّا. (۷). کا: و چون. (۸). آد، کا، گا: از شعر. (۹). سوره یس (۳۶) آیه ۶۹. (۱۰). سوره حاقّه (۶۹) آیه ۴۱. (۱۱). آد، گا: تا گمان نیفتد. (۱۲). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۱۳). آد، کا، گا: آن گناهاست آج: گاهان است. (۱۴). آد، کا، گا: گرفت. (۱۵). اساس: گفتن، با توجه به آج و ضبط دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....] (۱۶). آج: یا بدی با ما آد: با ما بودید گا: تا با ما

بوديد.

صفحه : ۱۸۴ معاصى و فواحش مى‌كردى«۱» اكنون بيامده«۲» بر ما عيب مى‌كنى [و ما را وعيد مى‌كنيد]«۳» بر اينكه خداى تعالى اينكه آيت فرستاد. اينكه قول زيد بن [۸۰- ر] ثابت است و زيد بن اسلم و روايت و البى از عبد اللّه عبّاس. بعضى دگر گفتند: گناه صغيره خواست مانند نظرى«۴» و غمزه‌اى و مانند اينكه. و اشتقاق او از المّ بالشّىء اذا نزل به باشد و لم يتعمّق«۵» فيه و لم يلزمه، مانند آغاز كارى و ابتدايى و اندكى از او، چنان كه در او خوض نكند، و اينكه قول عبد اللّه مسعود است و مسروق و شعبى و ابو سعيد خدرى و حذيفة بن اليمان. و طاووس از عبد اللّه عبّاس روايت كرد كه او گفت: [بهتر چيزى كه به «يمم» مى‌ماند و به تفسير او مى‌شايد كرد«۶»، آن است كه ابو هريره روايت كرد از رسول عليه السلام- كه او گفت]«۷» چون خداى تعالى نام كسى در جمله زناة بنويسد آن لا ـ محاله راست باشد اگر به چشم نگرد زناء چشم«۸» باشد و اگر به زبان گويد زناء زبان باشد و اگر به لمس كند«۹» زناء دست«۱۰» باشد و اگر«۱۱» سعى كند زناء پاى باد و اگر به فرج كند آن زناست و فاحشه و الّا آن دگر ان«۱۲» لمم باشد، يعنى بالاضافة الى زناء الفرج. عبد اللّه زبير گفت و عكرمه و قتاده و ضحّاك: آن باشد كه در او حدّ لازم نباشد در دنيا و در قيامت عذاب نبود خداوندش را«۱۳». كلبى گفت: «لمم» بر دو وجه بود، يكى آن كه در او حدّ و عذاب نباشد در دنيا و در قيامت عذاب نبود خداوندش را، و يكى آن كه گناهى بود كبيره، چون ------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها: مى‌كرديد. (۲). آج، كا: بيامده‌ايد. (۳). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۴). آد: نظره‌اى كا: نظرتى گا: نظرة. (۵). كذا ذر اساس و آج آد، گا: يتعمّق كا: تعمّق. (۶). گا: و تفسير آن شايد كرد. (۷). اساس و افتادگى دارد، از آج افزوده شد. (۸). آد به چشم. (۹). آد، گا: اگر به دست كارى كند كا: اگر به دست بود. (۱۰). كا: لمس. (۱۱). آد، گا به پا. (۱۲). آد، گا: آن ديگرها. (۱۳). آد، گا: فاعلش را. [.....]

صفحه : ۱۸۵ كرده شود از آن توبه كنند. عطاء گفت: «لمم» عادت نفس باشد، گناهى كه مرد به عادت كرده باشد، و آن آن است كه رسول- عليه السلام- گفت: «۱» ما من مؤمن الّا و له ذنب يصيبه الفينة بعد الفينة، لا يفارقه حتى يفارق الدنيا»، يعنى السّاعة بعد السّاعة. سعيد مسيّب گفت«۲»: از جمله، حديث النّفس باشد و خطور]«۳» بالبال. محمّد بن الحنفيّه گفت: «لمم» هر چيزى باشد كه مردم به او همّت [۸۰- ر] كند«۴» از خير و شر، و دليل اينكه تأويل آن خبر است كه روايت كردند]«۵»: انّ للشيطان لمّة و للملك لمّة، و لمّة الشيطان الوسوسة و لمّة الملك الالهام، گفت: ديو را لمّه باشد و فرشته را لمّه، لمّه ديو وسوسه بود و لمّه فرشته الهام بود. حسين بن الفضل گفت: نظرى باشد بى قصد و آن مغفور بود از آن جا كه خبر آمد: النّظرة الاولى لكم و الثّانية عليكم نظر اوّل لمم باشد و دوم گناه، فرّاء گفت: صغيره باشد- و بيان كرديم كه [اصل]«۶» او من المّ به اذا نزل به، و منه إلمام الخيال، براى آن كه مقيم نباشد عاريتى و رهگزرى«۷» [بود]«۸»، قال الاعشى: المّ خيال من قتيلة بعد ما و هى حبلها من حبلنا فتصرّما و قال اخر: أنّى المّ بك الخيال يطوف و مطافه بك فكرة و شعوف و معنى آيت آن است كه خداى تعالى گفت: من محسنان را جزاى نيكوتر از آن كنم كه ايشان كرده باشند، و وصف كرد ايشان را گفت: ايشان آنان باشند كه از كباير و فواحش اجتناب كنند الّا لمم«۹»، و خلاصه معنيا و الّما گناهى كه از آن توبه ------------------------------- (۱). كا يالفينة. (۲). آج لمم هر چيزى باشد كه. (۳). آج: حظوظ. (۴). آج و ديگر نسخه بدلها: كنند. (۵). آج كه. (۸- ۶). اساس: ندارد، با توجّه به آج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). كذا در اساس، آج و ديگر نسخه بدلها: ره گذرى. (۹). كا: إلّا اللمم.

صفحه : ۱۸۶ كنند، يا صغيره، كه اگر چه توبه نكنند يا گناهى كرده«۱» شود ايشان را- نه بر وجه قصد به آزار خداى- كه آن مغفور باشد ايشان را«۲»، كه خداى تعالى واسع مغفرت است فراخ آمرزش است واسع الرّحمة«۳» است، نظيره قوله: وَ رَحمَتِي وَسِعَت كُلَّ شَيءٍ«۴»، گفت: خداى تو فراخ آمرزش است لمم را و بزرگ نيايد آمرزيدن گناهان و اگر چه بزرگ باشد، و گناه بنده اگر چه عظيم بود رحمت خداى از او بزرگتر است. از آن«۵» يكى از بزرگان«۶» گفت: الهى اگر همه عالم را بيامرزى مشتى خاك

آمرزیده باشی، گفت: اگر«۷» عالم را بسوزی مشتی خاک«۸» سوخته باشی، بر تو دشخوار«۹» نیست آمرزیدن [۸۰- پ] گناه. و در خبر است که حسن بن هانی«۱۰» ابو نواس را در خواب دیدند، گفتند«۱۱»: ما فعل اللّه بک خدای با تو چه کرد! گفت: غفر لی ببیتین قلتهما، گفت: مرا بیامرزید به دو بیت که گفته بودم. گفتند: آن بیتها چه بود! گفت: من انا عند اللّه حتّی اذا اذ نبت لا یغفر لی ذنبی العفو یرجی من بنی آدم فکیف لا- أرجوه من ربّی هُوَ أَعلَمُ بِکُم إِذ أَنشَأَکُم مِنَ الأَرضِ او عالمتر است از شما«۱۲» چون شما را از زمین بیافرید، یعنی پدر شما آدم را که اصل شما اوست، و گفتند: شما را از زمین آفرید از برای آن که نطفه مرد از غذایی«۱۳» است که آدمی خورد و آن همه از ------------------------------ (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: که کرده. (۲). آد، کا، گا إِنَّ رَبَّکَ واسِعُ المَغفِرَةِ (۳). آج، گا: واسع الرحمهٔ فراخ آمرزش آد: واسع المغفرهٔ فراخ آمرزش. (۴). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: «از آن؟ را ندارد. (۶). آد، گا: یکی از صالحان کا: یکی از جمله صالحان. [.....] (۷). آج و دیگر نسخه بدلها: باشی و اگر همه. (۸). آج، کا را. (۹). آد، گا: دشوار. (۱۰). آج گفت کا: حسن بن هانی را که معروف است به. (۱۱). کا: به او گفتند. (۱۲). آد، گا: به شما. (۱۳). آج و دیگر نسخه بدلها: اغذیه.

صفحه : ۱۸۷ زمین است، پس آدمی از نطفه است و نطفه از غذا و غذا از زمین. وَ إِذ أَنتُم أَجِنَّةٌ فِی بُطُونِ أُمَّهاتِکُم و چون شما جنین بودی«۱» در شکم مادر«۲». و جمع «جنین» أجنّه باشد، و جنین کودک باشد در شکم مادر برای آن که پوشیده باشد، من الجنّ و هو الستر. فَلا تُزَکُّوا أَنفُسَکُم خود را تزکیه مکنید و مدح مکنی«۳» و تنزیه ساحت خود به زبان خود مکنید«۴» اینکه قول عبد اللّه عباس است و مجاهد. کلبیّ گفت و مقاتل«۵»: جماعتی را عادت بود که طاعت خود«۶» باز گفتندی و به آن تبجّح کردندی«۷» که«۸» نماز و روزه و حجّ ما، خدای تعالی«۹» اینکه آیت فرستاد و گفت: خود را مستایی«۱۰»، و رسول- علیه السلام- گفت: إذا رأیتم المدّاحین فاحثوا فی وجوههم التّراب چون کسانی را بینی که«۱۱» خود را بستایند، خاک در روی ایشان پاشی.«۱۲» هُوَ أَعلَمُ بِمَنِ اتَّقی او عالمتر است به متّقیان که کیست که از معاصی بپرهیزد و به طاعت عمل کند«۱۳»، و آن عمل برای خدای کند، و اینکه قول از [۸۱- ر] امیر المؤمنین علی روایت کردند. أَ فَرَأَیتَ الَّذِی تَوَلّی، عبد اللّه عبّاس گفت و سدّی و کلبیّ و مسیّب بن شریک که: اینکه آیت«۱۴» در حقّ«۱۵» عثمان بن عفّان آمد که او عادت داشت که صدقه و نفقه نیکو کردی، برادری بود او را از جهت رضاع، نام او عبد اللّه بن سعد- ------------------------------ (۱). آج، کا، گا: بودید. (۲). آد: مادران. (۳). آج، کا: مکنید آد، گا: مدح خود مگویید. (۴). آد، کا، گا: مگویید. (۵). آد، کا، گا: کلبی و مقاتل گفتند. (۶). آد، گا را. (۷). آد، گا: افتخار کردندی. [.....] (۸). کا گفتندی. (۹). آد، گا خدای تعالی دانست که ایشان لاف می‌زنند و نظر تحقیق ندارند. (۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها: مستایید. (۱۱). آج، کا، گا: بینید که. (۱۲). آج و دیگر نسخه بدلها پاشید. (۱۳). آد، گا: به طاعت در آویزد. (۱۴). آج و دیگر نسخه بدلها: آیه. (۱۵). آج: آیه برای آد: آیه در شأن.

صفحه : ۱۸۸ بن ابی سرح، و او منافق بود، او را ملامت کرد بر آن دادن«۱»، گفت: چنین که تو می‌کنی زود باشد که دروش«۲» شوی و محتاج گردی«۳». عثمان گفت: من گناهان بسیار دارم«۴»، اینکه برای آن می‌کنم تا کفّارت گناهان من شود. او گفت: اینکه شتر که داری با رحل و آلت به من ده تا من جمله گناهان تو بر گیرم، شتر بدو داد و گواه برگرفت«۵» و دست از آن صدقه دادن بداشت، خدای تعالی اینکه فرستاد«۶»، گفت: أَ فَرَأَیتَ الَّذِی«۷» دیدی ای محمّد آن مرد که بگریخت و پشت به هزیمت داد روز احد.! وَ أَعطی قَلِیلًا و چیزی اندک داد به صاحبش«۸» عبد اللّه بن سعد«۹» یعنی آن شتر که بدو داد. وَ أَکدی، أی قطع خیره و عطاه، و آن خیر که می‌کرد باز گرفت، چون«۱۰» آیت آمد بر آن متأسّف شد و با سر خیر کردن رفت و اینکه خبر ابو اسحاق الثعلبی«۱۱» امام اصحاب الحدیث در تفسیر خود آورد. مجاهد گفت: و إبن زید: آیت در ولید مغیره«۱۲» آمد، و او رسول را متابعت نمودی در بعضی کارها، مشرکان او را منع کردند«۱۳»، او گفت: من از عذاب خدای می‌ترسم، اینکه«۱۴» کس گفت: چندینی«۱۵» از مالت به من ده تا من گناهان تو برگیرم. او با سر شرک شد و از آنچه گفته بود اندکی بداد و خیری که کردی پیش

از آن [۸۱- پ] باز گرفت، اینکه آیت در او«۱۶» فرود آمد. ---------------------------------- (۱). آد، گا: بر صدقه دادن. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: درویش. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها به خواستن. (۴). آد، گا و مظالم متراکم. (۵). آج، کا: بر او گرفت آد، گا: بر خود گرفت. (۶). آج، آد، گا و. [.....] (۷). آج، آد، گا تولّی. (۸). آد، گا یعنی. (۹). آد، گا: عبد اللّه بن سعد بن ابی سرح. (۱۰). آد، کا، گا اینکه. (۱۱). آد، کا، گا المفسر. (۱۲). آد، گا: ولید بن مغیره. (۱۳). آد، کا، گا: عیب کردند. (۱۴). آج، آد، گا: آن. (۱۵). کذا: در اساس، شاید «چند بیتی» کا: چندین گا: چیزی. (۱۶). آد، گا: در حقّ او.

صفحه : ۱۸۹ عطاء بن یسار گفت: آیت در مردی آمد که او برگی ساخته بود تا پیش رسول- علیه السلام- آید«۱»، یکی گفت«۲»: چه خواهی کردن! گفت: همانا از خیر او نصیبی یابم. گفت: اینکه که ساخته‌ای مرا ده و من جمله گناهان تو برگیرم، اینکه آیت فرود آمد در او. سدّی گفت: اینکه آیت در عاص بن وائل السهمّی آمد که او در بعضی کارها رسول را- علیه السلام- موافقت نمودی. محمّد بن کعب گفت: آیت در ابو جهل آمد که او گفت: «و اللّه ما نافرنا محمّدا الّا بمکارم الاخلاق اینکه آیت در او آمد. وَ أَعطی قَلِیلًا من العطاء و اکدی، بخل بالباقی، یعنی عطا اندک داد و به باقی بخل کرد و منع، و اصل «اکدی» من کدیهٔ الحافر باشد، که«۳» مرد چاه کن چاهی می‌کند سنگی عظیم پیش آید او را که نتواند بشکستن«۴» به آن فرو ماند آن سنگ را کدیه خوانند، و فعل از او اکدی باشد اذا بلغ الکدیهٔ فقطع الحفر و أیس من الماء. مؤرّج گفت: اکدی إذا منع الخیر، قال الحطیئهٔ: فاعطی قلیلا ثمّ اکدی بماله و من یبذل المعروف فی النّاس یحمد أ عِندَهُ عِلمُ الغَیبِ فَهُوَ یَری، آیت انکار است بر آن کس که او تحمّل گناه غیری خواست کرد«۵»، گفت: بنزدیک او علم غیب است که با او چه خواهند کرد«۶»، و او می‌بیند یعنی می‌داند که آنچه گفت«۷» از تحمّل گناه دیگری چنان است که او گفت. أَم لَم یُنَبَّأ بِما فِی صُحُفِ مُوسی یا او را خبر نداده‌اند از آنچه در صحیفه‌ها و اسفار و اجزای توریت موسی است و نیز«۸» صحف ابراهیم ---------------------------------- (۱). آد، کا، گا: یکی او را گفت. (۲). آد، گا: آورد. (۳). آد، گا گاه باشد که. (۴). آج، کا: شکست آد، گا: نتوان شکست. [.....] (۶). کا، گا: کردن. (۷- ۵). آج و دیگر نسخه بدلها: او گفت. (۸). آد، کا، گا در.

صفحه : ۱۹۰ - علیه السلام- که او وفا [۸۲- ر] کرد به عهدهای خدای تعالی«۱»، وفی و أوفی و وفّی ثلاث لغات بمعنی واحد. أَلّا تَزِرُ«۲» أَلّا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزرَ أُخری، ابراهیم- علیه السلام- را وصف کرد به وفّی. سعید جبیر و حسن و قتاده گفتند: وفّی، أی عمل بما امر به با آنچه او را فرمودند قیام کرد و رسالت خدای به خلق گزارد و از عهده«۹» تکالیف نبوّت برون«۱۰» آمد و به همه وفا کرد. ربیع گفت: به خواب که دید وفا کرد و پسر را قربان کرد. ابو العالیه گفت: ارکان اسلام بتمامی به جای آورد، و ذلک قوله تعالی: وَ إِذِ ابتَلی إِبراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ«۱۱» گفت: پیش از او کس نبود که او را امتحان کردند به دین [و]«۱۲» او سهام«۱۳» و شرایط آن بتمامی به جای آورد الّا ابراهیم- علیه السلام-. و توفیه و توفی تمام بدادن باشد، قال اللّه تعالی: ---------------------------------- (۱). آد، کا یقال. (۲). کذا در اساس، آج، آد، گا ضبط قرآن مجید: الّا تزر. (۳). آد، گا: و التّقدیر. (۴). آج دیگری آد، کا، گا: به گناه دیگری. (۵). آد، گا دیگر. (۶). کا: ظالمان. (۷). آد، گا چنان. (۸). آد، گا: و بدو فرود آورد کا: و بر او انزله کرد. (۹). اساس و آج: عهد، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها و معنی جمله تصحیح شد. (۱۰). آد، کا، گا: بیرون. (۱۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۲۴. [.....] (۱۲). آج، آد و کا که. (۱۳). آد: تمامی گا: تمام.

صفحه : ۱۹۱ لِیُوَفِّیَهُم أُجُورَهُم«۱». سفیان عیینه گفت: وفّی، یعنی«۲» ادای امانت کرد. ضحّاک گفت: مناسک حج بتمامی بگزارد. عطاء بن الیاس«۳» گفت: ابراهیم- علیه السلام- با خدای عهد کرد که هیچ چیز نخواهد از هیچ کس جز از خدای تعالی. چون او را به آتش انداختند، جبریل آمد به او گفت: هیچ حاجت داری! گفت: حاجت دارم«۴»، امّا الیک فلا امّا به تو ندارم خدای تعالی [۸۲- پ] به اینکه«۵» خصلت«۶» بر او ثنا گفت. حسین بن الفضل گفت: به قیام نمودن به خدمت میهمان«۷» وفا کرد تا او را ابو الأضیاف خواندند. ابو بکر ورّاق گفت: به شرط دعوی قیام نمود، خدای«۸» او را گفت: أَسلِم قالَ أَسلَمتُ لِرَبِّ العالَمِینَ«۹»، خدای

تعالی او را به صحّت دعوی مطالبت کرد، و امتحان کرد او را در نفس و فرزند و مال، او تن به نیران داد و فرزند به قربان، و مال به مهمان خدای تعالی او را وفادار خواند. و در تفسیر اینکه آیت از رسول- علیه السلام- دو قول روایت کردند: یکی آن که سهل بن عبد اللّه روایت کرد از پدرش از رسول- علیه السلام- گفت: خبر دهم شما را که خدای تعالی ابراهیم را وفادار چرا خواند! گفتند: بگو یا رسول اللّه گفت: هر بامداد و شبانگاه بگفتی: فسبحان اللّه حین تمسون و حین تصبحون، و له الحمد فی السموات و الارض و عشیا و حین تظهرون«۱۰»، و قولی دیگر آن است که ابو امامه روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: دانی«۱۱» تا خدای تعالی چرا ابراهیم را وفادار خواند! گفتند: خدای و پیغامبر عالمتر.«۱۲» گفت: برای آن که ---------------------------------- (۱). سوره فاطر (۳۵) آیه ۳۰. (۲). آج: أی. (۳). آج، آد، گا: عطاء بن السّایب. (۴). آد، کا، گا گفت. (۵). آد، گا: بدین. (۶). آد، گا: صدق. (۷). آج: مهمان کا، گا: مهمانان. (۸). آج تعالی. (۹). سوره بقره (۲) آیه ۱۳۱. (۱۰). سوره روم (۳۰) آیه ۱۷ و ۱۸. (۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها: دانید. (۱۲). آد، کا، گا است. [.....]

صفحه : ۱۹۲ او بامداد چهار رکعت نماز کردی. و در خبری دیگر هست که رسول- علیه السلام- گفت: خدای تعالی گفت یا بن آدم ای فرزند آدم؟ عاجز مباش از آن که بامداد چهار رکعت نماز کنی تا من تو را«۱» شرّ آن روز تا با اخر کفایت کنم. سعید جبیر خواند: «و فی» به تخفیف. امّا جامع میان اینکه آیت که: أَلّا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزرَ أُخری، و میان آیتی«۲» که: وَ لَیَحمِلُنَّ أَثقالَهُم وَ أَثقالًا مَعَ أَثقالِهِم«۳» آن است که اینکه آیت محکم است و محمول [بر]«۴» ظاهر خود، و آن آیت متأوّل«۵» است [۸۳- ر]، و آن آن است که آن آیت در ائمّه و دعاهٔ ضلالت«۶» آمد و گفت: [ایشان بار گناه خود برگیرند. و «أثقالا» یعنی بار گناه آنان که به دعای ایشان ضالّ شده باشند، یعنی مثل]«۷» آن نه عین آن، چنان که گفت- علیه السلام-: ۸«۹» من سنّ سنّهٔ سیّئهٔ فله وزرها و وزر من عمل [بها]« الی یوم القیمهٔ من غیر ان ینقص من وزره« شیء، و معنی آن است که: و مثل وزر من عمل بها. ابو ریثه«۱۰» گفت: کودک بودم با پدرم نزدیک رسول- علیه السلام- رفتم«۱۱». چون رسول- علیه السلام- را بدیدیم«۱۲»- و پیش از آن ندیده بودم او را- پدرم«۱۳» گفت: دانی تا«۱۴» اینکه کیست! گفتم: نه. گفت: اینکه رسول خداست، من بلرزیدم«۱۵» از آن گفتار و من پیش از آن گمان برده بودم که پیغامبر- علیه السلام- نه از جنس آدمیان باشد، چون مردی را دیدم از آدمیان«۱۶»، مویهای ---------------------------------- (۱). کا از. (۲). آج، کا: آن آیت. (۳). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۱۳. (۸- ۷- ۴). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). آج، کا: متناول. (۶). آد، کا، گا: با ضلال. (۹). آد: أجره. (۱۰). آد، کا، گا: ابو رشه. (۱۱). آج: رفتیم. (۱۲). آج، کا: بدیدم. (۱۳). آد، کا، گا مرا. (۱۴). آد، کا، گا: که. (۱۵). آد، گا: بترسیدم. (۱۶). آج و دیگر نسخه بدلها: دیدم آدمی. [.....]

صفحه : ۱۹۳ تمام«۱» داشت و اثر حنّاء بر او مانده بود، و دو جامه سبز پوشیده داشت. پدرم سلام کرد و بنشست و ساعتی حدیث می‌کردند. آنگه رسول- علیه السلام- پدرم را گفت: اینکه پسر تو است! گفت: آری«۲»، و ربّ الکعبهٔ حقّا«۳» اشهد به«۴». رسول اللّه عجب بماند از سوگند او و از شدّت شبه من به او. آنگه گفت: اما انّه لا یجنی علیك و لا تجنی علیه جنایت او بر تو ننهد و جنایت تو بر او ننهند، آنگه اینکه آیت بر خواند: أَلّا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزرَ أُخری. گفت: آنگاه نگاه کردم«۵» از میان کتف او مانند سلعه«۶» ای بود، پدرم گفت: یا رسول اللّه؟ من طب دانم، اگر فرمایی تا معالجه‌ای کنم اینکه را! گفت: نه، طبیب او آن است که آفرید«۷». وَ أَن لَیسَ لِلإِنسانِ إِلّا ما سَعی، و آن که نیست آدمی را الّا آنچه کرده است، یعنی جزا و ثواب و پاداشت«۸» آنچه کرده باشد. و مراد به «سعی» عمل است، و مثله قوله: إِنَّ سَعیَکُم لَشَتّی«۹». و اخباری که روایت کرده‌اند از آن که خدای تعالی فرزندان را به صلاح پدران به بهشت برد [۸۳- پ]. و گفتند: اینکه آیت منسوخ است بقوله: وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتهُم ذُرِّیَّتُهُم بِإِیمانٍ أَلحَقنا بِهِم ذُرِّیَّتَهُم«۱۰» درست نیست، برای آن که از میان اینکه دو آیت تنافی نیست و جمع میانشان درست است. و اخبار با آن که آحاد است محتمل است تأویلی را که مطابق اینکه آیت باشد، و آیت محکم است و اخبار بر جای خود. و اصحاب حدیث در اینکه

آیات«۱۱» اقوالی گفته‌اند نا معتمد، و قول معتمد آن است که رفت که ------------------------------ (۱). آد بر اندام. (۲). آد، گا: أی. (۳). اساس: حقّها، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). آد، گا آری به خدای کعبه و به حقیقت می‌دانم و سوگند می‌خورم. (۵). آد، کا، گا: کردیم. (۶). اساس، آج، کا: شعله، با توجه به آد، گا: تصحیح شد. (۷). آد، کا، گا شفا به دست اوست. (۸). کا: پاداش. (۹). سوره لیل (۹۲) آیه ۴. (۱۰). سوره طور (۵۲) آیه ۲۱. (۱۱). آج: آیه.

صفحه : ۱۹۴ هر دو آیت محکم است و محمول بر ظاهر خود«۱». و ثعلبی«۲» در تفسیرش«۳» بیاورد از ابو القاسم بن حبیب عن ابراهیم بن مضارب عن ابیه که او گفت: عبد اللّه بن طاهر والی خراسان«۴» حسین بن الفضل را بخواند و گفت: را سه آیت مشکل است در قرآن. گفت: و آن کدام است! گفت:«۵» قوله تعالی فی قصّهٔ إبن آدم فَأَصبَحَ مِنَ النّادِمِینَ«۶»، و رسول- علیه السلام- می‌گوید: النّدم توبهٔ چرا توبه او مقبول نیامد. دیگر قوله: وَ أَن لَیسَ لِلإِنسانِ إِلّا ما سَعی، پس اضعافا مضاعفهٔ«۷» چیست! دیگر قوله تعالی: کُلَّ یَومٍ هُوَ فِی شَأنٍ«۸» و او هر روز در شأنی و کاری است، و قول رسول- علیه السلام- که گفت: جفّ القلم بما أنت لاق، مناقض اینکه است که چون گفت: از همه کارها بپرداخت، هر روز چه کند اینکه مؤدّی باشد بابدا. حسین فضل«۹» جواب داد و گفت: امّا حدیث پسر آدم، بدان که اینکه امّت را خصایصی است که دگر امم را نبود«۱۰»، و جوابی دیگر گفته‌اند دگر«۱۱» مشایخ که: پشیمانی او بر قتل نبود، بر حمل بود و ندم بر حمل«۱۲» توبه نباشد از قتل، و جواب از آیت دوم که: وَ أَن لَیسَ لِلإِنسانِ إِلّا ما سَعی، اینکه عدل باشد، و اگر یکی را هزار جزا دهد فضل باشد [۸۴- ر]. و جواب از آیت سیم«۱۳» که گفت«۱۴»: هر روز در شأنی است به اوّل ابداء کرد و به دیگر احوال اعادت کند، گفت: عبد اللّه ------------------------------ (۱). آج است. (۲). آد، کا، گا: و ابو اسحاق ثعلبی. (۳). کا: تفسیر خود. [.....] (۴). آج بود. (۵). کا، گا یکی. (۶). سوره مائده (۵) آیه ۳۱. (۷). سوره آل عمران (۴) آیه ۱۳۰. (۸). سوره رحمن (۵۵) آیه ۲۹. (۹). آج و دیگر نسخه بدلها: حسین بن الفضل. (۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها: دیگر امّت را نبود. (۱۱). آد، گا: بعضی. (۱۲). کا، گا: بر آن حمل که او کرد. (۱۳). آج: سوم آد: سیوم. (۱۴). کا او.

صفحه : ۱۹۵ طاهر«۱» برخاست و بوسه بر سر او داد و خراج او مسبوغ«۲» کرد. و اینکه جوابها هیچ معتمد نیست و بوسه به زیان آورد«۳»، و نیز مستحقّ آن«۴» تا خراجی دیگر بر اخراجش«۵» بیفزایند«۶». امّا جواب مسأله اوّل آن است که: ندم مجرّد توبه نباشد تا قصد با او نبود، چون قصد با او بود«۷» و عزم با او مقارن باشد که لا یعود الی مثله فی المستقبل لقبحه باشد، اینکه ندم را نیز عزم«۸» توبه آنگه باشد«۹»، چون بر اینکه وجه نبود توبه نباشد. و امّا جواب مسأله دوم هم خطاست، برای آن که گفت: جزا دهد او را به فضل، و فضل واجب نبود و جزای او«۱۰» واجب بود و مستحق، و جواب صحیح از او آن است که: جز خدای نداند که بر«۱۱» فعلی که مکلّفی بکند بر وجه مأمور«۱۲» چه مقدار ثواب باشد او را، و مقادیر ثواب و عقاب جز خدای تعالی ندانند، و نه از آن است که«۱۳» به ادلّه و مقاییس استخراج توان کرد، از آن جاست که روا بود که زید طاعتی بکند بر وجهی او را یک ثواب بود بر آن، و عمر«۱۴» همان طاعت بکند صد جزا و«۱۵» ثواب را مستحق بود، لاختلاف الوجه ألذی یقعان علیه«۱۶». امّا جواب سیم«۱۷» هم خطاست برای آن که جفّ القلم بما انت لاق مراد ------------------------------ (۱). آج: عبد اللّه بن طاهر. (۲). آد، کا، گا: مسوّغ. (۳). کا: و بوسه عبد اللّه بدین سبب نه بر جای خود بود. [.....] (۴). کا بود. (۵). آج، آد، کا: خراجش. (۶). آد، کافر بیفزاید. (۷). آد، گا: قصد او توبه. (۸). آد: را با اینکه عزم. (۹). آج و دیگر نسخه بدلها و. (۱۰). کا، گا: و جزا. (۱۱). آد، کا، گا: بر هر. (۱۲). آد، کا، گا به. (۱۳). کا: نه از آن جمله است که گا: نه از آن قسم است. (۱۴). آج و همه نسخه بدلها: عمرو. (۱۵). آد، کا، گا: و صد چندان. (۱۶). کا: یتعلّق علیه. (۱۷). آج، کا: سوم. [.....]

صفحه : ۱۹۶ ایجاد نیست، مراد آن است که در ازل حکم کرد و بنوشت که در اوقات مستقبل به حسب مصلحت هر روز و هر ساعت چه خواهد کرد، آنکه به اوقات خود می‌کرد، و نه آن است که به ازل ایجاد کرد همه به یک بار چه خلاف اینکه معلوم

است، و اگر تسلیم کنیم«۱» که ایجاد کرد«۲» در وقت دوم اعادت موجود چگونه شاید کرد«۳» مگر [۸۴- پ] گوید«۴»: اوّل ایجاد کرد پس اعلام کرد و فانی کرد آنگه اعادت کرد، و اینکه باطل است عقلا و شرعا و اینکه خود در کلام او نیست. ابو بکر ورّاق گفت: إِلّا ما سَعی، یعنی الّا ما نوی الّا آنچه نیّت کرده باشد، بیانه قوله- علیه السلام-: یحشر النّاس علی نیّاتهم. و انّ سعیه سوف یری سعی او«۵» و عمل او و کردار او ببینند یعنی جزای عمل و سعی او پوشیده نماند. ثُمَّ یُجزاهُ الجَزاءَ الأَوفی آنگه او را جزا کنند و پاداشت«۶» دهند جزای تمامتر. یقال جزیته کذا و بکذا. قال«۷» الاخفش و انشد فی الجمع بینهما: ان اجز علقمهٔ بن سعید سعیه لم اجزه ببلاء یوم واحد وَ أَنَّ إِلی رَبِّکَ المُنتَهی و بازگشت و نهایت کارها به خداست تعالی. تا هر یک را«۸» به قدر استحقاق جزا دهد. و گفتند ابتداء منّت از اوست و نهایت آمال بدوست«۹» بعضی دگر گفتند نهایت فکرت با«۱۰» اوست چون بدو رسد برسد. بیانش«۱۱» قوله- علیه السلام: لا فکرهٔ فی الرب. و قوله- علیه السلام- اذا ---------------------------------- (۱).

آد، کا، گا: کنند. (۲). آد، گا در اوّل. (۳). کا: کردن. (۴). آد، گا: گویند. (۵). آج: «سعی او» را ندارد. (۶). آج، کا: پاداش. (۷). اساس، آد، کا، گا: قاله، با توجه به آج تصحیح شد. (۸). کا: هر یکی را. (۹). آج: بر اوست. (۱۰). آد، گا: تا. (۱۱). آد، گا: بیانه.

صفحه : ۱۹۷ اللهذکروا اللّه فانتهوا.} و شهر بن حوشب روایت کرد از ابو هریره که او گفت یک روز رسول- علیه السلام- در مسجد آمد و اصحاب را گفت: فیم انتم شما در چه کارید! گفتند: نتفکّر فی اللّه در خدای اندیشه می‌کنیم گفت: «۱»«۲» تفکّروا« فی الخلق و لا تتفکّروا فی الخالق فانّ التّفکر« لا یحیط به ، گفت تفکّر در خلق کنی در خدای تفکّر مکنی که فکرت به او نرسد. خدای تعالی هفت آسمان بیافرید ثخانت«۳» هر آسمانی پانصد ساله راه و از آسمانی تا آسمانی پانصد ساله راه، و هفت زمین همچنین. و در آسمان هفتم او را دریایی است عمقش چندان که از زیر هفت«۴» زمین [۸۴- پ] تا به بالای هفت«۵» آسمان«۶»، خدای را در آن دریا فرشته است«۷» که آن آب تا به کعبش«۸» بیش نیست. وَ أَنَّهُ هُوَ أَضحَکَ وَ أَبکی و او آن خداست که بخنداند و بگریاند، بعضی گفتند خنده و گریه حقیقی خواست. گفت آن را که خواهد از خلقان بخنداند آن را که خواهد بگریاند«۹»، به آن که اسبابش بکند و پدید آرد و فعل سبب و فاعل مسبّب باشد و سبب او سرور و حزن باشد چنان که گویند: اضحکنی«۱۰» فلان و ابکانی چو چو سببش بکند یا سببی که عند آن ضحک و بکاء حاصل آید. و اینکه مذهب حسین بصری است که«۱۱» خنده و گریه فعل خداست، و عطاء بن مسلم هم اینکه گفت که اضحک و ابکی ای، افرح و احزن. آنگه گفت: فرح ----------------- ------------- (۱). اساس، آج: تتفکّروا، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). آد، کا، گا: فانّ الفکر. (۳). آج: ضخامت آد، کا: منبری. [.....] (۵- ۴). آد، کا، گا: هفتام. (۶). آد، کا گا و. (۷). همه نسخه‌ها: فرشته‌ای است. (۸). آد، کا، گا: آبش تا به کعب. (۹). آد، کا، گا یعنی. (۱۰). اساس: اضحک، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). کا گفت.

صفحه : ۱۹۸ جلب«۱» خنده کند و حزب جلب«۲» گریه«۳» و اینکه [بر]«۴» اطلاق چنین نیست، آنچه از آن بتکلّف بود و بتذکّر سبب از جهت ما، فعل ما باشد. و آن آن است که از آن نهی کرد و به آن امر کرد، فی قوله: فَلیَضحَکُوا قَلِیلًا وَ لیَبکُوا کَثِیراً«۵»، و اگر هیچ وجه«۶» مقدور ما نبودی امر و نهی به او تعلّق نداشتی. حوالت«۷» اینکه فعل به او کرد فی قوله: أَ فَمِن هذَا الحَدِیثِ تَعجَبُونَ وَ تَضحَکُونَ وَ لا تَبکُونَ«۸»، و فی قوله: فَالیَومَ الَّذِینَ آمَنُوا مِنَ الکُفّارِ یَضحَکُونَ«۹»، و حقیقت خنده تفتّحی«۱۰» و گشادگی باشد در طرایق«۱۱» روی، عند«۱۲» عجبی که پدید آید یا سروری که در دل آید. و گریه جریان آب چشم بود بر روی از غمی که در دل پدید آید، و گفته [اند]«۱۳»: باشد که از فرط سرور گریه آید چنان که گفت«۱۴»: من السّرور بکاء امّا نوعی باشد از او که آدمی به آن ملجأ باشد و از خویشتن دفع نتواند [۸۵- پ] کردن«۱۵». و آن چنان بود که کاری عجیب بیند یا کلمه غریب از اینکه معنی بشنود خنده بر او غالب شود«۱۶» چنان که دفع نتواند کرد از خود و همچنین گریه چون سببی پدید آید و حزنی و مصیبتی به حزن«۱۷» مرد مالک نباشد که گریه دفع کند، گفتند آن را«۱۸» به خدای حوالت نشاید کردن«۱۹». و بعضی دگر گفتند اینکه --- ----------------------------------- (۲- ۱). آد، گا: جذب. (۳). کا: «فرح» خنده آرد و «حزن» گریه. (۴). اساس: ندارد،

از آج آورده شد. (۵). سوره توبه (۹) آیه ۸۲. (۶). آد، کا، گا: به هیچ وجه. (۷). آد، کا، گا: و نیز حواله. (۸). سوره نجم (۵۳) آیات ۶۰- ۵۹. [.....] (۹). سوره مطفّفین (۸۳) آیه ۳۴. (۱۰). آد، گا: تفتّح. (۱۱). کذا در اساس، کا آج: ظرایف آد، گا: طرایف. (۱۲). آد، کا، گا: نزد. (۱۳). اساس: ندارد آج: گفتند، از آد، افزوده شد. (۱۴). کا: چنان که شاعر گوید. (۱۵). آد، کا، گا: کرد. (۱۶). آد، گا: او را خنده آید. (۱۷). آج، کا: محزن. (۱۸). آد: او را. (۱۹). کا: شاید کردند گا: شاید کردن.

صفحه : ۱۹۹ اضافت با خدای تعالی مجاز است و مراد سبب است چنان که گفتیم. و شاعر گفت: ابکانی الدهر و یا ربّما اضحکنی الدّهر بما یرضی«۱» عایشه گفت سبب نزول آیت آن بود که رسول- علیه السلام- به قومی از صحابه بگزشت«۲» که ایشان می‌خندیدند. گفت: لو تعلمون ما اعلم لبکیتم کثیرا و لضحکتم قلیلا- اگر شما دانستی آنچه من دانم کم خندیدی و بسیار گریستی«۳». جبرئیل«۴» آمد و اینکه آیت آورد: وَ أَنَّهُ هُوَ أَضحَکَ وَ أَبکی، رسول باز پس آمد و«۵» آیت برایشان خواند و گفت: چهل گام نرفته بودم تا جبرئیل آمد و اینکه آیت آورد«۶». طاهر مقدّس را پرسیدند که [فرشتگان را خنده باشد! گفت: هر چه زیر عرشند تا خدای دوزخ بیافرید نخندیدند. عمر را پرسیدند که]«۷» اصحاب رسول خندیدی«۸»! گفت: ای«۹» و اللّه، و لکن ایمان در دل ایشان استوارتر بود از کوههای رواسی. مجاهد گفت: معنی آیت آن است که اهل بهشت را در بهشت بخنداند و اهل دوزخ را در دوزخ بگریاند. ضحّاک گفت: بگریاند ابر را به باران و بخنداند باغ را به بهاران. و اینکه قول از امیر المؤمنین روایت کردند که جهودی او را پرسید از اینکه آیت و گفت: خندانیدن و گریانیدن نه فعل«۱۰» حکیمان باشد فعل سفیهان باشد«۱۱». او جواب چنین داد. شاعر گفت در اینکه معنی: کلّ یوم عن اقحوان جدید تضحک الارض [من]«۱۲» بکاء السماء [۶۸- ر] ------------------------------- (۱). آد، گا: بما یرزیا. (۲). کا صدّدیقه. (۳). همه نسخه بدلها: بگذشت. [.....] (۴). آج، آد: سام بن عبد اللّه کا: بسام بن عبد اللّه. (۵). آد، کا، گا اینکه. (۶). آد، گا، قرطبی (۱۷/ ۱۱۷): ما به. (۷). اساس: افتادگی دارد، از آج افزوده شد. (۸). آد: گرداند. (۹). آج: آری. (۱۰). آج، آد: گرداند. (۱۱). آد، گا: شود. (۱۲). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

صفحه : ۲۰۰ و هم اینکه معنی به عبارتی دیگر گفتند که: ابکی السحاب بالامطار و اضحک الاشجار بالانوار. و ذو النّون مصری گفت: دلهای عارفان بخندانید به آفتاب معرفت و دلهای کافران بگریانید به کفر و نکرت. سهل گفت: مطیع را به رحمت بخندانید«۱» و عاصی را به سخط بگریانید«۲». محمّد بن علی ترمذی«۳» گفت: مؤمن را در آخرت بخنداند و در دنیا بگریاند. بسّام عبد اللّه«۴» گفت: دندانشان بخندانید و دلهاشان بگریانید، و انشد: السنّ یضحک و الاحشاء تحترق و انّما ضحکها زور و مخترق«۵» یا ربّ باک بعین لا دموع لها و ربّ ضاحک سنّ ماله«۶» رمق«۷» وَ أَنَّهُ هُوَ أَماتَ وَ أَحیا و او آن خداست که بمیراند و زنده کند«۸»، بمیراند در دنیا و زنده کند در آخرت«۹» و گفتند معنی آن است که: پدران را بمیراند و پسران را زنده کند«۱۰» و اینکه بیت را بر اینکه تفسیر دادند: قد ارانی الشباب الروح فی بدنی «۱۱» ای، ولدی و گفتند: امات النطفهٔ و احیا النسمهٔ نطفه بمیرانید«۱۲» و خلق را از او زنده آفرید«۱۳» و گفتند: کافران را به نکرت بمیرانید و مؤمن را به معرفت زنده کرد«۱۴» [قال اللّه تعالی: أَ وَ مَن کانَ مَیتاً فَأَحیَیناهُ«۱۵»، بعضی دگر گفتند: امات عن ------------------------------- (۱). آد، کا، گا: بخنداند. (۲). آد، کا: بگریاند آد، عاصی را به سخط و شقاوت بگریاند. (۳). همه نسخه‌ها: ترمدی. (۴). آج، آد: سام بن عبد اللّه کا: بسام بن عبد اللّه. گا: هشام بن عبد اللّه. (۵). آد، گا: مختلق، ایضا قرطبی (۱۷/ ۱۱۷): مختلق. [.....] (۶). آد، گا و تفسیر قرطبی (۱۷/ ۱۱۷): ما به. (۷). چاپ شعرانی (۱۰/ ۳۵۷): رهق. (۸). کا: گرداند. (۹). آد، گا: عقبی کا: قیامت. (۱۰). آج، آد: گرداند. (۱۱). آد، کا، گا و قدارانی المشیب الروح فی بدلی، به عنوان مصرع دوم بیت. (۱۲). کا، گا: بمیراند. (۱۳). آد، گا: زنده کند. (۱۴). آد، گا: برحمت زنده کند. (۱۵). سوره انعام (۶) آیه ۱۲۲.

صفحه : ۲۰۱ ذکره و احیی بذکره گروهی را از یاد کرد خود بمیراند به خذلان و گروهی را به یاد کرد خود زنده گرداند]«۱» به توفیق إبن عطا گفت: امات بعدله و احیی بفضله، به عدل بمیرانید و به فضل زنده کرد. و قیل: امات بالمنع و الحرمان و احیی بالجود

و الاحسان. وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوجَینِ الذَّکَرَ وَ الأُنثی و آنچه آفرید از حیوانات دو دو آفرید جفت جفت نر و ماده، برای تناسل تا«۲» منقطع نشود و جهان آبادان می‌باشد چندان که او می‌خواهد مِن نُطفَةٍ از اینکه آب پشت إِذا تُمنی، ای تصب فی الرحم چون در رحم ماده ریخته شود. یقال منی الرّجل [۸۶- پ] و امنی و اینکه قول ضحّاک است و عطا و دیگران«۳» گفتند: تمنی، ای تقدر. یقال: منیت الشیء اذا قدرته. و قال: حتّی تبیّن ما یمنی لک المانی«۴»، ای یقدر لک القادر. و مرگ را از اینکه جهت متیّت خوانند که بر آدمی مقدّر است. وَ أَنَّ عَلَیهِ النَّشأَةَ الأُخری، و بر اوست باز آفریدن دیگر، یعنی اعادت و بعث و نشور و آن که خلق را زنده کند پس از مرگ. وَ أَنَّهُ هُوَ أَغنی وَ أَقنی، و ابو صالح گفت: خلقان را توانگر«۵» کرد«۶» به مال. وَ أَقنی قنیه بداد ایشان را و آن سرمایه است«۷»، ضحّاک گفت: توانگر«۸» بکرد به زر و سیم و قنیهٔ داد به چهار پای از گاو و گوسپند«۹» و شتر«۱۰». مجاهد و حسن و قتاده گفتند: اقنی معنی آن است که تو را خدمتکاران پدید کرد. ------------------------------- (۱). اساس، و آج: افتادگی دارد، از آد، افزوده شد. (۲). آد، گا نسل. (۳). آد، گا مفسران. (۴). در تفسیر قرطبی (۱۷/ ۱۱۸) به صورت مصراعی آورده است از ابو قلابه هذلی تا با اینکه بیان که قال الشاعر: حتّی تلقی ما یمنی لک المانی. [.....] (۸- ۵). گا: همه نسخه بدلها: توانگر. (۶). کا: گرداند. (۷). آد، گا: باشد. (۹). همه نسخه بدلها: گوسفند. (۱۰). کا: اشتر.

صفحه : ۲۰۲ عبد اللّه عبّاس گفت: اقنی، ای ارضی بما اعطی تو را به آنچه داد راضی کرد. حضرمیّ گفت: اغنی نفسه و اقنی الخلایق الیه، گفت خود را بی نیاز داشت از خلقان و خلقان را به خود محتاج کرد. إبن زید گفت: اغنی مال بسیار داد و اقنی، مال اندک داد. اخفش گفت: اقنی، افقر«۱». إبن کیسان گفت: اقنی، و اولد فرزند داد تو را. وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعری، گفتند: «شعری» کوکبی است به دنبال «ثریّا» آن را «مرزم» خوانند. و گفتند: مرزم دگر است و شعری دگر. شعری دو«۲» است: یکی را عبور خوانند برای آن که «مجرّه» را عبره کند«۳» و یکی«۴» غمیصا و آن تصغیر غمصاء بود من الغمص و هو الرّمص، چنان روشن نیست پنداری از ده«۵» در چشم دارد. و عرب گفتند:- در خرافاتی که هست ایشان را- که سهیل و شعری به یک جای مجتمع بودند سهیل به نجد آمد [۸۷- پ] یمانی«۶» شعری العبور از قفا«۷» بیامد مجرّه را عبر کرد و غمیصا باستاد و بر فراق می گریست«۸» تا چشمش ژفگن شد. یکی را برای اینکه عبور خواندند و یکی را غمیصا. و مراد اینکه جا شعری العبور است که خزاعه آن را پرستیدندی. و اوّل کس که اینکه کرد یکی بود از اشراف ایشان او را ابو کبشه عبد الشّعری العبور گفتند«۹». او گفت اینکه را برای آن می‌پرستم که همه ستارگان فلک به عرض برند«۱۰» و او به طول«۱۱» چون رسول- علیه السلام- بیامد عرب او را «ابو کثیر» خواندند اعنی رسول- علیه السلام- برای مخالفت ایشان را چنان که ابو کبشه مخالفت کرد ایشان را در عبادت شعری. ------------------------------- (۱). آج: اقصر. (۲). آد، گا کوکب. (۳). آد: عبور کا: بگذشته است. (۴). همه نسخه بدلها را. (۵). کذا در اساس و آج آد، کا، گا: کژه. (۶). کذا: در اساس و آج آد، گا، گا شد. (۷). آد، کا، گا او. (۸). آد، کا، گا سهیل. (۹). آد، کا، گا: گفتندی. [.....] (۱۰). اساس: براند، با توجّه به آج تصحیح شد. (۱۱). آد، گا: بر طول.

صفحه : ۲۰۳ وَ أَنَّهُ أَهلَکَ عاداً الأُولی و او عاد اوّل را هلاک کرد که قوم هود بودند. و مدنیان ابو عمرو و یعقوب خواندند: عاد لولی«۱» مدرّج مدغم، و نافع «واو» به همزه خواند به روایت سوسی«۲» و قالون عن طریق الحلوانیّ و لفظ چنین بود که عاد لُؤلی، چنان که گویند: قم لان«۳» یعنون، قم الآن و ضمّ لثنین یعنون ضمّ الاثنین. وَ ثَمُودَ فَما أَبقی و ثمود را، که قوم صالح بودند، نیز رها نکرد. وَ قَومَ نُوحٍ مِن قَبلُ یعنی اهلک ایضا قوم نوح من قبل و قوم نوح را هلاک کرد پیش از آن«۴» که ایشان ظالمتر و طاغی‌تر بودند. وَ المُؤتَفِکَةَ أَهوی، و زمین منقلبه را فرود برد به زمین یعنی شارستانهای«۵» قوم لوط را و آن چهار شهرستان بود: صوانیم«۶» و داد و ما«۷» و عامورا و سدوم«۸» و گفتند جبریل بر زمین انداخت پس از آن که به آسمان برد«۹». فَغَشّاها ما غَشّی به او رسانید آنچه رسانید از سنگ باران که بر او کرد. فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکَ تَتَماری به کدام نعمتهای خدایت شک می کنی و جدل می کنی [۸- پ]! هذا نَذِیرٌ، اشارت است به رسول- علیه السلام- گفت اینکه پیغامبری است از پیغامبران«۱۰» پیشین یعنی چون پیغامبران پیشین او را به

شما فرستاده‌اند چنان که ایشان را به آنان فرستادند. چنان که گویند: فلان واحد من النّاس و واحد من بنی آدم. ابو مالک گفت معنی آن است که: اینکه قرآن وعظ و انذاری است از آنچه ------------------------------ (۱). اساس: عاد الاولی، با توجّه به آد تصحیح شد. (۲). اساس: مسیتی، با توجّه به ضبط مأخذ معتبر تصحیح شد کا: میشئی. (۳). آج: الان. (۴). آد، کا، گا إِنَّهُم کانُوا هُم أَظلَمَ وَ أَطغی (۵). همه نسخه بدلها: شهرستانها. (۶). کا، گا: صوایم. (۷). آد، گا: دادنا کا: دار ما. (۸). آد، کا، گا: سدر. (۹). آد، گا: پس از آن که جبرئیل به آسمان برد به زمین انداخت. (۱۰). همه نسخه‌ها: پیغمبری است از پیغمبران.

صفحه : ۲۰۴ در صحف ابراهیم و موسی«۱». أَزِفَتِ الآزِفَةُ، یعنی قیامت نزدیک رسید و آن را جز خدای تعالی کاشف نیست و مظهر و آشکارا کننده و «ها» برای مبالغت است کقولهم رجل راویهٔ للشّعر و نسّابهٔ و علّامهٔ. قتاده گفت: معنی آن است که جز خدای ردّ آن«۲» نتواند کردن. و قیل کاشفهٔ، ای کشف یعنی کشف آن به خدای است«۳» و اینکه اسم فاعل است به معنی مصدر و «ها» در او چنان است که در مصادر آید کالعافیه و الباقیهٔ و الدّاهیهٔ. آنگه مشرکان عرب را گفت: أَ فَمِن هذَا الحَدِیثِ تَعجَبُونَ از اینکه حدیث عجب می‌داری«۴»! یعنی از اینکه قرآن و از او می‌خندی«۵» و بر او افسوس می‌کنی«۶» و نمی‌گریی«۷» عند«۸» قراءت و سماع آن. وَ أَنتُم سامِدُونَ، ای غافلون ساهون و شما از آن غافلی«۹» و ساهی. یقال دعنا من سمودک، ای لهوک. و اینکه«۱۰» روایت عوفی و والبی است از عبد اللّه عبّاس، عکرمه گفت: سامدون، ای مغنّون، عند«۱۱» سماع قرآن غنا گفتندی به اشعار تا مردم را منع کنند«۱۲» از سماع آن«۱۳». گفت: اینکه لغت اهل یمن است یقال: اسمد له. ای تغنّ. کلبی گفت: سامد حزین باشد به زبان اهل طیّ و اهل یمن گفتند: لاهی باشد. ضحّاک گفت: سامد اشر و بطر باشد. عبد اللّه عبّاس گفت: شامخین [۸۸- ر] بانوفهم، به رسول- علیه السلام- بگزشتندی«۱۴» تکبّرکنان، مجاهد گفت: غضابا«۱۵» خشم زده و اعراض کنند. ------------------------------ (۱). آج علیهم السلام است. (۲). آد، گا: آن را دارد. [.....] (۳). همه نسخه‌ها: به خدای تعلق دارد. (۴). آج همه نسخه بدلها: می‌دارید. (۵). همه نسخه بدلها: می‌خندید. (۶). آج، آد، گا: می‌کنید کا: می‌دارید. (۷). همه نسخه بدلها: نمی‌گریید. (۸). آد، کا: نزد. (۹). آج: غافلانید دیگر نسخه بدلها: غافلید. (۱۰). آد، گا قراءت. و. (۱۱). آد، کا، گا: نزد. (۱۲). کا: منع کردندی. (۱۳). آد، کا، گا: قرآن و. (۱۴). همه نسخه بدلها: بگذشتندی. (۱۵). اساس: غضبانا، با توجّه کا، گا تصحیح شد.

صفحه : ۲۰۵ ابو سلمه گفت: از ابو هریره که: چون«۱» آیت فرود آمد اهل صفّه بگریستند«۲». رسول- علیه السلام- گفت: به دوزخ نشود«۳» آن که«۴» از ترس خدای بگرید و به بهشت نشود«۵» آن که بر معصیت مصرّ باشد و اگر شما گناه نکنی خدای قومی را بیارد«۶» که گناه کنند تا ایشان را بیامرزد و به بهشت برد. مردی صحابی روایت کند، نام او حازم«۷»، گفت: جبرئیل- علیه السلام- بنزد«۸» رسول- علیه السلام- آمد، و مردی بنزدیک«۹» رسول- علیه السلام- می‌گریست، جبرئیل گفت: اینکه کیست که می‌گرید! گفت: فلان است. جبرئیل- علیه السلام- گفت: هر چیزی«۱۰» از اعمال بنی آدم بسنجند«۱۱» الّا گریه که خدای تعالی به یک اشک دریاهای پر آتش بنشاند. عبد اللّه بن سایب گفت: سعد بن ابی وقّاص به شهر ما آمد پس از آن که نابینا شده بود. من به سلام او شدم پرسید مرا گفت: تو کیستی! من نسب خود بگفتم«۱۲». گفت: یابن اخ من شنیده‌ام که آواز تو به قرآن خوش است«۱۳» و من از رسول- علیه السلام- شنیدم«۱۴» که اینکه قرآن محزن«۱۵» فرود آمد چون قرآن خوانی بگریی یا «۱۶» بطبع اظهار گریه کنی بتکلّف«۱۷». ------------------------------ (۱). همه نسخه بدلها اینکه. [.....] (۲). آد، گا تا آوازشان بلند شد. رسول- صلی اللّه علیه و آله هم بگریست. آنگاه صحابه همه بگریستند کا تا آواز ایشان به گریه بلند شد رسول نیز بگریست و صحابه نیز بگریست. (۵- ۳). آد، گا: نرود. (۴). آد: هر که. (۶). کا: تا. (۷). آد، گا: مردی از صحابه، نام او حازم. (۸). آد، کا، گا: بنزدیک. (۱۰). آد، گا: در خدمت. (۹). کا را. (۱۱). آج، آد، کا: بر سنجند. (۱۲). آد، گا: گفتم فلانم پسر فلان. (۱۳). آد، گا: که تو قرآن را به آواز خوش خوانی. (۱۴). گا: شنیده‌ام. (۱۵). آد، کا، گا: محزون. (۱۶). کا: و اگر نگریید. [.....] (۱۷). آد، گا: و اگر در اندرون سوزی ندارید به ظاهر اظهار گریه کنید بتکلف.

صفحه : ۲۰۶ ابو الخلیل«۱» گفت: تا اینکه آیت آمد رسول را- علیه السلام- خندان ندید [ند]«۲». فَاسجُدُوا لِلّهِ وَ اعبُدُوا، سجده کنی خـدای را و بپرستی او را. مـذهب اهل البیت آن است که اینکه سـجده فریضه است برای آن که امر کرد خدای به او باطلاق و ظاهر امر خدای تعالی«۳» اقتضای وجوب کنـد و نیز اجماع اهل بیت است. عکرمه گفت از عبد اللّه عبّاس که رسول- علیه السـلام- اینکه سوره در مسجد بخواند«۴» و سـجده کرد و اخبار در اینکه معنی بسیار آمد و اینکه سوره از عزائم اربع است که جنب را [۸۸- پ] و حائض را حرام باشـد خواندن برای سـجده«۵». ------------------------------ (۱). اساس: نقطه نـدارد، آج: ابو الجلیل. (۲). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۳). آد، گا: و امر او تعالی. (۴). آد، کا، گا مسلمانان و مشرکان سجده کردند و جنّ و انس نیز سـجده کردند به سجده رسول- صلی اللّه علیه و آله- و عمر خطاب هین سوره بخواند. (۵). آد، گا: که جنب و حائض را حرام است خواندن آن جهت آن که جنب و پلید را سجده

جایز نیست.

صفحه : ۲۰۷

سورهٔ القمر

بـدان که اینکه سورت مکّی است و پنجاه و پنـج آیت است و سـیصد و چهل و دو کلمت است و هزار و چهار صـد و بیست حرف است«۱». روایت است از«۲» زرّ حـبیش از ابیّ کعب که«۳» رسول- علیه السـلام- گفت: هر که او سورهٔ القمر بخوانـد«۴» به هر غبّی یعنی یک روز خوانـد و یک روز نخوانـد«۵»، روز قیـامت برخیزد روی او چون مـاه«۶» باشـد، و هر که هر شب بخوانـد روز قیـامت می‌آید و روی او تابنده بود بر روی همه خلقان«۷».

[سوره القمر (۵۴): آیات ۱ تا ۵۵]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ اقتَرَبَتِ السّاعَهُ وَ انشَقَّ القَمَرُ (۱) وَ إِن یَرَوا آیَهً یُعرِضُوا وَ یَقُولُوا سِحرٌ مُستَمِرٌّ (۲) وَ کَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهواءَهُم وَ کُلُّ أَمرٍ مُستَقِرٌّ (۳) وَ لَقَد جاءَهُم مِنَ الأَنباءِ ما فِیهِ مُزدَجَرٌ (۴) حِکمَهٌ بالِغَهٌ فَما تُغنِ النُّذُرُ (۵) فَتَوَلَّ عَنهُم یَومَ یَدعُ الدّاعِ إِلی شَیءٍ نُکُرٍ (۶) خُشَّعاً أَبصارُهُم یَخرُجُونَ مِنَ الأَجداثِ کَأَنَّهُم جَرادٌ مُنتَشِرٌ (۷) مُهطِعِینَ إِلَی الدّاعِ یَقُولُ الکافِرُونَ هذا یَومٌ عَسِرٌ (۸) کَذَّبَت قَبلَهُم قَومُ نُوحٍ فَکَذَّبُوا عَبدَنا وَ قالُوا مَجنُونٌ وَ ازدُجِرَ (۹) فَدَعا رَبَّهُ أَنِّی مَغلُوبٌ فَانتَصِر (۱۰) فَفَتَحنا أَبوابَ السَّماءِ بِماءٍ مُنهَمِرٍ (۱۱) وَ فَجَّرنَا الأَرضَ عُیُوناً فَالتَقَی الماءُ عَلی أَمرٍ قَد قُدِرَ (۱۲) وَ حَمَلناهُ عَلی ذاتِ أَلواحٍ وَ دُسُرٍ (۱۳) تَجرِی بِأَعیُنِنا جَزاءً لِمَن کانَ کُفِرَ (۱۴) وَ لَقَد تَرَکناها آیَهً فَهَل مِن مُدَّکِرٍ (۱۵) فَکَیفَ کانَ عَذابِی وَ نُذُرِ (۱۶) وَ لَقَد یَسَّرنَا القُرآنَ لِلذِّکرِ فَهَل مِن مُدَّکِرٍ (۱۷) کَذَّبَت عادٌ فَکَیفَ کانَ عَذابِی وَ نُذُرِ (۱۸) إِنّا أَرسَلنا عَلَیهِم رِیحاً صَرصَراً فِی یَومِ نَحسٍ مُستَمِرٍّ (۱۹) تَنزِعُ النّاسَ کَأَنَّهُم أَعجازُ نَخلٍ مُنقَعِرٍ (۲۰) فَکَیفَ کانَ عَذابِی وَ نُذُرِ (۲۱) وَ لَقَد یَسَّرنَا القُرآنَ لِلذِّکرِ فَهَل مِن مُدَّکِرٍ (۲۲) کَذَّبَت ثَمُودُ بِالنُّذُرِ (۲۳) فَقالُوا أَ بَشَراً مِنّا واحِداً نَتَّبِعُهُ إِنّا إِذاً لَفِی ضَلالٍ وَ سُعُرٍ (۲۴) أَ أُلقِیَ الذِّکرُ عَلَیهِ مِن بَینِنا بَل هُوَ کَذّابٌ أَشِرٌ (۲۵) سَیَعلَمُونَ غَداً مَنِ الکَذّابُ الأَشِرُ (۲۶) إِنّا مُرسِلُوا النّاقَهِ فِتنَهً لَهُم فَارتَقِبهُم وَ اصطَبِر (۲۷) وَ نَبِّئهُم أَنَّ الماءَ قِسمَهٌ بَینَهُم کُلُّ شِربٍ مُحتَضَرٌ (۲۸) فَنادَوا صاحِبَهُم فَتَعاطی فَعَقَرَ (۲۹) فَکَیفَ کانَ عَذابِی وَ نُذُرِ (۳۰) إِنّا أَرسَلنا عَلَیهِم صَیحَهً واحِدَهً فَکانُوا کَهَشِیمِ المُحتَظِرِ (۳۱) وَ لَقَد یَسَّرنَا القُرآنَ لِلذِّکرِ فَهَل مِن مُدَّکِرٍ (۳۲) کَذَّبَت قَومُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ (۳۳) إِنّا أَرسَلنا عَلَیهِم حاصِباً إِلّا آلَ لُوطٍ نَجَّیناهُم بِسَحَرٍ (۳۴) نِعمَهً مِن عِندِنا کَذلِکَ نَجزِی مَن شَکَرَ (۳۵) وَ لَقَد

أَنذَرَهُم بَطشَتَنا فَتَمارَوا بِالنُّذُرِ (۳۶) وَ لَقَد راوَدُوهُ عَن ضَيفِهِ فَطَمَسنا أَعيُنَهُم فَذُوقُوا عَذابِي وَ نُذُرِ (۳۷) وَ لَقَد صَبَّحَهُم بُكرَةً عَذابٌ مُستَقِرٌّ (۳۸) فَذُوقُوا عَذابِي وَ نُذُرِ (۳۹) وَ لَقَد يَسَّرنَا القُرآنَ لِلذِّكرِ فَهَل مِن مُدَّكِرٍ (۴۰) وَ لَقَد جاءَ آلَ فِرعَونَ النُّذُرُ (۴۱) كَذَّبُوا بِآياتِنا كُلِّها فَأَخَذناهُم أَخذَ عَزِيزٍ مُقتَدِرٍ (۴۲) أَ كُفّارُكُم خَيرٌ مِن أُولئِكُم أَم لَكُم بَراءَةٌ فِي الزُّبُرِ (۴۳) أَم يَقُولُونَ نَحنُ جَمِيعٌ مُنتَصِرٌ (۴۴) سَيُهزَمُ الجَمعُ وَ يُوَلُّونَ الدُّبُرَ (۴۵) بَلِ السّاعَةُ مَوعِدُهُم وَ السّاعَةُ أَدهى وَ أَمَرُّ (۴۶) إِنَّ المُجرِمِينَ فِي ضَلالٍ وَ سُعُرٍ (۴۷) يَومَ يُسحَبُونَ فِي النّارِ عَلى وُجُوهِهِم ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ (۴۸) إِنّا كُلَّ شَيءٍ خَلَقناهُ بِقَدَرٍ (۴۹) وَ ما أَمرُنا إِلّا واحِدَةٌ كَلَمحٍ بِالبَصَرِ (۵۰) وَ لَقَد أَهلَكنا أَشياعَكُم فَهَل مِن مُدَّكِرٍ (۵۱) وَ كُلُّ شَيءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ (۵۲) وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُستَطَرٌ (۵۳) إِنَّ المُتَّقِينَ فِي جَنّاتٍ وَ نَهَرٍ (۵۴) فِي مَقعَدِ صِدقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُقتَدِرٍ (۵۵)

[ترجمه]

نزديك رسيد قيامت و شكافته شود ماه. و اگر ببينند علامتى برگردند و گويند جادوى چه توان«۸». ------------------------------------ (۱). آج، آد، گا و. (۲). كا: روايت كرد. (۳). آد، گا: از. (۴). كا: برخواند. (۵). كا: روز بخواند و يک روز نه. (۶). آد، گا شب چهارده. (۷). كا: تابنده بود از ميان خلقان. (۸). كذا: در اساس آج: بر آن. [.....]

صفحه : ۲۰۸ و دروغ دارند و دنبال هواى خود شوند و هر كارى گرفته. آمد به ايشان از خبرها آنچه در او زجرى باشد. حكمتى است رسيده چه سود دارد ترسانندگان. برگرد از ايشان آن روز كه خواند خواننده به هر چيزى منكر. ذليل ترسان چشمهاى ايشان برون مى‌آيند از گورها پندارى كه ايشان ملخ‌اند پراگنده. شتابند به خواننده«۱» گويند كافران اينكه روزى است دشوار. دروغ داشتند«۲» پيش او گروه نوح و به دروغ داشتند بنده ما را و گفتند ديوانه است و باز زدند او را. بخواند خداى را كه من غلبه كرده شده‌ام كينه«۳» بكش. باز گشاديم درهاى آسمان به آبى ريزنده. و بگشاديم زمين را چشمه‌ها«۴» به هم رسيد آب بر كارى انداخته. ------------------------------------ (۱). اساس گوينده، كه زائد مى‌نمود. (۲). اساس: داشتن با توجّه به آج تصحيح شد. (۳). آج: كينه‌ام. (۴). اساس، آج: چشمها/ چشمه‌ها.

صفحه : ۲۰۹ و نهاديم«۱» او را بر خداوندان لوحها و ميخها. [۸۹- پ] مى‌رود به چشم ما پاداشت آن كس كه بدو كافر شدند. و دست بداشتيم علامتى، هست ياد كننده! چگونه بود عذاب من و ترسانيدن. آسان كرديم قرآن براى ياد كردنى، هست ياد كننده! دروغ داشتند قوم هود، چگونه بود عذاب من و بيم كن من«۲». ما بفرستاديم بر ايشان بادى سرد در روزى نحس رونده. بر مى‌كند مردمان را، گوييا كه ايشان كونهاى درخت كنده‌اند. چگونه بود عذاب من و بيم كن«۳» من. آسان كرديم«۴» قرآن براى ياد كردى«۵»، هست ياد كننده«۶»! دروغ داشتند«۷» ثمود پيغامبر را«۸». ------------------------------------ (۱). آج: برنهاديم. (۳- ۲). آج: و ترسانيدن. (۴). اساس: آسان كردند، با توجّه به ترجمه در همين صفحه تصحيح شد آج: آسان كردن. (۵). آج: ياد كردنى. (۶). آج: هست كه كنند. (۷). آج قوم. (۸). آج: پيغمبر آنرا.

صفحه : ۲۱۰ گفتند آدمى از ما يكى پسروى«۱» كنيم او را ما پس در گمراهى باشيم و دوزخ. بر فكندند وحى بر او از ميان ما! بل او دروغزنى است [بطر گرفته]«۲». بدانند«۳» فردا«۴» كيست دروغزن [بطر كننده]«۵»! ما فرستنده شتريم«۶» به آزمايش ايشان را، نگاه دار ايشان را و شكيبايى كن. و خبر ده ايشان را كه آب بخشيده است ميان ايشان هر نصيبى به حاضر كرده. آواز دادند صاحبشان را تعاطى كرد، پى بكرد. [چگونه بود عذاب من و ترسانيدن من]«۷». ما بفرستاديم برايشان آوازى [تنها]«۸» بودند چون گياه پوسيده«۹». و آسان بكرديم قرآن را براى ياد كردنى هست ياد كننده.! دروغ داشتند گروه لوط پيغامبران را. ما بفرستاديم برايشان بادى سخت الّا آل لوط را كه برهانيديم به شبگير. ------------------------------------ (۱). آج: پيروى. (۷- ۲). اساس: ندارد، با توجّه به آج افزوده شد. (۵- ۳). اساس: بدانند آل با توجّه به آج تصحيح شد. [.....] (۴). آج كه. (۶). آج:

فرستاده‌ایم شتر. (۹- ۸). آج حظیره گوسپند.

صفحه : ۲۱۱ نعمتی از نزدیک ما، همچنین پاداشت دهیم آن را که شکر کرد. ترسانید ایشان را گرفتن ما، شک کردند پیغامبران را. [۹۰- پ] و کید کردند با او از مهمانش، اثر ببردیم چشمهای ایشان، بچشی«۱» عذاب من و ترسانیدن من. آمد به ایشان بامداد عذابی قرار گرفته. بچشی«۲» عذاب من و ترسانیدن من. و آسان بکردیم قرآن را برای یاد کردنی«۳»، هست یاد کننده! و آمدند با آل فرعون پیغامبران. به دروغ داشتند آیات ما همه، بگرفتیم ایشان را گرفتنی عزیزی قادر. کافراتان«۴» بهتر«۵» از [ایشان]«۶»، یا شما را بیزاری هست در کتابها. یا می‌گویند ما همه کینه کشیم. هزیمت کنند«۷» جمله را و برگردانند پشتها. بل قیامت وعده‌گاه ایشان است و قیامت داهیتر و سختر«۸» است. ---------------------------------- (۲- ۱). آج: بچشید. (۳). آج: یاد کردن. (۴). آج: کافران‌تان. (۵). آج: بهترند. (۶). اساس: ندارد، با توجّه به آج افزوده شد. (۷). آج: کننده. (۸). آج: تلختر.

صفحه : ۲۱۲ [۹۱- ر] گناه‌کاران در گمراهی‌اند«۱» و دوزخ‌اند. آن روز که می‌کشند در آتش رویهاشان، بچشی«۲» رسیدن دوزخ. ما همه چیزی بیافریدیم به اندازه. و نیست کار [ما]«۳» الّا یکی از یکی بگردیدن به چشم. و ما هلاک کردیم پسروانتان، هست از یاد کننده! و همه چیز بکردند در کتابها. و هر خرد و بزرگ نوشته است. پرهیزگاران در بهشتهایی و جویهایی باشند. در نشستنگاهی«۴» راست بنزدیک خداوند توانا. قوله تعالی: اقْتَرَبَتِ السّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ، معنی آن است که: قیامت نزدیک رسید. و «ساعت» نامی است از نامهای قیامت. وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ و ماه شکافته شد. و حذیفه خواند: و قد انشقّ القمر و چنان است که انشقاق قمر«۵» به علامت قیام ساعت کرد [۹۱- پ] و گفت: از اعلام قرب قیام ساعت یکی انشقاق قمر است، چون قمر شکافته شد وقت آمد ---------------------------------- (۱). آج: در گمراهی. (۲). آج: بچشید. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به آج افزوده شد. (۴). آج: نشستگاه. [.....] (۵). آد، گا را.

صفحه : ۲۱۳ که قیامت برخیزد، و عطا گفت معنی آن است که: و سینشقّ القمر، و ماه شکافته خواهد شد، یعنی هنوز«۱» نیست. و اینکه قول خلاف اجماع علماست، و اخبار درست ناطق است به آن که اینکه آیت گذشت. و انشقاق«۲» معجزی بود رسول را- علیه السلام- با هر. راویان اخبار روایت کردند که: کفّار قریش گفتند محمّد جادوی است و هر چه می‌خواهیم و اقتراح می‌کنیم از کارها که در زمین است«۳» می‌کند«۴» و به سحر پیش می‌برد، اکنون چیزی که به آسمان تعلّق دارد از او التماس کنیم تا تواند که بنماید. بیامدند و گفتند: یا محمّد آنچه التماس کردیم«۵» به جای آوردی یک التماس دیگر هست ما را. گفت: آن چیست! گفتند: ما را می‌باید تا اینکه ماه«۶» که از کوه بر آید«۷» بمانند سپر زرّین و شب چهاردهم تمام شده«۸» برای ما به دو نیم کنی اگر توانی، و دعوی می‌کنی که خدای من خداوند آسمانها و زمینهاست. رسول- علیه السلام- دستوری خواست. چون دستوری یافت، دست برداشت و دعا کرد. خدای تعالی ماه به دو نیمه کرد چنان که نیمه از اینکه جانب کوه بود و یک نیمه از آن دگر جانب، و رسول- علیه السلام- می‌گفت: اللهم اشهد بار خدایا گواه باش، و حاضران را می‌گفت: گواه باشید، اینکه روایت عبد اللّه مسعود است. عبد اللّه عبّاس روایت کرد که: ماه در عهد رسول- علیه السلام- دو نیمه شد، یک نیمه بر سر کوه سویداء«۹» باستاد«۱۰» و یک نیمه بر سر کوه خندمه. ---------------------------------- (۱). آج وقت. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها قمر. (۳). آد، گا او. (۴). آد، گا می‌داند. (۵). آد، گا در زمین همه. (۶). آد، کا، گا را. (۷). آج: بر آمد آد، گا: بر می‌آید. (۸). آج: چهاردهم بود آد، گا: و آن شب چهاردهم ماه بود. (۹). آج: شویداء. (۱۰). آج، آد، گا: بایستاد.

صفحه : ۲۱۴ أنس مالک روایت کرد که: ماه دو نیمه شد [۹۲- ر] و یک نیمه بدین جانب کوه حری و یک نیمه به دگر جانب. و«۱» أنس روایت کرد که: ماه دو بار در عهد رسول بشکافت، أبو عبد الرّحمن السلمیّ گفت: ما به مداین فرود آمدیم آدینه در آمد، ما به نماز آدینه رفتیم. حذیفه خطبه کرد، در خطبه گفت: الا انّ اللّه یقول اقتربت السّاعة و انشقّ القمر، الا و انّ السّاعة قد اقتربت، ألا و إنّ القمر قد انشقّ، الا و إنّ الدّنیا قد اذنت بفراق، ألا و انّ الیوم المضمار و غدا السّباق، گفت: قیامت بنزدیک رسید و

ماه شکافته شد و دنیا خبر داد به فراق و جدایی، الا و میدان امروز است و سباق و مسابقه فردا. گفت: من پدرم را گفتم: مردمان فردا مسابقه خواهند کرد!«۲» گفت: تو جاهلی نمی‌دانی که چه می گوید او، اینکه مسابقه به عمل می‌خواهد، چون ذکر«۳» آدینه بود«۴»، خطبه کرد و در خطبه اینکه فصل بگفت«۵» و در آخر فصل گفت: ألا و إنّ الغایهٔ النّار و السّابق من سبق الی الجنّهٔ الا و غایت دوزخ است و سابق آن است که سبق برد به بهشت. مسروق روایت کرد از عبد اللّه«۶» مسعود که: کافران از رسول درخواستند تا برای ایشان ماه بشکافد«۷». چون ماه بشکافت و دو نیمه شد، گفتند: سحرکم إبن ابی کبشهٔ، سحر کرد با شما محمّد و بگفتیم«۸» در سورهٔ و النجم که او را برای چه اینکه«۹» لقب نهادند، آنگه گفتند: اینکه به چشم شما چنین نمود«۱۰» به سحر محمّد، از مسافران بپرسی«۱۱» چون در آیند. پرسیدند، گفتند: ما دیدیم ماه را که دو نیمه شد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. -----------------

----------------- (۱). آد، گا: و هم. (۲). آد: خواهند کردن. (۳). آج روز. [.....] (۴). آد، گا: چون آدینه دیگر شد. (۵). کا: باز گفت. (۶). آد، گا عباس و عبد اللّه. (۷). آج: بشکافت آد، گا: تا ماه دو نیمه کند. (۸). کا: بگفته‌ایم. (۹). آد، گا: برای چه ابو کبشه. (۱۰). آد، گا: نموده است. (۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها: بپرسید آد، گا تا همه جای چنین بوده است.

صفحه : ۲۱۵ وَ إِن یَرَوا آیَهً، گفت: و اگر آیتی و دلالتی و معجزه‌ای ببینند اعراض کنند و [۹۲- پ] برگردند و گویند: سِحرٌ مُستَمِرٌّ«۱»، اینکه جادوی است رونده و مطّرد، یعنی کار محمّد اینکه است و اینکه از او بدیع نیست. مجاهد گفت: مستمرّ، أی ذاهب«۲» باطل سحری است که بشود و باطل گردد و نماند«۳»، یقال: مر الشیء و استمرّ اذا ذهب و بطل، و مثله: قرّ و استقرّ بمعنی. ابو العالیه گفت و ضحّاک: مستمرّ، أی محکم قوی. قتاده گفت: صلب غالب، سخت است من قولهم: مرّ الحبل و أمررته إذا أحکمت فتله. وَ کَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهواءَهُم و تکذیب کردند و تابع هوای«۴» خود شدند، وَ کُلُّ أَمرٍ مُستَقِرٌّ، و هر چیزی و هر کاری قرار گرفته است به جای خود از خیر و شرّ. قرار گاه خیر بهشت است، و قرارگاه شرّ دوزخ، یعنی خیر اهلش را به [قرار]«۵» بهشت برد، و شرّ اهلش را به قرار دوزخ، و بر اینکه تقدیر «باهله» محذوف است، أی مستقرّ بأهله. مقاتل گفت معنی آن است که: هر حدیثی را نهایتی هست و هر کاری را حقیقتی، و گفتند معنی آن است که: هر چه قضا کرده است [خدای تعالی بباشد و واقع شود، و هر کاری که من تقدیر کرده‌ام در خلق به قرار خود رسیده است]«۶» زایل نشود و آن از«۷» قرار خود بنگردد. وَ لَقَد جاءَهُم مِنَ الأَنباءِ ما فِیهِ مُزدَجَرٌ، گفت: آمد به ایشان یعنی به کافران آنچه در آن زجری هست و وعظی از جمله اخبار، و قوله: مُزدَجَرٌ، مفتعل من الزّجر. و اصل او مزتجر بوده است «تا» را «دال» کردند برای آن که «تا» از حروف مهموسه است و «زا» از حروف مجهوره«۸». و میان مخرج اینکه دو حرف تفاوت است و در نطق دشخوار«۹» بود مزتجر گفتن، از اینکه سبب «تا» را «دال» کردند. -----------------

----------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها أی هدا سحر مستمرّ. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها و. (۳). آد، گا: که برود و زود باطل شود و بنماند. (۴). آد، کا، گا نفس. (۶- ۵). اساس: ندارد با توجّه به آج، کا افزوده شد. (۷). آج: و از آن کا: و از. [.....] (۸). گا: مهجوره. (۹). آد، گا: دشوار.

صفحه : ۲۱۶ حِکمَهٌ بالِغَهٌ حکمتی استی«۱» تمام رسیده که در او نقصانی نیست. گفتند مراد قرآن است. فَما تُغنِ النُّذُرُ، چه غنا کند«۲» [۹۴- پ] پیغامبران و ترسانندگان«۳» چون«۴» ایشان نشنوند«۵» و کار نبندند«۶» و تکذیب کنند ایشان را و مخالفت نمایند؟ فَتَوَلَّ عَنهُم، از ایشان برگرد و پشت بر کار ایشان کن. گفتند: اینکه و امثال اینکه منسوخ است به آیت قتال اگر حمل کنند بر حقیقت و اگر گویند بر سبیل وعظ«۷» و تهدید گفت، جمع توان کردن«۸» میان او و آیت قتال و بیانش آن است که«۹»: الی یَومَ یَدعُ الدّاعِ، یعنی رها کن اینکه کافران را تا به روز قیامت، و آن روز«۱۰» باشد که داعی دعوت کند به کاری منکر، فظیع، عظیم«۱۱»، و آن دوزخ است. بعضی دگر گفتند: در کلام محذوفی هست و آن آن است: فتولّ عنهم فانّهم یرون ما ینزل بهم من العذاب یوم یدع الداع الی امر منکر«۱۲» برگرد از ایشان و رها کن ایشان را که ایشان عذاب خود و جزای خود ببینند آن روز که داعی دعوت کند ایشان را به کاری منکر. و علی کلّ حال، عامل در یوم یدع الداع محذوف است برای آن که محال است که

«فتول» به عامل او«۱۳» کننـد. و «نکر» کـاری باشـد منکر کـه طبع از او نـافر باشـد از جهـت کراهـت و تعذّر«۱۴» و اینکه صـفت [است]«۱۵» و مثله: رجـل -------------------------------- (۱). آج، آد، گـا: اسـت. (۲). آد: کننـد. (۳). آد، گا: ترسندگان. (۴). آد، کا، گا امّتان. (۵). آج، کا: بشنوند. (۶). اساس: بندند، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). آد است. (۸). آد، کا، گا: کرد. (۹). آج حسن گفت معنی آیت آن است که آد، کـا، گا حسن گفت معنی آیت آن است که در آخر می گوید. (۱۰). آد، کا، گا: روزی. (۱۱). آد، کا، گا: و نکر، کاری فظیع و عظیم و منکر بود. (۱۲). آد، کا، گا گفت. [.....] (۱۳). آد، کا، گا: وی. (۱۴). آد: تقزّز کا: قذورات گا: قذارت. (۱۵). اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد.

صفحه : ۲۱۷ جنب و ارض جرز«۱». و در معنی او خلاف کردنـد، بعضـی گفتند: مراد قیامت است و گفتند مراد دوزخ است. و إبن کـثیر «کـاف» را تسکین کرد «نکر» خوانـد و بـاقی قرّاء بـه ضـمّ «کـاف» و مجاهـد «نکر» به ضمّ «نـون» و کسر «کـاف»، علی الفعل المجهول. خُشَّعاً«۲» خُشَّعاً خواندنـد علی الجمع. و عبـد اللّه مسعود خواند: (خاشعهٔ ابصارهم) [۹۳- پ] فرّاء و ابو عبیـده«۳» گفتند: چون اسم متأخّر باشـد از فعل، توحیـد و جمع و تـذکیر و تـأنیث روا باشـد. یقول مررت برجال حسن وجوههم و حسنهٔ وجوههم و حسان وجوههم، قال الشّاعر: و شباب حسن اوجههم من إیاد بن نزار بن معدّ و قال آخر: یرمی الفجاج بها الرکبان معترضا اعناق بزلها مرخی لها«۴» الجدل فرّاء گفت: اگر «معترضهٔ» گفتی یا «معترضات» روا بودی و کذلک «مرخاهٔ» و «مرخیات» هر سه جایز بودی، هم آن«۵» لفظ واحد که در«۶» بیت هست و هم اینکه دو لفظ که گفتیم از جمع و تـأنیث. گفت در آن حال که چشـمهای ایشان ذلیل باشـد و در پیش فگنـده، یخرجون من الأجـداث از گورها برون آیند پنداری که ملخ پراکنده‌اند و منتشـر، لفظ واحد است برای آن که صـفت جراد است علی اللفـظ، و نظیره قـوله: کـالفراش المبثوث«۷». -------------------------------- (۱). کا: جرد. (۲). اساس، آد، کا، گا: خاشعا، با توجه به آج و قرآن مجید تصحیح شد. (۳). آد: ابو عبید. (۴). آج: بها. (۵). کا: همان. (۶). آد، گا اینکه. (۷). سوره قارعه (۱۰۱) آیه ۴.

صفحـه : ۲۱۸ مُهطِعِینَ إِلَی الـدّاعِ مسـرع باشـند به خواننـده یعنی به اجابت او شـتاب می‌کننـد. یَقُولُ الکافِرُونَ هـذا یَومٌ عَسِرٌ کافران گویند: اینکه روزی دشـخوار«۱» اسـت. کَذَّبَت قَبلَهُـم قَـومُ نُـوحٍ [گفت: به دروغ داشـتند پیش ایشـان، یعنی پیش از اهـل مکّه قـوم نوح]«۲» نوح را. فَکَذَّبُوا عَبدَنا تکذیب کردند بنده ما را یعنی نوح را. وَ قالُوا مَجنُونٌ ای هو مجنون گفتند: او دیوانه است. وَ ازدُجِرَ و زجر کردنـد او را و باز زدنـد، یعنی او را از دعوت منع کردنـد. إبن زیـد گفت: او را تهدیـد کردنـد، و گفتنـد: لَئِن لَم تَنتَهِ یا نُوحُ لَتَکُونَنَّ مِنَ المَرجُومِینَ«۳». فَدَعا رَبَّهُ نوح«۴»- علیه السـلام- خدای را بخواند و گفت: انّی مغلوب مرا غلبه کردند اینان. فانتصر کینه بکش از اینان برای من مجاهد گفت: نوح- علیه السلام- بیامدی و دعوت کردی [۹۴- ر] و او را بگرفتندی و گلوی او بیفشاردندی تـا بی هوش شـدی، چون بـا هوش آمـدی گفتی: بار خـدایا مگیر اینان را که نمی‌داننـد. فَفَتَحنا أَبوابَ السَّماءِ بِماءٍ مُنهَمِرٍ، حق تعالی گفت چون نوح را اجابت نکردنـد«۵»، و نوح برایشان دعا کرد، و ما اجابت کردیم و عـذاب فرسـتادیم درهای آسـمان برگشادیم به آبی رونده که چهل شبانه روز ناستاد«۶»، قال امرؤ القیس یصف غیثا: راح تمریه الصـبا ثم انتحی فیه شؤبوب جنوب منهمر أی سائل، و قـال سـلامهٔ بن جنـدل یصف فرسا«۷»: -------------------------------- (۱). آد، گـا: دشـوار. (۲). اسـاس، آج: ندارد آد دروغ داشتند پیش از ایشان یعنی اهل مکّه قوم نوح، با توجّه به کا افزوده شد. (۳). سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۱۶ و ۱۶۷. (۴). کـا: پس نوح. [.....] (۵). اساس: کردنـد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بـدلها تصـحیح شد. (۶). آد، کا، گا: نایستاد. (۷). آد، گا: فرسها.

صفحه : ۲۱۹ فالماء منهمر و الشـدّ«۱» منحـدر و القصب مضـطمر و اللون غربیب وَ فَجَّرنَـا الأَرضَ عُیُوناً، گفت: بشـکافتیم زمین را به چشمه‌های«۲» آب تا همه زمین چشمه‌های«۳» آب شد. در خبری آمد که چهل شبانه روز آب از آسمان می‌آمد [و معلّق در هوا می استاد]«۴» و چهل شبـانه روز آب از زمین همـی آمد، آنگه آب آسـمان بر آب زمین آمد، و ذلک قوله: فَالتَقَی الماءُ عَلی أَمرٍ قَد قُدِرَ

آبها بر هم آمدند بر کاری تقدیر کرده، گفتند: مقدار انداخته«۵» چنان که آب آسمان بر آب زمین یک قطره کما بیش نبود، و گفتند: برکاری که تقدیر کردند در«۶» لوح محفوظ. محمّد بن کعب گفت: اقواتی«۷» پیش از اجسام تقدیر کردند و بلا پیش از مبتلا. و اینکه آیت بخواند قوله: وَ حَمَلناهُ عَلی ذاتِ أَلواحٍ وَ دُسُرٍ و ما نوح را بر کشتی نهادیم خداوند لوحها و میخها. ذاتِ أَلواحٍ، صفت موصوفی محذوف است، أی علی سفینهٔ ذات الواح، جمع لوح و دسر مسامیر، واحدها دسار و دسیر، و اینکه قول قتاده و قرظیّ است و إبن زید و روایت و البی از عبد اللّه عبّاس. حسن بصری گفت و شهر بن حوشب: دسر سینه کشتی باشد، برای [آن]«۸» دسر خوانند [که تدسر الماء بجؤجئه أی تدفعه، و الدسر الدفع، و میخ را هم برای اینکه دسار خوانند]«۹»، فعال بمعنی مفعول ککتاب بمعنی مکتوب و حساب بمعنی محسوب [۹۴- پ]. مجاهد گفت: عوارض کشتی باشد، ضحّاک گفت: اصل کشتی باشد و الواح جوانبش. إبن ابی نجیح گفت از مجاهد که: اضلاع کشتی باشد. تَجرِی بِأَعیُنِنا می‌رود به چشمهای ما یعنی چنان که ما می‌بینیم و می‌دانیم، مقاتل حیّان گفت: یعنی به حفظ ما، و منه قول النّاس للمودّع: عین اللّه ----------------------------------

(۱). اساس: و السیل، با توجّه به کا تصحیح شد. (۳- ۲). اساس: چشمهاء/ چشمه‌های. (۴). اساس: ندارد، با توجّه به آج افزوده شد. (۵). آد، گا: تقدیر کرده و انداخته شده. (۶). آج: بر. (۷). آد، کا، گا: اقوات. (۹- ۸). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۲۲۰ علیک. مقاتل سلیمان گفت. بوحینا به وحی ما. مقاتل گفت به«۱» فرمان ما. جَزاءً لِمَن کانَ کُفِرَ، نصب او بر مفعول له است، أی فعلنا ذلک من الطوفان و ارسال الماء علیهم جزاء و ثوابا لنوح- علیه السلام- و هو الّذی کان کفر و جحد حقّه، و نوح است که کفر آوردند به او و جحود کردند حقّ او را، و بعضی دگر گفتند «من» اینکه جا به معنی «ما» ی مصدری است، یعنی جزاء لما کان کفر من نعم اللّه، أی لکفرهم، اینکه قول إبن زید است. بعضی دگر گفتند که: معنی آن است که عاقبناهم للّه«۲»، و قوله: لِمَن کانَ کُفِرَ [خداست، برای آن که ایشان کافراند و خدای تعالی مکفور به، مجاهد خواند: جزاء لمن کان کفر]«۳»، به فتح «کاف» و «فا»، یعنی کان الغرق و«۴» الهلاک جزاء للکفّار«۵». خدای تعالی همه را هلاک بر آورد و کس از آن عذاب نرست«۶» مگر عوج بن عنق«۷» که آب زیر کمر بست او بود، و گفتند که: سبب نجات او آن بود که نوح- علیه السلام- محتاج بود به چوب ساج برای کشتی و نقل آن به دست عوج«۸» راست می‌آمد. نوح- علیه السلام- او را بفرمود، او فرمان برد و آن چوب«۹» از شام بر گردن گرفت و بیاورد و خدای تعالی تأخیر عذاب او کرد و او را از غرق برهانید. وَ لَقَد تَرَکناها آیَةً، گفت: ما رها کردیم آن کشتی را آیتی، یعنی ما آن را آیتی کردیم و دلالتی و عبرتی. قتاده گفت: خدای تعالی پس از سکون طوفان آن کشتی را رها کرد [۹۵- ر] به با قردی رها کرد از زمین جزیره«۱۰» تا به عهد رسول ما- علیه السلام- بماند، و مردم می‌رفتند و می‌دیدند و«۱۱» عبرت می‌گرفتند، و بسیار ---------------------------------- (۱). آد، کا، گا: به وحی ما و به. (۲). آد، کا، گا: و اللّه. (۳). اساس، آج: ندارد، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). گا و الطوفان. [.....] (۵). آج، کا، گا: للکفّار آد: لکفّار. (۶). آد، گا: نجست. (۷). آد، گا: عوج بن العنق. (۸). آج: عوج بن عنق. (۹). آد، گا: چوبها. (۱۰). آد، گا: مدینه. (۱۱). آد، گا بدو.

صفحه : ۲۲۱ کشتی گران«۱» پس از آن کردند به بسیار مدّت و هیچ یک را اثر نماند. فَهَل مِن مُدَّکِرٍ، کس هست که یاد کند و«۲» متّعظ شود و عبرت گیرد و بترسد از مثل آن!. آنگه گفت: فَکَیفَ کانَ عَذابِی وَ نُذُرِ، گفت بر سبیل تعجّب و تقریع«۳»: عذاب و انذار من چون بود، فرّاء گفت: «نذر» و إنذار یکی باشد، یقول العرب: انذرته انذارا و نذرا، کما یقول: انفقت انفاقا و نفقهٔ و، و أیقنت ایقانا و یقینا. آنگه گفت: وَ لَقَد یَسَّرنَا القُرآنَ لِلذِّکرِ ما قرآن را آسان بکردیم«۴» برای ذکر، یعنی چنان ساختیم که به او متذکّر توان شدن و اعتبار گرفتن. سعید جبیر گفت: للذّکر، أی للحفظ چنان ساختیم که«۵» آسان باشد یاد گرفتن«۶»، و گفت: از کتابهای خدای تعالی هیچ کتاب نیست که آن«۷» از بر خوانند الّا قرآن. فَهَل مِن مُدَّکِرٍ، أی متذکّر متّعظ کس هست که در اینکه اندیشه کند و پند برگیرد! مطر الورّاق گفت در تفسیر اینکه آیت: هل من طالب [علم]«۸» فیعان علیه هیچ طالب علم هست که او را

معاونت کننـد بر آن! کَذَّبَت عادٌ [فَکَیفَ کانَ عَذابِی وَ نُذُرِ، آنگه چون طرفی قصّه نوح برفت، قصّه عاد طرفی آغاز کرد که ایشان قوم هود بودند، گفت: کَذَّبَت عادٌ]«۹» عاد دروغ داشتند پیغامبر را هود را«۱۰». آنگه گفت: عذاب من و انذار من برایشان«۱۱» چون بود، آنگه طرفی بیان کرد آن را گفت: إِنّا أَرسَلنا عَلَیهِم رِیحاً صَرصَراً فِی یَومِ نَحسٍ مُستَمِرٍّ، ما بفرستادیم -------------------------------- (۱). آج، آد، گا: کشتیهای. (۲). آج، کا اندیشه کند آد، گا اندیشه نماید. (۳). آد، گا که. (۴). کا: خوار بکردیم. (۵). آد، گـا خوار و. (۶). آد، گا آن. (۷). آد، کـا، گا را. [.....] (۹- ۸). اساس: نـدارد با توجّه به آج و دیگر نسـخه بدلها افزوده شد. (۱۰). آج: پیغمبر مرا هود را آد، گا: پیغمبر مرا یعنی هود کا: پیغمبر من هود را. (۱۱). آد، گا: من ایشان را.

صفحه : ۲۲۲ برایشان بادی«۱» سخت در روزی شوم بد که نحوست او مستمر و پیوسته بود، و آن روز چهار شنبه آخرین ماه بود که در آن ماه دگر چهار شـنبه نبود [۹۵- پ]، هیـچ کس را رها نکرد از خرد«۲» و بزرگ الّا همه را هلاک کرد. هارون أعور خوانـد: «نحس» بکسـر الحاء: تَنزِعُ النّاسَ مردم را از جای می‌کنـد«۳» و می‌انـداخت ایشان را و گردن می‌شکست. محمّد بن اسـحاق گفت: چون بـاد آغـاز کرد هفت مرد از عـاد از جمله اقویـا و أشـدّاء ایشان که از ایشان قویتر و جسیمتر نبودنـد، شـش را نام در اینکه خبر هسـت، منهم: عمرو بن الحلیّ و الحـارث بن شـداد و الهلقـام و خلجـان«۴» بـن سـعد، و دو پسـر از آن تقن«۵» و مردی دیگر، اینـان بیامدند و عیال خود را در شعبی بردند و خود بر در آن شعب صف زدند و بایستادند تا باد را دفع کنند از آنان که در شعب بودند، بـاد در می‌آمـد و یـک یک مرد را از جای می‌کنـد و بر کوه می‌زد و پاره پاره می‌کرد تا همه را هلاک کرد، زنی از جمله آن زنان که در شعب بودند اینکه بیتها بگفت: ذهب الدهر بعمرو ب ن حلیّ و الهنیّات ثم بالحارث و الهل قام طلاع الثنیّات و ألذی سدّ مهبّ الرّی ح أیّام البلیّات ابو حمزهٔ الثمـالیّ گفت باسـنادش از رسول- علیه السـلام- که بـاد مردگـان ایشان را از گورها بر آورد. کَأَنَّهُم أَعجازُ نَخلٍ مُنقَعِرٍ پنداشتی«۶» که ایشان تنه درختان خرماانـد از بیخ برکنده. و الاعجاز جمع عجز کأعضاد و عضد، و برای آن تشبیه کرد ایشان را به تنه درخت و کو«۷» درخت که«۸» آن را شاخها زده باشند که چون -------------------------------- (۱). آد، گا سـرد. (۲). آد، کـا: خورد. (۳). آد، کا، گا: بر می‌کنـد. (۴). کـا: خلنان، گا: خلخان. (۵). آد، گـا: تقنن. (۶). آج: بنداختی. (۷). کذا: در اساس (!) آج، کا: کونه. (۸). آد، کا: تنه درخت خرما که.

صفحه : ۲۲۳ باد می درآمد«۱» سرهای ایشان از تن می‌گسست و دستهای ایشان جدا می‌کرد، تنهای ایشان افتاده بود بی سر بمانند درخت سر بزده«۲». ابو بکر انباری«۳» گفت: مبرّد را«۴» به حضرت اسماعیل بن اسحاق القاضی [۹۶- ر] از هزار مسأله پرسیدند از جمله آن مسائل اینکه بود که چرا خـدای تعالی گفت: جاءها ریـح عاصف«۵»، و دگر جای: و لسلیمان الرّیح عاصفهٔ«۶»، یک جای بی «تا» و دگر جای با «تا» ی تأنیث، و کـذلک قوله: أَعجازُ نَخلٍ مُنقَعِرٍ، و: أَعجازُ نَخلٍ خاوِیَةٍ! گفت: هر چه از اینکه باب آید تذکیر او بر لفظ محمول بود و تـأنیث بر معنی. فَکَیفَ کانَ عَذابِی وَ نُذُرِ«۷» [عـذاب من و وعیـد من برایشان چون بود!]«۸». وَ لَقَد یَسَّرنَا القُرآنَ لِلذِّکرِ فَهَل مِن مُدَّکِرٍ، [و تفسیر اینکه آیت برفت]«۹». کَذَّبَت ثَمُودُ بِالنُّذُرِ، آنگه گفت: ثمود، که قوم صالح بودند، تکذیب کردنـد و دروغ داشـتند انذار صالح را- علیه السـلام- و روا باشد [که]«۱۰» «نـذر» جمع نذیر باشد اینکه جا. فَقالُوا گفتند: أَ بَشَراً مِنّا واحِداً نَتَّبِعُهُ مـا آدمی را هم از ما«۱۱» چون مـا متابعت کنیم«۱۲»! إِنّا إِذاً لَفِی ضَلالٍ وَ سُعُرٍ [ما آنگاه در ضـلال و گمراهی باشیم از دین -------------------------------- (۱). کا: باد بر می‌آمد. (۲). آج، آد، گا: سر زده. (۳). اساس، آج: انهاری، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....] (۴). اساس گفتم، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۵). سوره یونس (۱۰) آیه ۲۲. (۶). سوره انبیا (۲۱) آیه ۸. (۷). کا آنگه گفت. (۹- ۸). اساس، آج، ترجمه ندارد، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۱). آج یکی. (۱۲). آد، گا او را.

صفحه : ۲۲۴ پدران]«۱». عبد اللّه عبّاس گفت: أی فی عذاب. قتاده گفت: عنا و رنج باشد، سـفیان عیینه«۲» گفت: جمع «سعیر» باشد آتش افروخته. فرّاء گفت: جنون مـا در دیوانگی باشـیم اگر چنین کنیم«۳»، من قولهم: ناقهٔ مسعورهٔ«۴» اذا کانت خفیفهٔ الرأس هائمهٔ

علی وجهها، قال الشّاعر. تخال بها سعرا اذ العیس هزّها ذمیل و ایضاع من السّیر متعب وهب گفت: أی فی بعد من الحقّ. ابو السّمال العدوی خواند: «أبشر منّا» به رفع، و در عربیّت هر دو رواست. آنگه گفت بر سبیل انکار: أَ أُلْقِیَ الذِّکْرُ عَلَیهِ مِن بَینِنا از میان ما همه، راست«۵» القای وحی بر او کردند، بل او دروغزنی است بطر و متکبّر، می‌خواهد تا بر ما ترفّع کند به دعوی پیغامبری. إبن ابی حمّاد گفت: «أشر» لا ابالی«۶» باشد. مجاهد خواند «أشر» بضمّ [۹۶- پ] «شین» و هما لغتان مثل حذر و حذر، و یقظ و یقظ. سَیَعلَمُونَ غَداً گفت: بدانند فردا قیامت که کذّاب أشر کیست. حمزه خواند: «ستعلمون» به «تا» ی خطاب، باقی به « یا » خواندند، خبرا عن الغائب. حمزه گفت: از قول صالح است یا قوم«۷»، و قرّاء گفتند«۸»: از قول خداست به ایشان، و قیامت را فردا خواندن مبالغت است در تقریب بر عادت مردمان که گویند: انّ مع الیوم غدا، و مراد نه فردا باشد، ایّام مستقبل خواهند. گفتند: مراد روز عذاب است، و گفتند: مراد روز قیامت«۹». ------------------------------- (۱). اساس، آج: ندارد، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). آد، کا، گا: سفیان بن عیینه. (۳). آد، کا، گا تفسیر سعر بن جنون کرد. (۴). کذا در اساس و همه نسخه بدلها چاپ شعرانی (۱۰/ ۳۷۱) أی مجنونة. (۵). کا: ندارد. (۶). آد، کا، گا: لا یبالی. [.....] (۷). آد، کا، گا ستعلمون. (۸). آد، کا، گا: فرّاء گفت. (۹). آد، کا، گا است.

صفحه : ۲۲۵ إِنّا مُرسِلُوا النّاقَةِ فِتنَةً لَهُم، گفت: ما بودیم که ناقه را بیرون آوردیم از کناره آن کوه که ایشان خواستند برای فتنه و امتحان باشد«۱». فَارتَقِبهُم مراقبت کن ایشان را و نگاه دار و گوش دار، وَ اصطَبِر و صبر کن به رنج و گفتار ایشان و تعجیل مکن تا فرمان من بدیشان رسد. و «اصطبر» افتعل باشد من الصبر، و [اصل]«۲» اصتبر بوده است، «تا» را «طا» کردند تا حرف از«۳» حروف اطباق باشد مناسب بود، چه «صاد» با «تا» نسبت ندارد، دشخوار است گفتن «تا» عقیب «صاد». وَ نَبِّئهُم أَنَّ الماءَ قِسمَةٌ بَینَهُم، گفت: خبر ده ایشان را که آب از میان ایشان به قسمت است با ناقه. یک روز آب ایشان را بود و یک روز ناقه را. آن روز که ایشان را«۴» نباشد، ناقه«۵» ایشان را به بدل آب شیر بدهد«۶». پس ناقه یک روز بیامدی و جمله آب باز خوردی، و بر دگر«۷» روز آب ایشان را بودی، و ناقه امروز که«۸» آب بخوردی عوض«۹» شیر بدادی، برای اینکه بَینَهُم گفت با«۱۰» آن که ناقه با ایشان است، لتغلیب العقلاء. کُلُّ شِربٍ مُحتَضَرٌ، أی [۹۷- ر] کلّ نصیب، و «شرب» نصیب باشد و «محتضر» مفتعل باشد از حضور، یعنی روز نوبت، ایشان«۱۱»، به آب حاضر آمدندی و روز نوبت ناقه، ناقه حاضر آمدی. ------------------------------- (۱). آد، کا، گا: ایشان. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). کا: تا حروف آن. (۴). آج و همه نسخه بدلها آب. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: او. (۶). آج: او به بدل آب چنان که آب خورده باشد، شیر به ایشان دهد کا: به بدل آب چندان که آب خورده باشد شیر به ایشان دهد. (۷). کا: با دیگر. (۸). آج، کا: اینکه روز آد: آن روز. (۹). آد، کا: به عوض آن. (۱۰). آج: از. (۱۱). آد، کا، گا ایشان. [.....]

صفحه : ۲۲۶ فَنادَوا صاحِبَهُم بخواندند«۱» صاحب خود را که عاقر ناقه بود و نام او قدار بن سالف [بود و او مردی بود سرخ روی، سرخ موی. او را «احمر ثمود» گفتندی. فَتَعاطی فَعَقَرَ، یعنی تولّای عقر ناقه کرد، و گفتند: تناولها بسیفه. فَعَقَرَ، أی فعقرها به تیغ او را پی کرد، و عرب از اینکه جا هر عاقر ناقه و جز آن را قدار گویند، تشبیها به قدار بن سالف]«۲» قال الشّاعر: انّا لنضرب بالسیوف رءوسهم ضرب القدار نقیعة القدّام فَکَیفَ کانَ عَذابِی وَ نُذُرِ عذاب و انذار من چون بود! آنگه بیان کرد: إِنّا أَرسَلنا عَلَیهِم صَیحَةً واحِدَةً ما یک بانگ برایشان فرستادیم. فَکانُوا کَهَشِیمِ المُحتَظِرِ، حسن و قتاده «محتظر» خواندند به فتح «ظا» یعنی حظیره، و عامّه قرّاء «محتظر» خواندند، یعنی صاحب الحظیره. مفسّران در معنی او خلاف کردند. عبد اللّه عبّاس گفت: آن باشد که مرد برای گوسپند«۳» حظیره کند از دار«۴» و چوب و گیاه و شوک، آنگه بعضی از او بیفتد و گوسپندان در پای گیرند و بشکنند، «هشیم» آن باشد. قتاده گفت: «هشیم» استخوان پوسیده باشد و سوخته، و روایتی دیگر از عبد اللّه عبّاس آن است که گیاهی باشد که گوسپند بخورده باشد. سعید جبیر گفت: خاک باشد که از دیوار بریزد. إبن زید گفت: درخت پوسیده باشد، و عرب هر چه تر باشد و

خشک شود آن را «هشیم» خوانند، و هشیم کسریر«۵» باشد و هشیم فعیل است بمعنی مفعول. وَ لَقَد یَسَّرنَا القُرآنَ لِلذِّکرِ فَهَل مِن مُدَّکِرٍ، [تفسیر اینکه یاد کرده شد]«۶». ------------------------------- (۱). آد، کا، گا ثمود. (۲). اساس، آج: افتادگی دارد، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). آج: گوسپندان. (۴). آد، کا، گا: چوب. (۵). کلمه در اساس و آج به صورت «کسر سر» هم خوانده می‌شود آد، گا: هشیم کسر. (۶). اساس، آج: ندارد، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۲۲۷ کَذَّبَت قَومُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ [۹۷- پ]، آنگه گفت: قوم لوط تکذیب کردند به انذار و دروغ داشتند وحی پیغامبران را. إِنّا أَرسَلنا عَلَیهِم حاصِباً ما بفرستادیم بر ایشان بادی سخت که سنگ ریزه بر ایشان می‌ریخت و سنگهای بزرگ می‌آورد. بعضی دگر گفتند: حاصب خود سنگ باشد. ضحّاک گفت: حاصب صغار الحصی«۱» باشد، بعضی دگر گفتند: حاصب و حصب و حصباء سنگی باشد«۲» که همه دستی به او پر نشود و محصّب آن جایگاه را خوانند که در او سنگ اندازند از منی، و منه قول الشّافعیّ: یا راکبا قف بالمحصّب من منی و اهتف بقاعد خیفها فالنّاهض و منه قول عمر لاهل المدینة: حصّبوا المسجد، أی صبّوا فیه الحصباء«۳» و هو الحصی. آنگه استثناء کرد گفت: إِلّا آلَ لُوطٍ، یعنی آنان که به او ایمان داشتند و اهل دین او بودند از امّت او. نَجَّیناهُم بِسَحَرٍ که ما ایشان را برهانیدیم در وقت سحر. أخفش گفت: برای آن صرف کرد سحر را که نکره است، أراد سحرا من الأسحار، و اگر سحر آن شب خواستی صرف نکردی، گفتی: «بسحر»، چنان که گفت اهبِطُوا مِصراً«۴»، أی من الامصار و لو أراد مصرا معیّنا لقال مصر. نِعمَةً مِن عِندِنا، نصب او بر مفعول له است برای نعمت من برایشان. کَذلِکَ نَجزِی مَن شَکَرَ چنین جزا کنیم آن را که شاکر باشد و شکر نعمت ما کند و ایمان آرد و طاعت به جای آرد، و نعمت آن بود که دشمنان ایشان را هلاک کرد و ایشان را برهانید. وَ لَقَد أَنذَرَهُم بَطشَتَنا، یعنی لوط- علیه السلام- بترسانید [۹۸- ر] ایشان را، یعنی قوم خود را از عذاب و هلاک«۵» ما و گرفتن سخت«۶»، و «بطش» گرفتن ------------------------------- (۱). کا: حاصب سنگ ریزه. (۲). آد، گا بزرگ. (۳). آد، کا، گا: الحصباء. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۶۱. (۵). گا: اهلاک. (۶). آد، کا، گا ما.

صفحه : ۲۲۸ بقوّت باشد. فَتَمارَوا بِالنُّذُرِ شک آوردند ایشان به رسولان ما یا به وحی- چنان که گفتیم«۱»- علی اختلاف قولین، و «تماری» تفاعل باشد از مریة. وَ لَقَد راوَدُوهُ عَن ضَیفِهِ آن قوم لوط را«۲»- علیه السلام- مراوده کردند او را، یعنی مطالبه کردند او را و خواست تا رها کنند«۳» ایشان را [تا]«۴» دست درازی کنند بر آن مهمانان. و مراوده مطالبه باشد بر سبیل ملاینه و ملاطفه، یقال: راده«۵» یروده و ارتاده ارتیادا، و راوده و یراوده مراودة، و قال اللّه تعالی: وَ راوَدَتهُ الَّتِی هُوَ فِی بَیتِها عَن نَفسِهِ«۶». و مهمانان او فرشتگان بودند و او ندانست- چنان که آن قصّه رفته است. فَطَمَسنا أَعیُنَهُم ما چشمهای ایشان مطموس کردیم و بی اثر و نشان، و آن چنان بود که لوط- علیه السلام- در ایشان تذلّل می‌کرد و ایشان تعزّز«۷» و تشدّد می‌کردند، جبرئیل- علیه السلام- از دور نظاره می‌کرد، چون کار از حدّ بگذشت«۸»، لوط را گفت: خلّ بیننا و بینهم رها کن میان ما و ایشان و دست بدار ما را با یکدیگر. لوط با کناره ایستاد، ایشان از در سرای در آمدند، لوط عاجز و ضعیف و بی یار مانده«۹»، جبرئیل- علیه السلام- مسابقه کرد، پری بر روی ایشان باز زد، همه کور شدند و چنان شدند که چشمهاشان با روی راست شد. از آن جا بیرون آمدند مدهوش«۱۰» متحیّر، هیچ نمی‌دیدند و راه نمی‌دانستند، می‌فتادند«۱۱» و می‌خاستند«۱۲» و فریاد می‌کردند که لوط قومی ------------------------------- (۱). آد، کا، گا: بگفتیم. (۲). کذا: در اساس، آج، کا آد، گا: ندارد. [.....] (۳). کا، گا: کند. (۴). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). کا: راوده. (۶). سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۳. (۷). آج، کا: تعزّر. (۸). کا جبرئیل. (۹). گا: بماند. (۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها و. (۱۱). آد، کا، گا: افتادند. (۱۲). اساس: می‌خواستند/ می‌خاستند آد، کا: بر می‌خاستند.

صفحه : ۲۲۹ جادو«۱» را در سرای برده است که ما را به جادوی [۹۸- پ] کور کردند. اینکه قول عامّه مفسّران است. ضحّاک گفت: چون ایشان بر لوط غلبه کردند و در سرای شدند، لوط دلتنگ شد از آن که ندانست که ایشان فرشتگانند، خدای تعالی

چشمهای ایشان کور کرد تا هیچ«۲» ندیدند، گفتند: ما دیدیم که در سرای آمدند، اکنون کس را نمی‌بینیم باز گشتند. فَذُوقُوا عَذابِی وَ نُذُرِ، و التقدیر و قلنا لهم: ذوقوا بچشی«۳» عذاب من و انذار و وعید من. وَ لَقَد صَبَّحَهُم بُکرَةً بامداد به ایشان آمد عذابی دایم مقیم. و «بکرة» نصب بر ظرف است، و برای آن عـذاب را «مستقرّ» خوانـد که با عـذاب آخرت پیوسته بود. فَذُوقُوا عَذابِی وَ نُذُرِ، [و اینکه آیت را تفسیر برفت]«۴». وَ لَقَـد یَسَّرنَا القُرآنَ لِلذِّکرِ فَهَل مِن مُدَّکِرٍ، و اینکه آیت را تفسیر برفت. وَ لَقَد جاءَ آلَ فِرعَونَ النُّذُرُ، به آل فرعون آمد انذار و تخویف«۵»، و گفتند: نذیران را خواست«۶»، یعنی موسی و هارون- علیهما السلام-. کَذَّبُوا بِآیاتِنا کُلِّها به آیات ما تکـذیب کردنـد و دروغ داشـتند معجزاتی که ایشان نمودنـد از آن ایات نه گانه فی قوله: وَ لَقَد آتَینا مُوسی تِسعَ آیاتٍ بَیِّناتٍ«۷». فَأَخَذناهُم أَخذَ عَزِیزٍ مُقتَدِرٍ ما بگرفتیم ایشان را گرفتن عزیزی قادر توانا. ---------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: جادوان. (۲). آد، گا کس. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: بچشید. (۴). اساس: ندارد کا: بچشید عذاب و انذار من، با توجه به آج افزوده شد. [.....] (۵). آد، کا، گا و تهدید. (۶). آد، گا: و گفتند به نذر نذیر خواست کا: و گفتند: مراد به نذیر. (۷). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۰۱.

صفحه : ۲۳۰ آنگه اهـل مکّه را تهدیـد کرد و گفت: أَ کُفّارُکُم خَیرٌ مِن أُولئِکُم، گفت: کـافران شـما بهترنـد از ایشان که«۱» ایشان هلاک شدند و اینان هلاک نخواهند شد! و امّت سلف را عذاب کردند از قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط و قوم فرعون. و أُولئِکُم اشـارت است به ایشـان اینکه قـوم به از ایشان‌انـد که از عـذاب ایمن شده‌انـد! [۹۹- ر]. لفـظ اسـتفهام است و مراد جحـد، یعنی بهتر نیسـتند. أَم لَکُم بَراءَةٌ فِی الزُّبُرِ یا شما را براءتی هست در کتابها، یعنی براءت امانی«۲» از عذاب. أَم یَقُولُونَ یا کافران مکّه می گویند: نَحنُ جَمِیعٌ مُنتَصِرٌ ما جماعتی‌ایم با عزّت و منعت و انتصار و انتقام، کس ما را طلب نیارد کردن و در راه ما ایستادن، و قوله: مُنتَصِرٌ، حمل بر لفظ کرد لرأس الایة، و اگر حمل بر معنی کردی «منتصـرون» بودی. سَیُهزَمُ الجَمعُ آنگه گفت: اینکه جماعت عزیز منیع«۳» را مجتمع شـده و به قوّت خود مغرور شده به هزیمت کنند و بشـکنند. قراءت عامه قرّاء بر فعل مجهول است و رفع «جمع»، و یعقوب خوانـد: «سـنهزم» به «نون» مفتوح و کسـر «زا» به نصب «جمع» علی وجه التفخیم«۴» مـا هزیمت کنیم آن جمع را«۵» و ایشان پشت بر کننـد و از روی اطّراد کلام، «و یولّون الادبـار» بـایستی به جمع و لکن لرأس الایـة و حملاـ علی انّه أراد کلّ واحـد منهم، کما یقال: ضربت منهم الرأس و ان شـئت قلت: الرووس، خـدای تعالی آن وعـده راست کرد و ایشان را روز بدر منهزم کرد. مقاتل گفت: روز بـدر ابو جهـل اسب بیرون زد«۶» و در میـان مصاف«۷» آمـد و گفت: ما امروز انتصار و انتقام بکشـیم از محمّـد و اصـحابش. سـعید مسیّب گفت از عمر خطّاب که چون«۸» آیت آمد: سَیُهزَمُ الجَمعُ وَ یُوَلُّونَ الدُّبُرَ، ما ندانستیم که ---------------------------------- (۱). گا: بهترنـد از اینکه کافران. (۲). آج و دیگر نسـخه بدلها: امان. (۳). آد، گـا: منیع. (۴). آد: التّعظیم. (۵). کا و یولون الدبر. (۶). آد، گا: بیرون راند. (۷). آد، کا، گا: میدان. (۸). آد، گا اینکه.

صفحه : ۲۳۱ آنک آید«۱»، تا روز بدر رسول- علیه السلام- درع می‌پوشید و می‌خواند: سَیُهزَمُ الجَمعُ وَ یُوَلُّونَ الدُّبُرَ، ما بدانستیم که آیـت در اینکه روز آمـد و دست [۹۹- پ] ما را خواهـد بودن برایشان. بَلِ السّاعَـةُ مَوعِـدُهُم، آنگه«۲» گفت بل قیامت موعـد ایشان است به عـذاب. وَ السّاعَـةُ أَدهی وَ أَمَرُّ و قیامت داهی‌تر و فظیع‌تر و سـخت‌تر است از روز بدر. ابو هریره روایت کرد که رسول- علیه السـلام- گفت: بشتابی به عمل صالح هفت چیز را چه گوش می‌داری«۳» یکی از اینکه هفت چیز را«۴»: یا درویشی که از یاد مردم بر خداونـدش را یا توانگری طاغی بکنـد«۵» یا بیماری مقیّـد«۶» یـا پیری مفنّـد یـا مرگ مجهز یا دجّال- و آن شـرّی است منتظر- یا ساعت. وَ السّاعَةُ«۷» یَومَ یُسحَبُونَ فِی النّارِ، نصب «یوم» بر ظرف است و عامل در او، قوله: «و سعر»، ای یجعلون«۱۱» فی عذاب السعیر یوم یسحبون فی النّار آن روز که ایشان را می کشند بر روی در دوزخ، ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ ای و یقال لهم: ذوقوا و گویند ---------------------------------- (۱). کـذا: در اسـاس و آج آد، گـا: که از کـدام جمع است کا: که آن کـدام جمع است چاپ شعرانی (۱۰/ ۳۷۶): کـه آن کس آیـد. (۲). آد، گـا: آنگاه. (۳). همه نسـخه‌ها: می‌داریـد الّا. [.....] (۴). همه نسـخه بدلها: از اینکه

هفتگانه را آد، کا، گا غنیّ مطغیا و فقرا منسیا او مرضا مفسدا او هرما مفنّدا او مؤتا مجهزا او الدجّال شرّ منتظر. (۵). آد، گا: یا توانگری طاغی کننده. (۶). آد، گا: مفسد. (۷). آج و الصّاعق. (۸). آج: بخشیده. (۹). آد، گا و در گمراهی‌اند در دنیا و در عذابند در آخرت. (۱۰). همه نسخه بدلها اینکه. (۱۱). آد: یحصلون.

صفحه : ۲۳۲ ایشان را بچشی عذاب و مسیس و الم دوزخ. إِنّا کُلَّ شَیءٍ خَلَقناهُ بِقَدَرٍ، عامّه قرّاء «کلّ شیء» خواندند به نصب و ابو الشّمّال«۱» العدوی «کلّ» به رفع خواند. حق تعالی گفت ما همه چیز«۲» به اندازه آفریدیم به حسب حاجت بر وفق مصلحت چندان که«۳» بایست بی زیادتی که عبث [۱۰۰- ر] باشد یا نقصانی که حاجت آرد. ربیع گفت: معنی «قدر» اجل است، ای خلقنا کلّ شیء الی اجل که از آن اجل و وقت متقدّم و متأخّر نشود، مثله قوله: قَد جَعَلَ اللّهُ لِکُلِّ شَیءٍ قَدراً«۴»، ای اجلا. عبد اللّه عبّاس گفت: جعلنا لکلّ شیء شکلا هر جنسی را بیافریدیم [شکلی]«۵» زنان را برای مردان و مادیان را برای اسپان و اتان را برای خران و مردان را شکلی و زیّی که زنان بخلاف آن باشند. وَ ما أَمرُنا إِلّا واحِدَةٌ کار ما نیست جز یکی یعنی کار ما«۶» یکی باشد در او تغییر و تبدیل نباشد«۷» و بزودی از طریق مثل چنان باشد که چشم زخم«۸»، و قوله: إِلّا واحِدَةٌ، ای مرّة واحدة. و گفتند با معنی راجع است و مراد به امر، ساعت است و «ساعت» مؤنّث است پس رجوع با معنی است، لقوله«۹»: ما هذه الصّوت و اراد به الصّیحة، بیانه قوله تعالی: وَ ما أَمرُ السّاعَةِ إِلّا کَلَمحِ البَصَرِ أَو هُوَ أَقرَبُ«۱۰»، بعضی مفسّران گفتند: امر ما یکی باشد یعنی «کن» بباش که خود بباشد. بیانه قوله: إِنَّما قَولُنا لِشَیءٍ إِذا أَرَدناهُ أَن نَقُولَ لَهُ کُن فَیَکُونُ«۱۱»، و «قدر» و «قدر» دو لغت است بالتحریک و التسکین. قال الشّاعر فی التسکین: ------------------------------- (۱). آج: ابو السمال (بدون نقطه) آد، کا، گا: ابو السمّاک. (۲). آد، گا: چیزی. (۳). آج: چنان که. (۴). سوره طلاق (۶۵) آیه ۳. (۵). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۶). آد، گا: یعنی فرمان ما. [.....] (۷). آد، کا، گا: نبود. (۸). آد، گا: یک چشم زدن. (۹). آد: کقولهم. (۱۰). سوره نحل (۱۶) آیه ۷۷. (۱۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۴۴.

صفحه : ۲۳۳ کلّ شیء حتّی اخیک متاع و بقدر تفرّق و اجتماع و قال اخر فی التّحریک: نال الخلافة او کانت له قدرا کما اتی ربّه موسی علی قدر و در اینکه آیت مجبّره را«۱» تمسّک نیست برای آن که خلاف نیست که افعال خدای تعالی به قدر او باشد و به قضاء او«۲» خلاف در افعال ماست که افعال ما آنچه نه به فرمان اوست نه به قدر اوست«۳». ایشان گفتند: خیر و شرّ و کفر و ایمان به قدر اوست پس قائل به قدر ایشان‌اند [۱۰۰- پ] چون قائل به قدر ایشان باشند «قدری» ایشان باشند که نسبت با نفی نباشد با اثبات باشد. صرفی آن را خوانند که صرفی کند«۴» نه آن را که نکند همچنین شروطی و فرایی و حمّامی و خلقانی، و اینکه قیاسی مطّرد است. وَ لَقَد أَهلَکنا أَشیاعَکُم حق تعالی گفت ما اشیاع شما یعنی اشباه و امثال شما بسیاری هلاک کردیم که همچون شما کافر و جاحد بودند مرا و نعمت مرا از امّتان سلف. فَهَل مِن مُدَّکِرٍ کس«۵» هست تا اینکه یاد کند! وَ کُلُّ شَیءٍ فَعَلُوهُ فِی الزُّبُرِ و هر چه آن اشیاع کردند از خیر و از شرّ در صحایف اعمال ایشان مثبت است، و گفتند در لوح محفوظ. وَ کُلُّ صَغِیرٍ وَ کَبِیرٍ مُستَطَرٌ هر فعلی که کردند از خرد«۶» و بزرگ نوشته است. و مُستَطَرٌ مکتتب باشد مفتعل من السطر، یقال: سطرت الشیء و اسطره و کتبته و اکتبه. إِنَّ المُتَّقِینَ فِی جَنّاتٍ وَ نَهَرٍ، گفت: متّقیان، و پرهیزکاران در بهشتها و جویها باشند. و «انهار» برای رؤوس آیات نگفت و روا بود که به «نهر» جنس ------------------------------- (۱). آد، گا جای. (۲). آد، گا: به قضا و قدر او باشد. (۳). آد، گا: که افعال ما بیشتر نه به فرمان و قدر اوست. (۴). آج: صرف کنند. (۵). کا: کسی. (۶). آد، گا: کوچک.

صفحه : ۲۳۴ خواست«۱». ضحّاک گفت: فی ضیاء و سعة در روشنایی و فراخی باشند و منه النّهار لسعة ضیاء فیه، و استنهر الفتق اذا اتّسع«۲» و انهرتها و سعتها، قال الشّاعر: ملکت بها کفّی فانهرت فتقها یری قائم من دونها ما ورائها اعرج و طلحه خواندند: «و نهر» به دو ضمّه علی انّها جمع نهار، یعنی ایشان را هیچ شب نباشد همه روز بود. فرّاء گفت از بعضی عرب شنیدم اینکه بیت: ان تک لیلیّا فانّی نهر متی اری«۳» الصبح فلا أنتظر قال آخر: لولا ثریدان هلکنا بالضمر«۴» ثرید لیل و ثرید بالنهر [۱۰۱- پ] فِی مَقعَدِ صِدقٍ عِندَ مَلِیکٍ مُقتَدِرٍ در جای حق که در او لغو نباشد و تأثیم نباشد و آن بهشت است بنزدیک خداوند قادر توانا و اشارت بقوله «عند» به

قرب«۵» منزلت است و علوّ مرتبت و نه به قرب«۶» مسافت. صادق- علیه السلام- گفت: جایی«۷» که خدای تعالی به صدق وصف کرد جای صادقان«۸» باشد. عبد اللّه بن بریده گفت: در اینکه آیت«۹» اهل بهشت هر روز به سلامگاه روند و بر کرسی به مجلسی بنشینند بر قدر اندازه عمل او بر منبرهای درّ و یاقوت و زمرّد و زر و سیم«۱۰» در بهشت به هیچ چیز شادمانه‌تر نباشند از آن که به آن مجلس«۱۱» و در آن مجالس«۱۲» سماع قرآن کنند و هیچ چیز ------------------------------ (۱). آد، گا: خواهد. (۲). آد، گا: اتّسق. (۳). لسان (ماده نهر): تری. [.....] (۴). اساس، آج: ندارد، از آد افزوده شد. (۵). آد، گا: عند قرب. (۶). آد، گا، کا: و نه قرب. (۷). آد، کا، گا را. (۸). آد، کا، گا و صدیقان. (۹). آد، گا که. (۱۰). آد، گا و شادی و خرّمی کنند به آواز سلام بر یکدیگر و مومنان را خوشتر از آن نیاید در آن جا از آن که سلام بر یکدیگر کنند. (۱۱). آد، کا: مجالس. (۱۲). کا: مجلس.

صفحه : ۲۳۵ خوشتر نباشد از آن که آن شنیدن. آنگه با منازل خود روند«۱» ناعم قریر العین چشم روشن. در خبر است که یک روز موسی- علیه السلام- به مناجات می‌رفت به خرابه‌ای«۲» بگزشت«۳» از آن جا ناله‌ای«۴» می‌آمد. در آن جا رفت مردی را دید برهنه بر سر خاک خفته خشتی زیر سر گرفته بر او عورت پوشی بود«۵» می‌نالید و در آن ناله چیزی می‌گفت. موسی بنزدیک او شد می‌گفت: «۶» الهی تری غربتی و وحدتی و تعرف فقری و فاقتی». موسی برفت و مناجات بکرد«۷» بگفت و بشنید چون خواست تا برگردد«۸» حق تعالی گفت: یا موسی پیغام آن درویش بنگزاردی«۹» گفت: بار خدایا تو عالمتری حکایت وحدت و وحشت می‌کرد و شکایت فقر و فاقه می‌گفت. گفت برو او را از من سلام کن«۱۰» و بگو خدایت سلام می‌کند و می‌گوید: تو تنها نیستی که من انیس تویم«۱۱» و تو غریب نئی که من جلیس تویم«۱۲» و تو درویش نئی که من و کیل تویم«۱۳» موسی بیامد و بر بالین [۱۰۱- پ] آن درویش بنشست و آن پیغام بگزارد. درویش گفت: یا کلیم اللّه«۱۴»؟ مرا اینکه مایه«۱۵» است که خدای تعالی حدیث من بشنود و آن را جواب دهد. آنگه نعره‌ای«۱۶» بزد و جان بداد. موسی- علیه السلام- با میان بنی اسرائیل آمد و ایشان ------------------------------ (۱). آد، گا: آنگه هر یک به مقام خود باز روند. (۲). آج، کا: خربه. (۳). همه نسخه بدلها: بگذشت. (۴). آد، کا، گا و انینی. (۵). آد، گا: بجز عورت پوشی نداشت کا: بر او بیش از عورت پوشی نبود. [.....] (۶). کا بار خدایا غربت و تنهایی من می‌بینی فقر و فاقه من می‌دانی. (۷). آد، گا: بگذشت و به مناجات رفت. (۸). آد، گا، کا: باز گردد. (۹). آد، گا: خطاب آمد که یا موسی چرا حال فقر و غریبی و درویشی و تنهایی آن درویش ما در اینکه حضرت عرض نکردی موسی. (۱۰). آد، گا: برسان. (۱۳- ۱۲- ۱۱). همه نسخه بدلها: توام. (۱۴). آد، گا: ای رسول خدا. (۱۵). آد، گا: منزلت کا: پایه. (۱۶). کا: نغمه‌ای.

صفحه : ۲۳۶ را خبر داد، بشتافتند. موسی- علیه السلام- با اشراف بنی اسرائیل بیامد تا به دفن او مشغول شوند. چون در آمد آن خرقه«۱» عورت پوش دید و آن خشت و درویش را ندید. گفت: بار خدایا؟ اینکه درویش کجا رفت زمینش فرو برد یا گرگش بخورد«۲»؟ جبرئیل- علیه السلام- آمد و گفت خدای تعالی می‌گوید اینکه چه گمانهاست که به دوستان ما می‌بری اینکه درویشی بود که شیطانش در دنیا طلب کرد و نیافت«۳» و منکر و نکیرش در گور طلب کردند و نیافتند و رضوانش در بهشت طلب کردند و نیافتند و مالکش در دوزخ طلب کرد و نیافت. گفت: بار خدایا؟ پس کجاست! گفت: دوست کجا باشد مگر بنزدیک دوست؟ فِی مَقعَدِ صِدقٍ عِندَ مَلِیکٍ مُقتَدِرٍ«۴» گفت: ذو النّون مصری، اصحاب را تحریض کردی بر طاعت چون از ایشان فتوری دیدی گفتی: جدوا یا اولیاء اللّه جدوا فانّ للأولیاء غرفا فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر جهد کنید ای دوستان خدای که دوستان«۵» او را غرفه‌هایی هست در مقعد صدق بنزدیک قادر توانا. عاصم بن حمزه«۶» روایت کرد از جابر عبد اللّه انصاری که گفت یک روز رسول- علیه السلام- در مسجد مدینه نشسته بود. بعضی صحابه از او حدیث بهشت [۱۰۲- ر] پرسیدند. رسول- علیه السلام- گفت: انّ للّه لواء من نور و عمودا من زبرجد خلقها قبل ان یخلق السموات بالفی سنهٔ مکتوب علی رداء ذلک اللّواء ------------------------------

------------------- (۱). آد، گا: کهنه. (۲). اساس: بخود، با توجّه به نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). آد، گا و ملک الموت در وقت مرگش نیافت کا و ملک الموت درد و مرگش طلب کرد و نیافت. (۴). اساس در حاشیه با خطی جدیدتر از متن ابیاتی دارد به شرح زیر: بار خدایا زره داوری عاقبت بنده به خیر آوری یا رسول اللّه رسول خالق یکتا تویی برگزین ذو الجلال پاک بی همتا تویی یا علی دست ماست دامن تو خوشه چینم به گرد خرمن تو العبد الفقیر شاه محمّد (۵). آد، کا: اولیا. [.....] (۶). آد، گا: عاصم بن ضمره. ۱»

صفحه : ۲۳۷ الله لا اله الّا اللّه محمّد- صلی اللّه علیه و آله- رسول اللّه آل محمّد خیر البریّة صاحب اللّواء امام القوم، فقال علی- علیه السلام-: الحمد للّه ألذی هدانا و کرمنا و شرّفنا بک، فقال النبی- صلی اللّه علیه و آله- یا علی اما علمت انّ من احبّنا و انتحل محبّتنا« اسکنه اللّه معنا و تلا هذه الایة: فِی مَقعَدِ صِدقٍ عِندَ مَلِیکٍ مُقتَدِرٍ «۲» گفت خدای را تعالی لوایی است از نور و عمودی از زبرجد، بیافرید آن را پیش از آن که آسمان و زمین آفرید به دو هزار سال بر رداء آن لوا نوشته: لا اله الّا اللّه، محمّد رسول اللّه ال محمّد خیر البریّة صاحب اللّواء امام القوم بجز خدای خدایی نیست و محمّد رسول اوست و آل محمّد بهترین خلقان‌اند صاحب اینکه لوا امام خلق«۳» است. امیر المؤمنین علی گفت: سپاس خدای را که ما را به تو مشرّف و مکرّم بکرد. رسول- علیه السلام- گفت: یا علی تو ندانی که هر که ما را دوست دارد و دعوی دوستی ما کند با ما باشد«۴» در درجه ما باشد، فِی مَقعَدِ صِدقٍ عِندَ مَلِیکٍ مُقتَدِرٍ، و اینکه حدیث ثعلبی در تفسیر اینکه آورد«۵»-. و اللّه الموفّق. ------------------------------ (۱). آد، گا و صدق فی محبّتنا. (۲). آد، کا، گا: و اینکه حدیث ثعلبی در تفسیر خویش یاد کرده است. (۳). آج: قوم. (۴). آج و. (۵). آد، گا: در تفسیر خویش یاد کرده است.

صفحه : ۲۳۸

سورة الرّحمن

«۱» اینکه سورت مکّی است«۲» و عدد آیات او هفتاد و هشت آیت است و سیصد و پنجاه و یک کلمت است و [هزار و]«۳» ششصد و سی و شش حرف است. و روایت است از علیّ بن حمزة الکسائیّ از موسی بن جعفر- علیه السلام- از پدرانش از امیر المؤمنین علی از رسول- علیهم السلام- که او گفت: [۱۰۳- پ] هر چیزی [را]«۴» عروسی است و عروس قرآن سورت الرّحمن است. و ابو امامه روایت کرد از ابیّ کعب که رسول- علیه السلام- گفت: هر که او سورت الرحمن بخواند، خدای تعالی بر ضعیفی او رحمت کند و او از جمله آنان باشد که شکر نعمتهای خدای گزارده«۵» باشد. هشام بن عروه گوید از پدرش که اوّل کس که قرآن به جهر برخواند به مکّه«۶» از پس رسول- علیه السلام- عبد اللّه مسعود بود. و آن آن بود که«۷» اصحاب رسول مجتمع شدند و گفتند قریش قرآن نشنیده‌اند کیست از میان ما که قرآن به جهر برخواند تا قریش بشنوند! عبد اللّه مسعود گفت: من بخوانم. گفتند: ما ترسیم بر تو از ایشان. گفت: رها کنید که خدای نگاه دارد«۸» مرا. آنگه بیامد و ------------------------------ (۱). آج بدان که. (۲). گا: مدنی است بعضی گفتند مکّی است. (۳). اساس و آج: ندارد، از آد افزوده شد. (۴). اساس: ندارد. از آج افزوده شد. (۵). آد، کا، گا: گذارده. (۶). آد، گا: در مکّه. (۷). کا: و سبب آن بود که، آد، گا: و آن چنان بود که. (۸). آد، گا: نگاهدار باشد. [.....]

صفحه : ۲۳۹

بنزدیک مقام ابراهیم باستاد«۱» و سورت الرّحمن آغاز کرد و قریش در مجلسهای خود«۲» نشسته بودند. گفتند: چه می‌گوید إبن«۳» امّ عبد! برخاستند و او را زدن گرفتند«۴» تا اثر ضرب و خدش«۵» بر روی او پدید آمد و او همچنان می‌خواند تا چند آیت«۶»

بخوانـد. آنگه برگزيـد و بـا نزديـك صـحابه آمـد. گفتنـد: مـا از اينكه می‌ترسـيديم گفتيم تـا كسـی باشـد كه او را عزّتی باشـد از عشيره«۷».

[سوره الرحمن (۵۵): آيات ۱ تا ۷۸]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ الرَّحمنُ (۱) عَلَّمَ القُرآنَ (۲) خَلَقَ الإِنسانَ (۳) عَلَّمَهُ البَيانَ (۴) الشَّمسُ وَ القَمَرُ بِحُسبانٍ (۵) وَ النَّجمُ وَ الشَّجَرُ يَسجُدانِ (۶) وَ السَّماءَ رَفَعَها وَ وَضَعَ المِيزانَ (۷) أَلّا تَطغَوا فِی المِيزانِ (۸) وَ أَقِيمُوا الوَزنَ بِالقِسطِ وَ لا تُخسِرُوا المِيزانَ (۹) وَ الأَرضَ وَضَعَها لِلأَنامِ (۱۰) فِيها فاكِهَةٌ وَ النَّخلُ ذاتُ الأَكمامِ (۱۱) وَ الحَبُّ ذُو العَصفِ وَ الرَّيحانُ (۱۲) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۱۳) خَلَقَ الإِنسانَ مِن صَلصالٍ كَالفَخّارِ (۱۴) وَ خَلَقَ الجَانَّ مِن مارِجٍ مِن نارٍ (۱۵) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۱۶) رَبُّ المَشرِقَينِ وَ رَبُّ المَغرِبَينِ (۱۷) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۱۸) مَرَجَ البَحرَينِ يَلتَقِيانِ (۱۹) بَينَهُما بَرزَخٌ لا يَبغِيانِ (۲۰) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۲۱) يَخرُجُ مِنهُمَا اللُّؤلُؤُ وَ المَرجانُ (۲۲) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۲۳) وَ لَهُ الجَوارِ المُنشَآتُ فِی البَحرِ كَالأَعلامِ (۲۴) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۲۵) كُلُّ مَن عَلَيها فانٍ (۲۶) وَ يَبقى وَجهُ رَبِّكَ ذُو الجَلالِ وَ الإِكرامِ (۲۷) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۲۸) يَسئَلُهُ مَن فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ كُلَّ يَومٍ هُوَ فِی شَأنٍ (۲۹) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۳۰) سَنَفرُغُ لَكُم أَيُّهَ الثَّقَلانِ (۳۱) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۳۲) يا مَعشَرَ الجِنِّ وَ الإِنسِ إِنِ استَطَعتُم أَن تَنفُذُوا مِن أَقطارِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ فَانفُذُوا لا تَنفُذُونَ إِلّا بِسُلطانٍ (۳۳) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۳۴) يُرسَلُ عَلَيكُما شُواظٌ مِن نارٍ وَ نُحاسٌ فَلا تَنتَصِرانِ (۳۵) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۳۶) فَإِذَا انشَقَّتِ السَّماءُ فَكانَت وَردَةً كَالدِّهانِ (۳۷) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۳۸) فَيَومَئِذٍ لا يُسئَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَ لا جَانٌّ (۳۹) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۴۰) يُعرَفُ المُجرِمُونَ بِسِيماهُم فَيُؤخَذُ بِالنَّواصِی وَ الأَقدامِ (۴۱) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۴۲) هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی يُكَذِّبُ بِهَا المُجرِمُونَ (۴۳) يَطُوفُونَ بَينَها وَ بَينَ حَمِيمٍ آنٍ (۴۴) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۴۵) وَ لِمَن خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ (۴۶) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۴۷) ذَواتا أَفنانٍ (۴۸) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۴۹) فِيهِما عَينانِ تَجرِيانِ (۵۰) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۵۱) فِيهِما مِن كُلِّ فاكِهَةٍ زَوجانِ (۵۲) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۵۳) مُتَّكِئِينَ عَلى فُرُشٍ بَطائِنُها مِن إِستَبرَقٍ وَ جَنَى الجَنَّتَينِ دانٍ (۵۴) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۵۵) فِيهِنَّ قاصِراتُ الطَّرفِ لَم يَطمِثهُنَّ إِنسٌ قَبلَهُم وَ لا جَانٌّ (۵۶) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۵۷) كَأَنَّهُنَّ الياقُوتُ وَ المَرجانُ (۵۸) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۵۹) هَل جَزاءُ الإِحسانِ إِلَّا الإِحسانُ (۶۰) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۶۱) وَ مِن دُونِهِما جَنَّتانِ (۶۲) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۶۳) مُدهامَّتانِ (۶۴) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۶۵) فِيهِما عَينانِ نَضّاخَتانِ (۶۶) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۶۷) فِيهِما فاكِهَةٌ وَ نَخلٌ وَ رُمّانٌ (۶۸) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۶۹) فِيهِنَّ خَيراتٌ حِسانٌ (۷۰) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۷۱) حُورٌ مَقصُوراتٌ فِی الخِيامِ (۷۲) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۷۳) لَم يَطمِثهُنَّ إِنسٌ قَبلَهُم وَ لا جَانٌّ (۷۴) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۷۵) مُتَّكِئِينَ عَلى رَفرَفٍ خُضرٍ وَ عَبقَرِيٍّ حِسانٍ (۷۶) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۷۷) تَبارَكَ اسمُ رَبِّكَ ذِی الجَلالِ وَ الإِكرامِ (۷۸)

[ترجمه]

خـدا. در آموخت قرآن را. بيافريـد آدمی را. در آموخت او را بيان. آفتاب را و ماه بشـمار است. [۱۰۳- ر]. و گياه و درخت سـجده می‌كنند. و آسـمان را برداشت و بنهاد ترازو. طغيان مكنيد«۸» در ترازو. و راست داری سخنن«۹» براستی ------------------------------ (۱). همه نسـخه‌ها: بايستاد. (۲). كـا: مجالس خود. (۳). آج: اينكه. (۴). آد، كـا، گا: برخواسـتند و او را در

زدن گرفتند. (۵). اساس: حدث، با توجّه به نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). آج، کا: آیات. (۷). آد، گا: لیکن می گفتیم که ایشان بیشتر خویشان تواند ترا عزّتی دارند. عبد اللّه مسعود گفت: فَاللّهُ خَیرٌ حافِظاً وَ هُوَ أَرحَمُ الرّاحِمِینَ (۸). آج: نمی کنید. (۹). آج: راست دارید سنجیدن.

صفحه : ۲۴۰ و کم مداری«۱» ترازو. و زمین را بنهاد برای خلقان. در آن جا میوه است و درخت خرما خداوند غلافها. و دانه خداوند برگ و ریحان. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری]«۲»! بیافرید آدمی را از گل [چون گل کوزه]«۳». و بیافرید پری را از درفشی از آتش. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری]«۴». و خدای [دو]«۵» مشرق و خدای [دو] مغرب. [۱۰۳- پ] و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری]«۶»! بر آمیخته دو دریا برهم. میان ایشان حایلی هست که بغی نکنند. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری]«۷». برون آید از هر دو مروارید بزرگ و خرد. [و به کدام نعمتهایخدایتان دروغ می‌داری]«۸». و او راست کشتیهای ساخته در دریا چون کوهها. -------------------------------- (۱). آج: مدارید. (۸- ۷- ۶- ۴- ۲). آج: می‌دارید. (۵- ۳). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

صفحه : ۲۴۱ [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری«۱»]«۲». هر که در زمین است فانی است. و بماند ذات خدای تو خداوند بزرگواری و گرامی کردن. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری«۳»]«۴». خواهند از او هر که در آسمانها و زمین است هر روز او در کاری است. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری«۵»]«۶». بپردازیم [به شما]«۷» ای پری و آدمی. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری«۸»]«۹». [۱۰۴- ر] ای گروه پری و آدمی اگر توانی«۱۰» که بگذری«۱۱» از کنارهای آسمانها و زمین بگذری«۱۲»، نگذری«۱۳» مگر به حجّتی. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری«۱۴»]«۱۵». بفرستند بر شما شعله‌ای از آتش و مس و رو«۱۶» کینه نتوانی کشیدن«۱۷». [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری«۱۸»]«۱۹». چون شکافته شود آسمان باشد -------------------------------- (۱۸- ۱۴- ۸- ۵- ۳- ۱). آج: می‌دارید. (۱۹- ۱۵- ۹- ۶- ۴- ۲). اساس: ندارد، با توجّه به همین مورد در آیات مقدّم و با توجّه به آج افزوده شد. [.....] (۷). اساس: ندارد، با توجّه به آج افزوده شد. (۱۰). آج: توانید. (۱۲- ۱۱). آج: بگذرید. (۱۳). آج: نگذارید. (۱۶). کذا: در اساس آج: ور. (۱۷). آج: نتوانید کشید.

صفحه : ۲۴۲ گلی چو«۱» روغنها. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری«۲»]«۳». آن روز نپرسند از گناهشان آدمی و نه جنّی. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری«۴»]«۵». بشناسند مجرمان به نشانشان فرا گیرند به موی پیشانی و پایها«۶». [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری«۷»]«۸». [۱۰۴- پ] آن دوزخ است آن که دروغ داشتند«۹» گناهکاران. می گردند میان آن و میان آبی گرم. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری«۱۰»]«۱۱». و آن را که بترسد از استادن«۱۲» پیش خدایش دو بهشت باشد. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری«۱۳»]«۱۴». خداوند انواع میوه. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری«۱۵»]«۱۶». در آن جا باشد دو چشمه می‌رود. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری«۱۷»]«۱۸». -------------------------------- (۱). آج: چون. (۱۷- ۱۵- ۱۳- ۱۰- ۷- ۴- ۲). آج: می‌دارید. (۱۸- ۱۶- ۱۴- ۱۱- ۸- ۵- ۳). اساس: ندارد، با توجّه به موارد مشابه در نسخه اساس و با استفاده از آج افزوده شد. (۶). آج: قدمها. (۹). آج: داشتید آن را. (۱۲). آج: ایستادن.

صفحه : ۲۴۳ [در آن جا باشد«۱»] از هر میوه دو جفت. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری«۲»]«۳». تکیه زدگان باشند بر سریرها آستر آن از دیبای ستبر و میوه هر دو بستان نزدیک. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری«۴»]«۵». در آن جا چشم- کشیدگان بنسوده باشد ایشان را آدمی پیش«۶» آن و نه پری. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری«۷»]«۸». [۱۰۵- ر] گویی ایشان یاقوت‌اند و مروارید. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری«۹»]«۱۰». هست«۱۱» پاداشت نیکویی مگر نیکویی! [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری«۱۲»]«۱۳». از فرود آن هر دو بستان«۱۴». [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری«۱۵»]«۱۶». بغایت سبز شده«۱۷». [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری«۱۸»]«۱۹». در آن جا دو چشمه‌اند بر دمیده. [و

به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری«۲۰»]«۲۱». در آن جا میوه باشد و درخت خرما و نار. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری«۲۲»]«۲۳». ------------------------------ (۱). اساس: ندارد، با توجّه به آج افزوده شد. (۲۲- ۲۰- ۱۸- ۱۵- ۱۲- ۹- ۷- ۴- ۲). آج: می‌دارید. [.....] (۲۳- ۲۱- ۱۹- ۱۶- ۱۳- ۱۰- ۸- ۵- ۳). اساس: ندارد، با توجّه به موارد مشابه در فوق و ملاحظه آج افزوده شد. (۶). آج از. (۱۱). آج: نیست. (۱۴). آج: می‌دارید. (۱۷). آج است.

صفحه : ۲۴۴ در آن جا زنانی باشند نیکو. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری«۱»]«۲». سیاه چشمان باز داشته در خیمه‌ها. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری«۳»]«۴». بنسوده باشد ایشان را«۵» آدمی پیش از آن«۶» و نه پری. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری«۷»]«۸». تکیه زده باشند بر رفرف«۹» سبز و بساطهای نیکو [۱۰۵- پ]. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری«۱۰»]«۱۱». بزرگوار است نام خدای تو خداوند بزرگواری و گرامی کردن. قوله تعالی: الرَّحمنُ، عَلَّمَ القُرآنَ، قوله: الرَّحمنُ جواب آن است که کافران گفتند: و ما الرحمن رحمان چه باشد! حق تعالی گفت: رحمان آن است که قرآن آموخت، و قوله: عَلَّمَ القُرآنَ جواب آن است که گفتند از کافران که: انّما یعلّمه بشر او را آدمی می‌آموزد. خدای تعالی گفت: او را خدای می‌آموزد خدای رحمت کننده«۱۲» بخشاینده«۱۳». و بیان کردیم که: «رحمان» مبالغه باشد در رحمت، آن که رحمت او عام باشد بر مؤمن و کافر و برّ و فاجر، و تعلیم خدای تعالی قران را به ------------------------------ (۱۰- ۷- ۳- ۱). آج: می‌دارید. (۱۱- ۸- ۴- ۲). اساس: ندارد، با توجّه به موارد مشابه در فوق و نسخه آج افزوده شد. (۵). آج هیچ. (۶). آج: پیش ایشان. (۹). اساس: ندارد، با توجّه به ترجمه کلمه در متن تفسیر آورده شد. (۱۲). آج و. (۱۳). آج است.

صفحه : ۲۴۵ معنی تمکین باشد از تعلّم و یا خلق علم باشد به او عند الممارسهٔ و الدّرس، و نیز آن جا که نصب دلیل کند اینکه لفظ استعمال کنند کقوله تعالی: وَ عَلَّمَکَ ما لَم تَکُن تَعلَمُ«۱»، و به معنی اعلام باشد کقوله: وَ عَلَّمَ آدَمَ الأَسماءَ کُلَّها«۲»، و به معنی خلق«۳» علم ضروری باشد چنان که گفت: وَ عَلَّمناهُ صَنعَهَٔ لَبُوسٍ لَکُم«۴». خَلَقَ الإِنسانَ، عبد اللّه عبّاس گفت: آدم را خواست که او را اسماء چیزها بیاموخت بر بیان، و گفتند: جمله لغات بیاموخت او را. در خبر است که آدم- علیه السلام- به هفتصد هزار لغت سخن گفتی عربیّت از همه فاضلتر بود، و بعضی دگر گفتند: مراد جمله آدمیانند و «لام» در او تعریف جنس است«۵». آنگه در «بیان» خلاف کردند، بعضی گفتند: مراد به بیان حلال و حرام است و تمیز میان خیر و شر، و آن که چه باید کرد و چه نباید کرد تا حجّت انگیزد به آن بر او. ابو العالیه گفت و مرّهٔ الهمدانیّ و إبن زید: مراد نطق«۶» است و سخن گفتن که خدای تعالی آدمی را نطق داد که دگر حیوانات را نباشد. کعب [گفت]«۷»: یعنی علم آنچه گوید و شنود. سدّی [۱۰۶- ر] گفت: یعنی هر قومی را لغتی بیاموخت که به آن سخن گویند. یمان گفت: علم خطّ و کتابت خواست، نظیره«۸»: عَلَّمَ بِالقَلَمِ«۹». إبن کیسان گفت: خَلَقَ الإِنسانَ یعنی بیافرید محمّد را. عَلَّمَهُ البَیانَ، یعنی بیاموخت او را بیان، یعنی بیان آنچه بود و خواهد بود تا او بیان کردی«۱۰» علم اوّلین و آخرین را«۱۱». ------------------------------ (۱). سوره نساء (۴) آیه ۱۱۳. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۳۱. [.....] (۳). اساس، آج: خاف، با توجّه به کا تصحیح شد. (۴). سوره انبیا (۲۱) آیه ۸۰. (۵). کا، گا علّمه البیان. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها: نطقی. (۷). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). آد، کا، گا قوله. (۹). سوره علق (۹۶) آیه ۴. (۱۰). آد، کا، گا: تا او را بیان کرد. (۱۱). آد، کا، گا: ندارد.

صفحه : ۲۴۶ الشَّمسُ وَ القَمَرُ بِحُسبانٍ آفتاب و ماه به حساب می‌روند در منازل دوازده. اینکه قول عبد اللّه عبّاس است و«۱» قتاده و ابو مالک، و إبن زید و إبن کیسان گفتند«۲»: یعنی به آن حساب کنند و اعمال و آجال و اوقات دیون و اوقات [عبادات به آن شناسند، و شب و روز بر سیر«۳» آن نهاده است، چه اگر آفتاب و ماه نبودی شب از روز پیدا نبودی و روز از شب و روزگار همه شب بودی و راه نبودی به حساب، همچنین اگر همه اوقات]«۴» روز«۵» بودی، ضحّاک گفت معنی آن است که: یجریان بقدر مقدّر اینکه ماه و آفتاب به قدری مقدور«۶» می‌روند تا پنداری حسابی«۷» کرده است. مجاهد گفت: همچون حساب آسیا«۸» گرد قطب

می گردد. سدّی گفت: بِحُسبانٍ، أی بأجل کآجال النّاس بر أجلی می‌روند چون أجل«۹» مردمان، چون اجلشان به سر آید هلاک شوند، نظیره: کُلٌّ یَجرِی إِلی أَجَلٍ«۱۰» عَلَّمَهُ البَیانَ، أن«۲» الشمس و القمر بحسبان، یعنی او را«۳» بیاموخت [۱۰۶- پ] که آفتاب و ماه به حسابی«۴» می‌روند، و گفتند: فراخنای آفتاب ششهزار و چهار صد فرسنگ است [در مثل اینکه، و فراخنای ماه هزار فرسنگ در هزار فرسنگ]«۵». و بر روی آفتاب نوشته است: لا اله الّا اللّه محمّد رسول اللّه، خلق اللّه الشمس بقدرته و اجراها«۶» بأمره، و در بطن«۷» او نوشته است: لا اله إلّا اللّه رضاه کلام و غضبه کلام و رحمته کلام و عذابه کلام«۸»، یعنی اینکه چیزهای مخالف از رضا و غضب و رحمت و عذاب در کلام ما بسته است به کلام خدای«۹»، راضی شود و رحمت کند و به کلامی خشم گیرد و عذاب کند. و بر روی ماه نوشته است: لا اله الّا اللّه و محمّد رسول اللّه، خلق اللّه القمر و خلق اللّه الظلمات و النور، و در بطن او نوشته است: خلق اللّه الخیر و الشر بقدرته یبتلی بهما من یشاء من خلقه فطوبی لمن أجری اللّه الخیر علی یدیه و الویل لمن اجری اللّه الشر علی یدیه، و مراد بر اجرای خیر و شر بر دست او اقدار است و تمکین و آلات که یکی از ما بی آن فعل«۱۰» نتواند کردن. وَ النَّجمُ وَ الشَّجَرُ یَسجُدانِ، «نجم» هر درختی باشد که ساق ندارد چون ------------------------------ (۱). اساس: باب، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). اساس: بان، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). آج بیان او آد، کا، گا بیان آن. (۴). آد، کا، گا: به حساب چاپ شعرانی (۱۰/ ۳۸۶): به حسبانی. (۵). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). آد، کا: أجریها. [.....] (۷). کا: در اندرون. (۸). اساس: و غضبه عدله کلام آج: و عدله کلام، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). آد، گا: حق تعالی به کلامی. (۱۰). آد، گا: فعلی.

صفحه : ۲۴۸ درخت گندم«۱» و ارزن و مانند آن، و اینکه شجر درختی«۲» که آن را ساق بود و شاخهای سایه گستر«۳» باشد آن را. سدّی گفت: همه گیاه«۴» را نجم خوانند لنجومه من الارض، أی طلوعه. مجاهد و قتاده گفتند: مراد به «نجم» ستاره است و سجود او«۵» طلوعش باشد، و آن که گفت: نبات و درخت است، گفت: سجود ایشان است«۶» و تمایل ایشان از باد. وَ السَّماءَ رَفَعَها و آسمان«۷» برداشت. وَ وَضَعَ المِیزانَ و ترازو بنهاد. مجاهد گفت: مراد عدل است. حسن و قتاده [۱۰۷- ر] و ضحّاک گفتند: مراد ترازوی حقیقی است«۸»، برای آن بنهاد تا مردم به او توسّل کنند به انصاف و انتصاف. حسین بن فضل«۹» گفت: قرآن است، برای آن که در او«۱۰» راستی ترازوست«۱۱». أَلّا تَطغَوا فِی المِیزانِ، أی لئلّا تطغوا«۱۲» تا طغیان نکنی«۱۳» و تجاوز از حدّ«۱۴» عدل و تعدّی. وَ أَقِیمُوا الوَزنَ بِالقِسطِ و چیزها سختن اقامت کنی«۱۵» به عدل، یعنی به انصاف سنجی«۱۶». إبن عیینه گفت: وزن به دست باشد و قسط به دل. ------------------------------ (۱). آد، گا و جو. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها باشد. (۳). آد، گا: سایه دار. (۴). آد، گا: گیاهی. (۵). اساس و با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۶). آد، گا: سجود او جنبیدن و حرکت باشد کا: سجود ایشان جنبیدن ایشان است. (۷). آد، کا، گا را. (۸). آج و. (۹). آج و دیگر نسخه بدلها: حسین بن الفضل. (۱۰). آد، گا: در روشنی و. [.....] (۱۱). آد، کا، گا عدل. (۱۲). آد، گا فی المیزان. (۱۳). آد، گا: نکنید کا: نکنند. (۱۴). آد، گا و. (۱۵). آج: کنید. (۱۶). آج، کا: سنجید.

صفحه : ۲۴۹ وَ لا تُخسِرُوا المِیزانَ، و ترازو کم مداری«۱» و چیزها که سنجی«۲» کم نسنجی«۳». قتاده گفت در اینکه«۴» آیت که: در کتب اوایل هست: «یابن ادم اعدل کما تحب ان یعدل علیک» عدل کن با مردم چنان که«۵» خواهی که با تو کنند، و وفا کن با مردمان چنان که تو را باید که با تو کنند. و بلال إبن أبی برده خواند: وَ لا تَخسَرُوا المِیزانَ، به فتح «تا» و «سین» من الخسران، قال: و هو النقصان، و باقی قرّاء به کسر «سین» و ضمّ «تا» من الإخسار. وَ الأَرضَ وَضَعَها لِلأَنامِ و زمین بنهاد برای خلق«۶». حسن گفت: للجنّ و الانس. عبد اللّه عبّاس گفت و شعبی: لکلّ ذی روح. فِیها فاکِهَةٌ در او انواع میوه‌هاست، یعنی در زمین. و «فاکهة»«۷» ابهام را موحّد گفت و منکر. إبن کیسان گفت: مراد هر«۸» چیز است که مردم به آن تفکّه و تعلّل کنند از جمله نعمتهای خدای تعالی. وَ النَّخلُ ذاتُ الأَکمامِ [و «نخل» درخت خرما باشد، و مراد خرماست. ذاتُ الأَکمامِ]«۹»، أی ذات الاوعیة، واحدها «کم» مراد غلاف

خرماست که آن را کفرّی گویند و هر چه چیزی را باز پوشد«۱۰» آن را «کم» گویند، و منه کمّ القمیص، آستین پیرهن را از آن جا «کمّ» گویند که دست را بپوشد«۱۱» و کلاه را کمّه گویند، قال الشّاعر: ------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: مدارید. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: سنجید. (۳). آج، کا: کم نسنجید گا: راست سنجید. (۴). آد، گا: گفت دلیل. (۵). آد، کا، گا تو. (۶). آد: خلقان. (۷). آد، کا، گا: و برای. (۸). اساس: هفت، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....] (۹). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). اساس: پوشند، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). آد، گا: باز پوشید.

صفحه : ۲۵۰ و قلت«۱» لکم کیلوا بکمّة بعضکم [۱۰۷- پ] دراهمکم انی کذالک«۲» أکیل ضحّاک گفت: «اکمام» غلافهای او باشد، إبن زید گفت: طلع«۳» باشد پیش از آن که شکافته شود، و اینکه اقوال متقارب است. وَ الحَبُّ دانه«۴». و «لام»«۵» جنس راست، و مراد همه دانههاست«۶». ذُو العَصفِ خداوند برگ، و «عصف» برگ کشت باشد، و کذلک العصیفة و الجلّ بکسر الجیم، قال علقمة بن عبدة«۷»: تسقی مذانب قد مالت عصیفتها حدورها من أتیّ الماء مطموم«۸» إبن کیسان گفت: «عصف» برگ هر چیزی باشد که آن را دانه«۹» اوّل گیاه پدید آید آنگه برگ شود، آنگه ساق شود، آنگه دانه در او پدید آید، آنگه خدای تعالی آن را أکمام در او پدید آرد، آنگه در أکمام دانه پدید آرد. و البیّ گفت: از عبد اللّه عبّاس که: «عصف» کاه باشد، و ضحّاک هم اینکه گفت. عطیّه گفت: برگ زرع باشد چون سبز بدروند، آنگه خشک شود. نظیره قوله: کَعَصفٍ مَأکُولٍ«۱۰». و الریحان، عکرمه گفت از عبد اللّه عبّاس و مجاهد«۱۱» گفت: روزی است، و هر «ریحان» که در قرآن هست مراد روزی است، مقاتل حیّان گفت: رزق باشد به لغت حمیر، قال الشّاعر: سلام الاله و ریحانه و رحمته و سماء درر ------------------------------- (۱). آد، گا: فقلت. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: کذلک. (۳). آج: طلوع. (۴). آد، گا: و دانه. (۵). کا: و الف لام. (۶). اساس و همه نسخه بدلها: دانهاست/ دانههاست. (۷). اساس، آج: عبیده، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها و مآخذ خبری تصحیح شد. (۸). اساس و همه نسخه بدلها: منظوم، با توجّه به چاپ شعرانی و مآخذ شعری تصحیح شد. (۹). آد، کا، گا بود. (۱۰). سوره فیل (۱۰۵) آیه ۵. (۱۱). کا که. [.....]

صفحه : ۲۵۱ سعید جبیر گفت از عبد اللّه عبّاس که: «ریحان» ریع باشد و زیادتی که کشت را بود، چنان که گفت کَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنبَتَت سَبعَ سَنابِلَ«۱»- الآیة. ضحّاک گفت«۲»: طعام باشد و «عصف» کاه، تا اینکه طعام ما باشد و آن طعام«۳» چهارپای. حسن و إبن زید گفتند: ریحان است بعینه که در میان ما باشد از جمله مشمومات. و البیّ گفت از عبد اللّه عبّاس که خضرت و سبزی کشت باشد. سعید جبیر گفت: ریحان هر کشتی باشد که بر ساق بایستد. جمله قرّاء خواندند: وَ الحَبُّ ذُو العَصفِ [۱۰۸- ر] وَ الرَّیحانُ مرفوع [ردّا]«۴» علی قوله فِیها فاکِهَةٌ، و إبن عامر منصوب خواند ردّا علی قوله خلق الانسان«۵»، أی و خلق هذه الأشیاء، و کوفیان خواندند: «و الریحان» بجرّ عطفا علی«۶» العصف، مگر عاصم. و باقی«۷» مرفوع خواندند ردّا علی قوله وَ الحَبُّ فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ اینکه خطاب است با جنّ و انس، گفت: به کدام نعمتهای خدایتان تکذیب می‌کنید، یعنی تکذیب به یکی و دو توان کرد، اینکه همه نعمتها را که در اینکه سوره ذکر کرد و بر شمرد، به یک بار چگونه جحود توان کرد«۸». و بیان اینکه آن است که در عقب اینکه آیات بگفت: سَنَفرُغُ لَکُم أَیُّهَ الثَّقَلانِ«۹»، و نیز حدیث محمّد بن المکند«۱۰»، عن جابر بن عبد اللّه الانصاریّ که او گفت: رسول- علیه السلام- اینکه سوره بر صحابه خواند و ایشان خاموش می‌بودند، ------------------------------- (۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۱. (۲). آد، کا، گا ریحان. (۳). آد، گا: علف. (۴). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). سوره رحمن (۵۵) آیه ۳. (۶). آد، کا، گا قوله. (۷). گا قرّاء. (۸). آد: کردن. (۹). اساس و همه نسخه بدلها: ایّها الثقلان. (۱۰). اساس: محمّد بن المکندر، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۲۵۲ گفت: [ما]«۱» لی أریکم سکوتا چرا«۲» شما را خاموش می‌بینم! جنّیان جواب نیکوتر از شما گفتند. چون اینکه سوره

برایشان خواندم، گفتند: یا رسول اللّه؟ چه جواب دادند! گفت: یک بار که من گفتم«۳» فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکما تُکَذِّبانِ، ایشان آواز بر آوردند«۴» و لا بشیء من نعمک ربّنا نکذّب بار خدایا«۵» هیچ نعمت از نعمتهای تو تکذیب نمی‌کنیم. و گفتند خطاب با انس است تنها و لکن به لفظ تثنیه گفت علی عادهٔ العرب. امّا کلام در تکرار اینکه آیت در آخر اینکه سوره بیاید ان شاء اللّه تعالی. قوله: خَلَقَ الإِنسانَ مِن صَلصالٍ کَالفَخّارِ، آنگه گفت: خدای تعالی آدم را از گلی آفرید مانند گل کوزه گران و «صلصال» گلی باشد خشک که آن را صلصله باشد و آوازی از خشکی. و «فخّار» گفتند. گلی پخته«۶» باشد و به کوزه کرده و گفتند: ناپخته باشد. وَ خَلَقَ الجَانَّ و بیافرید جنّیان را، مِن مارِجٍ مِن نارٍ«۷»، [گفتند «جان» ابو الجنّ است چنان که آدم ابو البشر است. ضحّاک گفت: مراد به «جان» ابلیس است. ابو عبیده گفت «جان» واحد جنّ است. من مارج]«۸» گفتند: «مارج» لهب صافی باشد [۱۰۸- پ] درفش و بخشیدن«۹» آتش که به آن دودی نباشد عبد اللّه عبّاس گفت: زبانه آتش باشد، عکرمه گفت: نیکوتر آتشی باشد. مجاهد گفت: آن باشد که مختلط«۱۰» شود بعضی به بعضی از لهب او سرخ و زرد و سبز، آنگه ------------------------------ (۱). اساس و آج: ندارد، از آد، افزوده شد. (۲). اساس تا چرا، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). آد، کا، گا: هر بار که من گفتمی. (۴). گا: می‌دادند و فریاد می‌کردند و می‌گفتند. [.....] (۵). آد، کا، گا به. (۶). آج: پیخته. (۷). آد، گا از زبانه آتش. (۸). اساس: افتادگی دارد، از آج افزوده شد. (۹). کذا در اساس آج: لخشیدن که تحریفی از بخشیدن است آد، گا: درفشیدن و افروختگی آتش کا: بشخیدن/ بخشیدن. (۱۰). آد، گا: مختلف.

صفحه : ۲۵۳ در حال چون«۱» آتش باز گیرند«۲» چند لون مختلف از او بنماید، و اصله من قولهم: مرج القوم اذا اختلطوا و مرجت«۳» اماناتهم و عهودهم، فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ. رَبُّ المَشرِقَینِ وَ رَبُّ المَغرِبَینِ، گفت: خداوند دو مشرق است و دو مغرب، یکی مشرق تابستان و دیگر مشرق زمستان، و همچنان مغرب تابستان و مغرب زمستان، و رفع«۴» بر خبر ابتدای محذوف است، أی هو ربّ المشرقین، فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ. مَرَجَ البَحرَینِ یَلتَقِیانِ در آمیخت آن دو دریا را، گفت«۵»: یکی دریای شور است و یکی دریای عذب«۶»، و رها کرد تا آمیخته شدند«۷»، گفتند: دریای پارس«۸» و روم است«۹». بَینَهُما بَرزَخٌ میان ایشان برزخی و حایلی«۱۰» هست، لا یَبغِیانِ که بر یکدیگر بغی نکنند و با یکدیگر آمیخته نشوند چنان که عذوبت عذب به ملوحت ملح تباه شود«۱۱»، و گفتند: معنی آن است تا بغی نکنند بر مردمان به غرق. حسن گفت: دریای روم و هند است و ولایتهای ما حایل است میان ایشان، مجاهد گفت: دریای زمین و آسمان است هر«۱۲» سال یک بار ملتقی شوند«۱۳»، و در تفسیر اهل البیت هست که: مراد به اینکه دو دریا علی و فاطمه است«۱۴»، یکی ------------------------------ (۱). کا از. (۲). اساس: گردند، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). اساس: حرجت، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). آد، کا، گا او. (۵). آد، کا، گا: گفتند. (۶). کا: خوش. (۷). گا: شد و. (۸). آد، گا: فارس. [.....] (۹). آج و دیگر نسخه بدلها: خواست. (۱۰). آد و مانعی کا، گا و حاجزی. (۱۱). آد، گا: نگردد کا: نشود. (۱۲). آج: همه. (۱۳). کا فبأیّ الاء ربکما تکذّبان. (۱۴). آج علیهما صلوات اللّه.

صفحه : ۲۵۴ دریای علم و حلم و شجاعت، و یکی دریای طهارت و حیا و وفا. بَینَهُما بَرزَخٌ میان ایشان برزخی هست و آن رسول است- علیه السلام-. یَخرُجُ مِنهُمَا اللُّؤلُؤُ وَ المَرجانُ از آن دو دریا لؤلؤ و مرجان برون آید«۱»، یعنی حسن و حسین- علیهما السلام- [۱۰۹- ر]. اهل مدینه و ابو عمرو و یعقوب خواندند: «یخرج» بضمّ « یا » و فتح «را» علی الفعل المجهول، و باقی قرّاء «یخرج» به فتح « یا » و ضمّ «را» علی تسمیهٔ الفاعل. اهل معانی گفتند: لؤلؤ و مرجان از دریای ملح بر آید دون عذب، امّا عرب را عادت بود که چون ذکر دو چیز رفته باشد و در عقب کلامی آید لایق یکی دون دیگر«۲»، با هر دو اضافه کنند علی التوسّع، قال اللّه تعالی: یا مَعشَرَ الجِنِّ وَ الإِنسِ أَ لَم یَأتِکُم رُسُلٌ مِنکُم«۳»، و معلوم است که رسولان از انس بودند نه از جنّ«۴» و قال ایضا«۵»: وَ جَعَلَ القَمَرَ فِیهِنَّ نُوراً«۶»، و «قمر» نور یک آسمان است. بعضی دگر گفتند: برای آن «منهما» گفت که از آب آسمان و آب دریا باشد، و «درّ»

مروارید بزرگ باشد و مرجان خرد«۷»، و لؤلؤ میان هر دو. مبرّد«۸» گفت: مرجان مروارید نکو باشد، سدّی گفت از ابو مالک که مرجان بسّد باشد. عبد اللّه مسعود«۹» و عطاء خوراسانی«۱۰» هم اینکه گفتند. إبن جریج گفت: روز باران صدف بیاید«۱۱» و دهن باز کند هر قطره باران که در دهن«۱۲» او افتد مروارید«۱۳» شود تا که شنیدم که«۱۴» استخوان -- (۱). آد: بیرون می‌آید. (۲). آد، گا: دیگری. (۳). سوره انعام (۶) آیه ۱۳۰. (۴). آج، کا: انس بودند از جن نبودند. (۵). آد، گـا: قال اللّه تعالی. (۶). سوره نوح (۷۱) آیه ۱۶. (۷). آد، کا: مرجان مروارید خورد. (۸). آد، کا، گا: مرّه. [.....] (۹). گا: عبد اللّه عبّاس. (۱۰). آج، آد، گـا: خراسانی. (۱۱). آد، گا بر سر دریا. (۱۲). آد، گا: دهان. (۱۳). آج: مرواریدی. (۱۴). آد، گا: مروارید گردد و همو گفت: شنیدم که.

صفحه : ۲۵۵ خرمایی«۱» در شکم صدف«۲» بود قطره باران بر آن آمد، چندان که قطره باران بر آن آمده بود مروارید گشت و باقی استخوان ماند«۳». و آن قول که حکایت کردیم از اهل البیت که: دریاها«۴» علی و فاطمه است، ثعلبیّ در تفسیرش بیاورده است به اسناد از سفیان ثوری و سعید جبیر. و اهل اشارت گفتند: مَرَجَ الْبَحرَینِ اینکه دو دریا یکی معرفت دل است و [یکی]«۵» معصیت [۱۰۹- پ] نفس- بَینَهُما بَرزَخٌ لا- یَبغِیانِ، تا معصیت نفس بغی نکند بر معرفت دل. إبن عطا گفت: میان خدا و بنده دو دریاست، یکی دریای نجات و آن«۶» است که هر که دست در او زند نجات یابد، و یکی دریای هلاک و آن دنیاست هر که دست در او زند هلاک شود. بَینَهُما بَرزَخٌ لا یَبغِیانِ میان اینکه هر دو برزخی است و آن وعظ«۷» اللّه است فی قلب المسلم وعظ«۸» خداست در دل مرد مسلمان. یَخرُجُ مِنهُمَا اللُّؤلُؤُ وَ المَرجانُ چنان که درّ از دریای«۹» ملح بر آید دون عذب، آن جا از عذب بر آید دون ملح، و آن قرآن است که در او علم حلال و حرام است و حوادث و احکام و انواع علوم است. و گفتند: مرج البحرین دنیا و عقباست، بَینَهُما بَرزَخٌ«۱۰» گور است، بیانه قوله: وَ مِن وَرائِهِم بَرزَخٌ إِلی یَومِ یُبعَثُونَ«۱۱». لا یَبغِیانِ، تا یکی بر یکی بغی نکند و یکی یکی را نیست نکند. و گفتند: مرج البحرین، دریای عقل و دریای هوا«۱۲». بَینَهُما بَرزَخٌ من لطف اللّه. یَخرُجُ مِنهُمَا اللُّؤلُؤُ وَ المَرجانُ«۱۳»، -- (۱). آج: استخوانی خرما. (۲). آج، آد، کا: صدفی. (۳). آد، گا: مانده بود. (۴). آد، گا: دو دریا. (۵). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). کذا: در اساس و آج کا و دیگر نسخه بدلها قرآن. (۸- ۷). آج و دیگر نسخه بدلها: واعظ. (۹). کـا: چنـان که لؤلؤ از گا: چنان که آن در از دریایی. [.....] (۱۰). آد، گا میان ایشان. (۱۱). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۰۰. (۱۲). آد، گـا: هواست. (۱۳). کـذا در اساس و آج، آد و دیگر نسخه بـدلها توفیق و عصـمت است، و گفتند: دریای حیات و دریای ممات است، بینهما برزخ من الاجل.

صفحه : ۲۵۶ یعنی بالطّاعهٔ«۱» و اجتناب المعصیهٔ، و گفتند«۲» دریای حجّت و شبهت است. بَینَهُما بَرزَخٌ از نظر در«۳» دلیل. یَخرُجُ مِنهُمَا اللُّؤلُؤُ وَ المَرجانُ علم و معرفت است به حق و صواب، فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ. وَ لَهُ الجَوارِ المُنشَآتُ فِی البَحرِ کَالأَعلامِ، گفت: و او راست کشتیهای بزرگ. «المنشات»، حمزه و عاصم به روایت مفضّل خواندند: المنشات به کسر «شین»، یعنی آن کشتیها انشاء می‌کننـد رفتن را، و باقی قرّاء «منشات» خواندنـد: به فتـح «شین» بر آن معنی که کشتیهاست کرده ساخته [۱۱۰- ر] مبتدأ، حق تعالی هم بر سبیل تنبیه و تذکیر نعمت گفت: او راست کشتیها«۴» ساخته مسخّر در دریا به ماننـد کوهها و به قدرت او بر آب روان شده‌اند«۵»، فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ. کُلُّ مَن عَلَیها فانٍ، آنگه در وعظ گرفت و گفت: هر که بر پشت زمین است فانی شونـد«۶»، و مذهب درست آن است که چون خدای تعالی خواهد که عالم با فنا برد معنی«۷» بیافرینـد که آن را فناء گوینـد لا فی محلّ تا همه موجودات [از]«۸» اجسام و اعراض فانی شونـد، امّا اجسام بضدّیت و اعراض به جاری [مجرای]«۹» ضدیّت بر سبیل تبع، لعدم ما یحتاج إلیه. و فنا ضدّ جواهر باشد -- (۱). آد، کـا، گـا: یعنی اداء الطّاعهٔ. (۲). کا دریا. (۳). گا: و. (۴). آد: کشتیهاست مبتدا کرده کا، گا: کشتیهاست کرده مبتدا. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: شده. (۶). آد، کا، گا: شود. (۷). اساس ندارد با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). آد، گا: تعیّنی. (۹). اساس، آج: ندارد، با توجّه به آد

و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۲۵۷ و در افنای همه عالم یک جزو فنا«۱» کفایت باشد برای آن که او«۲» لافی محل باشد که او ضدّ محل است، و به وجود او عدم محال باشد، و چون لافی محل باشد اختصاص ندارد«۳» حکم او در افناء با هر جوهری همان باشد که با دیگر. پس همه جواهر به یک فنا فانی شود لعدم الاختصاص، و از آن جا درست شود«۴» که فنای بعضی احیا«۵» با بقای بعضی روا نباشد، و قوله: کُلُّ مَن عَلَیها فانٍ، کنایت است عن غیر مذکور لعلم المخاطبة«۶»، و مثله قوله: ما تَرَکَ عَلَیها مِن دَابَّةٍ«۷» و: ما تَرَکَ عَلی ظَهرِها مِن دَابَّةٍ«۸»، و المراد علی الارض و علی ظهر الارض، و قول النّاس: ما علیها اکرم من فلان [۱۱۰- پ] و ما بین لا بیتها«۹» خیر منه یعنون حرّتی المدینة. عبد اللّه عبّاس گفت: چون اینکه آیت آمد، فرشتگان گفتند: هلک اهل الارض اهل زمین هلاک شدند، خدای تعالی آیت فرستاد«۱۰»: کُلُّ شَیءٍ هالِکٌ إِلّا وَجهَهُ«۱۱»، ایشان نیز بدانستند که هلاک خواهند شدن. امّا قوله: إِلّا وَجهَهُ یعنی الّا ذاته و نفسه. و وجهه«۱۲» در کلام عرب بر وجوه مختلف آمد: یکی روی آدمی و دیگر حیوانات که حواسّ بر اوست، دیگر: وجه الشیء اوّله و صدره، قال اللّه تعالی: آمِنُوا بِالَّذِی أُنزِلَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَجهَ النَّهارِ«۱۳»، أی اوّله، و قال ربیع بن زیاد: من کان مسرورا بمقتل مالک فلیأت نسوتنا بوجه نهار و «وجه» به معنی اخلاص فعل باشد و قصد به عبادت، و منه -----------------
---------------- (۱). آد، گا: عالم جزوی از فنا. [.....] (۲). کا به معنی. (۳). کا و چون اختصاص ندارد. (۴). کا: شود. (۵). آد، کا، گا: اجسام. (۶). آد، کا، گا: المخاطب به. (۷). سوره نحل (۱۶) آیه ۶۱. (۸). سوره ملائکه (۳۵) آیه ۴۵. (۹). اساس، آج: ما من لایتها، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). آد، کا، گا و یبقی وجه ربّک. (۱۱). سوره قصص (۲۸) آیه ۸۸. (۱۲). آد، کا، گا: وجه. (۱۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۷۲.

صفحه : ۲۵۸ قوله«۱»: وَجَّهتُ وَجهِیَ«۲» ...، أی اخلصت عبادتی للّه، و قوله: وَ مَن أَحسَنُ دِیناً مِمَّن أَسلَمَ وَجهَهُ لِلّهِ«۳» و قوله: وَ مَن یُسلِم وَجهَهُ إِلَی اللّهِ«۴»، و قال الفرزدق: و اسلمت وجهی حین شدّت رکائبی الی ال مروان بنات المکارم و انشد«۵» الفرّاء: استغفر اللّه ذنبا لست محصیه ربّ العباد الیه الوجه و العمل أی القصد، و منه قوله«۶» فَأَقِم وَجهَکَ لِلدِّینِ«۷»، و «وجه» به معنی احتیال آمد فی قولهم: ما الوجه فی هذا الامر، أی ما الحیلة فیه. و «وجه» به معنی مذهب و جهت و ناحیت باشد، قال حمزة بن بیض الحنفیّ: أیّ الوجوه انتجعت قلت له لایّ وجه الّا الی الحکم متی یقل حاجبا سرادقه هذا إبن بیض بالباب یبتسم و وجه آمده [۱۱۱- ر] است به معنی قدر و منزلت، و منه قولهم: لفلان وجه عریض و: فلان أوجه من فلان، أی اعظم قدرا و جاها، و فلان وجیه و هو أوجه منه، و: اوجهه السلطان اذ جعل له جاها، قال امرؤ القیس: و نادمت قیصر فی ملکه فأوجهنی«۸» و رکبت البریدا و وجه نیز«۹» رئیس مقدّم باشد، یقال: فلان وجه القوم و هؤلاء وجوه القوم و اعیانهم، و وجه الشیء نفسه و ذاته، قال حبیب بن جندل السعدیّ: و نحن حفرنا الحوفزان بطعنة فأفلت منها وجهه عند نهد أی افلته و نجّاه، و منه قولهم: أفعل ذلک لوجهک، أی لک، و منه«۱۰»: -----------
---------------------- (۱). اساس، آج، آد، گا: قولهم، با توجه به کا تصحیح شد گا، کا تعالی. (۲). سوره انعام (۶) آیه ۷۹. [.....] (۳). سوره نساء (۴) آیه ۱۲۵. (۴). سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۲. (۵). آد، کا: و قال. (۶). آد، گا تعالی. (۷). سوره روم (۳۰) آیه ۴۳. (۸). آج: و اوجهنی. (۹). آد، گا به معنی. (۱۰). آد، گا قوله تعالی.

صفحه : ۲۵۹ وُجُوهٌ یَومَئِذٍ ناضِرَةٌ، إِلی رَبِّها ناظِرَةٌ«۱»، و: وُجُوهٌ یَومَئِذٍ باسِرَةٌ«۲» و: وُجُوهٌ یَومَئِذٍ ناعِمَةٌ«۳»، مراد به اینکه جمله ذوات‌اند و اصحاب وجوه، و منه قوله«۴»: کُلُّ شَیءٍ هالِکٌ إِلّا وَجهَهُ«۵»، و قوله«۶» فی هذه الایة: وَ یَبقی وَجهُ رَبِّکَ، أی یبقی هو- جلّ جلاله. ذُو الجَلالِ وَ الإِکرامِ خداوند بزرگواری و گرامی کردن بندگان. محمّد بن کعب القرظیّ گفت: یک روز رسول- علیه السلام- بر سبیل امتحان کعب الأحبار«۷» را گفت: یا کعب؟ ذُو الجَلالِ وَ الإِکرامِ، «اکرام» می‌دانیم، «جلال» چه باشد! گفت: تن و جان من فدای تو باد؟ ما در کتب چنین یافتیم که: جلال نام بهشتی است محیط به عرش ربّ العزّة. گفت: دانی«۸» میان آن بهشت و اینکه بهشت، که بندگان«۹» در او باشند، چند است! گفت: هفتصد ساله راه است. گفت: جبرئیل- علیه السلام- (۱۱۱- پ) فرود آمد و

گفت: راست می گوید. معاذ جبل گفت: یک روز رسول- علیه السلام- به مردی بگذشت که نماز می کرد و می گفت: یا ذا الجلال و الاکرام؟ رسول- علیه السلام- فرمود دعایش را اجابت آمد. أنس مالک روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: «۱۰» ألظّوا بیا ذا الجلال و الإکرام ، گفت: پناه با«۱۱» اینکه کلمه دهی«۱۲». أبو سعید المغربی«۱۳» گفت مردی مقعد بود پیوسته می گفتی: یا ذا الجلال و الاکرام، نـدا آمد«۱۴» که: شـنیدیم آوازت، حاجت بگو«۱۵». فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ. يَسْئَلُهُ مَن فِی السَّماواتِ وَ الْأَرضِ كُلَّ يَومٍ هُوَ فِی شَأنٍ، حق تعـالی در اینکه ------------------------------- (۱). سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۲ و ۲۳. (۲). سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۴. (۳). سوره غاشیه (۸۸) آیه ۸. (۶- ۴). آد، گا تعالی. (۵). سوره قصص (۲۸) آیه ۸۸. (۷). آد، گا ابیّ کعب. [.....] (۸). آج و دیگر نسخه بدلها تا. (۹). آج: مردمان. (۱۰). کذا در اساس، آج، آد. (۱۱). اساس و آج گفت، که زائد می‌نمود. (۱۲). آج و دیگر نسخه بدلها: دهید. (۱۳). کا: المقبری. (۱۴). کا او را. (۱۵). آد، گا: حاجت چیست بخواه کا: حاجت را بخواه.

صفحه : ۲۶۰ آیت استغنای خود گفت باز خلق«۱» و احتیاج ایشان با او، گفت: هر که در آسـمان و زمین است از فرشـته و آدمی و جنّی، از او می‌خواهنـد و از او سؤال می کننـد، و هیـچ کس را از او گزیر نیست. عبـد اللّه عبّاس گفت: اهـل آسـمان از او آمرزش خواهنـد روزی نخواهند، و اهل زمین روزی خواهند و مغفرت. كُلَّ يَومٍ هُوَ فِی شَأنٍ، گفت که هر روز«۲» او در کاری و شأنی است. مقاتل گفت که آیت در جهودان آمد که گفتند خدای تعالی روز شنبه هیچ حکم نکند. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: او هر روز در شأنی و کاری است. عبد اللّه بن مسیّب روایت کرد که: رسول- علیه السلام- اینکه آیت بر ما خواند، ما گفتیم: یا رسول اللّه؟ آن کدام شأن و کار است! گفت: یغفر ذنبا و یفرّج کربا [۲۱۱- ر] و یرفع قوما و یضع آخرین ، گفت: گناهی می‌آمرزد و غمی باز می‌برد، و گروهی را برمی‌دارد«۳» و گروهی را فرو می‌برد«۴». سعید جبیر گفت از عبد اللّه عبّاس که: اوّل چیزی که خدای تعالی آفرید لوحی بود از درّی سپید کنارهای او«۵» یاقوت سـرخ و قلمی از نور و کتابت او از نور. خدای تعالی در شبانه روزی«۶» سیصد و شـصت بار به آن لوح نظر کنـد، به آن نظرها کارها کند«۷» از مصالـح خلقان روزی دهد و خلق آفریند، و مرگ دهد و زندگانی دهد«۸»، و اعزاز کنـد و اذلال کنـد، فـذلک قوله: كُلَّ يَومٍ هُوَ فِی شَأنٍ. مجاهد گفت و عبید عمیر«۹»: از شـأن او آن است که اجابت خوانندگان کند و عطا دهد سایلان را، و اسیران را خلاص دهد، و بیماران را شفا دهد، و گناهان بیامرزد و توبه تایبان بپذیرد. ------------------------------- (۱). آج: بـا خلق آد، کـا، گـا: از خلق. (۲). کـا، گا: روزی. (۳). کا: بلنـد می گرداند. (۴). گا: فرو می گذارد. (۵). کا: از. (۶). آد، کا، گا: شبانروزی. [.....] (۷). آد، کا: در آن نظر کارها کنند. (۸). گا: بخشد. (۹). آد، کا، گا: عبید بن عمیر گفتند.

صفحه : ۲۶۱ سفیان عیینه گفت: روزگار بنزدیک خدای دو روز است«۱»: مدّت ایّام دنیاست و«۲» روز قیامت. شأن او در مدّت ایّام دنیا اختبار است به امر و نهی و احیاء و اماتت و عطا و منع، و شأن او در قیامت جز او حساب و ثواب عقاب باشد. حسین بن فضل«۳» گفت: سوق المقـادیر الی المواقیت قضاها«۴» به اوقـات خود می‌رانـد، و گفتنـد: شـأن او آن است که هر روز سه لشـکر از سه جای برانگیزد«۵»، گروهی را از أصـلاب پـدران به أرحام مادران رساند، و گروهی را از أرحام مادران به پشت زمین رساند، و گروهی را از پشت زمین به شـکم زمین رسانـد، آنگه روز قیامت همه پیش او مجتمع شوند«۶». ربیع أنس گفت: گروهی را بیافرینـد و گروهی را روزی دهد و گروهی [۱۱۲- پ] را رعایت کند و گروهی را هدایت کند و گروهی را بمیراند. سوید جبله«۷» گفت: یعتق رقابا و یقحم عقابا و یعطی رغابا گردنها آزاد کنـد و به عقبه ها بگزرانـد«۸» و مرغوباتی«۹» بدهد، بعضـی دگر گفتند: جمع کند و تفریق و عطا دهد«۱۰» و حرمان و هـدایت کند و اضـلال. ابو سـلیمان الدّارانیّ گفت: شأن او آن است که منافع به تو می‌رساند و مضارّ از تو می‌بگرداند«۱۱». پس تو غافـل مبـاش از اطاعت آن که از تو غافل نیست. و همچنین گفت در اینکه آیت«۱۲»: کل یوم لله الی العبید بر جدید. گفتند: بعضی امرا و زیر خود را از اینکه آیت بپرسید. او«۱۳» ندانست تا چه گوید، گفت: یا -------------------

-------------- (۱). آد، گا یکی. (۲). آد، گا دوم. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: حسین بن الفضل. (۴). آد، گا را. (۵). کا: برمی‌انگیزاند آج و دیگر نسخه بدلها به سه جای. (۶). آد، گا: جمع گرداند. (۷). همه نسخه بدلها: سوید بن جبله. (۸). همه نسخه بدلها: بگذراند. (۹). آد، گا: مرغوبات. (۱۰). آد و امساک کند بر قدر. (۱۱). آج: از تو بگذراند. [.....] (۱۲). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، عبارت بعد از کلمه (۱۳). آد، گا بر فور. «آیه» نیست.

صفحه : ۲۶۲ امیر مرا یک امروز«۱» مهلت ده. گفت: دادم. وزیر با خانه آمد دلتنگ، در جمله غلامان غلامی داشت سیاه گفت: یا مولایی چرا دلتنگی! گفت: تو را از آن چه«۲»! و زجر کرد او را. گفت: یا مولایی، بگوی«۳» باشد که خدای تعالی اینکه فرج بر دست من سهل کند. گفت: چنین حالی«۴» است. گفت: برو و امیر را بگوی مرا غلامی سیاه است تفسیر اینکه آیت می‌داند. وزیر برفت و بگفت. امیر گفت: غلام را حاضر کن«۵». حاضر کردند. گفت: یا امیر شأن خدای آن است که: یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل و یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی، و یشفی سقیما و یسقم سلیما و یبتلی معافی و یعافی مبتلی و یعزّ ذلیلا- و یذلّ عزیزا و یفقر غنیّا و یغنی فقیرا، گفت شأن او آن است که شب برد و روز آرد و روز برد و شب آرد و بمیراند و زنده کند و بیماری«۶» را شفا دهد و تن درستی«۷» را بیماری دهد و عافیت دهد و ابتلا کند و عزیز کند [۱۱۳- ر] و ذلیل کند و درویشی دهد و توانگری دهد. امیر گفت: احسنت یا غلام؟ آنگه بفرمود تا جامه وزیر بیرون کنند و در غلام پوشند. و غلام را به جای خواجه بنشانید. غلام گفت«۸»: یا مولای هذا«۹» من شأن اللّه اینکه هم از شأن خداست و «شأن» کاری بود که آن را قدر و منزلتی بود. فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ، سَنَفرُغُ لَكُم أَيُّه الثَّقَلانِ، آنگه تهدید به حد رسانید گفت: من با شما پردازم ای جنّ و انس. در قراءت عبد اللّه مسعود چنین است: و انّی سأفرغ الیکم. و اعمش خواند: سیفرغ، علی الفعل المجهول. -------------------------

--------- (۱). آد، گا: یک روز. (۲). آد، گا: چیست! (۳). آج، آد، گا که. (۴). کا: حالت. (۵). آج: کنید غلام را. (۶). آد، گا: بیماران. (۷). آد، گا: تندرستان. (۸). آد، گا: جامه خواجه او بیرون کرد و در غلام پوشانید و از آن غلام در خواجه پوشید و غلام را بنشاند و خواجه را بر پای بداشت، غلام در خواجه نگاه کرد و گفت. (۹). آد ایضا.

صفحه : ۲۶۳ اعرج خواند، به فتح النون و الزّای. کسایی گفت: اینکه لغت تمیم است حمزه و کسایی و خلف خواندند: سیفرغ به فتح « یا » و ضمّ «را» علی اضافهٔ الفعل الی اللّه تعالی علی الخبر عن المغایبهٔ«۱»، با شما پردازد خدای تعالی، و باقی قرّاء به «نون» مفتوح و ضمّ «را» علی اخبار اللّه عن نفسه. و قراءت کوفیان بر سیاق اینکه است من قوله يَسئَلُه و قوله هُوَ فِي شَأنٍ، آنگه در معنی او خلاف کردند: بعضی گفتند، معنی تهدید و وعید است چنان که یکی از ما گوید در شاهد: با تو«۲» پردازم یعنی از تو مشغولم و به عقوبت نمی‌رسم«۳» تأخیر عقوبت تو نه برای آن است که تو مستحقّ نئی آنگه هم بر اینکه وجه از استعمال خدای تعالی بگفت بر توسّع و اگر چه شغل بر او روا نیست و قایل گوید غیری را: لأفرغنّ لک با تو پردازم و اگر چه مشغول نباشد. و اینکه لفظ در تازی و پارسی متداول است. در تازیان«۴» جریر بن خطفی گفت: و لمّا اتّقی القین«۵» العراقیّ باسته«۶» فرغت الی العبد المقیّد فی الحجل«۷» ای [۱۱۴- ر] قصدت«۸» له بسوء و در پارسیان گفتند«۹»: صبر است مرا [۱۱۳- پ] تا به تو«۱۰» پردازم باش. اینکه قول عبد اللّه عبّاس است و ضحّاک، بعضی دگر گفتند: معنی آن است که پس از ترک و امهال بر کار شما اقبال کنم چنان که قائل گوید: فرغت لی و فرغت لشتمی یعنی اخذت فیه. بعضی دگر گفتند اینکه وعد است و هم وعید، وعد -------------------

------------- (۱). آد، گا: علی وجه یعنی. (۲). آج: تا به تو. (۳). آد، گا: و به تو نمی‌رسم، حالیا که عقوبت کنم. [.....] (۴). آد، کا، گا: از تازیان. (۵). اساس و آج: العین خوانده می‌شود، با توجه به آد و لسان العرب (ماده فرغ) تصحیح شد. (۶). اساس و همه نسخه بدلها: رأسه، با توجه به مأخذ شعری و ضبط لسان (ماده فرغ) تصحیح شد. (۷). اساس و دیگر نسخه بدلها: بالعجل با توجه به ضبط لسان (ماده فرغ) تصحیح شد. (۸). اساس: قصد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). آد، گا، کا: و از ارسیان شاعری گفت. (۱۰). اساس، آج: با تو، که با توجّه به وزن شعر و و ضبط آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۲۶۴ است مطيعان را به ثواب [و]«۱» وعيد است عاصيان به عقاب. چون وقت جزاى شما در آيد به هيچ چيز مشغول نباشم يعنى هيچ كار ديگر نكنم جز جزاى شما فعل الرّجل الفارغ اليكم. و اينكه قول حسن است و مقاتل و إبن زيد. و الثقلان الجن و الانس، دليلش قوله تعالى: يا مَعشَرَ الجِنِّ وَ الإِنسِ، چه آن آيت بمثابت تفسير اينكه آيت است. گفت جنّ و انس را براى آن «ثقل»«۲» خوانند كه ايشان ثقل‌اند«۳» بر زمين چون زنده باشند، و ثقل‌اند«۴» در شكم زمين چون بميرند، بيانش قوله تعالى: وَ أَخرَجَتِ الأَرضُ أَثقالَها. بعضى اهل معانى«۵» گفتند عرب هر چه آن را وزنى و قدرى باشد ثقل خوانند و بيضه«۶» شتر مرغ را ثقل خوانند كه بر ايشان«۷» نفاستى دارد و آن كه يابد بدان شاد شود«۸». قال الشّاعر: فتذكّرا ثقلا«۹» رثيدا بعد ما القت ذكاء يمينها فى كافر و منه قول النّبى- عليه السلام-: انّى تارك فيكم الثّقلين: كتاب اللّه و عترتى، و براى عظمت قدر ايشان آن را «ثقل» خواند. و صادق- عليه السلام- گفت: براى آن ثقل خواند جنّ و انس را كه به گناه گران باراند. فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ. يا مَعشَرَ الجِنِّ وَ الإِنسِ إِنِ استَطَعتُم، گفت: اى جماعت انسيان و جنّيان اگر توانى«۱۰» [۱۱۴- ر] و نگفت: ان استطعتما و اگر چه خطاب با دو گروه است، ردّا الى المعانى«۱۱»، براى آن كه هر يكى جماعتى‌اند، و مثله قوله: فَإِذا هُم فَرِيقانِ يَختَصِمُونَ«۱۲»، و قوله: هذانِ خَصمانِ اختَصَمُوا فِي رَبِّهِم«۱۳». ------------------------------ (۱). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۲). كا: ثقلان. (۴- ۳). آد، گا: ثقيل‌اند. (۵). آد، گا: اهل علم. (۶). آد، كا، گا: خايه. (۷). آد، كا، گا: نزد ايشان به قدر. (۸). آد، گا، كا: چون بيابند بدان شادمانه شوند. [.....] (۹). اساس: ثقل، با توجه به لسان (ماده ثقل) تصحيح شد. (۱۰). آج و ديگر نسخه بدلها: توانيد. (۱۱). آج و ديگر نسخه بدلها: المعنى. (۱۲). سوره نمل (۲۷) آيه ۴۵. (۱۳). سوره حج (۲۲) آيه ۱۹.

صفحه : ۲۶۵ أَن تَنفُذُوا مِن أَقطارِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ فَانفُذُوا، گفت: اى جن و انس اگر توانى«۱» كه به اطراف آسمان و زمين برون شوى«۲» و از من بجهى«۳» بكنى«۴» و بروى«۵». و واحد الأقطار، «قطر»، و اينكه هم بر سبيل تهديد است، يعنى اگر توانى«۶» كه از قبضه قدرت من برون شوى«۷»، بروى كه«۸» جز به حجّت نتوانى«۹» شدن. گفتند: اينكه قول، خداى تعالى ايشان را روز قيامت گويد: ضحّاك گفت: اينكه در دنياست، يعنى اگر توانى«۱۰» كه از مرگ بگريزى«۱۱» [بگريزى«۱۲»]«۱۳» تا به شما نرسد و سلطانى«۱۴» حجّت باشد. عبد اللّه عبّاس گفت و عطا كه معنى آن است كه از ملك و سلطان«۱۵» من برون نتوانيد شدن، و گفتند: معنى آن است كه إلّا إلى سلطانى، كقوله: وَ قَد أَحسَنَ بِي«۱۶»، أى الىّ و قال كثير: اسيئى بنا او احسنى لا ملومهٔ لدينا و لا مقليّهٔ ان تقلّت إلى كه فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ، در خبر است كه: روز قيامت خلايق را جمع كنند و فرشتگان گرد ايشان«۱۷» بايستند و زبانه از دوزخ بر آيد به مانند حصارى از آتش گرد ايشان در آيد. آنگه حق تعالى گويد: يا مَعشَرَ الجِنِّ وَ الإِنسِ«۱۸»، ذلك قوله: يُرسَلُ عَلَيكُما شُواظٌ مِن نارٍ وَ نُحاسٌ گفت: فرو گذارند بر شما درفشى از ------------------------------ (۱). آج، و ديگر نسخه بدلها: توانيد. (۲). آج و ديگر نسخه بدلها: شويد. (۳). آج و ديگر نسخه بدلها: بجهيد. (۴). آج، كا: بكنيد آد: بگريزيد. (۵). آج و ديگر نسخه بدلها: برويد. (۱۰- ۶). آج و ديگر نسخه بدلها: توانيد. (۷). آج: شويد آد: رويد كه. (۸). آد: برويد. (۹). آج و ديگر نسخه بدلها: نتوانيد. [.....] (۱۲- ۱۱). آج و ديگر نسخه بدلها: بگريزيد. (۱۳). اساس: ندارد، با توجّه به آج و ديگر نسخه بدلها و فحواى نسخه اساس افزوده شد. (۱۴). آج و ديگر نسخه بدلها: سلطان. (۱۵). آد، گا: از مملكت و سلطنت. (۱۶). سوره يوسف (۱۲) آيه ۱۰۰. (۱۷). آج بگردند و. (۱۸). آد، كا الايه و.

صفحه : ۲۶۶ آتش«۱»، مجاهد گفت: آن درفش سبز بود كز«۲» سر آتش بتابد، قال حسّان بن ثابت: هجوتك فاختضعت لها بذلّ بقافيهٔ تأجّج كالشواظ و قال رؤبهٔ: انّ لهم من وقعنا أقياظا [۴۱۱- پ] و نار حرب تسعر الشواظا ضحّاك گفت: دودى باشد كز درفش آتش بر آيد كه نه دود هيزم باشد، و بيشتر مفسّران گفتند: درفشى باشد بى دود. إبن كثير و إبن ابى اسحاق «شواظ» خواندند به كسر «شين»، و باقى قرّاء «شواظ» به ضمّ «شين»، و هما لغتان مثل، صوار و صوار. وَ نُحاسٌ إبن كثير و ابو عمرو خواندند «نحاس» به كسر «سين» عطفا على «نار»، و دگر قرّاء به رفع خواندند عطفا على «شواظ»، سعيد جبير گفت: «نحاس» اينكه جا دود است، و اينكه

روایت ابو صالح است از عبد اللّه عبّاس، قال النّابغة: یضیء کضوء السّراج السلی ط لم یجعل اللّه فیه نحاسا أی دخانا، و أصمعیّ گفت: از اعرابی شنیدم«۳» که «سلیط» روغن سنام«۴» باشد و آن را دودی نبود. مجاهد و قتاده گفتند: مس گداخته باشد، خدای تعالی بفرماید تا مس گدازند و به سرایشان«۵» فرو گذارند، و اینکه روایت عوفی است از عبد اللّه عبّاس. مقاتل گفت: آن پنج جوی است«۶» مس گداخته از زیر عرش بیرون می‌آید و به سر اهل دوزخ«۷» فرو می‌شود، سه جوی بر مقدار شب«۸» می‌رود و دو ---------------------------------- (۱). آد، گا دوزخ. (۲). گا: که از. (۳). اساس: شنید، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها تفسیر قرطبی (۱۷/ ۱۷۲): دهن السمسم. (۵). آد، گا: دوزخیان. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها از. (۷). آد، گا: به سر دوزخیان. [.....] (۸). آد، گا سیاه.

صفحه : ۲۶۷ جوی بر مقدار روز«۱». عبد اللّه مسعود گفت: دردی زیت باشد«۲». کسائی گفت: آن را بوی باشد بغایت کریه. فَلا تَنْتَصِرانِ انتقام نتوانید کشید«۳» و قوّت آن ندارید، فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ. فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّماءُ، گفت: چون شکافته شود آسمان و درها در او پدید آید و فرشتگان به او«۴» فرود آیند، بیانه: وَ یَوْمَ تَشَقَّقُ السَّماءُ بِالْغَمامِ«۵»فَکانَتْ«۷» [۱۱۵- ر] وَرْدَةً گلی شود، یعنی گلگون شود، سرخ شود به رنگ گل. فرّاء گفت و زجّاج: به رنگ اسب گلگون شود، یقال: فرس ورد و وردة. و «الوردة» فی الآیة واحدة الورد، اینکه قول عبد اللّه عبّاس است، و قتاده و ضحّاک و ربیع گفتند که: به لون«۸» اسب ورد باشد. در ربیع کمیتی زرد بام«۹» باشد، چون زمستان پدید آید و هوای سرد بر او وزد کمیتی سرخ شود، چون زمستان سرد شود کمیتی أغفر«۱۰» شود. حق تعالی گفت: آسمان عند انشقاق متلوّن شود به مانند اینکه اسب که متلوّن شود به اختلاف فصول. مجاهد و أبو العالیه گفتند: چون روغن شود، و اینکه روایت شیبان است از قتاده، قال: الدّهان، الدهن، و قیل: الدّهان جمع الدهن. و روغنها را الوان مختلف باشد، تشبیه کرد آسمان را در تلوّن به تلوّن روغنها و انواع آن. ---------------------------------- (۱). آد، گا: سپید. (۲). آد، گا دوی باشد گندیده منتن. (۳). آد، کا، گا: کشیدن. (۴). آد، گا: فرشتگان بدان درها. (۶- ۵). سوره فرقان (۲۵) آیه ۲۵. (۷). اساس و همه نسخه بدلها: فصارت که با توجّه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۸). آد، گا: به رنگ. (۹). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها چاپ شعرانی (۱۰/ ۳۹۸): زرد فام. (۱۰). آد، کا، گا: اغبر.

صفحه : ۲۶۸ عطا گفت: مراد روغن زیت است که به یک ساعت به چندان لون بگردد. إبن جریج گفت: مراد آن است که گداخته شود چون روغن، و آن آنگاه بود که گرمای دوزخ به او رسد. مقاتل گفت: به لون روغن صافی شود مؤرّج گفت: چون گل سرخ شود. کلبیّ گفت: چون أدیم سرخ شود«۱»، گفت: اینکه لفظ واحد است، و جمعه: أدهنة و دهن، کحمار و أحمرة و حمر، و تلخیص جمله اقوال راجع است با دو وجه: یکی آن که تشبیه کرد آسمان را در رنگ یا در تلوّن به گل و روغن- که هر دو به الوان مختلف باشند- و وجه دیگر آن که: به لون تشبیه کرد به گل و به گداختگی به روغن. در خبر است که: شبی رسول- علیه السلام- به جوانی رسید که نماز می‌کرد و اینکه [۱۱۵- پ] آیت می‌خواند و می‌گریست و می‌گفت: ویحی من یوم تنشق فیه السماء وای من آن روز که آسمان شکافته شود. رسول- علیه السلام- گفت: ای جوان به آن خدایی که جان من به دست اوست که فرشتگان از گریه تو بگریستند. فَیَوْمَئِذٍ لا یُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَ لا جَانٌّ حسن و قتاده گفتند: روز قیامت گناهکاران را از گناهشان نپرسند، برای آن که خدای تعالی داند و فرشتگان برایشان نوشته باشند، و اینکه روایت عوفی است از عبد اللّه عبّاس. و روایت دیگر از او آن است که: فرشتگان ایشان را نپرسند از گناهشان، برای آن که ایشان را به سیماشان«۲» بشناسند أبو العالیه گفت: معنی آن است که بی‌گناه را از گناهکار نپرسند. اگر گویند: چون جمع کنی«۳» میان اینکه آیت و آیاتی که متضمّن است سؤال را من قوله: فَوَ رَبِّکَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ، عَمَّا کانُوا یَعْمَلُونَ«۴»، و قوله: ---------------------------------- (۱). آد، کا، گا و. (۲). آد، کا، گا: به سیما. (۳). آج: کنید. (۴). سوره حجر (۱۵) آیه ۹۲ و ۹۳. [.....]

صفحه : ۲۶۹ وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ«۱» و مانند اینکه تا مناقضه زایل شود! گوییم از اینکه«۲» چند جواب گفتند: یکی آن که عبد

اللّه عبّاس و مجاهد گفتند: فرشتگان نپرسند از ایشان که گناه کردی«۳» یا نه، چه ایشان بهتر دانند و صحیفه‌ها«۴» به خفط«۵» ایشان باشد ایشان را از آن بپرسند«۶» که چرا کردی«۷» و چرا مخالفت فرمان خدای کردی«۸». و جواب دیگر آن است که عکرمه گفت: در قیامت مواقف بسیار باشند«۹»، یک موقف موقف سؤال بود، آن جا بپرسند و در دگر مواقف«۱۰» نپرسند، جوابی دیگر آن است که«۱۱»: ایشان را سؤال کنند از گناه خود، و سؤال [۱۱۶- ر] نکنند از گناه دیگران. فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ يُعرَفُ المُجرِمُونَ بِسِيماهُم، گفت: گناهکاران را بشناسند به سیما و علامت، و آن علامت آن باشد که سیاه روی و ازرق چشم باشند، و «سیماء» مقصور باشد «و سیمیاء» ممدود، و هما العلامهٔ. فَيُؤخَذُ بِالنَّواصِي وَ الأَقدامِ موی پیشانی«۱۲» بگیرند و پایهای ایشان«۱۳»، و ایشان را بر روی به دوزخ کشند«۱۴»، آنگه ایشان را گویند: هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا المُجرِمُونَ اینکه آن دوزخ است که کافران«۱۵» آن را به دروغ داشتند. يَطُوفُونَ بَينَها وَ بَينَ حَمِيمٍ آنٍ اینکه کافران می‌گردند میان اینکه دوزخ و میان ----------------------

---------- (۱). سوره صافّات (۳۷) آیه ۲۴. (۲). آد، گا: گوییم اینکه را. (۳). آج: گناه دارید آد، کا، گا: گناه کردید. (۴). اساس، آج، کا: صحیفها/ صحیفه‌ها. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: به خطّ. (۶). آد، کا: نپرسند. (۸- ۷). آج، آد، گا: کردید. (۹). آج، آد، گا: باشد. (۱۰). آج: موقف. (۱۱). آد، کا، گا هم عبد اللّه عبّاس گفت که ایشان را سؤال راحت و کرامت نکنند، سؤال تعنیف و ملامت کنند. جواب دیگر آن است که ابو العالیه گفت سؤال کنند. (۱۲). آج ایشان. (۱۳). آد، گا: پایهاشان. (۱۴). آد، گا: و بر روی کشند تا به دوزخ. (۱۵). آد، گا و کافران. [.....]

صفحه : ۲۷۰ آبی گرم تافته که گرمای او بغایت رسیده باشد. قتاده گفت: آبی باشد که از آنگه که خدای تعالی آسمان و زمین آفرید، تابند«۱»، گفت حال ایشان از دو بیرون نباشد: یا در جحیم باشند [یا در حمیم]«۲»، یا در آتشی افروخته یا در آبی تافته. کعب الأحبار گفت: وادیی از وادیهای دوزخ باشد که خون و ریم اهل دوزخ در او شود«۳»، اینکه کافران را ببرند بند بر نهاده در آن جا اندازند، چون یک بار«۴» فرو شوند، بندها و اوصال ایشان از یکدیگر جدا شود، ایشان را از آن جا بر آرند نیم مرده و پاره پاره گشته، خدای تعالی دگر باره ایشان را باز آفریند خلقی نو، ایشان را از آن جا در آتش بخشیده«۵» فگنند«۶»، دأب ایشان هم چنین باشد، میان اینکه و آن [۱۱۶- پ] می‌گردانندشان، فذلک قوله: يَطُوفُونَ بَينَها وَ بَينَ حَمِيمٍ آنٍ، فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ. اگر گویند: در اینکه آیات که رفت از ذکر دوزخ و اعلام و اهوال قیامت، چه نعمت است تا خدای تعالی به آن تقریر کند با جنّ و انس و گوید: فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ! جواب گوییم: در او نعمتی جزیل«۷» جسیم هست دینی، و آن آن است که: وعید و تهدید به ذکر دوزخ و اهوال قیامت و ذکر آن و تقریر و تذکیر آن، در او لطفی بود که ایشان را به طاعت نزدیک کند و از معصیت باز دارد، اینکه باعث بود بر ایمان و صارف بود از کفر، و اینکه غایت نعمت باشد در دین که ایشان را به ثواب رسانند و از عقاب برهانند. وَ لِمَن خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ«۸»، وصف ثواب اهل بهشت کرد«۹»، گفت: آن را کز«۱۰» -----------------------------

--- (۱). آد، گا: آفریده می‌تابند کا: آفرید می‌تابند. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). آد، گا: در او می‌رود. (۴). آد بدان کا به او گا، در آن. (۵). کا: شخیده. (۶). کا: افکند. (۷). آد، کا، گا و. (۸). کا آنگه. (۹). آج و. (۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها: که از.

صفحه : ۲۷۱ مقام خدای بترسد، یعنی از آن مقام که او را باشد پیش خدای. و گفتند: مراد به «مقام» قیامت است کقوله: يَومَ يَقُومُ النّاسُ لِرَبِّ العالَمِينَ«۱». و گفتند: مَقامَ رَبِّهِ، أی قیام ربّه علیه فی قوله: أَ فَمَن هُوَ قائِمٌ عَلی كُلِّ نَفسٍ بِما كَسَبَت«۲». ابراهیم و مجاهد«۳» گفتند: اینکه کسی باشد که همّت کند به معصیتی، خدای را یاد کند و از ترس خدای آن گناه را رها کند«۴»، و ذا النّون گفت: علامت خوف مرد«۵» از خدای آن باشد که خوف«۶» خدای او را ایمن کند از همه چیزی. ابراهیم أدهم گفت: سالی به حج می‌رفتم منقطع شدم، در راه شخصی سیاه«۷» منکر را دیدم. از او بترسیدم، او را گفتم: أجنّی أنت أم إنسیّ تو پریی [۱۱۷- ر] یا آدمی! مرا گفت: تو مؤمنی یا کافری! گفتم: مؤمنم. گفت: دروغ می‌گویی، اگر مؤمن بودیی«۸» جز از او نترسیدی. در خبر است

که چون امیر المؤمنین علی«۹» برفت و عمرو عبد ودّ را بکشت و باز آمد، یکی از صحابه گفت: اما خفته حین بارزته از او نترسیدی چون به مبارزت او رفتی! گفت: و کیف یخاف سوی اللّه من لم یعبد سواه طرفهٔ عین، گفت: چگونه ترسد از جز خدای آن که جز خدای را عبادت نکرده باشد یک طرفهٔ العین. سریّ سقطیّ گفت: دو چیزاند که مفقوداند و نایافت: خوفی مزعج و شوقی مقلق. جَنَّتانِ دو بهشت و دو بستان باشد او را. گفتند: دو بستان باشد، یکی از یاقوت سرخ و یکی از زمرّد سبز، خاکش کافور و عنبر باشد و گل او از مشک أذفر باشد، هر بستانی از او صد ساله راه بود، در میان هر بستانی سرایی باشد از نور. ------------------ ------------- (۱). سوره مطفّفین (۸۳) آیه ۶. (۲). سوره رعد (۱۳) آیه ۳۳. (۳). آد، گا: و ضحّاک. (۴). آد، گا: گناه بگذارد. [.....] (۵). اساس: مراد، با توجّه به آج تصحیح شد. (۶). اساس، آج: جون، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). آد، گا و. (۸). آج و دیگر نسخه بدلها: بودی. (۹). آد، کا، گا علیه السلام.

صفحه : ۲۷۲ محمّد بن علیّ التّرمذیّ گفت: دو بهشت باشد او را یعنی دو بستان، یکی به ترس او از خدای و یکی به ترک او شهوت«۱» را. مقاتل گفت: دو بهشت باشد، بهشت عدن و بهشت نعیم. ابو موسی أشعریّ گفت: دو بستان باشد از زر سابقان را، و دو«۲» از سیم تابعان را. و در خبر است که یک روز رسول- علیه السلام- گفت اصحاب را که: دانی«۳» تا اینکه بستانها چیست! گفتند: نه. گفت: [دو]«۴» بستان است در دو بستان، قرارهما لابث و فرعهما ثابت و شجرهما ثابت «۵». ابو الدرداء گفت: رسول- علیه السلام- اینکه آیت می‌خواند، من گفتم: یا رسول اللّه؟ و ان زنی و ان سرق و اگر چه زنا کند و دزدی کند! [۱۱۷- پ] گفت! اگر چه زنا کند و دزدی کند، و اگر چه رغم أنف«۶» ابو الدرداء باشد«۷». فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ. ذَواتا أَفْنانٍ اینکه صفت بستانهاست. عبد اللّه عبّاس گفت: خداوندان الوان باشد و هو من الفن«۸» و جمعه فنون و أفنان [و منه قولهم: افتنّ فی حدیثه، أی أخذ فی فنونه و ضروبه. ضحّاک گفت: الوان میوه‌ها خواست. مجاهد گفت: أفنان]«۹» أغصان باشد، [خداوند]«۱۰» شاخه‌ها«۱۱» واحد او «فنن» باشد، قال [الشّاعر]«۱۲»: وما علی فنن دعوت صباحی عکرمه گفت: سایه درختان خواست بر زمین و دیوار. قتاده گفت: خداوندان فضل وسعت و فراخی باشند. إبن کیسان گفت: ذَواتا اصول خداوندان ----------------------------- ----- (۱). کا: شهوات. (۲). آد، کا، گا: یکی. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: دانید. (۱۰- ۴). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: نابت. (۶). آد، گا: رغما لأنف. (۷). آد، گا صاحب اینکه گناه را باشد اینکه بستانها، گفت: آری. (۸). اساس، آج: الفن، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲- ۹). اساس، آج: ندارد، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....] (۱۱). اساس و همه نسخه بدلها: شاخها/ شاخه‌ها.

صفحه : ۲۷۳ اصلها باشند. فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ. فِيهِما عَيْنانِ تَجْرِيانِ، گفت: در اینکه دو بستان دو چشمه باشد روان«۱». عبد اللّه عبّاس گفت: بالکرامهٔ و الزّیادهٔ، یعنی ایشان را کرامت و زیادت آرند. حسن گفت: دو چشمه آب زلال باشد، یکی را «تسنیم» گویند و یکی را «سلسبیل». عطیّه گفت: یکی از آب باشد آبی نا متغیّر، و یکی«۲» خمر که لذّت خورندگان باشد، و گفتند: آن دو چشمه از کوهی به زیر می‌آید از مشک. ابو بکر ورّاق گفت: اینکه دو چشمه روان«۳» در بهشت آن را باشد که او را دو چشمه روان از دو چشم باشد«۴». فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ. فِيهِما مِنْ كُلِّ فاكِهَةٍ زَوْجانِ در اینکه بهشتها از هر میوه دو نوع باشد«۵». عبد اللّه عبّاس گفت: در دنیا هیچ میوه نیست تلخ و شیرین الّا در آن بهشت باشد«۶» تا با«۷» حنظل الّا آن است که حنظل بهشت شیرین باشد. و گفتند مراد به زوجین اینکه دو نوع میوهتر و خشک خواست. و گفتند: دو شکل متناسب خواست متشاکل چون دو جفت از نر [۱۱۸- ر] و ماده که در دنیا باشد و گفتند دو جنس«۸» از میوه باشند از هر نوع یکی معروف و یکی غریب. فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ. مُتَّكِئِينَ عَلى فُرُشٍ بَطائِنُها مِنْ إِسْتَبْرَقٍ، نصب «متّکئین» بر حال باشد گفت: تکیه زده باشند بر بسترها که«۹» آستر آن از دیبای سطبر ثخین ثقیل باشد«۱۰». و ---------------------------------- (۱). آد، گا: دو چشمه آب روان باشد. (۲). آد، گا از. (۳). آد و اینکه دو بهشت جاودان. (۴). کا: دو چشمه در دنیا از دو چشم روان باشد گا: او را در دنیا دو چشمه روان

باشد از دو چشم. (۵). آد، گا: در اینکه دو بهشت از هر گونه میوه دو نوع باشد. (۶). آج، کا: الّا آن در بهشت باشد آد، گا: تلخ و شیرین که در بهشت نباشد. (۷). همه نسخه بدلها: به. (۸). گا: دو جفت. (۹). آد، کا، گا بطانها. (۱۰). آد، گا: سطبر باشد یعنی ثخین و ثقیل کا: دیبای استبرق و ثخین ثقیل باشد.

صفحه : ۲۷۴ گفتند «استبرق» معرّب است. عبد اللّه مسعود و ابو هریره گفتند: «بطانه» برای آن یاد کرد تا بدانند که چون بطانه از استبرق«۱» باشد ظهاره از چه باشد«۲»! گفت: اینکه از آن جمله باشد که خدای تعالی گفت: فَلا تَعلَمُ نَفسٌ ما أُخفِیَ لَهُم مِن قُرَّةِ أَعیُنٍ«۳». قولی دگر از او آن است که گفت: بطائنها من استبرق و ظواهرها من نور، گفت: آستر از استبرق باشد و آوره«۴» از نور. فرّاء گفت: مراد به بطانه ظهاره است. مؤرّج گفت: لغت قبط است. و گفتند معنی آن است که بطانه ظهاره باشد و ظهاره بطانه، برای آن که موجّه بود دو روی«۵». بطانه کمتر از ظهاره نبود تا بر هر روی که خواهد باز افگند«۶». فرّاء گفت عرب گویند: هذا بطن السماء و هذا ظهر السماء و اینکه قول به خلاف ظاهر کلام عرب است و اقوال اوّل بهتر است و اولیتر وَ جَنَی الجَنَّتَینِ دانٍ، گفت و میوه‌های اینکه بستانها نزدیک باشد قریب المتناول«۷» تا برای استاده و نشسته و خفته بتواند گرفتن«۸». و الجنا الثمر«۹» و جنیته اذا قطفته. قال بعض العرب«۱۰»: هذا جنای و خیاره فیه [۹۱۱- ر] اذ کلّ جان یده الی فیه در خبر است که بنده مؤمن بر سریر خفته باشد و از بالای او درختان میوه بر او سایه گسترده چون او را آرزو آید میوه از«۱۱» آن شاخ سر فرود آرد تا او به دست خود تناول کند و دست کس بدان نرسیده باشد. فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ. -------------------------------- (۱). آد، گا: دیبا. (۲). آد، گا: از چه خواهد بود. (۳). سوره سجده (۳۲) آیه ۱۷. [.....] (۴). کا: آفره، آد و گا: ندارد. (۵). آد، کا، گا: که دو روی بود. موجّه: به معنی جامه دو رویه در فرهنگها آمده است. (۶). آد، گا: که خواهند می‌افگنند. (۷). آد: قریب التناول. (۸). آد، کا، گا: چیدن. (۹). آد، کا، گا یقال. (۱۰). در حاشیه تفسیر قرطبی (۱۷/ ۱۸۰) نام شاعر اینکه بیت «عمرو بن عدیّ اللخمیّ إبن اخت جذیمة الابرش» آمده. و افزوده است: و هو مثل یضرب للرجل یؤثر صاحبه بخیار ما عنده. (۱۱). آد، گا: هر کدام که خواهد.

صفحه : ۲۷۵ فِیهِنَّ قاصِراتُ الطَّرفِ، گفت در آن بهشت زنانی باشند کوتاه نظر کوتاه دیده و چشم بر هم نهاده. و گفتند: قاصِراتُ الطَّرفِ، یعنی چشم خود قصر کنند بر شوهران خود و در دیگر کس ننگرند. إبن زید گفت شوهر خود را گویند«۱»: به عزت خدای که من در همه بهشت از تو نکوتر هیچ نمی‌بینم سپاس آن خدای را که تو را به من داد و مرا به تو. لَم یَطمِثهُنَّ إِنسٌ قَبلَهُم وَ لا جَانٌّ گفت دست بدیشان دراز کرده نباشند«۲» هیچ پری و آدمی. و گفتند اینکه کنایت است از جماع و مقاربت، یعنی کسی با ایشان خلوت نبوده باشد«۳» بل به مهر خود باشند. و گفتند مراد آن است که اقتضاض نکرده باشند ایشان را و بکارت نبرده«۴» و خون آلود نکرده، چون«۵» اصل او از خون است«۶». و منه الطّامث، للحایض. و گفتند. مراد لمس است یعنی دست هیچکس به ایشان نرسیده باشد. و قول اوّل در عربیّت ظاهرتر است، و منه قوله- علیه السلام-: ایّما امرأة ماتت بجمع لم تطمث دخلت الجنّة، گفت هر زنی که«۷» با مهر«۸» با پیش خدای شود دوچیزگی«۹» نابرده به بهشت شود«۱۰». و قال الشاعر: دفعن«۱۱» الیّ لم یطمثن قبلی فهنّ اصحّ من بیض النّعام سهل بن عبد اللّه گفت: هر که در دنیا چشم نگاه دارد از محرّمات در آخرت او را عوض دهند [۱۱۹- ر] از قاصرات. امّا قوله: وَ لا جَانٌّ قول درست آن است که برای مبالغه گفت چنان که یکی از ما گوید: هیچ جنّی و انسی را اینکه جا -------------------------------- (۱). آد، گا: هر یک از اینکه قاصرات شوهر خود را گوید. (۲). آج، آد، گا: دراز نکرده باشند. (۳). آد، گا: هیچ آفریده بایشان خلوت نکرده باشد کا: خلوت نرفته باشد. (۴). آد، گا و ایشان را پلید. (۵). آد، گا، کا: چه. (۶). آد: اصل طمث خون است. [.....] (۷). همه نسخه بدلها او. (۸). آد، گا: بمهر. (۹). کذا در اساس و آج، آد، کا، گا: دوشیزگی. (۱۰). آد، گا: رود. (۱۱). قرطبی (۱۷/ ۱۸۱) و لسان (ماده طمث): وقعن. شاعر بیت در هر دو مأخذ فرزدق ذکر شده است.

صفحه : ۲۷۶ راه نیست و هیچ مرغ اینکه جا نتواند پریدن«۱» و مانند اینکه. و ارطات بن منذر گفت: ضمرة«۲» بن حبیب را پرسیدم

که جنّیان را ثواب باشد! گفت: آری و اینکه آیت بخواند. آنگه گفت: زنان جنّی مردان جنّی را باشند و انسی مردان«۳» انسی را«۴». و مجاهد گفت: چون مردی مجامعت کند نام خدای نبرد جنّی«۵» بیاید و خویشتن«۶» بر احلیل او پیچد و با او مجامعت کند، و اینکه قول ضعیف‌ترین اقوال است«۷». آنگه وصف کرد اینکه حوران را بگفت: کَأَنَّهُنَّ الیاقُوتُ وَ المَرجانُ پنداری«۸» که اینکه زنان یاقوت و مرجانند؟ قتاده گفت: ایشان را صفای یاقوت باشد در بیاض مرجان. و گفتند: مراد آن است که سرخ سپید باشند چون یاقوت و مرجان. عبد اللّه مسعود روایت کرد از رسول- علیه السلام- که گفت زنان بهشت یکی از ایشان هفتاد حلّه ملوّن دارد در زیر آن هفتاد حلّه مغز را در استخوانشان بتوان دید. برای آن که خدای تعالی می‌گوید:«۹» کَأَنَّهُنَّ الیاقُوتُ وَ المَرجانُ و یاقوت جوهری است که اگر چه کثافتی دارد چون رشته در او کنند از برون او بتوان دید«۱۰». هَل جَزاءُ الإِحسانِ إِلَّا الإِحسانُ [جزا و پاداشت احسان چه باشد جز احسان و نیکویی. صورت استفهام است و مراد جحد، و معنا آن که ما جزاء الاحسان الّا الإحسان یعنی]«۱۱». جزای احسان جز احسان نباشد گفتند: «هل» در کلام عرب بر چهار وجه آمد: یکی«۱۲» به معنی قد، نحو قوله: هَل أَتاکَ حَدِیثُ الغاشِیَةِ«۱۳» ------------------------------ (۱). آد، گا: پرید. (۲). کذا در اساس و آج، با توجه به آد و منابع تفسیر تصحیح شد. (۳). آج: مردم. (۴). آج: و زنان انسی مردم انسی را. (۵). آد: جنی ای. (۶). آج: خویش آد، گا: خود را. (۷). آد، گا: و اینکه قول مغزی ندارد و ضعیف است. (۸). گا: پنداریا. (۹). اساس: می‌گویند، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....] (۱۰). آد، گا: دیدن. (۱۱). اساس و آج افتادگی دارد، از آد افزوده شد. (۱۲). آد، گا: اول. (۱۳). سوره غاشیه (۸۸) آیه ۱.

صفحه : ۲۷۷ و هَل أَتاکَ حَدِیثُ ضَیفِ إِبراهِیمَ«۱» و [هَل أَتاکَ]«۲» فَهَل وَجَدتُم ما وَعَدَ رَبُّکُم حَقًّا«۵»، سیّم«۶» به معنی امر، نحو قوله: [فهل انتم منتهون«۷»، ای انتهوا. و چهارم به معنای نفی، چنان که در اینکه آیت هست فی قوله]«۸»: فَهَل عَلَی الرُّسُلِ إِلَّا البَلاغُ المُبِینُ«۹»، ای ما علی الرسل. انس مالک روایت کرد که رسول- علیه السلام- اینکه آیت بخواند آنگه گفت: دانی تا خدای تعالی چه گوید«۱۰»! گفتند: خدای و رسولش عالمتر. گفت: می‌گوید جزای آن که بر او نعمت کرده باشم به توحید چیست الّا بهشت! و عبد اللّه مسعود و عبد اللّه عمر گفتند که رسول- علیه السلام- گفت: معنی آیت آن است که هر کس که بر او نعمت کرده باشم به توحید و معرفت فردای قیامت«۱۱» جای او در حظیره قدس باشد در بهشت من بر نعمت من«۱۲». عبد اللّه عبّاس گفت«۱۳»: جزای آن که بگوید «لا اله الّا اللّه» هیچ نیست الّا بهشت. حسن گفت: جزای مطیعان در دنیا هیچ نیست مگر کرامت آخرت. صادق- علیه السلام- گفت: جزای آن که در ازل بر او«۱۴» احسان کرده باشیم«۱۵» آن است که در ابد بر او نگاه داریم«۱۶». محمّد بن الحنفیّه گفت: اینکه جزا شامل است برّ را و فاجر را، برّ را در آخرت باشد و فاجر را در دنیا. --------------------------------- (۱). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۲۴. (۲). اساس و آج افتادگی دارد، از آد افزوده شد. (۳). سوره ص (۳۸) آیه ۲۱. (۴). گا: دویم. (۵). سوره اعراف (۷) آیه ۴۴. (۶). کا: سیوم آج: سوم. (۷). سوره مائده (۵) آیه ۹۱. (۸). اساس: افتادگی دارد از آج افزوده شد. (۹). سوره نحل (۱۶) آیه ۳۵. (۱۰). همه نسخه بدلها: می‌گوید. [.....] (۱۱). اساس: به صورت «فردا دقیامت». (۱۲). آد، کا، گا: برحمت من. (۱۳). آد، کا، گا یعنی. (۱۴). آج: به او آد، گا: با او. (۱۵). همه نسخه بدلها: باشم. (۱۶). همه نسخه بدلها: نگاه دارم.

صفحه : ۲۷۸ وَ مِن دُونِهِما جَنَّتانِ، گفت برون آن«۱» دو بهشت دیگر باشد. در معنی «دون» خلاف کردند، عبد اللّه عبّاس گفت: مراد آن است که زیر آن در درج، إبن زید گفت: من دونهما فی الفضل یعنی کم از آن باشد. إبن جریج [گفت]«۲» چهار بستان است: دو بهشت سابقان«۳» مقرّبان راست که در او از هر میوه دو لون باشد، و دو بستان دیگر اصحاب الیمین و تابعان را که در او میوه و نار«۴» و خرما باشد. فضل بن یحیی گفت: به «دون» غیر خواست [۱۲۰- ر] یعنی جز آن دو«۵» دیگر باشد کسائی گفت: امامهما در پیش آن دو«۶» بستان دگر باشد. دگر باشد. قال الشّاعر: ری«۷» قائم من دونها ما ورائها و قال اخر: و فلاۀ من دونها«۸» تحرس السف ... رو میل یفضی«۹» الی امیال و ضحّاک گفت: دوم فزون اوّل باشد در منزلت، چه اوّل او«۱۰» زر و سیم باشد، و دوم

از یاقوت و زمرّد. مُدهامَّتانِ، یعنی از بسیاری آب که خورده باشد سبزی سبز«۱۱» شده باشد چنان که با سیاهی زند و کشت و گیاه چون سیر آب باشد اینکه رنگ دارد. یقال: ادهامّ الزّرع ادهیماما، فهو مدهامّ و الجنّة مدهامّة و الجنّتان مدهامّتان. و مثله فی المعنی قول ذی الرمّة: سا الاکم منها غضّة حبشیة گیاه آن بیشه را حبشی خواند از اینکه معنی. و گفتند: مدهامتان، ملتفّتان«۱۲» -------- ------------------------------- (۱). آد: دون آن دو بهشت. (۲). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۳). آد، گا و. (۴). کا: انار. (۵). آد دو. (۷- ۶). آد، کا، گا: یری. (۸). آج: من دونهما. (۹). آج، کا: یقضی. [.....] (۱۰). آد، کا، گا: از. (۱۱). آد، گا: سبز سبز. (۱۲). آج، کا: ملتقتان.

صفحه : ۲۷۹ درختان او در هم شده. فِیهِما عَینانِ نَضّاخَتانِ، گفت در او دو چشمه باشد که آب از ایشان بر می‌جوشد و می‌زاید، ای فوّارتان. حسن و عطا گفتند: از زمین می‌بر جوشد«۱» و آنگه روان می‌شود. عبد اللّه عبّاس گفت: بر می‌دهد«۲» به خیر و برکت بر اهل بهشت. عبد اللّه مسعود گفت: به جای آب از اینکه چشمه‌ها مشک و کافور«۳» بر می‌جوشد. و نضخ و نضح و رشح و رشّ متقاربند جز آن است که «رشّ» کم باشد«۴» پس رشح، آنگه نضح، آنگه نضخ. قال الشاعر: من کلّ نضاخة الذّفری اذا عرقت «۵» فِیهِما فاکِهَةٌ وَ نَخلٌ وَ رُمّانٌ گفت: در او میوه باشد و خرما و نار«۶». و خرما و نار«۷» از جمله میوه باشد و لکن آن را تخصیص کرد«۸» برای تفضیل، آن چنان که: و [۱۲۰- پ] وَ رُسُلِهِ وَ جِبرِیلَ وَ مِیکالَ«۹»، کقوله: حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الوُسطی«۱۰» کقوله: وَ إِذ أَخَذنا مِنَ النَّبِیِّینَ مِیثاقَهُم وَ مِنکَ وَ مِن نُوحٍ«۱۱». در خبر است که: درختان بهشت از اصل ساق تا به سر شاخ«۱۲» میوه منضّد«۱۳» باشد. و میوه‌های آن مانند سبوها«۱۴» باشد [هر گه بچینند به جای آن دیگری پدید آید و خوشهای انگورش دوازده گز باشد]«۱۵» به طول و جویهای آن«۱۶» ------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها: بر می‌جوشد. (۲). آد، گا: می‌بر دهد. (۳). آد، گا: عنبر. (۴). آد، کا، گا: کمتر باشد از رشح. (۵). اساس: الزوری اذا عوقب آج: الزوی اذا عوقب به بیت، با توجه به دیگر نسخه بدلها بر اساس ضبط لسان العرب (ماده نضخ) تصحیح شد. (۷- ۶). کا: انار. (۸). اساس: تخصیص کردند، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). سوره بقره (۲) آیه ۹۸. (۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۲۳۸. (۱۱). سوره احزاب (۳۳) آیه ۷. (۱۲). آد، کا، گا به. [.....] (۱۳). آج: متّصل. (۱۴). آج: سبویها. (۱۵). اساس افتادگی دارد، از آج افزوده شد. (۱۶). آد، کا، گا: آب.

صفحه : ۲۸۰ در شکاف نباشد بل بر روی زمین می‌رود. در خبری دیگر آمد که: نخل بهشت را عروقش از سیم باشد و شاخش از زر و برگهای او حلّه‌ها باشد و میوه او از انواع درّ و جواهر باشد، به طعم از انگبین شیرینتر و نرمتر از زبده«۱» در او هیچ استخوان نباشد. ابو سعید خدریّ روایت کرد از رسول- علیه السلام- که گفت: شب معراج که مرا بر آسمان بردند، درختان نار دیدم بر او هر ناری چند«۲» پوست شتری«۳» مقتّب، و مرغان او چون شتران بختی. کنیزکی را دیدم، گفتم«۴»: تو که رایی«۵»! گفت: زید حارثه را«۶». زید را بشارت دادم به آن. و در بهشت چیزها دیدم که چشمها دیده نیست«۷» و گوشها شنیده نیست«۸» و بر خاطر هیچ آدمی گذشته نیست«۹». فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ. فِیهِنَّ خَیراتٌ حِسانٌ کسائی گفت: خدای تعالی دو بهشت بگفت و دو دیگر گفت«۱۰»، آنگه جمع کرد هر چهار را، گفت«۱۱»: در آن بهشتها زنانی باشند خیرات، و هی«۱۲» جمع خیرة. جمله قرّاء [۱۲۱- ر] به تخفیف خواندند. ابو رجاء العطاردیّ در شاذّ «خیّرات» خواند به تشدید « یا »، و آن دو لغت است مثل: سید و سیّد و هین و هیّن و لین و لیّن. امّ سلمه- رضی اللّه عنها- گفت: رسول را- علیه السلام- پرسیدم که «خیرات حسان» چه باشد! گفت: خیرات الأخلاق حسان الوجوه نکو«۱۳» خوی ------------------------------- (۱). آد، گا: و از روغن نرمتر کا: و نرمتر از کره. (۲). آد، گا: چندانک. (۳). کا: اشتری. (۴). آد، کا ای کنیزک گا یا کنیزک. (۵). اساس، آد، کا: کرایی/ که رایی. (۶). آد، کا، گا پس. (۷). آد، گا: چشمها ندیده. (۸). آد، گا: گوشها نشنیده. (۹). آد، گا: آدمی نگذشته. (۱۰). اساس: گفتند کا: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....] (۱۱). آد، کا، گا فیهنّ. (۱۲). کا: ندارد. (۱۳). آد، کا: نیکو.

صفحه : ۲۸۱ نکو روی باشند. حسن گفت: أی فاضلات. اسماعیل بن ابی خالد گفت: عذار [ی]«۱» دوشیزگان. جریر بن عبد اللّه گفت: مختارات گزیدگان باشند. مفسّران گفتند در تفسیر خیرات، لسن بذربات«۲» و لا- دفرات و لا- بخرآت و لا- متطلّعات و لا متشوّفات و لا متسلّطات، و لا طمّاحات«۳» و لا طوّافات فی الطّریق«۴». نا خوش بوی نباشند«۵» و پلید زبان نباشند و گنده دهن نباشند و سر به در بیرون کننده نباشند«۶» و سلیطه نباشند و متکبّر نباشند و گردنده«۷» نباشند. و در خبر است که: زنان بهشت دست در دست نهند و به غناء گویند«۸» به آوازی که خلایق مثل آن نشنیده باشند. ۹» نحن الرّاضیات فلا نسخط ابدا، و نحن المقیمات فلا نظعن ابدا، و نحن خیرات حسان خلقنا لأزواج« کرام ما خشنودانیم که خشم نگیریم هرگز و مقیمانیم کز«۱۰» اینکه جا نرویم هرگز و ما زنان«۱۱» آراسته‌ایم«۱۲» به خصال و جمال ما را برای مردانی کریم نهاده‌اند. روایت است که: چون حوران«۱۳» بهشت [۱۲۱- پ] اینکه گویند، زنان مؤمنان«۱۴» گویند: نحن المصلّیات و ما صلّیتن‌ّو نحن الصّائمات و ما صمتن‌ّو نحن المتصدّقات و ما تصدّقتن‌ّ و نحن المتوضّیات و ما توضیتن‌ّ گویند: ما نماز کنندگانیم«۱۵» و شما نکردی«۱۶»، ما روزه دارانیم و شما نداشتی«۱۷» و ما صدقه - ------------------------------- (۱). اساس، آج: ندارد، با توجه به آد، گا افزوده شد کا: عذرای. (۲). اساس، آج: بدمزات، با توجّه به آد، کا، گا تصحیح شد. (۳). آد، کا، گا: طمّاخات. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: فی الطّرق. (۶- ۵). اساس: نباشد با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). آد در کوچها/ در کوچه‌ها. (۸). آد، گا: می‌گویند و می‌سرایند. (۹). اساس، آج: الازواج، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). آد، کا، گا: که از. (۱۱). آد، کا، گا: زمانیم. (۱۲). آد، گا: آراسته. [.....] (۱۳). آد، گا: حوریان. (۱۴). آد، گا: مؤمنه کا: مؤمنات. (۱۵). کا، گا: نماز کنانیم. (۱۶). آج: نکردید. (۱۷). آج، کا، گا: نداشت.

صفحه : ۲۸۲ دادیم«۱» و شما ندادی«۲» و ما وضو و طهارت نماز کردیم و شما«۳» نکردی«۴». عایشه گفت و اللّه که غلبه اینا«۵» را بود. حُورٌ مَقصُوراتٌ فِی الخِیامِ، حق تعالی وصف کرد آن زنان را، گفت: حورند«۶» و آن جمع «حوراء» و «أحور» باشد، و تفسیر او برفت‌اند جای«۷». مَقصُورات«۸»، محبوسات«۹» مستورات فی الحجال باز داشته پوشیده. یقال: امرءة قصیرة و قصورة و مقصورة اذا کانت مخدّرة مستورة لا تخرج، قال الشاعر: و انت الّتی حبّبت کل‌ّقصیرة الی‌ّو ما تدری بذاک القصائر عنیت قصیرات الحجال و لم ارد قصار الخطا شرّ النّساء البحاتر مجاهد گفت: مقصور باشند بر شوهران خود، چشم به کسی دیگر نکنند«۱۰». أنس مالک روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: اگر یکی از حوریان بهشت خیو در زمین فگند یا در دریای شور خوش گردد از خوشی آب دهن او. فِی الخِیامِ، جمع خیمه. عبد اللّه مسعود گفت: هر زنی را خیمه‌ای باشد طولش شصت میل. در خبر است که رسول- علیه السلام- گفت: در بهشت [۱۲۲- ر] خیمه‌ها باشد«۱۱» از درّ«۱۲» سپید به یک پاره، طول او در هوا شصت گز در او هر زاویه از آن خیمه مؤمن را جفتی باشد که او را دیگر کس نبیند. عبد اللّه عبّاس گفت در اینکه [آیت]«۱۳»: حور مقصورات فی الخیام، هر ---- ------------------------------- (۱). آج، آد، کا، گا: صدقه دهندگانیم. (۲). آج: ندادید. (۳). آد، گا از اینها هیچ. (۴). آج: نگردید. (۵). اینا/ اینان آج و دیگر نسخه بدلها: اینان. (۶). آد، کا، گا: حورانند. (۷). آج: اندرجای آد، گا: چند جا برفت. (۸). آد، گا أی محصورات. (۹). اساس: محبوسان، با توجّه به آج تصحیح شد. [.....] (۱۰). آد، گا: باز نکنند. (۱۱). آد، کا، گا هر خیمه‌ای. (۱۲). آج، آد، کا: درّی. (۱۳). اساس: ندارد، با توجّه به آج افزوده شد.

صفحه : ۲۸۳ خیمه‌ای از پاره‌ای«۱» لؤلؤ باشد چهار فرسنگ در چهار فرسنگ، او را چهار هزار مصراع باشد. أنس مالک روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: شب معراج که مرا به آسمان بردند، در بهشت جویها دیدم بر کناره‌های او خیمه‌ها زده از مرجان، از آن جا آواز بیرون می‌آمد که: السلام علیک یا رسول اللّه. من گفتم: یا جبرئیل اینان که‌اند! گفت: کنیزکانی‌اند از حور عین«۲». دستوری خواستند از خدای تعالی تا بر تو سلام کنند، خدای دستوری داد ایشان را و می‌گفتند: ۳» نحن الخالدات فلا نموت ابدا و نحن النّاعمات فلا نبأس أبدا« أزواج رجال کرام، حور مقصورات فی الخیام ، گفت: ما همیشه زندگانیم که نمی‌میریم هرگز و

ما ناعمانیم که به سختی نرسیم هرگز، زنان مردان کریم. حور مقصورات فی الخیام حوریان در خیمه‌ها باز داشته. لَم یَطمِثهُنَّ إِنسٌ قَبلَهُم وَ لا جانٌّ عامّه قرّاء به کسر «میم» خواندند، و أبو حیاة الشّامیّ و طلحهٔ بن مصرّف در شاذّ به ضم خواندند، و کسائی یکی مکسور خواند و یکی مضموم. ابو اسحاق گفت: در قفای اصحاب امیر المؤمنین«۴» نماز کردم«۵»، از ایشان شنیدم که: [۱۲۲- پ] «یطمثهن» خواندند به ضمّ «میم»، و [از]«۶» اصحاب عبد اللّه مسعود شنیدم به کسر «میم» خواندند، و کسائی برای آن یکی به ضم خواند و یکی به کسر تا از اینکه روایت برون نشده باشد، و هما لغتان. مُتَّکِئِینَ عَلی رَفرَفٍ خُضرٍ، گفت: تکیه زده باشند بر رفرف سبز. سعید جبیر گفت: «رفرف» مرغزارهای بهشت باشد پر گیاه سبز و تازه، و یکی را «رفرفه» گویند، و «رفارف»«۷» جمع رفرف باشد و هو جمع الجمع. عبد اللّه عبّاس گفت: ------------------------------ (۱). آد، گا: از یک پاره. (۲). آج، کا: کنیزکان از حور عین‌اند. (۳). آد، گا نحن. (۴). آد، کا، گا علی علیه السلام. (۵). آد، کا، گا: می‌کردم. (۶). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). اساس: رفاف، با توجّه به آج و دیگر.

صفحه : ۲۸۴ بساطها باشد، قتاده و ضحّاک گفتند: مجالس باشد و نشستگاهها از نهالیها و دستها«۱» و پیشگاهها. إبن کیسان گفت: بالشها باشد. ابو عبیده گفت: حاشیه جامه را رفرف خوانند. بعضی دگر گفتند: عرب هر جامه پهن را رفرف خوانند، قال إبن مقبل. و انّا لنزّالون تغشی نعالنا سواقط من أصناف ریط و رفرف و عبقریّ حسان«۲» زیلوها و طبقها«۳» باشد سطبر«۴» ثخین، یکی را عبقریّه خوانند [و «عبقریّ»] جمع است بدلالهٔ قوله فی صفته حسان و گفتند: عرب انواع بساط را عبقری گویند]«۵». قتاده گفت: زیلوهای مرتفع باشد. مجاهد گفت: از دیبا باشد. ابو العالیهٔ گفت: مخمل باشد. حسن گفت: درانک باشد واحدها «درنوک»، و آن نخ باشد. قتیبی گفت: هر جامه منقّش از هر نوع که باشد عرب آن را عبقریّ خوانند. ابو عبیده گفت: منسوب است با «عبقر» و آن زمین«۶» است که آن جا دیباهای فاخر گرانمایه بافند، قال ذو الرمّهٔ فی نظمه: حتّی کأنّ ریاض القفّ البسها من وشی عبقر تجلیل و تنجید«۷» و گفتند: عبقری زمینی است که در او جنّیان باشند، قال الشّاعر: بخیل علیها جنّهٔ عبقریّهٔ جد یرون یوما ان ینالوا فیستعلوا قطرب گفت: اینکه منسوب نیست، و لکن بمنزلهٔ [۱۲۳- ر] قولک: کرسیّ و کراسیّ و بختیّ و بخاتیّ. خلیل گفت: هر چیزی«۸» جلیل نبیل بنزدیک عرب عبقریّ باشد از مردان و جامه‌ها و جز آن، و منه الحدیث فی عمر: فلم أر عبقریّا یفری فریّه. عاصم الجحدریّ روایت کرد عن«۹» ابی بکر که او گفت شنیدم از رسول ------------------------------ (۱). کذا: در اساس و آج آد، کا، گا: دستگاهها چاپ شعرانی (۱۰/ ۴۰۸): متکاها. (۲). آد، کا، گا گفت. (۳). آد، کا، گا: طنفسها. [.....] (۴). آد، کا، گا: ستبر. (۵). اساس، آج: ندارد، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). آد، کا، گا: زمینی. (۷). آد: تبجیل. (۸). آد، گا که. (۹). آد، کا، گا: از.

صفحه : ۲۸۵ - علیه السلام- که می‌خواند: متّکئین علی رفارف خضر و عبا قریّ حسان. فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ. تَبارَکَ اسمُ رَبِّکَ باقی است نام خدای«۱» ذو الجلال. شامیان خواندند به «واو» صفهٔ للاسم، و باقی قرّاء «ذی الجلال» صفهٔ للربّ تعالی، و اینکه قراءت دلیل می‌کند که اسم نه مسمّی است برای آن که اضافه کرد با رب، و اگر نام خدای بودی اضافهٔ الشیء الی نفسه بودی، و اینکه درست نیاید. و چون وجه جز خدای نیست، بل وجه اللّه ذات اللّه باشد، صفت او به «ذو» کرد وجه، جز اینکه نخوانند: وَ یَبقی وَجهُ رَبِّکَ ذُو الجَلالِ وَ الإِکرامِ«۲»، صفهٔ للوجه لأنّ وجهه هو تعالی و لیس اسمه هو«۳»، گفت متعالی است، و باقی نام خدای تو که خداوند بزرگواری است و گرامی کردن بندگان«۴». اگر گویند: اینکه تکرار چه معنی دارد در اینکه سوره«۵» چندین جایگاه، بقوله: فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ! گوییم از اینکه چند جواب گفتند: یکی آن که فرّاء گفت: تکرار در اینکه و امثال اینکه برای تأکید باشد، چنان که مجیب گوید: بلی بلی، ممتنع گوید: لا لا، و انشد: و کأیّن و کم عندی لهم من صنیعهٔ أیادی بثوها علیّ و أوجبوا و أنشد ایضا: م نعمهٔ کانت«۶» لکم کم و کم و قال آخر: نعق الغراب ببین لبنی غدوهٔ کم کم و کم بفراق لبنی ینعق و قال آخر: اردت لنفسی بعض الامور فأولی لنفسی اولی لها ------------------------------ (۱). آد، گا تو. (۲). سوره

رحمن (۵۵) آیه ۲۷. (۳). آج هو. (۴). آد، کا را. (۵). آج، آد، گا در. (۶). آد، کا: عندی.

صفحه : ۲۸۶ و جواب دیگر از اینکه آن است که: تکرار بر«۱» اختلاف [۱۲۳- پ] فواید است، چون تقریر به نعمتهای مختلف کرد، عند«۲» ذکر هر نعمـتی تکرار تقریر کرد و غرض از تکریر«۳» تقریر است و تـذکیر و تقریع و توبیـخ، چنان که یکی از ما گوید: الم احسن الیـک بأن اعطیتک، الم احسن الیک بأن خلّقتک، الم احسن الیک بأن رفعتک. الم احسن الیک بان خلعت علیک، و عنـد«۴» ذکر هر نعمتی بـاز گویـد که: الم احسن الیک نه«۵» بـا تو احسـان کردم به فلاـن چیز و احسان کردم به فلان چیز؟ و اینکه در کلام عرب و عجم و اشـعار ایشان بسـیار است، قال مهلهل بن ربیعهٔ یرثی اخاه کلیبا: علی ان لیس عدلا من کلیب«۶» إذا رجف العضاه من الـدّبور علی ان لیس عـدلا من کلیب اذا خرجت مخبّاۀ الخـدور علی ان لیس عدلا من کلیب إذا ما اعلنت نجوی الامور علی أن لیس عـدلا من کلیب اذا خیف المخوف من الثغور علی أن لیس عدلا من کلیب اذا ما خاف جار المسـتجیر و قالت لیلی الاخیلیّهٔ ترثی توبهٔ بن الحمیّر: لنعم الفتی یا توب کنت اذا التقت صـدور الأعالی و اسـتشال [الاسافل]«۷» و نعم الفتی یا توب کنت و لم تکن لتسـبق یوما کنت منه تحاول و نعم الفتی یا توب کنت لخائف أتاک لکی تحمیِ و نعم المجامل و نعم الفتی یا توب جارا و صاحبا و نعم الفتی یا توب حین تناضـل لعمری لأـنت المرء أبکی لفقـده بجـدّ و لو لاـمت علیه العواذل لعمری لأـنت المرء أبکی لفقـده و لو لام فیه ناقص الرّای جاهل لعمری لأنت المرء أبکی لفقده اذا کثرت بالملجمین البلابل ------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: برای. (۴- ۲). کا: نزد. [.....] (۳). آد: غرض اینکه تکرار. (۵). آۀ، کا، گا من. (۶). آد، در حاشیه به خط کاتب اصـلی افزوده است: تا آخر که هشت بیت است مصـراع اول یک نوع. (۷). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسـخه بدلها افزوده شد.

صفحـه : ۲۸۷ [ابی]«۱» لـک ذمّ النّـاس یـا توب کلّمـا ذکرت امور محکمات کوامل«۲» ابی لـک [۴۲۱- ر] ذمّ النّـاس یـا توب کلّما ذکرت سماح حین یأوی الارامل فلا یبعدنک اللّه یا توب انّما لقیت حمام الموت و الموت خاتل فلا یبعدنک اللّه یا توب انّما کذاک المنایـا عاجلاـت و آجل فلا یبعـدنک اللّه یا توب انّما سـقتک الغودی المـدجنات الهواطل چنان که بیتی در ابیات«۳» از تکراری به تکراری می‌رود برای اختلاـف احوال و معـانی که گفته شـد، و قـال الحـارث بن عبّـاد: قرّبا مربط النّعامـهٔ منّی لقحت حرب وائل عن حیال آنگه تکرار کرد اینکه مصـراع را که: قرّبا مربط النّعامـهٔ منّی لقحت، در چند بیتها«۴». و قالت ابنـهٔ النّعمان ترثی زوجها مالکا: و حـدّثنی اصـحابه انّ مالکا ضـروب بنصل السـیف غیر نکول«۵» و حـدّثنی اصـحابه انّ مالکـا اقـام و نادی صـحبه برحیل«۶» و حـدّثنی اصـحابه انّ مالکـا جواد بما فی الرّحل غیر بخیل و حـدّثنی اصـحابه انّ مالکا خفیف علی الحـدّاث«۷» غیر ثقیل و حدّثنی اصـحابه انّ مالکا جزوم کماضی الشفرتین صقیل و مانند اینکه بسیار است و اینکه«۸» برای آن آوردم تا شبهت ملحدان و طاعنان زایل گردد«۹» و معلوم گردد که امثال اینکه در اشعار ایشان«۱۰» بسیار است. ------------------------------- (۱). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسـخه بدلها افزوده شد. (۲). اساس، آج: کواهل با توجّه به کا تصـحیح شد. (۳). آد، گا: تا دوازده بیت، در هر بیتی از اینکه ابیات. (۴). کا: بیت. (۵). آد به خـط کاتب اصـلی بالای اینکه بیت افزوده است: تا دوازده بیت در هر بیتی از اینکه ابیات به تکراری می‌رود برای اختلاف معانی. (۶). کذا در اساس آج، دیگر نسخه بدلها اینکه بیت را انداخته‌اند چاپ شعرانی (۱۰/ ۴۱۱): برحیل. (۷). کذا در اساس و همه نسـخه بدلها، چاپ شـعرانی (۱۰/ ۴۱۲) الحدثان. (۸). آد، گا در اشـعار عرب و اینکه چند بیت. (۹). آج، آد، گا: شود. (۱۰). آد، گا: کلام عرب. [.....]

صفحه : ۲۸۸

سورهٔ الواقعهٔ

بدان که اینکه سورت مکّی است و عدد آیات او«۱» نود و شـش است و سیصد و هفتاد و هشت کلمت است و هزار و هفتصد و سه

حرف است. و روايت است از ابو طيبه كه عثمان عفّان در پرسيدن«۲» عبد اللّه مسعود رفت، و او بيمار بود، بيماريى كه از آن با پيش خداى رفت«۳». گفت: از چه مى‌نالى! گفت: از گناهم. گفت: چه آرزو كنى«۴»! گفت: رحمت خدايم. گفت: طبيبى«۵» بيارم! گفت: الطبيب امرضنى. گفت: طبيب مرا بيمار كرد. گفت: [۱۲۴- پ] عطايت فرمايم! گفت حاجت نيست مرا به آن، و من بر مثل اينكه حال«۶» گفت: بفرمايم تا به دختركانت دهند! گفت: ايشان را حاجت نيست با آن كه من ايشان را سورة الواقعه بياموخته‌ام و فرموده‌ام تا مى‌خوانند، و من از رسول- عليه السلام- شنيدم كه هر كه او سورة الواقعه بسيار خواند هرگز درويش نشود«۷». و هلال بن يساف«۸» روايت كرد از مسروق كه گفت: هر كس كه او خواهد كه خبر اوّلينان و آخرينان و خبر اهل بهشت و اهل دوزخ و خبر اهل دنيا و اهل آخرت بداند بايد كه«۹» ------------------------------- (۱). آد، گا: آن. (۲). آد، گا: به پرسيدن كا: به عيادت. (۳). كا: شد. (۴). آد، گا: دارى كا: مى‌كنى. (۵). آج، كا را. (۶). آد، گا: و من در اينكه حال. (۷). آد، گا: نگردد. (۸). آج: يساو آد، كا، گا: يسار. (۹). همه نسخه بدلها سورة.

صفحه : ۲۸۹

الواقعه بر خواند تا از همه بر خبر«۱» گردد. قوله تعالى:

[سوره الواقعة (۵۶): آيات ۱ تا ۹۶]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ إِذا وَقَعَتِ الواقِعَةُ (۱) لَيسَ لِوَقعَتِها كاذِبَةٌ (۲) خافِضَةٌ رافِعَةٌ (۳) إِذا رُجَّتِ الأَرضُ رَجًّا (۴) وَ بُسَّتِ الجِبالُ بَسًّا (۵) فَكانَت هَباءً مُنبَثًّا (۶) وَ كُنتُم أَزواجاً ثَلاثَةً (۷) فَأَصحابُ المَيمَنَةِ ما أَصحابُ المَيمَنَةِ (۸) وَ أَصحابُ المَشئَمَةِ ما أَصحابُ المَشئَمَةِ (۹) وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ (۱۰) أُولئِكَ المُقَرَّبُونَ (۱۱) فِي جَنّاتِ النَّعِيمِ (۱۲) ثُلَّةٌ مِنَ الأَوَّلِينَ (۱۳) وَ قَلِيلٌ مِنَ الآخِرِينَ (۱۴) عَلى سُرُرٍ مَوضُونَةٍ (۱۵) مُتَّكِئِينَ عَلَيها مُتَقابِلِينَ (۱۶) يَطُوفُ عَلَيهِم وِلدانٌ مُخَلَّدُونَ (۱۷) بِأَكوابٍ وَ أَبارِيقَ وَ كَأسٍ مِن مَعِينٍ (۱۸) لا يُصَدَّعُونَ عَنها وَ لا يُنزِفُونَ (۱۹) وَ فاكِهَةٍ مِمّا يَتَخَيَّرُونَ (۲۰) وَ لَحمِ طَيرٍ مِمّا يَشتَهُونَ (۲۱) وَ حُورٌ عِينٌ (۲۲) كَأَمثالِ اللُّؤلُؤِ المَكنُونِ (۲۳) جَزاءً بِما كانُوا يَعمَلُونَ (۲۴) لا يَسمَعُونَ فِيها لَغواً وَ لا تَأثِيماً (۲۵) إِلّا قِيلاً سَلاماً سَلاماً (۲۶) وَ أَصحابُ اليَمِينِ ما أَصحابُ اليَمِينِ (۲۷) فِي سِدرٍ مَخضُودٍ (۲۸) وَ طَلحٍ مَنضُودٍ (۲۹) وَ ظِلٍّ مَمدُودٍ (۳۰) وَ ماءٍ مَسكُوبٍ (۳۱) وَ فاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ (۳۲) لا مَقطُوعَةٍ وَ لا مَمنُوعَةٍ (۳۳) وَ فُرُشٍ مَرفُوعَةٍ (۳۴) إِنّا أَنشَأناهُنَّ إِنشاءً (۳۵) فَجَعَلناهُنَّ أَبكاراً (۳۶) عُرُباً أَتراباً (۳۷) لِأَصحابِ اليَمِينِ (۳۸) ثُلَّةٌ مِنَ الأَوَّلِينَ (۳۹) وَ ثُلَّةٌ مِنَ الآخِرِينَ (۴۰) وَ أَصحابُ الشِّمالِ ما أَصحابُ الشِّمالِ (۴۱) فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ (۴۲) وَ ظِلٍّ مِن يَحمُومٍ (۴۳) لا بارِدٍ وَ لا كَرِيمٍ (۴۴) إِنَّهُم كانُوا قَبلَ ذلِكَ مُترَفِينَ (۴۵) وَ كانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الحِنثِ العَظِيمِ (۴۶) وَ كانُوا يَقُولُونَ أَ إِذا مِتنا وَ كُنّا تُراباً وَ عِظاماً أَ إِنّا لَمَبعُوثُونَ (۴۷) أَ وَ آباؤُنَا الأَوَّلُونَ (۴۸) قُل إِنَّ الأَوَّلِينَ وَ الآخِرِينَ (۴۹) لَمَجمُوعُونَ إِلى مِيقاتِ يَومٍ مَعلُومٍ (۵۰) ثُمَّ إِنَّكُم أَيُّهَا الضّالُّونَ المُكَذِّبُونَ (۵۱) لَآكِلُونَ مِن شَجَرٍ مِن زَقُّومٍ (۵۲) فَمالِؤُنَ مِنهَا البُطُونَ (۵۳) فَشارِبُونَ عَلَيهِ مِنَ الحَمِيمِ (۵۴) فَشارِبُونَ شُربَ الهِيمِ (۵۵) هذا نُزُلُهُم يَومَ الدِّينِ (۵۶) نَحنُ خَلَقناكُم فَلَو لا تُصَدِّقُونَ (۵۷) أَ فَرَأَيتُم ما تُمنُونَ (۵۸) أَ أَنتُم تَخلُقُونَهُ أَم نَحنُ الخالِقُونَ (۵۹) نَحنُ قَدَّرنا بَينَكُمُ المَوتَ وَ ما نَحنُ بِمَسبُوقِينَ (۶۰) عَلى أَن نُبَدِّلَ أَمثالَكُم وَ نُنشِئَكُم فِي ما لا تَعلَمُونَ (۶۱) وَ لَقَد عَلِمتُمُ النَّشأَةَ الأُولى فَلَو لا تَذَكَّرُونَ (۶۲) أَ فَرَأَيتُم ما تَحرُثُونَ (۶۳) أَ أَنتُم تَزرَعُونَهُ أَم نَحنُ الزّارِعُونَ (۶۴) لَو نَشاءُ لَجَعَلناهُ حُطاماً فَظَلتُم تَفَكَّهُونَ (۶۵) إِنّا لَمُغرَمُونَ (۶۶) بَل نَحنُ مَحرُومُونَ (۶۷) أَ فَرَأَيتُمُ الماءَ الَّذِي تَشرَبُونَ (۶۸) أَ أَنتُم أَنزَلتُمُوهُ مِنَ المُزنِ أَم نَحنُ المُنزِلُونَ (۶۹) لَو نَشاءُ جَعَلناهُ أُجاجاً فَلَو لا تَشكُرُونَ (۷۰) أَ فَرَأَيتُمُ النّارَ الَّتِي تُورُونَ (۷۱) أَ أَنتُم أَنشَأتُم شَجَرَتَها أَم نَحنُ المُنشِؤُنَ (۷۲) نَحنُ جَعَلناها تَذكِرَةً وَ مَتاعاً لِلمُقوِينَ (۷۳)

فَسَبِّح بِاسمِ رَبِّکَ العَظِیمِ (۷۴) فَلا أُقسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُومِ (۷۵) وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَو تَعلَمُونَ عَظِیمٌ (۷۶) إِنَّهُ لَقُرآنٌ کَرِیمٌ (۷۷) فِی کِتابٍ مَکنُونٍ (۷۸) لا یَمَسُّهُ إِلَّا المُطَهَّرُونَ (۷۹) تَنزِیلٌ مِن رَبِّ العالَمِینَ (۸۰) أَ فَبِهذَا الحَدِیثِ أَنتُم مُدهِنُونَ (۸۱) وَ تَجعَلُونَ رِزقَکُم أَنَّکُم تُکَذِّبُونَ (۸۲) فَلَو لا إِذا بَلَغَتِ الحُلقُومَ (۸۳) وَ أَنتُم حِینَئِذٍ تَنظُرُونَ (۸۴) وَ نَحنُ أَقرَبُ إِلَیهِ مِنکُم وَ لکِن لا تُبصِرُونَ (۸۵) فَلَو لا إِن کُنتُم غَیرَ مَدِینِینَ (۸۶) تَرجِعُونَها إِن کُنتُم صادِقِینَ (۸۷) فَأَمّا إِن کانَ مِنَ المُقَرَّبِینَ (۸۸) فَرَوحٌ وَ رَیحانٌ وَ جَنَّةُ نَعِیمٍ (۸۹) وَ أَمّا إِن کانَ مِن أَصحابِ الیَمِینِ (۹۰) فَسَلامٌ لَکَ مِن أَصحابِ الیَمِینِ (۹۱) وَ أَمّا إِن کانَ مِنَ المُکَذِّبِینَ الضّالِّینَ (۹۲) فَنُزُلٌ مِن حَمِیمٍ (۹۳) وَ تَصلِیَةُ جَحِیمٍ (۹۴) إِنَّ هذا لَهُوَ حَقُّ الیَقِینِ (۹۵) فَسَبِّح بِاسمِ رَبِّکَ العَظِیمِ (۹۶)

[ترجمه]

چون بیوفتد«۲» او فتاده. نیست افتادن آن را دروغ گویی. فرونهنده بر دارنده. چون بجنبانند زمین جنبانیدنی. و خرد«۳» کنند کوهها را خرد کردنی. شود گردی پراگنده. و باشی اصنافی سه، اهل دست راست، چه اهل دست راست باشند؟ و اهل دست چپ، چه اهل دست چپ باشند [۱۲۵- ر]. و پیشروان پیشروان باشند. ایشان نزدیک کردگان«۴» باشند. در بهشتهای با نعمت. گروهی از پیشینگان. و اندکی«۵» از واپسینان. ----------------------------------- (۱). آج: با خبر، دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۲). آج: بیفتد. (۳). آج: خورد. (۴). آج: نزدیکان. (۵). آج: اندک. [.....]

صفحه : ۲۹۰ بر تختهای بافته، تکیه زده بر آن روی بهم آورده. می‌گردند بر ایشان غلامان همیشه. به کوزه‌های با گردن و بی گوشه و کأسی از خمر. دردسر نباشد آن را از آن و نیست نشوند. و میوه از آنچه بگزینند. و گوشت مرغ آنچه آرزو کنند. و حور عین. مانند مروارید پوشیده. پاداشت با آنچه«۱» کرده باشند. نشنوند در آن جا لغوی و نه بزه. الا گفتاری، سلام بر شما باد«۲». و اصحاب دست راست، چه اصحاب دست راست؟ در سدر بریده«۳». [۱۲۵- پ] و موری«۴» بر هم نهاده. و سایه گسترانیده. آبی ریخته. و میوه بسیار. نه بریده و نه منع کرده. ----------------------------------- (۱). آج: پاداشت آنچه. (۲). آج سلام بر شما باد. (۳). آج: برنده. (۴). کذا در اساس و آج: موری/ موردی.

صفحه : ۲۹۱ و بسترهای برداشته. ما آفریدیم ایشان را آفریدنی. کردیم ایشان را دوشیزگان. دوست داران شوهران«۱». برای اصحاب دست راست. گروهی از پیشینگان. و گروهی از پسینیان«۲». و اهل دست چپ، چه اهل دست چپ؟ باشند در باد گرم و آب گرم. و سایه‌ای از دود سیاه. نه سرد و نه کریم. ایشان بودند پیش از آن در نعمت«۳». و بودند اصرار می‌کردند بر بزه«۴» بزرگ. و بودند می‌گفتند چون ما بمیریم و باشیم خاک و استخوانهای ما را زنده خواهند کردن«۵»! و آیا پدران ما را پیشینیان! بگو که اوّلین و آخرین. [۱۲۶- ر] گرد کنند ایشان را برای میقات روزی دانسته. پس«۶» شما گمراهان دروغ دارندگان. ----------------------------------- (۱). آج، زیرا اینکه کلمه با خط کاتب اصلی افزوده است: همزادان. (۲). آج: پسینان. (۳). آج منعم. (۴). آج: گناه. (۵). آج: خواهند کرد. (۶). آج ای.

صفحه : ۲۹۲ بخوری از درختی از زقّوم. و پر بازکنی«۱» از آن شکمها. بازخوری و رای«۲» او از آب گرم. بازخوری خوردن شتران تشنه. اینکه نزل ایشان باشد روز جزا. بیافریدیم شما را چرا راست و باور نداری! دیدی به آنچه می‌ریزی«۳» شما آب! شما آفرینی«۴» آن را یا ما آفرینیم! ما تقدیر کردیم میان شما مرگ و نیستیم ما سبق برده. بر آن که بدل کنیم مانند شما و بیافرینیم شما را در آنچه ندانی. و دانستی شما آفریدن نخستین، چرا یاد نکنی! می‌بینی آنچه می‌کارید! آیا شما می‌رویانی آن را یا ما رویاننده‌ایم! [۱۲۶- پ] اگر خواهیم کنیم آن را پوسیده همه روز باشی«۵» اندوهگن. ما گرانباریم. بل بی روزی‌ایم. می‌بینی آن آب که می‌خوری«۶»! ----------------------------------- (۱). آج: پر باز کنید. (۲). آج: وارای. (۳). آج: دیدید آنچه میراندند. (۴). آج: آفرینید. [.....] (۵). آج: باشید. (۶). آج: می‌بینید آن آب که می‌خورید.

صفحه : ۲۹۳ شما فرود آوردی«۱» [از ابر]«۲» یا ما فرود آوردیم! اگر خواهیم کنیم شور آن را، چرا شکر نکنید! دیدی آتش که«۳» بیرون می‌آری شما! آیا شما آفریدی درخت آن یا ما آفریدیم! ما کردیم آن را یادگاری«۴» و متاعی برای بی زادان. تسبیح کن به نام خدایت بزرگوار. سوگند نخورم«۵» به افتادن ستارگان. و او سوگندی بزرگ اگر بدانی. او کتابی است بزرگ. در کتابی«۶» پوشیده. بنساید آن را مگر پاکان. فرستاده از خدای عالمیان«۷». به اینکه حدیث شما مداهنه و جحود کردی! و کردی«۸» روزیتان آن که دروغ داری. اگر نه چون برسد به حلقوم. و شما آنگه می‌نگری. ------------------------------- (۱). آج: آوردید. (۲). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۳). آج: آن که. (۴). آج: یاد کردی. (۵). آج: نخوریم. (۶). آج: نامه. (۷). آج: جهانیان. (۸). آج: کردیدید.

صفحه : ۲۹۴ [۱۲۷- ر] ما«۱» نزدیک‌تریم به او از شما و لیکن نبینی شما. اگر نبودی جز جزا داده. باز نیاری«۲» آن را اگر راست می‌گویی«۳». اگر باشد از نزدیکان. راحت و ریحان باشد و بهشت نعیم. و امّا اگر باشد از اهل دست راست. سلام تو را از اهل دست راست. و امّا اگر باشد از دروغ داران«۴» گمراهان. روزی باشد او را از آب گرم تافته. و در آوردن و دوزخ. اینکه درستی علم است. تسبیح کن به نام خدای تو بزرگ. قوله تعالی: إِذا وَقَعَتِ الواقِعَةُ، حق تعالی در اینکه آیات ذکر قیامت کرد، گفت: اذا، عامل در او مقدّر است أی اذکر یاد کن ای محمّد چون واقع شود و حاصل آید واقع شدنی. و واقعه و عادیه و نازله و نائبه به یک معنی باشد. و اینکه جا نامی است از نامهای قیامت«۵» المعنی: اذا قامت القیامة چون قیامت برخیزد. [و افتادن آن را کاذبه نباشد. در او چند قول گفتند: یکی آن که کاذبة، ای نفس کاذبة، یعنی هر کس که از او خبر دهد او دروغ]«۶». ------------------------------- (۱). آج به. (۲). آج: نیارید. (۳). آج: می‌گویید. (۴). آج و. [.....] (۵). آد، گا و. (۶). اساس افتادگی دارد، از آج آورده شد.

صفحه : ۲۹۵ لَیسَ لِوَقعَتِها کاذِبَةٌ نباشد، لکون المخبر مطابقا للخبر. و قیل کاذبة، ای دفعة«۱» کاذبة و صفة کاذبه لاخبار اللّه تعالی بها و ادلّة العقل [علیها یعنی در آن خبر دروغ نیوفتد، چه او به خبر خدای تعالی درست شده است و به ادلّه عقل.] و گفتند کاذبة بمعنی مصدر«۲» کالعافیة و العاقبة و مثله قوله: لا تَسمَعُ فِیها لاغِیَةً، ای لغوا و قالوا عائذا باللّه، ای معاذ اللّه؟ و قم«۳» قائما، ای قیاما [۱۲۷- ر] و لبعض نساء الأعراب«۴» ترقّص ابنها و تقول: قم«۵» قائما قم«۶» قائما اصبت عبدا نائما«۷». خافِضَةٌ رافِعَةٌ«۸»، جمله است در جای صفت واقعه«۹» است یعنی قومی را خفض کند و به دوزخ فرو برد و قومی را رفع کند و به درجات بهشت بردارد«۱۰». عکرمه و سدّی و مقاتل گفتند یعنی صیحه وقعه او خفض کند آواز را تا نزدیکان را بشنواند و رفع کند تا دوران را بشنواند، قال اللّه تعالی: وَ اغضُض مِن صَوتِکَ«۱۱». بعضی دگر گفتند: جبّاران و متکبّران را خفض کند و فرو نهد [و ذلیلان و بی‌قدران را رفع کند و بردارد. إبن عطا گفت: قومی را به عدل فرو گذارد]«۱۲». إِذا رُجَّتِ الأَرضُ رَجًّا ای رجفت، آنگه که زمین را بجنبانند جنبانیدنی. کلبی گفت: اینکه آنگه باشد که خدای تعالی وحی کند به او«۱۳» از ترس خدای بجنبد و ارتج السهم فی الغرض بمعنی اهتزّو اضطرب، مفسّران گفتند همچنان بجنباند که گهواره کودک تا هیچ بنماند بر او الّا«۱۴» ویران شود و کوهها بر جای ------------------------------- (۱). کذا در اساس و آج و کا و گا آد: وقعة. (۲). همه نسخه بدلها است. (۶- ۳). آج: قمه. (۴). آد، کا، گا: العرب. (۷- ۵). کا: قائما. (۸). آج، گا: واقع. (۹). آد، کا ای و هی خافضة رافعة. (۱۰). آج: در آرد. (۱۱). سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۹. (۱۲). اساس و آج: ندارد، از آد افزوده شد. (۱۳). کا: به زمین. (۱۴). آد، گا خراب و. [.....]

صفحه : ۲۹۶ بنماند. و اصل «رجّ» در لغت تحریک باشد یقال رجحته فارتج ای حرّکته فتحرّک، و چون مضاعف کنی گویی: رجرجته فترجرج. وَ بُسَّتِ الجِبالُ بَسًّا أی دقّت«۱» و فتت، و پست کنند کوهها را و خرد«۲» بمانند آرد و پست و بسیسه به نزدیک عرب آرد باشد که با پست‌تر بکنند«۳» و آن را زاد کنند یا و قال لص من غطفان«۴»: لا تخبزا خبزا و بسّابسّا و لا تطیلا بمناخ حبسا عطاء گفت: ببرند آن را از اصل. سعید مسیّب گفت: بشکنند. کلبی گفت: برانند بر زمین. حسن گفت: از زمین بر کنند، نظیره قوله:

وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ [۱۲۸- ر] الْجِبالِ فَقُلْ يَنْسِفُها رَبِّي نَسْفاً«۵»، عطيّه گفت: خرد كنند«۶» تا سنگ ريزه شود، بمانند خاك. إبن كيسان گفت: به شبه ريگ روان كنند. فَكانَتْ هَباءً مُنْبَثًّا چون گردى شود پراگنده عبد اللّه عبّاس گفت: بمانند آفتاب«۷» كه در سوراخى جهد ذرّه«۸» در ميان آن پيدا شود«۹». امير المؤمنين على«۱۰» گفت: بمانند گرد سمّ ستور شود. عطيّه گفت: بمانند شرر آتش كه بجهد، و نخعى در شاذّ خواند: منبتّا «بالتّاء»، أى منقطعا. وَ كُنْتُمْ أَزْواجاً ثَلاثَةً و شما به سه صنف«۱۱» و سه نوع باشى در قيامت. آنگه بيان كرد كه آن سه كدام‌اند. گفت: فَأَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ اصحاب دست راست باشند آنان كه ايشان را بر دست راست به بهشت برند. عبد اللّه عبّاس گفت: آنان باشند كه بر«۱۲» راست آدم ------------------------------ (۱). آد، كا: حقّت. (۲). آد، كا، گا: خورد. (۳). آد، گا: كه آن را تر كنند. (۴). آج: عصفان. (۵). سوره طه (۲۰) آيه ۱۰۵. (۶). آد، كا، گا: خورد كنند. (۷). كا: آفتابى. (۸). آد، گا: ذرّه‌ها كا: دانه. (۹). آد، گا: پديد آيد. (۱۰). آج، آد، كا عليه السلام. (۱۱). آج، كا، گا: صغت. (۱۲). آد، گا راست.

صفحه : ۲۹۷ باشند. ضحّاك گفت: آنان باشند كه نامه‌هاى«۱» ايشان به دست راست دهند. حسن و ربيع گفتند: آنان باشند كه خجسته و مبارك باشند بر خود و عمر ايشان در طاعت خداى مستغرق«۲» شده باشد و ايشان تابعان با حسان‌اند«۳» قرن دوم از عصر رسول. ما أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ، اينكه بر سبيل تعجّب گفت تا رسول را به عجب آرد«۴»، چنان كه گويند: زيد و ما زيد؟ رجل و اىّ رجل«۵»؟ مردى و چه مردى؟ و زيد و كدام زيد؟«۶» يعنى وصف«۷» او به حدّى است كه نمى‌توان گفت«۸»، همچنين مبهم فرو مى‌گزارند«۹». وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ، و هى مفعلة من الشؤم. عرب دست چپ را به شومى خوانند، قال الشّاعر: السمّ و الشّر فى شؤمى يديك لهم و فى يمينك ماء المزن و الضرب و منه الشام و اليمن، براى آن كه شام بر دست چپ كعبه است و يمين بر دست راست [۱۲۸- پ] كعبه، و مراد آنان«۱۰» كه ايشان را بر دست چپ به دوزخ برند، و گفتند: آنان«۱۱» كه نامه‌هاى ايشان را بر دست چپ دهند در قيامت. حسن گفت آنان باشند كه بر خود شوم باشند و عمر ايشان در معصيت باشد، ما أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ على هذا الوجه«۱۲». وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، در معنى او چند قول گفتند: يكى آن كه آنان كه سابق بودند در متابعت انبياء، سابق باشند در پيشوايى امّت تا ائمّه هدى باشند، و گفتند: معنى آن است كه سابقان به طاعت سابقان به رحمت باشند، و اينكه جمله است«۱۳» -------------------------------- (۱). اساس و همه نسخه بدها: نامها. (۲). آد، گا: تعالى صرف. [.....] (۳). كا: تابعان حسان‌اند. (۴). آج: تا رسول تعجب آرد. (۵). كا: و ما رجل. (۶). آد، گا: دو جمله اخير مقدّم و مؤخّر است. (۷). آج، گا: صفت. (۸). آج، آد، گا: گفتن. (۹). همه نسخه بدها: مى‌گذارند. (۱۱- ۱۰). كا، گا: آنانند. (۱۲). آج، كا المذكور آد: على ذاك الوجه المتقدّم. (۱۳). آد، گا: جمله‌اى است.

صفحه : ۲۹۸ از مبتدا و خبر، يعنى سابقان در آن خصلت سابقان در اينكه نعمت باشند، و سابق را بر لاحق براى آن فضل باشد كه او كه مقتدا باشد در خير و طاعت، در او نگرند و بر سيرت او بروند، فله أجرها و أجر من عمل بها باشد. إبن سيرين گفت: سابق آنان‌اند كه به دو قبله با رسول نماز كردند، دليله قوله: وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِينَ وَ الْأَنْصارِ«۱». كعب گفت: اهل قرآن باشند كه فرداى قيامت تا جها بر سر دارند. عثمان بن ابى سودة گفت: آنان باشند كه سبق برند«۲» ديگر [ان]«۳» را به مسجد رفتن و به جهاد شدن فى سبيل اللّه. عبد اللّه بن شميط گفت مردمان سه‌اند: يكى، آن كه افتتاح عمر به خير و طاعت كند آنگه بر آن بايستد او از جمله سابقان مقرّبان باشد، و ديگر آن بود كه ابتداى عمر به گناه و تخليط كند آنگه بر آن بايستد توفيق دريابد او را تا توبه كند و با درگاه خداى شود، او از اصحاب اليمين باشد، اهل بهشت باشند [۱۲۹- ر] و به«۴» دست راست رود. سيم«۵» مردى باشد كه آغاز عمر به معصيت كند و بر آن اصرار كند و مداومت تا به مردن، او از اهل دوزخ باشد و صاحب دست چپ بود. عبد اللّه عبّاس گفت: معنى آن است كه سابقان در هجرت، سابقان باشند در آخرت. امير المؤمنين على- عليه السلام- گفت«۶»: سابقان به نماز پنج«۷» سابقان بهشت باشند. عكرمه گفت: السّابقون على الإسلام. ربيع أنس گفت: الى اجابة رسول اللّه. ضحّاك گفت: الى

الجهاد. قرظیّ گفت: الی کلّ خیر، چون نیک اندیشه کنی، آن کس که جامع بود سبق را در اینکه همه خصال، جز امیر المؤمنین - ---------------------------------- (۱). سوره توبه (۹) آیه ۱۰۰. (۲). آج: بر سبق‌اند آد، گا: سبق برنداز. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). آج: بر. [.....] (۵). کا: سیوم. (۶). اساس: گفتند، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). آد، گا وقت.

صفحه : ۲۹۹ علی- علیه السلام- نبوده امّا سبق«۱» اسلام اتّفاق است که اوّل کس از زنان خدیجه بود و از مردان علی- علیه السلام- ، و از اینکه جا می‌گوید«۲»: سبقتکم إلی الاسلام طرّا غلاما ما بلغت أوان حلمی و می‌گوید: لی السبقهٔ فی الإسلام طفلا و وجیها می‌گوید«۳»: صدّقته و جمیع النّاس فی بهم من الضلالهٔ و الإشراک و النکد اینکه و مانند اینکه به نظم و نثر می‌گوید و کس بر او انکار نمی‌کند«۴» و حدیث أبو ذرّ که گفت از رسول- علیه السلام- شنیدم که می‌گفت: ۵» یا علی أنت اوّل من آمن بی و اوّل من یصافحنی یوم القیمهٔ و انت الصّدّیق الاکبر و الفاروق الاعظم تفرق بین الحقّ و الباطل و انت یعسوب المؤمن« و المال یعسوب الظلمهٔ، و اخبار در مانند اینکه بی حدّ است از طریق ما و طریق مخالفان«۶». امّا سبق در نماز، قوله- علیه السلام-: صلّت الملائکهٔ علیّ و علی علیّ سبع سنین لأنّه لم ترفع صلاهٔ من الارض [۹۲۱- پ] الی السماء الّا منّی و من علیّ. و از امیر المؤمنین علی- علیه السلام- روایت است که او گفت در چند موقف: و لقد صلّیت قبل النّاس بسبع ، حدیث عفیف بن عبد اللّه و عبّاس بن عبد المطلب رفته است پیش از اینکه، و آن که گفت: و اللّه لا اعرف علی هذا الدّین غیر هؤلاء الثلثهٔ ، یعنی النبیّ- علیه السلام- و علیّا و خدیجهٔ- علیهما السلام- . و سبق در جهاد پوشیده نیست، و نماز به دو قبله باتّفاق او کرد و تنی چند معدود، چه بعضی آن بودند که [سابق بودند به بیت المقدّس با ---------------------------------- (۱). کا به. (۲). آد، گا: می‌فرماید علیه السلام کا: اینکه جا بود که گفت: (۳). گا: و ایضا قوله علیه السلام. (۴). آد، گا: و کس را بر او انکاری نیست. (۵). کا، گا: المؤمنین. (۶). آد، کا، گا ما.

صفحه : ۳۰۰ رسول- علیه السلام- نماز کردند و به کعبه نرسیدند، و بعضی آن بودند که]«۱» نماز به بیت المقدّس در نیافتند که ایشان در اسلام آمدند قبله با کعبه گردانیده بودند. یک روز حدیث امیر المؤمنین«۲»- علیه السلام- پرسیدند از عبد اللّه عبّاس، گفت:«۳» ۴»«۵»«۶»«۷»«۸» ذکرت و اللّه احد الثقلین سبق بالشهادتین و صلی القبلتین« و بایع البیعتین« و اعطی البسطتین« هو اب الحسن« و الحسین و ردّت له الشمس مرتین من بعد ما غابت عن القبلتین و جرّد السیف تارتین و هو صاحب الکرّتین« فمثله فی الامّهٔ کمثل ذی القرنین ذلک مولای علیّ إبن ابی طالب- علیه السلام-، گفت: و اللّه که نام مردی بردی که از آن دو بنگاه یکی اوست یعنی قرآن و عترت، قوله- علیه السلام-: انّی تارک فیکم الثّقلین، سبق برد به شهادتین به توحید و نبوّت. به دو قبله با رسول- علیه السلام- نماز کرد به بیت المقدس و کعبه، و دو بیعت با رسول کرد ببست«۹»: بیعهٔ العقبهٔ و بیعهٔ الشّجرهٔ [۱۳۰- ر]، و او را دو بسطت دادند [یکی بسطت علم]«۱۰» و یک بسطت جسم، و او پدر حسن و حسین است، و آفتاب برای او دو بار باز آوردند پس از آن که فرود شده بود«۱۱» از هر دو قبله، و دو بار تیغ بر آهیخت: یکی برای تنزیل و یکی برای تأویل، و او خداوند دو کرّت و دو رجعت است«۱۲». - ---------------------------------- (۱). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). آج، کا: گا علی. (۳). اساس، آج و اللّه، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۴). آد، کا، گا: بالقبلتین. (۵). آج: للبیعتین آد، کا، گا: بالبیعتین. [.....] (۶). اساس: السّبطین، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). کذا: در اساس و آج کا، گا: ابو الحسن. (۸). اساس: کریمین با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). اساس: بسته آج: سبط با توجه به آد، گا تصحیح شد. (۱۰). اساس: ندارد با توجه به آج افزوده شد. (۱۱). آج، کا، گا: فرو شده بود. (۱۲). کا: و مراد به دو کرّت دو رجعت است آد، کا، گا یعنی دو بار بر امامت او اقرار کردند. یک بار روز غدیر خم و یک بار روز بیعت پس از قتل عثمان.

صفحه : ۳۰۱ مثل او در امّت چنان است که مثل ذو القرنین و او مولا و بار خدای من است امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب، و بعضی از بزرگان بسیار گفتی: تقدّموا تقدّموا در خیرات مقدّم باشی«۱» تا در مقامات مقدّم باشی«۲». در خبر است که: چون در بهشت

یکی از جمله سابقان از سرای خود بیرون آید، از روی او چندان نور بتابد که اهل بهشت بدانند، گویند: اینکه نور سابقان است و نور مقرّبان. أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ، گفت: ایشان مقرّبان و نزدیکان باشند، و اینکه عبارت باشد از علوّ مرتبت و منزلت رفت درجه تشبیها بمن کان قریبا من السلطان مقرّبا بحضرته. فِي جَنّاتِ النَّعِيمِ در بهشتهای نعیم باشند، و بعضی نحویان گفتند: السّبقون مبتداست، [و «السّابِقُونَ» دیگر صفت اوست، و أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ خبر مبتداست](۳). ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ گروهی باشند از اوّلینان(۴)، و الثلة الجماعة، و مراد به اولینان(۵) امتّان گذشته‌اند(۶) از امم انبیا- صلوات اللّه علیهم-(۷). [وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ و اندکی از آخرینان، یعنی امّت محمّد- صلی اللّه علیه و آله-. عَلى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ] بر سریرهای بافته زر در سیم مکلّل به انواع جواهر و مرصّع. و «و ضنن(۸)» بافتنی باشد چون بافتن درع(۹)، [۱۳۰- پ] و قال الاعشی: و بیضاء کالنهی موضونة لها قونس فوق جیب البدن و منه: و ضین النّاقة، و آن تنگ او(۱۰) باشد از دوال بافته، قال(۱۱): ------------------------------- (۲- ۱). آج و دیگر نسخه بدلها: باشید.

(۳). اساس، آج: ندارد، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). آج: اوّلیان. (۵). اساس: گزشته، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). آج و علی نبیّنا. (۷). اساس آج: ندارد، با توجه به آد، گا: افزوده شد. (۸). گا: وضین. [.....] (۹). آد، کا، گا: زره. (۱۰). آد، کا، گا: تنگی. (۱۱). آد، کا، گا الشّاعر.

صفحه : ۳۰۲ تقول و قد(۱) درأت لها وضینی أ هذا دینه ابدا و دینی کلبیّ گفت: طول هر سریری سیصد گز باشد. چون بنده خواهد تا پای بر او نهد سر فرود آرد تا پای برنهد(۲) آنگه با جای خود شود. ضحّاک گفت: موضونة(۳) مصفوفة با یکدیگر نهاده در صف. و اینکه روایت علیّ بن طلحه(۴) است از عبد اللّه عبّاس. مُتَّكِئِينَ عَلَيْها مُتَقابِلِينَ، تکیه زده باشند بر آن سریرها روی بر روی(۵) کرده، گفتند: در نشست و خواست(۶) و گفتند: در زیارت، یعنی متزاور باشند به زیارت یکدیگر روند. يَطُوفُ عَلَيْهِمْ می گردند بر ایشان غلامانی کودکان به زاد، مخلّد(۷) باشند که هرگز بنمیرند و پیر نشوند و از حالت کودکی و برنایی بنگردند، نه چنان باشند که خدای دنیا که بیشتر از یک دو سال صلاحیت خدمت ندارند. عکرمه گفت: منعّم باشند. سعید جبیر گفت: مقرطون [گوشواره دارند، برای آن که خلد](۸) گوشواره باشد به تازی، قال الشاعر: و مخلّدات باللجین کأنّما أثباجهنّ أقاوز الکثبان حسن بصری گفت: کودکان اهل دنیا باشند، ایشان را طاعتی نبود که بر آن ثواب گیرند و معصیتی نباشد ایشان را که بر آن عقاب کنند، پس در بهشت خدمت اهل بهشت کنند. و در خبر آمده است [۱۳۱- ر] که: اطفال کفّار خدم اهل بهشت باشند. بِأَكْوابٍ، جمع کوب باشد و آن کوزه‌هایی(۹) [باشد](۱۰) که دسته ندارد ------------------------------- (۱). آد، گا: و لقد. (۲). کا: تا او پای بر آن جا نهد. (۳). آد، گا: أی. (۴). آد: علی بن ابی طلحه. (۵). کا: روبه روی. (۶). کذا در اساس و همه نسخه بدلها: خواست/ خاست. (۷). آد، کا، گا مؤیّد. (۸). اساس: ندارد، با توجّه به آد، کا، گا افزوده شد. (۹). آج، کا: کوزها/ کوزه‌ها. (۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به آج، کا، گا افزوده شد.

صفحه : ۳۰۳ و خرطوم ندارد. و أَبارِيقَ: جمع ابریق باشد و آن کوزه‌ای بود که باجرّه باشد(۱)، و وزن او افعیل باشد من البرق. و كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ و کأسی که در او خمر باشد، خمری روان که ظاهر باشد بر چشمها و «معین» مفعول باشد از «عین»، و أصله من عانه، اذا لمحه بعینه: لا يُصَدَّعُونَ عَنْها و صداع و دردسر نباشد ایشان را از آن(۲)، و آنچه از باب بیماری بود بر فعل مجهول گویند عرب، نحوحمّ الرجل فهو محموم، و صدّع فهو مصدّع. و قد افلج من الفالج و لقی من اللقوة. وَ لا يُنْزِفُونَ و از آن مست نشوند، یقال: نزف الرجل فهو نزیف و منزوف اذا سکر کأن الخمر نزفت عقله، أی انفدت(۳) تشبیها بالبئر المنزوفة إذا نزح ماءوها، و انزف(۴) لغة فیه، قال الابیرد. لعمری لئن انزفتم او صحوتم لبئس الندامی کنتم ال أبجرا حمزه و کسائی و خلف خواندند: «و لا ینزفون» أی [لا](۵) ینفد خمرهم من قولهم: أنزف الرجل اذا صار ذا دنّ منزوف کقولهم: أجرب الرّجل اذا صار ذا إبل جربی، و اصح(۶) ذا إبل صحاح، و منه الحدیث: و لا یوردنّ ذو عاهة علی مصحّ. و أعطش إذا صار ذا سائمة(۷) عطشی، قال: قربة ذی الثلثة المعطش وَ فاكِهَةٍ مِمّا يَتَخَيَّرُونَ و میوه [۱۳۱ پ] از آنچه ایشان خواهند و اختیار کنند. وَ لَحْمِ طَيْرٍ مِمّا يَشْتَهُونَ و گوشت مرغان از آنچه آرزو کنند. أبو سعید خدریّ

روايت كرد از رسول- عليه السلام- كه او گفت: در بهشت مرغانى مى‌پرند كه هر يكى هفتاد هزار پر دارند، يكى از ايشان بيايد در آن حال كه«۸» مؤمن طعام ------------------------------ (۱). كا: كه او را زيجه (!) يا جرّه باشد. [.....] (۲). آد، گا خمر. (۳). آد، گا: انفدت آج: انفرت. (۴). آج: انزفت. (۵). اساس: ندارد، با توجه به آد، كا، گا افزوده شد. (۶). آد، كا، گا إذا صار. (۷). گا: إبل. (۸). آد، گا بنده.

صفحه : ۳۰۴ خورد«۱» و بر صفحه«۲» او افتد و پرها بيفشاند از هر پرى از آن او لونى«۳» بيرون آيد از برف سپيدتر و از زبده«۴» نرمتر و از انگبين شيرينتر كه هيچ لونى با لونى نماند، آنگه بپرد و برود. وَ حُورٌ عِينٌ ابو جعفر«۵» و حمزه و كسايى خواندند و مفضّل در شاذّ: و حور عين بجرّ «راء» و «نون» عطفا على قوله: باكواب و اباريق و لحم طير و بعضى«۶» اهل معانى اينكه قراءت ضعيف داشتند گفتند: براى آن كه حوران«۷» را نگردانند و انّما«۸» خمر گردانند پس اختيار رفع كردند فى «حُورٌ عِينٌ» او على تقدير «لهم» «حور عين» او على«۹» انّه عطف على قوله: وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ: پس بر اينكه قراءت گرداننده، و طواف كننده ولدان باشند و حوران«۱۰» و بر قراءت جرّ، ايشان معطوف«۱۱» بهنّ باشند به معنى آن كه عرض كنند ايشان را بر مؤمنان و آنچه ايشان الزام كردند و«۱۲» حور العين كه در عادت نيست كه ايشان را گردانند.«۱۳» [گوييم لازم آيد كه «و فاكهة و لحم طير» به رفع خوانند كه آن نيز عادت نيست كه گردانند]«۱۴» و انّما«۱۵» عادت در خمر است، پس اينكه را تأويل بايد كردن و تأويل آن است كه بر معنى حمل كنند و معنى آيت آن است كه ينعّمون بفاكهة و لحم طير و حور عين [۱۳۲- ر]. يا در كلام فعلى اضمار كنند كه لايق حال باشد چون طوف لايق نيست به حور عين. و ذلك قولنا ينعّمون بحور عين كما قال الشاعر: ------------------------------ (۱). آد، گا: خواهد. (۲). آد، گا: صحفه. (۳). آد، گا طعام. (۴). آد، كا، گا: كره. (۵). آد، گا: ابو حفص. (۶). آد، گا: بهرى. (۱۰- ۷). آد، كا، گا: حوريان. [.....] (۸). آد، گا: الا كا: امّا. (۹). اساس: و على، با توجه به آج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (۱۱). اساس: معطوف، با توجه به آج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (۱۲). همه نسخه بدلها: در. (۱۳). آد: كه عادت نيست كه گردانند. (۱۴). اساس و آج: افتادگى دارد، از آد افزوده شد. (۱۵). آد، كا، گا: اما.

صفحه : ۳۰۵ اذا ما الغانيات برزن يوما و زججن الحواجب و العيونا اى، و كحلن العيون لأنّها لا تزجّج [و مثله متقلّدا سيفا و رمحا، و مثله لفتها تبنا و ماء باردا و امّا مثال حمل بر معنى چنان بود كه شاعر گويد: جئنى بمثل بنى بدر لقومهم او مثل اخوة منظور بن سيّار نصب «مثل» براى آن كرد كه معنى جئنى به «هات» باشد]«۱» و كذالك على قراءة [من قرء]«۲» و حورا عينا، اى بالنصب، و يعطون حورا عينا. و اينكه قراءت نخعى است. و اشهب العقيلىّ در شاذّ«۳»، و زنانى«۴» حور سياه چشم و فراخ چشم. جمع «حوراء» و «عيناء» باشد. كَأَمْثالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ مانند مرواريد پوشيده كه هوا در او اثر نكرده باشد از آن كه مكنون و مصون و محروس بوده باشد تا صفاى لون و ضياء او بر جاى خود بود. قال عمر بن ابى ربيعه«۵»: هى زهراء مثل لؤلؤة الغوّا ص ميرت من لؤلؤ مكنون. (جزاء) نصب بر مفعول له باشد، اى يفعل ذلك بهم جزاء و مكافاة، اينكه كه دهند«۶» ايشان را بر سبيل جزا و مكافات دهند به آنچه كرده باشند از فعل طاعات و اجتناب مقبّحات. امّ سلمه گفت از رسول- عليه السلام- پرسيدم كه «حور عين» چه باشد گفت: زنانى سپيد«۷» روى فراخ چشم. انس مالك روايت كرد كه رسول- عليه السلام- گفت: خداى تعالى حور العين را از زعفران آفريد. ابو امامه روايت كرد از رسول- عليه السلام- كه او گفت: هيچ مؤمن نباشد و الّا او را هفتاد زن بود از حور العين و هفتاد از ميراث ------------------------------ (۳- ۲- ۱). آج و ديگر نسخه بدلها خواند. (۴). آد، گا: و حور عين و زنانى. (۵). اساس و همه نسخه بدلها: عمرو بن ابى ربيعه، با توجّه به مآخذ مربوط از جمله (مجمع البيان ۵/ ۲۱۷) تصحيح شد. (۶). آد، كا، گا: مى‌دهند. (۷). آد، گا: سفيد.

صفحه : ۳۰۶ اهل دوزخ هر يكى از ايشان را اندامى باشد شهىّ و مردان را آلتى بود كه ضعيف نبود«۱». عبد اللّه مسعود گفت از رسول- عليه السلام- شنيدم كه گفت: نورى در بهشت پديد آيد اهل بهشت گويند: اينكه نور چيست! گويند: روشنايى«۲» [۱۳۲-

پ] دنـدان حـوری است که در روی شـوهر خود بخندیـد. و در خـبر است که حورا«۳» چون در بهشت بخرامنـد«۴» از خلخال«۵» و سوار و نعلین او آواز تسبیـح و تهلیل و تمجیـد«۶» می‌آیـد. مجاهـد گفت که حور را برای آن حور خواننـد که یحار فیها الطرف که چشم در او متحیّر بماند. لا یَسمَعُونَ فِیها لَغواً، گفت در اینکه بهشتها سخن بیهوده و بی معنی نشنوند. وَ لا تَأْثِیماً و نه نیز نسبت کردن به اثم و بزه، یعنی یکدیگر را نگویند اثمت«۷» بزه کار شدی به اینکه که گفتی. «إِلّا قِیلًا»، اینکه استثنای منقطع است الّا گفتار، سلاما سلاما. و نصب قیلا بر اسـتثناست و نصب «سلاما» بر مصدری است محذوف الفعل، ای و یسلّمون سلاما و روا بود که مفعول به باشد و التقدیر: بل«۸» یسـمعون سـلاما سـلاما. و شاید که قول بعضی بود بعضی«۹» سـلّمک اللّه سـلاما. کمـا قال تعالی: وَ اللّهُ أَنبَتَکُم مِنَ الأَرضِ نَباتاً«۱۰»، آنگه ایشان را به نامی دیگر بخواند اعنی«۱۱» اهل بهشت. وصف نعیم و منازل ایشان کرد گفت: وَ أَصحابُ الیَمِینِ مـا أَصحابُ الیَمِینِ، گفت اهل دست راست چه اهل«۱۲» و ------------------------------- (۱). آد، گا: نشود و همه را خوشدل دارد، که در قضـیب او ضـعفی و سـستی نیاید. (۲). آد، گـا: اینکه نور. [.....] (۳). آد، گـا: حور عین حور/ حوران. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: بخرامد. (۵). آد، گا گوشواره. (۶). آد: تسبیح و تحمید و تهلیل گا: تسبیح و تمجید و تهلیل. (۷). آد، گا تو. (۸). آد: ای. (۹). آد، گا را. (۱۰). سوره توبه (۹) آیه ۹۴. (۱۱). آد، گا: برخواند یعنی. (۱۲). آد، گا: اهلی.

صفحه : ۳۰۷ مردمانی باشـند ایشان: فِی سِدرٍ مَخضُودٍ در میان درختان سدر باشـند و سدر بهشت میوه دار باشد ثمرها کامثال القلال میوه او مانند سبوها«۱» بود«۲» و «مخضود»«۳» بر او خار نباشد کانّه خضد شوکها، ای قطع. و منه الحدیث فی ذکر المدینهٔ: لا یخضـد شوکها و لا یعضـد شـجرها. و گفتند سدر درخت «نبق» باشد و مخضود آن بود [۱۳۳- ر] که شاخش دو تا شده باشد از بسیاری«۴» میوه و اینکه قول عبـد اللّه عبّاس است و مجاهد و قتاده و ضـحّاک و عکرمه. و قال امیّهٔ بن ابی الصـلت فی وصف الجنّهٔ: انّ الحدائق فی الجنان جلیلهٔ فیها الکواعب سدرها مخضود وَ طَلحٍ مَنضُودٍ، روایت است که امیر المؤمنین- علیه السـلام- خواند و طلع، به «عین» و جمله قرّاء به «حا» خواندنـد. قیس بن سـعد گفت: کسـی بر امیر المؤمنین- علیه السـلام- خواند و «طلح» به «حا»«۵» گفت: و طلع، ما شـأن الطلـح چه باشـد و آن را چه کـار است: آن جـا طلع به «عین» بر خوان. آنگه بخوانـد«۶»: وَ نَخلٍ طَلعُها هَضِیمٌ گفتنـد: یا امیر المؤمنین در مصـحفها چنان است«۷» بنگردانیم آن را. گفت: رهـا کنی که: القران لاـ یهـاج الیوم و لاـ یحوّل قرآن امروز بنگرداننـد. بیشـتر مفسّـِران گفتنـد: «طلـح» درخت موز باشـد، فرّاء و ابو عبیـده گفتنـد: طلـح بنزدیـک عرب درختـان بزرگ باشـد که آن را تنه باشد«۸». و قـال بعض الحـداهٔ: بشّـرها دلیلها و قالا غـدا ترین الطلـح و الاحبالا«۹» ------------------------------- (۱). آد، گا: تلها باشـد. (۲). آد، گا یعنی. (۳). آد، گا: پری. (۴). آد، گا: اینکه سوره می‌خوانـد چون اینکه جا رسـید طلح به «حا» خوانـد، امیر المؤمنین- علیه السـلام- گفت. [.....] (۵). آد، کا، گا: برخوانـد. (۶). سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۴۸. (۷). آد، گـا در همه مصحفها «حا» نوشته. (۸). آد، گا: خاء نبود. (۹). اساس و آج: علاء بن الطلـح و الخبلاء با توجه به دیگر نسـخه بدلها و قرطبی (۱۷/ ۲۰۸) و تبیان (۹/ ۴۹۶) و مجمع البیان (۵۰/ ۲۱۸) تصحیح شد.

صفحه : ۳۰۸ زجّاج گفت: امّ غیلان باشد جز اینکه که به جای شوک آن را میوه باشد. و قوله تعالی: مَنضُودٍ: ای، منظوم بالثّمر بار و میوه او بر هم نهاده باشد بمانند مهرک بر پیوسته«۱» از اصل ساق تا به سر شاخها. مسروق گفت: درختان بهشت همه چنین باشد. وَ ظِلٍّ مَمدُودٍ، و سایه کشیده«۲» ممتد که آفتاب آن را«۳» منسوخ بنه کنـد. ربیع گفت: سایه عرش باشد. عمرو بن میمون گفت: سایه او هفتاد هزار ساله راه باشـد [۱۳۳- پ] ابو عبیـده گفت: عرب روزگـار دراز را و عمر دراز را و هر چیزی که منقطع نشود«۴» آن را ممدود خوانند. قال لبید: غلب العزاء«۵» و کان«۶» غیر مغلّب دهر طویل دائم ممـدود عبد اللّه عبّاس گفت در اینکه آیت درختی است در بهشت بر یک ساق«۷» که اهل بهشت جمله در زیر او«۸» حاضـر آیند و حدیث کنند و احوال دنیا یاد کنند و از آن حدیث کنند«۹» و گوینـد در دنیا ملاهی بودی«۱۰» که به آن تعلّل کردندی و سـماع«۱۱»، خدای تعالی بادی بفرسـتد تا برگهای آن درخت را بر هم زند از آن جا آوازی بیرون آید که هرگز«۱۲» نشنیده باشد. روایت کردند که رسول- علیه السلام- گفت«۱۳» در ------

------------------------------- (۱). آد، کا، گا: با هم کردند. (۲). آد، کا، گا: گسترده. (۳). کا: او را. (۴). آد، کا، گا: انقطاعی زود نبود. (۵). تبیان (۹/ ۴۹۶)، مجمع البیان (۵/ ۲۱۸): البقاء. (۶). تبیان، قرطبی (۱۷/ ۲۰۹): کنت. (۷). آج: به یک ساق. (۸). آد، گا: سایه آن. (۹). کذا در اساس و کا: دیگر نسخه بدلها عبارت اخیر را ندارد. [.....] (۱۰). همه نسخه بدلها: بود. (۱۱). آد، گا که عمر عزیز را بدان صرف کردند (گا: نکردند. (۱۲). آج، کا: که کس چنان آد، گا: که کس چنان آواز. (۱۳). آد، گا: ابو هریره روایت کرد از رسول- صلی اللّه علیه و آله- که.

صفحه : ۳۰۹ بهشت درختی هست که سوار تیز تک صد سال در سایه آن می‌رود هنوز به آخر نرسیده باشد. آنکه گفت: بخوانی اگر خواهی«۱» وَ ظِلٍّ مَمدُودٍ، وَ ماءٍ مَسکُوبٍ، ای مصبوب. یعنی آبی رونده که هرگز منقطع نشود و نه در اخدود باشد«۲» بل بر روی زمین راست می‌رود. مزاحم بن داود گفت: مرا برادری بود صالح و حقّ مادر نکو نگاه داشتی با پیش«۳» خدای شود«۴». شبی در خوابش دیدم گفتم:«۵» برادر؟ مدتّی است که می‌خواهم تا بدانم که تو در چه‌ای، اکنون در چه‌ای!«۶» گفت: فِی سِدرٍ مَخضُودٍ وَ طَلحٍ مَنضُودٍ وَ ظِلٍّ مَمدُودٍ وَ ماءٍ مَسکُوبٍ. وَ فاکِهَةٍ کَثِیرَةٍ و میوه‌های بسیار، لا مقطوعة بالأزمان و لا ممنوعة بالأثمان به اوقات منقطع نشود و به بها ممتنع نشود نه آن بود که وقتی باشد و وقتی نباشد«۷» چون میوه‌های«۸» دنیا و کس را از آن [۱۳۴- ر] منع نکنند به هیچ وجه«۹». بهشت سرای راحت و اباحت است در او«۱۰» منع نبود از هر چه خواهند. گفتند در او«۱۱» دیوارهای دراز و درهای بسته نبود و چنان که در دنیا. گفتند به باز کردن منقطع نشود بل هر گه از او چیزی بگیرند مانند او پدید آید بر او. و در خبر است که رسول- علیه السلام- گفت هیچ میوه از درختان بهشت باز نکنند«۱۲» الّا و به جای او دو چندان پدید آید. -----------

------------------------ (۱). آج، آد، کا: بخوانید اگر خواهید. گا: ندارد. (۱۰- ۲). آد، گا: رود. (۳). آد، گا: تا باجرار. (۴). همه نسخه بدلها: شد. شود/ شد، که در متون قدیم استعمال داشته است. (۵). آد، گا ای. (۶). آج: که تو در چه درجه‌ای آد، گا: که تو در اینکه مقام در چه کاری کا: که تو در چیستی، اکنون در چه‌ای، که هیچ- کدام به استواری متن نیست. (۷). آد، کا، گا: نه. (۸). اساس، آج، کا: میوها. (۹). آد، گا، کا چه. (۱۱). گا: از او. [.....] (۱۲). آد، گا: نچینند کا: بنچینند.

صفحه : ۳۱۰ وَ فُرُشٍ مَرفُوعَةٍ و بستر بر هم کرده و فراشته«۱». ابو سعید و ابو هریره گفتند رسول- علیه السلام- گفت که: ارتفاع آن در هوا چندان باشد که از زمین تا به آسمان«۲». ابو امامة الباهلی گفت: اگر از آن جا چیزی به زیر افگنند به هفتاد سال به زمین رسد«۳». امیر المؤمنین علی- علیه السلام- گفت: مرفوع باشد بر سریرها یعنی بر زمین نبود بل بر سریرها افگنده باشد. گفتند «فراش»«۴» در آیت کنایت است از زنان برای آن که عرب زنان را فراش خوانند و لباس و اینکه کنایت است از ایشان برای آن که«۵» «فراش» محلّ ایشان باشد و مراد به مرفوعه آن است که به درجه علیا باشند در جمال و کمال و خصال. گفتند دلیل صحّت اینکه قول، قوله: إِنّا أَنشَأناهُنَّ إِنشاءً ما بیافریدیم ایشان را مبتدا آفریدنی. فَجَعَلناهُنَّ أَبکاراً و ایشان را ابکار«۶» و دوشیزه آفریدیم. عُرُباً أَتراباً، جمع عروبة باشد، و آن زنی باشد که شوهر«۷» را دوست دارد. اینکه قول حسن است و مجاهد و قتاده و سعید جبیر و روایت و البی از عبد اللّه عبّاس، قال لبید [۱۳۴- پ]: ففی«۸» الخروج عروب غیر فاحشة ریّا الروادف یغشی دونها البصر عکرمه گفت: زنان ناز کننده غنجات باشند. اسامة بن زید گفت: عُرُباً، أی حسنات الکلام نیکو سخن باشند. تمیم بن حدّان«۹» گفت: حسنات التبعل«۱۰» نیکو عشرت باشند با شوهران. أَتراباً همسالان باشند در سن با یکدیگر. ابو هریره روایت کرد از رسول- علیه السلام- که او گفت: اهل بهشت چون -------------------------------- (۱). آد، گا: بسترهای بر سر هم نهاده را فراشته و بلند کرده (۲). کا: بر آسمان. (۳). آد، گا: به زیر شد و بر زمین آمد. (۴). آد: فرش. (۵). آد، گا: زیرا که. (۶). آد، گا: بکر. (۷). کا، گا: شوی. (۸). کا، گا: و فی (۹). آد: تمیم بن حلیم، کا: تمیم بن حذلم. (۱۰). کا یعنی.

صفحه : ۳۱۱ در بهشت روند امرد«۱» باشند«۲» سپید روی جعد موی بر سنّ سی و سه سالگی«۳» به خلق«۴» آدم طول هر یک شصت گز بود در پهنای«۵» هفت گز. مفسّران گفتند: اینکه زنان مؤمنان«۶» دنیا باشند. امّا قوله: إِنّا أَنشَأناهُنَّ إِنشاءً، معنی آن است

که خلق ایشان از سر گرفتیم بعد از خلق اوّل. و اخبار بر اینکه«۷» بسیار آمده است. مجاهد روایت کرد که یک روز رسول- علیه السلام- در نزدیک عایشه شد، عجوزی از بنی عامر بنزدیک او بود«۸». رسول- علیه السلام- گفت: اینکه عجوز«۹» کیست! گفت«۱۰»: از خالات من یکی است. رسول- علیه السلام- گفت: هیچ پیر زن در بهشت نخواهد شد. عجوز«۱۱» اینکه بشنید بغایت دلتنگ شد. عایشه گفت: یا رسول اللّه؟ اینکه عجوز دلتنگ و رنجور شد. گفت، بگو او را که: عجوز به بهشت نرود و او عجوز باشد، خدای تعالی او را خلقی نو باز آفریند. امّ سلمه گفت: رسول را- علیه السلام- از اینکه آیت پرسیدم که خدای تعالی می گوید: إِنّا أَنشَأناهُنَّ إِنشاءً، فَجَعَلناهُنَّ أَبکاراً، عُرُباً أَتراباً گفت: اینکه زنان پیر باشند که تو ایشان را می‌بینی موی سپید کرده و چشم غمص گرفته«۱۲» آب می‌ریزد و خدای تعالی [۱۳۵- ر] ایشان را باز آفریند خلقی نو بر سنّ یکدیگر«۱۳». مسیّب بن شریک گفت در اینکه آیت که: اینان عجوزان دنیا باشند که خدای تعالی ایشان را باز آفریند خلقی نو، هر گه که شوهر بر ایشان رود ایشان را بکر یابد. عایشه گفت: یا رسول اللّه هر بار آن الم و وجع باشد ایشان را! رسول اللّه- علیه السلام- ---------------- ---------------- (۱). آد، گا: اجرد و امرد کا: امرداجرد. (۲). آد، گا پاک بی موی. (۳). آد، گا: سالگان کا: ساله. [.....] (۴). آد، کا: بر خلق. (۵). کا: ولینا. (۶). آد، کا: مؤمنات. (۷). آد، گا: در اینکه باب. ۸: آد، گا: عایشه شد، پیر زنی را دید. (۱۱- ۹). کا: عجوزه. (۱۰). آد، گا عورتی است. (۱۲). آد: چشمها کژ شده و پلاسیده و. (۱۳). آد هر گاه که تو بینی ایشان را گویی که اینکه دختر پاکیزه از آن که خواهد بود.

صفحه : ۳۱۲ گفت: لیس هناک وجع، آن جا هیچ درد نباشد. حسن بصری روایت کرد که زنی عجوز«۱» پیش رسول آمد، گفت: یا رسول اللّه. دعا کن تا خدا مرا به بهشت برد. رسول- علیه السلام- گفت: [انّ الجنّة لا تدخلها العجایز زنان پیر به بهشت نشوند او برفت گریان، رسول- علیه السلام- گفت]«۲»: بگو او را که ایشان بر حال عجوزی نباشند لأنّ اللّه تعالی قال: إِنّا أَنشَأناهُنَّ إِنشاءً. سعید بن مسعود گفت که: زنان دنیا در بهشت مفضّل باشند«۳» بر زنان بهشت به نماز و طاعت که کرده باشند، نیز در اخبار آمد که: اینکه زنان حور عین«۴» باشند. روایت کردند که رسول- علیه السلام- گفت که خدای تعالی حور العین را از تسبیح فرشتگان آفرید«۵»، در ایشان هیچ رنجی و علّتی و حیضی [نباشد]«۶»، قال اللّه تعالی: إِنّا أَنشَأناهُنَّ إِنشاءً- الایات«۷». قوله: لِأَصحابِ الیَمِینِ، آنگه گفت: اینکه زنان به اینکه صفت اهل دست راست را باشند که اهل بهشت‌اند ایشان. ثُلَّةٌ مِنَ الأَوَّلِینَ«۸» جماعتی از«۹» امّت سلف باشند و جماعتی از«۱۰» امّت رسول ما- صلوات اللّه علیه و آله اجمعین-. عروة بن رویم گفت: چون خدای تعالی اینکه آیات بفرستاد: ثُلَّةٌ مِنَ الأَوَّلِینَ وَ قَلِیلٌ مِنَ الآخِرِینَ«۱۱»، جماعتی«۱۲» صحابه رسول بگریستند، گفتند: یا رسول اللّه ما به خدای و رسول ایمان داریم [۱۳۵- پ]، آنگه از ما اندکی به بهشت خواهند -------------------------------- (۱). آد، کا، گا: عجوزه. (۶- ۲). اساس: ندارد با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). آد، گا: تفضیل. (۴). آد، کا، گا: حور العین. (۵). آد، گا: آفریده است. [.....] (۷). آج: الایة. (۸). آد و ثلّة من الاخرین. (۹). آد اوّلینان یعنی. (۱۰). آد آخرینان. (۱۱). سوره واقعه (۵۶) آیه ۱۴. (۱۲). آد، گا از.

صفحه : ۳۱۳ شدن! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: ثُلَّةٌ مِنَ الأَوَّلِینَ وَ ثُلَّةٌ مِنَ الآخِرِینَ، آنگه رسول- علیه السلام- گفت: از«۱» آدم تا به عهد من فرقتی باشند، و امّت من تا دامن قیامت فرقتی باشند، و اینکه فرق«۲» تمام نشوند«۳» الّا به اینکه سیاهان که شبانان اشترانند و اشتران می‌چرانند در بیابان و می گویند: لا اله الّا اللّه. عبد اللّه مسعود گفت: شبی پیش رسول بودیم و حدیث«۴» می کردیم«۵» تا پاره‌ای از شب بگزشت«۶»، بازگشتیم بر دگر روز با پیش رسول رفتیم«۷»، گفت: من دوش در خواب پیغامبران گذشته را دیدم و اتباع ایشان را بر من عرض کردند، پیغامبر بود که او را گروهی امّت بودند، و«۸» بود که او را کم از آن امّت بودند، و بود که امّتش سه کس بودند، و بود که امّتش یک مرد بود و بود که او را هیچ امّت نبود تا موسی را دیدم که می‌آمد با جماعتی بسیار از بنی اسرائیل. گفتم: بار خدایا؟ اینکه کیست! گفت: برادر توست موسی بن عمران، و اینکه امّت اویند. که با اواند.

گفتم: بار خدایا؟ امّت من کجااند! گفت«۹»: به دست راست بنگر، بنگریدم صحرای مکّه دیدم چندانی که چشم رسید، به مردان پر شده، گفتم: بار خدایا؟ اینان کیستند! گفت«۱۰»: امّت تواند، راضـی شدی! گفتم: راضـی شدم. گفت: از چپ نگاه کن، هم چندان که از پیش«۱۱» مردم دیدم، گفتم: بار خدایا اینان که‌اند! گفت: امّت تو، راضی شدی! گفتم: بار خدایا راضی شدم. گفت: در میان اینان هفتاد هزار مرداناند که فردا دقیامت«۱۲» [۱۳۶- ر] بی شمار به بهشت روند«۱۳». مردی -- (۱). آد، گا عهد. (۲). آج، کا: فرقت. (۳). آج، کا، گا: نشود. (۴). آد، گا: حدیثی. (۵). آج: می‌کرد. (۶). آج و همه نسخه بدلها: بگذشت. (۷). آد، گا: شـدیم. (۸). آد، گـا پیغمبر. [.....] (۹). آد، گـا ای محمّـد. (۱۰). آد، گـا همه. (۱۱). آج: هم چندان بیشتر آد، کا، گا: هم چندان بیشتر. (۱۲). آج و دیگر نسخه بدلها: فردا قیامت/ فردای قیامت. (۱۳). آج، کا: شوند.

صفحه : ۳۱۴ بر پای خاست«۱» نام او عکّاشـهٔ بن محصن- یکی از بنی أسد«۲» بن خزیمه گفت: یا رسول اللّه؟ از خـدای در خواه تا مرا از ایشـان کنـد. رسول- علیه السـلام- گفت: اللّهم اجعله منهم بـار خـدایا عکّاشه را از ایشان کن. مردی دیگر برخاست گفت: یا رسول اللّه؟ دعـا کن تا مرا از ایشان کنـد. رسول- علیه السـلام- گفت: سـبقک بها عکّاشه عکّاشه سبق برد تو را به اینکه دعا. آنگه عبد اللّه مسعود گفت: یا قوم اگر توانی«۳» که«۴» خویشتن«۵» از آن هفتاد هزار«۶» کنید که بی شمار به بهشت شوند بکنید، و اگر از آن عاجز و قاصر باشـید خویشـتن از اهل ظراب«۷» کنیـد، و اگر نتوانی«۸» و قاصـر باشـی خویشـتن از اهل افق کنیـد که من آن جا مردمانی دیـدم که رحمت می‌کردنـد بر یکـدیگر. گفتم: آنان که‌اند! گفتند: اینان هفتاد هزار مردند. عبد اللّه مسعود گفت: رأی ما متّفق شـد بر آن که ایشان مردمانی‌انـد که [بر اسـلام زادند و بر آن بایسـتادند، گفت: چنین نیست، بل آنانند که]«۹» دزدی نکنند و داغ نکننـد و زجر و تطیّر نکننـد و بر خـدای توکّل کننـد، و اینکه هر سه آن است که عادت عرب باشد. آنگه رسول- علیه السـلام- گفت: امیـدوارم که امّت من و پسـروان من ربع اهـل بهشت باشـند. ما تکبیر کردیم، گفت: امیـدوارم که ثلث اهل بهشت باشـند، ما تکبیر کردیم، گفت: امیدوارم که نیمه اهل بهشت باشند. آنگه اینکه آیت برخواند: ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِینَ وَ ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِینَ، و مجاهد و ابو العـالیه و عطـاء بن ابی ربـاح و ضـحّاک گفتنـد: جماعتی از سابقان اینکه امّت باشـند و جماعتی از آخرینان [۱۳۶- پ] اینکـه امّت، بیانش -- (۱). اسـاس، آد، کـا، گا: خواست/ خاست. (۲). آج: مردی من بنی اسـد. (۳). آج: توانید آد، گا: بتوانید. (۴). آج: بر. (۵). کا، گا را. (۶). آج کس آد، کا، گا قوم. (۷). آج: خراب. (۸). آج، آد، کا، گا: نتوانید. (۹). اساس: ندارد، با توجّه به آج افزوده شد. [.....]

صفحه : ۳۱۵ خبر عبد اللّه عبّاس که گفت رسول- علیه السـلام- گفت: جمله از امّت من‌اند. وَ أَصـحابُ الشِّمالِ ما أَصحابُ الشِّمالِ، آنگه گفت: مردمان دست چپ، و چه مردمان و اصـحاب باشـند ایشان؟ به سبیل تعجیب«۱». فِی سَمُومٍ در باد گرم باشند. و حمیم و آب گرم. وَ ظِلٍّ مِنْ یَحْمُومٍ و سـایه‌ای از دود«۲» سیاه، و انشـد قطرب: و ماء قد شـربت ببطن برک فرات المدّ کالیحموم جاری إبن بریـده گفت: «یحموم» نـام کوهی است در دوزخ که اهـل دوزخ باسـتغاثه آن جـا شونـد«۳» و پندارنـد که ایشـان را در آن سـایه«۴» راحـتی خواهـد بـود، آنگه گفت: لا بـارِدٍ وَ لا کَرِیمٍ [آن سـایه سـرد نباشـد، بلکه بغـایت گرم بود، که او از دود دوزخ است. وَ لا کَرِیمٍ]«۵» ضـحّاک گفت: خـوش نباشـد. سـعید مسیّب گفـت: نیکـو نباشـد. قتـاده: گفـت: کریـم المنظر نباشـد. فرّاء گفت: عرب «کریم»«۶» اسـتعمال کنند در جای«۷» نفی ذمّ، کریم خواننـد آن را که در او صـفت مـذمومه نباشـد. إبن کیسان گفت: یَحْمُومٍ نامی است از نامهای دوزخ. ضـحّاک گفت: آتشی سیاه باشد و آتش دوزخ سیاه بود و اهل او سیاه«۸» باشند و لباسشان سیاه«۹» بود و هر چه در دوزخ بود همه سیاه بود. إِنَّهُمْ کانُوا قَبْلَ ذلِکَ مُتْرَفِینَ، چه ایشان پیش از اینکه در زمین«۱۰» منعّم و متنعّم بوده‌اند. -- (۱). کا: تعجّب. (۲). آج گرم. (۳). آد، گا: روند. (۴). آج: و پندارنـد که آن جا در سایه او آد، گا: و پندارند که ایشان را در آن سایه ساعتی. (۵). اساس و آج افتادگی دارد، از آد، افزوده شد. (۶). آد، کا، گا: کرم. (۷). آج، آد: جایی. (۸). آد، گا شده. (۹). آد، کا، گا: لباس ایشان. (۱۰). آج: دنیا.

صفحه : ۳۱۶ وَ کانُوا یُصِرُّونَ و ایشان مصرّ و مقیم بودند بر گناه بزرگ، و آن شرک است. أبو بکر اصمّ گفت: آن است که سوگند خوردندی که بعث و نشور نخواهد بود و اصنام انداد خدای‌اند و انبازان او«۱» و بر ایشان به خدای اقرار می‌دادند«۲» و گفتند: آنان‌اند که خدای از ایشان حکایت کرد. قوله«۳»: وَ أَقسَمُوا بِاللّهِ جَهدَ [۱۳۷- ر] أَیمانِهِم لا یَبعَثُ‌اللّهُ مَن یَمُوتُ«۴» وَ کانُوا یَقُولُونَ، و می‌گفتندی: أَ إِذا مِتنا وَ کُنّا تُراباً وَ عِظاماً أَ إِنّا لَمَبعُوثُونَ«۵» چون ما بمیریم و خاک شویم و استخوان شویم«۶» ما را زنده خواهند کردن! بر سبیل استبعاد و استنکار. أَ وَ آباؤُنَا الأَوَّلُونَ و نیز پدران پیشین«۷» ما را زنده خواهند کردن بر سبیل تعجّب؟. قُل، یا محمّد بگو که: إِنَّ الأَوَّلِینَ وَ الآخِرِینَ لَمَجمُوعُونَ إِلی مِیقاتِ یَومٍ مَعلُومٍ که اوّلین و آخرین همه را جمع خواهند کردن به میقات روزی معلوم، و آن روز قیامت است، تا جزا دهند«۸» ایشان را بر کرده ایشان«۹». ثُمَّ إِنَّکُم پس آنگه شما ای گمراهان و دروغ داران لَآکِلُونَ بخوری«۱۰» از درخت زقّوم، مِن شَجَرٍ مِن زَقُّومٍ، «من» اوّل تبعیض است«۱۱» و دوم تبیین. فَمالِؤُنَ مِنهَا البُطُونَ از آن شکم پر کنید، فَشارِبُونَ عَلَیهِ مِنَ الحَمِیمِ آنگه بر سر آن بخوری«۱۲» آب گرم تافته. فَشارِبُونَ شُربَ الهِیمِ چنان خوری که آن آب که شتران تشنه خورند«۱۳». ------------------------------ (۱). آد، گا: انداد و انباز خدااند. (۲). آج: بر ایشان به خدایان او اقرار دادند آد، گا: بر ایشان به خدایی او اقرار دادند، تعالی اللّه عن ذلک علوّا کبیرا. (۳). آد، گا: فی قوله تعالی. (۴). سوره نحل (۱۶) آیه ۳۸. [.....] (۵). آد و بودند که می‌گفتند. (۶). آد، گا: گردیم. (۷). آد، گا: پیشینه. (۸). کا: خبر دهند. (۹). آج: کردار ایشان. (۱۰). آد، گا: خوردند گانید یعنی بخورید. (۱۱). آج، آد، کا: تبعیض راست. (۱۲). آد، گا: بر سر آن طعام باز خورید. (۱۳). آد، گا: چنان خورید آن آب را که شتران تشنه آب خورند.

صفحه : ۳۱۷ مدنیان و عاصم و حمزه و اعمش و ایّوب خواندند: «شرب الهیم» به ضمّ «شین» و باقی قرّاء به فتح «شین» و هما لغتان. إبن جریج گفت: اینکه آیت پرسیدم از صادق جعفر بن محمّد که اصحاب عبد اللّه «شرب» می‌خوانند مرا گفت: نشنیدی که رسول- علیه السلام- بدیل بن ورقاء الخزاعیّ را به اهل منا فرستاد در ایّام تشریق و گفت انّها ایّام اکل و شرب. و بعال«۱»، بفتح الشّین. گفتند: در او سه لغت است: شرب و شرب و شرب، بضمّتین. ابو زید انصاری گفت: از بعضی شرب شنیدم در مصدر اینکه فعل و «هیم» شتران [۱۳۷- پ] تشنه باشند واحدها اهیم«۲» و هیماء و الجمع هیم. و گفتند هیام علتی باشد شتر را که از آب سیر نشود چندان که می‌خورد تا بمیرد.«۳» قال لبید: اجزت الی معارفها«۴» بشعث«۵» و اطلاح من العیدیّ هیم ضحّاک و إبن کیسان و إبن عیینه گفتند: «هیم» ریگ نرم باشد تشنه که چندان که آب به او فرو کنی فرو می‌شود«۶». و گفتند: هیم جمع اهیم باشد و او سموم زده باشد که از آب سیری نیابد«۷». هذا نُزُلُهُم یَومَ الدِّینِ، گفت: اینکه نزل و غذا و طعام ایشان باشد«۸» روز قیامت«۹» روز جزا و حساب«۱۰». آنگه گفت بر سبیل تنبیه: نَحنُ خَلَقناکُم فَلَو لا تُصَدِّقُونَ ما شما را ------------------------------ (۱). اساس: یقال با توجّه به کا تصحیح شد. (۲). اساس و کا: هیم، با توجه به آج و دیگر نسخه‌ها تصحیح شد. (۳). آد، گا: همچنان می‌خورند تا بمیرند. کا: چندان که تواند آب می‌خورد تا بمیرد. (۴). کذا در اساس و آج: معافها کا: معارفها، آد و گا: ندارد. (۵). کذا در اساس و آج کا: بسقّب شعرانی (۱۱/ ۲۰): بسیف. [.....] (۶). آد، کا: بر او می‌ریزیی فرو می‌برد. (۷). آج: نباشد. (۸). کا در. (۹). کا، گا که. (۱۰). کا، گا باشد.

صفحه : ۳۱۸ بیافریدیم چرا ایمان نیاوردید و مرا باور نداشتید و تصدیق نکردید آنچه من گفتم و وعده دادم از اخبار قیامت و بعث و نشورا! أَ فَرَأَیتُم ما تُمنُونَ، آنگه ایشان را تنبیه کرد بر سبیل تقریع و ملامت، گفت: نبینید«۱» اینکه آب منی که شما در رحمهای اینکه زنان می‌ریزی«۲»! یقال: أمنی الرجل یمنی اذا أخرج المنیّ و صبّه. أَ أَنتُم تَخلُقُونَهُ أَم نَحنُ الخالِقُونَ، از آن آب منی فرزند شما می‌آفرینی«۳» یا ما می‌آفرینیم! و اینکه تقریر است تا ایشان اقرار دهند و بگویند که: ما نمی‌کنیم، و ما را اینکه قدرت نباشد«۴». نَحنُ قَدَّرنا بَینَکُمُ المَوتَ، آنگه گفت: ما مرگ تقدیر کردیم میان شما مکّیان خواندند: «قدرنا». بتخفیف من القدر، و باقی قرّاء بتشدید من التّقدیر [یعنی تقدیر]«۵» مختلف. بهری به کودکی بمیرند و بهری به برنایی«۶» و بهری [۱۳۸- ر] به پیری بر حسب مصلحت

ایشان چنان که من صلاح دانم تقدیر کنم بر ایشان. وَ ما نَحنُ بِمَسبُوقِینَ و ما را سبق نتوانند بردن و از پیش نتوانند شدن و از چنگال مرگ نتوانند جستن و از قبضه قدرت ما برون نتوانند شدن، ما مسبوق و مغلوب ایشان نباشیم. عَلی أن نُبَدِّلَ «علی» تعلّق دارد به «مسبوقین»، یقال: فلا مسبوق و مغلوب علی کذا، بدان که«۷» بدل کنیم از شما مانند شما، یعنی شما را ببریم و گروهی دیگر را بیاوریم همچون شما. وَ نُنشِئَکُم فِی ما لا تَعلَمُونَ و شما را باز- آفرینیم در صورتی و خلقی که شما ندانی«۸». ------------------------------ (۱). آد: نمی‌بینید، کا: می‌بینید. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: می‌ریزید. (۳). آد، کا، گا: می‌آفرینید. (۴). آد، گا آنگاه گفت. (۵). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). آد، گا و بحری به کهلی. (۷). آج، آد، گا: بر آن که: کا: برای آن که. (۸). آج و دیگر نسخه بدلها: ندانید.

صفحه : ۳۱۹ مجاهد گفت: فی ایّ خلق شئنا در هر صورتی که ما خواهیم یعنی مسخ. سعید بن مسیّب گفت: در حواصل مرغانی سیاه بر شکل خطّاف که ما پرستک گوییم، و آن مرغان به برهوت باشند«۱»، وادی«۲» است در یمن. حسن گفت: خلقتان بدل کنیم و شما را با خوکان و بوزینگان«۳» کنیم. چنان که کردیم آنان را که پیش از شما بودند«۴». آنگه گفت: اگر اندیشه کنی. بدانی«۵» که اینکه بر ما متعذّر نیست از آن جا که خلق اوّل بدانسته«۶» که شما را بیافریدیم و هیچ نبودی«۷». فَلَو لا تَذَکَّرُونَ چرا اندیشه نمی‌کنی«۸» که آن که بر ابتدا قادر باشد بر اعادت هم قادر باشد! حسین بن الفضل گفت: معنی آن است که اعادت در اینکه معنی به خلاف انشاء اوّل است که اوّل دانی«۹» که شما را در ارحام امّهات«۱۰» آفریدیم، امّا اعادت ندانی«۱۱» که شما را کجا زنده کنیم [۱۳۸- پ]، آن بی علم«۱۲» شما باشد به خلاف خلق اوّل، و اینکه وجهی نیک است فی قوله وَ نُنشِئَکُم فِی ما لا تَعلَمُونَ وَ لَقَد عَلِمتُمُ النَّشأَةَ الأُولی. أ فَرَأَیتُم ما تَحرُثُونَ دیدی«۱۳» اینکه کشت و برزگری«۱۴» که می‌کنی«۱۵» اینکه تخم که می‌کاری«۱۶»! ------------------------------ (۱). آد، گا و آن. [.....] (۲). آد، گا: وادیی. (۳). آج، کا: بوزینگان آد، گا: بوزنگان. (۴). آج، آد، گا: چنان که آنان کردیم که پیش شما بودند. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: اندیشه کنید بدانید. (۶). آج، آد: بدانسته‌اید. (۷). آج و دیگر نسخه بدلها: نبودید. (۸). آج و دیگر نسخه بدلها: نمی‌کنید. (۹). آج: رانید، کا، گا: می‌دانید. (۱۰). آد، کا، گا ما. (۱۱). آد، کا، گا: نمی‌دانید. (۱۲). آد، کا، گا: از بی علمی. (۱۳). آج، آد، گا: دیدید، کا: بدیدید. (۱۴). کا، گا: بزر. (۱۵). آج، کا، گا: می‌کنید. [.....] (۱۶). آج و دیگر نسخه بدلها: می‌کارید.

صفحه : ۳۲۰ أ أَنتُم تَزرَعُونَهُ أَم نَحنُ الزّارِعُونَ شما می‌رویانی«۱» یا من می‌رویانم«۲»! محمّد بن سیرین روایت کرد از ابو هریره که رسول- علیه السلام- گفت: مگوی«۳» «زرعت»، و لکن گویی«۴» «حرثت» یعنی تخم کشتن خود را زرع مگویی«۵»، حرث گویی«۶»، چه حرث که کشت است به شماست، و زرع که انبات و رویانیدن است به من است«۷»، آنگه گفت الم تسمعوا قول اللّه تعالی: أ فَرَأَیتُم ما تَحرُثُونَ أ أَنتُم تَزرَعُونَهُ أَم نَحنُ الزّارِعُونَ آنگه گفت: لَو نَشاءُ لَجَعَلناهُ حُطاماً اگر ما خواهیم تخم در زیر زمین بپوسانیم«۸» و نرویانیم«۹» تا بر شما تباه شود. مرّه گفت: معنی آن است که برویانیم گیاه و برگ او، و دانه در او نیافرینیم تا همه کاه باشد. فَظَلتُم تَفَکَّهُونَ عامّه قراء خواندند به فتح «ظا»، و در قراءت عبد اللّه مسعود «ظلتم» آمد به کسر «ظا» و اصل «ظل» «ظلل» بوده است، چون عین الفعل بیفگند حرکت او با «فا» داد«۱۰»، و هما لغتان. تَفَکَّهُونَ، یمان گفت«۱۱»: تندمون، پس همه روز بمانی«۱۲» پشیمانی می‌خوری«۱۳» [بر آن خرج و رنج و روزگار صرف کرده باشید، نظیر او در معنی فاصبح یقلّب کفّیه علی ما انفق فیها«۱۴». قتاده گفت: تعجّبون شگفت می‌نمایید. عکرمه گفت: یکدیگر را ملامت می‌کنید. حسن گفت: پشیمانی می‌خورید]«۱۵» بر معصیت گذشته که به شومی آن زرع تباه شده باشد. إبن زید گفت: تفجعون مصیبت زده می‌باشی«۱۶». اینکه کیسان گفت: تحزنون، اندوهگین«۱۷» ------------------------------ (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: می‌رویانید. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: ما می‌رویانیم، که بر اساس مرجّح می‌نماید. (۵- ۳). مگوی/ مگویید. (۶- ۴). گویی/ گویید. (۷). آد، گا: به خداست. (۸). آج، کا: بپوشانیم، آد، گا: بیوسانیم. (۹). آد، کا، گا: بنرویانیم. (۱۰). آد، گا: حرکت او نقل به فاء الفعل کردند. (۱۱). آد، گا

تفكّهون أي. (۱۲). آد، كا، گا: بمانيد و. (۱۳). آج و ديگر نسخه بدلها: مى‌خوريد. (۱۴). سوره كهف (۱۸) آيه ۴۲. (۱۵). اساس، آج: افتادگى دارد، با توجّه به آد و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....] (۱۶). آج، كا، گا: مى‌باشيد. (۱۷). آد، كا، گا: دژم.

صفحه : ۳۲۱ مى‌باشى. گفتند: [۱۳۹- ر] «تفكّه» از اضداد است، يقال: تفكّه اذا تنعّم، و تفكّه اذا حزن. فرّاء گفت: تفكّهون و تفكّنون لغتان، و گفتند: تفكّه سخنى باشد كه به كار نيايد، و منه الفكاهة«۱» للمزاح، و اصل كلمه اينكه است، و «تفكّه» حديث مزاح باشد. تشبيها بالتّعلل بالفواكه، و معنى آن كه يتروحون إلى التندّم كما يتروّح الفكه الى الحديث استراحت مى‌كنند به پشيمانى چنان كه مرد ممازح به حديث خويش استراحت كند. إِنّا لَمُغرَمُون، أي و يقولون إِنّا لَمُغرَمُون، گويند: ما غرامت زده‌ايم كه خرج كرده‌ايم و دخل نيافته‌ايم. عبد اللّه عبّاس و قتاده گفت: ما معذّبيم، و الغرامة«۲» و هو العذاب. مجاهد و عكرمه گفتند: «مولع بنا» به ما ولع«۳» شده‌اند، يعنى به زيان ما. مقاتل حيّان گفت: مهلكون ما را هلاك كرده‌اند. بَل نَحنُ مَحرُومُونَ بل ما محروم و محدوديم و بازده«۴» بازمانده«۵» و روزى بگردانيده از ما. انس مالك گفت: يك روز رسول- عليه السلام- به زمينى از زمينهاى انصار بگذشت ناكشته بود، گفت: چرا اينكه زمين نكشتى«۶»! گفتند: براى آن كه باران كم مى‌آيد«۷»، گفت: شما تخم در زمين افگنى«۸» كه روياننده خداست. سالى به باران روياند و سالى به باد و سالى به نجم. آنگه اينكه آيت بر خواند، و محروم و محدود و محارف«۹» همه ضدّ مرزوق باشد. أَ فَرَأَيتُمُ الماءَ الَّذِي تَشرَبُونَ، گفت: مى‌بينى«۱۰» اينكه آب كه مى‌خورى«۱۱». ----------------------------------- (۱). الفاكهة. (۲). آج: من الغرامة آد، كا، گا: من الغرام. (۳). آد، كا، گا: و الع. (۴). آد، گا: باز زده. (۵). آج، كا، گا: و باز مانده. (۶). آد، گا: نكشته‌ايد. (۷). اساس: مى‌آمد، با توجّه به آج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (۸). آج، و ديگر نسخه بدلها: افگنيد. (۹). اساس، آج: محاد، با توجّه به آد و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (۱۰). آج و ديگر نسخه بدلها: مى‌بينيد. (۱۱). آج و ديگر نسخه بدلها: مى‌خوريد.

صفحه : ۳۲۲ أَ أَنتُم أَنزَلتُمُوهُ مِنَ المُزنِ شما فرود آورده از ابر«۱». و «المزن» السحاب، واحدها«۲» مزنة [۱۳۹- پ]«۳»، و قال: فنحن كماء المزن ما فى نصابنا كهام و لا فينا يعدّ بخيل«۴» لَو نَشاءُ جَعَلناهُ أُجاجاً اگر ما خواهيم آن را شور گردانيم شورى سخت. حسن گفت«۵»: شور و تلخ. فَلَو لا تَشكُرُونَ چرا شكر نمى‌كنيد! أَ فَرَأَيتُمُ النّارَ الَّتِي تُورُونَ، گفت: مى‌بينيد«۶» اينكه آتش كه از آتش زنه بيرون مى‌آريد«۷»! يقال ورى الزند و اوريته أنا، و الايراء اخراج النار من القدّاحة. أَ أَنتُم أَنشَأتُم شَجَرَتَها، گفت: شما آفريديد و رويانيديد درخت آتش را- يعنى مرخ و عفار را- كه آتش در او باشد، أَم نَحنُ المُنشِؤُنَ يا ما آفرينيم«۸» و انشا مى‌كنيم! نَحنُ جَعَلناها تَذكِرَةً وَ مَتاعاً، گفت: ما كرديم«۹» آتش را تذكره و ياد كردى از آتش دوزخ. ابو هريره روايت كرد از رسول- عليه السلام- كه او گفت: اينكه آتش كه شما مى‌افروزيد جزوى است از هفتاد جزو از آتش دوزخ. گفتند: يا رسول اللّه؟ اگر خود اينكه بودى كفايت بود«۱۰» ما را. گفت: لا- بل، آن آتش مفضّل است بر اينكه آتش به شصت و نه جزو، كه گرماى هر جزوى مانند اينكه است. وَ مَتاعاً، متعه و بلغه و برخوردارى. لِلمُقوِينَ براى«۱۱» مسافران كه بر زمين قىّ فرود آيند، و القى و القواء هى الارض اقفر الخالية البعيدة من العمران، زمينى باشد بيابان خالى از ----------------------------------- (۱). آد، كا، گا يا ما فرود مى‌آوريم. [.....] (۲). آج و ديگر نسخه بدلها: واحدتها. (۳). نسخه اساس در اينكه جا پايان مى‌پذيرد، از آج افزوده مى‌شود. (۴). نسخه آج شما فرود مى‌آريد آن ابر يا ما، با توجه به آد و ديگر نسخه بدلها و سياق عبارت زايد مى‌نمايد. (۵). آد، كا، گا: ابو اسحق. (۶). آد، گا: نمى‌بينيد. (۷). آد، كا، گا: فرو مى‌آريد. (۸). آد، كا، گا: مى‌آفرينيم. (۹). آد، كا، گا اينكه. (۱۰). آد، كا، گا: بودى. (۱۱). كا: از براى.

صفحه : ۳۲۳ مردمان و دور از آبادانى، يقال: أقوت الدّار و أقفرت اذا خلت، قال: أقوى و أقفر بعد أمّ الهيثم و قال النّابغة: أقوت و طال عليها سالف الأمد«۱» اينكه قول بيشتر مفسّران است. مجاهد گفت: «للمقوين» أي للمستمتعين آنان كه«۲» طلب تمتّع كنند و طلب انتفاع از مسافران و حضرى تا به روشنايى او بنشينند در تاريكى و بدو گرم شوند در سرما و در طبخ و نان پختن«۳» و مانند

اینکه منتفع شونـد بـدو و در او اندیشه کنند و به اعتبار او پناه با خدای دهند از آتش دوزخ. حسن گفت: بلغه باشد مسافران را که با خود گیرند آلات«۴» از آتش زنه و سنگ و آهن. إبن زیـد گفت: للجائعین گرسنگان را، یقال: اقویت«۵» منـذ کذا، أی ما اکلت شیئا. قطرب گفت: مقوی از اضداد است به معنی درویش باشد و به معنی توانگر«۶»، یقال: أقوی الرجل إذا قوی«۷» دوابّه و کثر ماله، و هر دو از باب أجرب الرجل و اصحّ باشد، یکی از قوّه و یکی از قوا، یقال: أقوی الرجل إذا صار«۸». ذا ماشیهٔ قویّهٔ، و أقوی إذا صار ذا بیت قواء. پس وجه اشتقاق اینکه است که بیان کردیم نه تضادّ است. فَسَبِّح بِاسمِ رَبِّک العَظِیمِ، آنگه رسول را گفت و امت او را: تسبیح کنیـد به نام خداونـد بزرگوار. فَلا أُقسِمُ بیشتر مفسّران گفتند: «لا» صـله است، المعنی اقسم سوگند خورم«۹»، و دلیل اینکه تأویل قراءت عیسی بن عمر«۱۰» است که او خوانـد: فلأقسم سوگنـد خورم و «لام» تاکید راست. بِمَواقِعِ النُّجُومِ، یعنی نجوم القرآن، یعنی فصول و آیات قران که به رسول- علیه السلام- فرود آمـدی به اوقات ------------------------------- (۱). آج: الامم، با توجّه به کا تصحیح شد. (۲). آد، کـا، گا: را که. (۳). آد، گا: در طبخ طعام و پختن نان. (۴). آد، کا، گا آن. [.....] (۵). اساس: أقوایت، با توجّه به کا، تصحیح شد. (۶). کا: درویش آید و توانگر. (۷). اساس: أقوی، با توجه به کا، تصحیح شد. (۸). آد، کا: إذا کان. (۹). گا: سوگند می‌خورم. (۱۰). آد، کا، گا: عیسی بن یعمر.

صفحـه : ۳۲۴ به آن«۱» قسـم کرد که آن مـوقعی عظیم است بنزدیـک خـدای تعـالی از تعظیم و منـافع که در اوست. گفتنـد«۲»: به «مواقع» مساقط و مغارب نجوم خـداست. عطاء بن ابی رباح گفت: منازل او خواست از اینکه بروج دوازده«۳». حسن گفت: وقوع و سقوط او خواست عنـد الانتشار و الانکـدار یوم القیامهٔ. قرّاء در اینکه لفظ خلاف کردنـد. حمزه و کسائی و خلف خواندنـد: «بموقع النجوم» علی الواحد، و باقی قرّاء خواندند: «بمواقع» علی الجمع، و اختیار اینکه است لقوله: النجوم تا جمع مناسب باشد. وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ و اینکـه سوگنـدی است بزرگ اگر بدانیـد شـما. إِنَّهُ لَقُرآنٌ کَرِیـمٌ جـواب قسم است کـأنّه قـال: اقسم بمواقع النجـوم ان هـذا القرآن لقرآن«۴» کریم سوگنـد بر اینکه می‌خورد که اینکه کتـاب قرآنی است کریم مکرّم و عزیز. فِی کِتابٍ مَکنُونٍ در کتابی نوشـته نهانی مصون محفوظ نزدیـک خـدای تعالی از شـیاطین و از جمله معـایب«۵»، و مراد به «کتـاب مکنـون» لـوح محفـوظ است. لا یَمَسُّهُ إِلَّا المُطَهَّرُونَ دست بر آن نوشـته لوح محفوظ ننهند الّا پاکیزگان، یعنی فرشـتگان معصوم«۶» مطهّر از گنـاه، و اینکه قول أنس است«۷». أبو العالیه و إبن زید گفتند: مراد نه شـمایید، چه شـما به گناه آلوده‌اید، مراد فرشـتگانند که ایشان گناه نکرده باشند، ایشان بیارند به انبیاء معصوم، پس از دست پاکان به دست پاکان رسـد. ------------------------------- (۱). آج قدم، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۴- ۲). کا مراد. (۳). آد، گا: دوازده گانه. (۵). آج: ندارد. (۶). آج: مصایب. (۷). آد، گا و.

صفحه : ۳۲۵ عبد اللّه عبّاس گفت: یعنی مؤمنانی که از شـرک مطهّر باشـند و از گناهان محفوظ باشـند. عکرمه گفت: مراد حاملان توریت و انجیل‌اند. قتاده گفت: یعنی بنزدیک خدای دست جز پاکیزگان«۱» به او نرسد، امّا در دنیا مؤمن و کافر و منافق همه دست بـه او کشـند. کلبی گفت: مراد سـفره‌اند که خـدای تعـالی گفت: بِأَیـدِی سَـفَرَهٍٔ، کِرامٍ بَرَرَهٍٔ«۲». محمّـد بـن فضـل گفت: اینکه قرآن نخوانند الّا موحّدان، و عبد اللّه عبّاس نهی کردی از آن که تمکین کنند جهودان و ترسایان را از خواندن قرآن. فرّاء گفت: معنی آن است که طعم و نفع او نیابـد«۳» الّـا آن که ایمان آرد با او. حسـین بن فضل گفت که: تفسـیر و تأویل آن ندانـند الّا آنان که خـدای تعالی ایشان را پاک«۴» بکرده باشد از کفر و نفاق. أبو بکر وراق گفت که: تفسیر و تأویل آن ندانند الّا آنان، که خدای تعالی توفیق ندهـد عمـل کردن بر او الّا پاکان را از گناه. ابو العباس بن عطا گفت: حقایق قرآن ندانـند الّا آنان که اسـرار ایشان به انوار عصـمت پاک کرده باشـند از أقذار معصیت، و آن صفت معصومان است. جنید گفت: آنانند که سرّ خود پاک کردند عمّا سوی اللّه. بعضی دیگر گفتنـد کـه: معنی آن است که نبایـد که دست به آن یازنـد و او را نبساینـد«۵» الّـا آنـان که پاکیزه باشـند از جنابت و حیض و احـداث، و ظـاهر لفـظ خبر است و مراد نهی کقوله: وَ المُطَلَّقـاتُ یَتَرَبَّصنَ«۶». ظـاهر اینکـه خـبر است و مراد نهی«۷»، و قـوله:- علیه السلام-«۸»«۹» لن« یلـدغ المؤمن فی« حجر مرتین ، ظاهر خبر است و مراد نهی، چه«۱۰» اگر معنی خبر بودی دروغ بودی، و مراد مسّ

---------------------------------- (۱). آد، گا: بنزدیک خدای پاک جز دست پاکان. (۲). سوره عبس (۸۰) آیه ۱۵ و ۱۶. [.....] (۳). اساس: نیاید، با توجه به کا تصحیح شد. (۴). آد، گا و مطهّر. (۵). گا: بسانید. احتمالا «بپانید!». (۶). سوره بقره (۲) آیه ۲۲۸، آد، گا که. (۷). آد، کا، گا. (۸). آد، کا: لا. (۹). آد، کا، گا: من. (۱۰). آد، گا: که.

صفحه : ۳۲۶ مصحف«۱»، و ما فی المصحف را به عرف شرع بر اطلاق، قرآن خوانند، و بیانش«۲» قوله- علیه السلام-«۳» لا تسافروا فی القرآن« الی ارض العدوّ، و نوشته قرآن به حقیقت قرآن است به نزد«۴» محقّقان، و بر اینکه اجماع است مسلمانان را و قول آن که کلام قایم بذات است گفت: قولی نا معقول است و خلاف اجماع، و بدین آیت استدلال کردند بدان«۵» که جنب و حایض را حرام است دست بر قرآن نهادن، امّا دست بر پوست و حاشیه نهادن و بر گرفتن او بیشتر فقها گفتند روا نیست، و بنزدیک ما اجتناب از آن اولیتر است. شافعی گفت: روا نباشد، و ابو حنیفه گفت: جنب و حایض را روا نباشد و محدث را روا نباشد. و حکم و حمّاد و داود گفتند: روا نباشد همه کس را بر سایر وجوه، امّا حمل مصحف بنزدیک ما جنب را روا باشد«۶» و حایض را مکروه باشد، و شافعی گفت: حایض و جنب و محدث را روا نباشد. ابو حنیفهٔ گفت: اگر در غلاف بود شاید تا حمل کنند، و اگر در غلاف نبود نشاید. و داود گفت: مشرک را نشاید که حمل مصحف کند و او را از آن تمکین نکنند. و دلیل بر مذهب صحیح از اینکه ظاهر آیت است: لا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ، منع از مسّ است الّا مطهّر را، و جنب و حایض مطهّر نباشند و نه نیز کافر«۷» و سایر انواع کفّار، امّا محدث را پاک خوانند در شرع و عرف«۸»، و فقها گفتند تا به صفت آن نبود که نماز توان کردن«۹»، نشاید تا مسّ و حمل کنند مصحف را و نیز خبر عمرو بن حزام که گفت: چون رسول- علیه السلام- پدرم را به یمن فرستاد، در نامه او بفرمود نوشتن که نباید که دست بر مصحف نهد و ---------------------------------- (۱). آد، گا است. (۲). کا: بیانه. (۳). آد، کا، گا: بالقرآن. (۴). آد، کا، گا: بنزدیک. (۵). آد، کا، گا: بر. (۶). کا: نباشد. [.....] (۷). اساس: پرهیزگا، با توجّه به آد، کا، گا، تصحیح شد. (۸). آد، گا: در عرف شرع. (۹). آد، کا، گا: تواند کردن.

صفحه : ۳۲۷ مصحف«۱» برگیرد الّا کسی که پاکیزه باشد و اخبار در اینکه معنی بسیار است. امّا آنان که گفتند: حمل آن روا بود آنان که«۲» پاک نباشند استدلال کردند به آن ه رسول- علیه السلام- نامه به قیصر نوشت و در او بنوشت: بسم اللّه الرحمن الرحیم، یا أَهلَ الکِتابِ تَعالَوا إِلی کَلِمَةٍ سَواءٍ بَینَنا وَ بَینَکُم «۳»- الایهٔ، و لا بدّ است از آن که او«۴» نامه به دست گرفته باشد و بخوانده«۵» و فقها گفتند: عند ضرورت روا باشد، امّا کودکان بنزدیک ما روا بود که مصحف برگیرند و نوشته او را دست برنهند«۶». و شافعی را در اینکه دو قول است: یکی آن که شاید و یکی آن که نشاید، و اصحاب او بر قول اوّل‌اند. تَنزِیلٌ مِن رَبِّ العالَمِینَ، أی هو تنزیل، منزّل را تنزیل خواند بر اتّساع چنان که مخلوق را خلق گویند و مقدور«۷» را قدر گویند، و هذا الدّرهم ضرب الأمیر. کتابی است فرود آمده از خدای جهانیان. أَ فَبِهذَا الحَدِیثِ أَنتُم مُدهِنُونَ گفت: اینکه«۸» حدیث که قرآن است، ادهان می‌کنید؟ صورت استفهام است و مراد تقریع. عبد اللّه عبّاس گفت: مکذّبون، مقاتل حیّان گفت: کافرون، نظیره: وَدُّوا لَو تُدهِنُ فَیُدهِنُونَ«۹». و کقوله: وَدُّوا لَو تَکفُرُونَ کَما کَفَرُوا«۱۰». إبن کیسان گفت: مدهن آن کس باشد که در ادای واجبات تقصیر کند به تعلّل. مؤرّج گفت: مدهن منافق باشد که جانب با همه کس نرم دارد، و أدهن و داهن واحد و أصله من الدّهن، و بعضی اهل لغت گفتند: ادهان ترک«۱۱» الحزم باشد یعنی طریقه احتیاط و حزم نمی‌سپرند در قبول قرآن، و جدّ ---------------------------------- (۱). گا: و نه نیز مصحف. (۲). آد، کا، گا: آنان را که. (۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۶۴. (۴). آد، گا: که قیصر. (۵). آد، گا: و خوانده یا غیری که نه مسلمان بوده باشد. (۶). آج: نهند. (۷). آج: مقدّر. (۸). آد، گا: بدین. (۹). سوره قلم (۸۶) آیه ۹. (۱۰). سوره نساء (۴) آیه ۸۹. (۱۱). کا: نزل. [.....]

صفحه : ۳۲۸ نمی‌نمایند در تحصیل علم به صحّت آن، بل سستی و تقصیر می‌کنند، قال أبو القیس الأسلت: الحزم و القوّة خیر من ال إدهان و الفهّهٔ و الهاع وَ تَجعَلُونَ رِزقَکُم أَنَّکُم تُکَذِّبُونَ، گفت: نصیب و حظّ خود از اینکه قرآن تکذیب کردید، یعنی از آنچه در

قرآن کار باید«۱» بست شما بر عکس آن کردید از تکذیب، و «أنّ» مع اسمها و خبرها در جای مصدر است، و برای آن به لفظ «رزق» گفت که اینکه حظّی است که لابدّ است ایشان را از اینکه از روی معلوم. حسن گفت: در اینکه آیه زیان کند بنده که نصیب او از قرآن تکذیب باشد. بعضی دیگر گفتند: آیه در انواء باران آمد. عبد اللّه عباس روایت کرد گفت«۲»: در عهد رسول- علیه السلام- بارانی آمد، رسول- علیه السلام- گفت: مردم در اینکه باران به«۳» دو گروهاند: بهری شاکرند و بهری کافر. امّا شاکر آنان بودند که گفتند: اینکه رحمتی است که خدای تعالی داد«۴» و«۵» آنان که کافر بودند آنان بودند که گفتند«۶»: صدق نوء کذا و کذا، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: فَلا أُقسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُوم«۷»، یعنی النّجوم الّتی یتوقّعون عندها سقوط المطر، إلی قوله: وَ تَجعَلُونَ رِزقَکُم أَنَّکُم تُکَذِّبُونَ، و شرح اینکه قول در سبب نزول آیه آن است که عبد اللّه عبّاس گفت که: رسول- علیه السلام- به سفری رفت و صحابه با او، در راه تشنگی عظیم به ایشان رسید و آب نیافتند، بیامدند و با رسول- علیه السلام- شکایت کردند و گفتند: یا رسول اللّه؟ تشنگی ما بغایت رسید. رسول- علیه السلام- گفت: اگر من دعا کنم و خدای تعالی باران فرستد، --------------------------------- (۱). آد، گا: می‌باید. (۲). آد، گا: که. (۳). آد، کا: بر. (۴). آد، کا، گا ما را. (۵). آد، گا امّا. (۶). آد، گا: که بر خلاف اینکه گفتند. (۷). سوره واقعه (۵۶) آیه ۷۵.

صفحه : ۳۲۹ همانا که نگویید«۱»: سقینا بنوء کذا«۲» ما را به طلوع فلان ستاره باران دادند یا به سقوط فلان ستاره. گفتند: یا رسول اللّه؟ اینکه وقت انواء نیست و ما اینکه نگوییم. رسول- علیه السلام- دو رکعت نماز کرد و دعا کرد، بادی بجنبید و ابری بر آمد و بارانی عظیم آمد«۳» تا وادیها پر شد و سقایه‌ها«۴» پر کردند. آنگه رسول- علیه السلام- بر نشست، مردی را دید که آب می‌گرفت به«۵» قدحی که داشت«۶» و می‌گفت: ما را اینکه باران به نوء فلان ستاره آمد. رسول- علیه السلام- گفت: من دانستم که از شما بعضی اینکه گویند، خدای تعالی اینکه آیه فرستاد: وَ تَجعَلُونَ رِزقَکُم أَنَّکُم تُکَذِّبُونَ، گفت: روزی و حظّ و نصیب خود«۷» تکذیب کردید، و آنگه«۸» نگفتید اینکه باران به رحمت خدای آمد، و گفتید به نوء ستاره آمد. و مثال آیت آن است که یکی از ما گوید: جعلت إحسانی إلیک أن تسیء إلی و جعلت شکر إکرامی لک انّک اتّخذتنی عدوّا، و گفتند: تقدیر آیت آن است که: و تجعلون شکر رزقکم التّکذیب، علی حذف المضاف و اقامهٔ المضاف إلیه مقامه، کقوله: وَ سئَلِ القَریَهَ«۹»، و مثله فی المعنی قول الشّاعر: فکان شکر القوم عند المنن- کیّ الصّحیحات فقأ الأعین و روایت کردند که رسول- علیه السلام- خواند: و تجعلون شکرکم انّکم تکذّبون ، یعنی به بدل شکر تکذیب کردید: و بعضی أئمّه لغت گفتند«۱۰»: در لغت --------------------------------- (۱). آد، گا: گویید، کا: گویند. (۲). آد، گا یعنی. (۳). آد، گا: ببارید. (۴). آج، کا: سقاها آد: سقایها گا: که مصانع و حیاض پر شد، با توجّه به ضبط گا می‌توان حدس زد که کلمه «سقّابه» به معنی گودال آب و حیاض و محلّ جمع آوری آب باران بوده باشد. (۵). آد، گا بر نشست به تفرج سیل و آب، شخصی می‌آمد و. (۶). آد، گا: و قد حی آب در دست داشت. (۷). گا، آد، گا را. [.....] (۸). آد، گا: بانگه/ به آن که. (۹). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲. (۱۰). آد، گا که.

صفحه : ۳۳۰ ازد شنوءه شنیده‌اند«۱»، رزق به معنی شکر«۲»، قال«۳»: ما رزق فلان أی ما شکر فلان، و رسول- علیه السلام- گفت: خدای تعالی به بامداد و شبانگاه نعمت به بندگان می‌فرستد، آنگه ایشان بعضی شکر می‌کنند و بعضی کفران، می‌گویند ما را به نوء فلان ستاره باران دادند. گفتند: سلیمان عبد الملک بعضی علما را گفت: اگر«۴» از علم نجوم پاره‌ای بر خوانید«۵» تا از آن«۶» بی نصیب نباشید«۷». او گفت: مرا از آن منع است. گفت: و آن منع چیست! گفت خبری که مرا روایت کردند که رسول- علیه السلام- گفت: مخوفتر چیزی که من می‌ترسم بر امّت من«۸» سه چیز است: یکی حیف به ائمّه، و یکی تکذیب به قدر، سیم ایمان به نجوم، آنگه به ایشان خطاب کرد بر سبیل تخویف و تحذیر، گفت: فلو لا- أی فهلّا اذا بلغت الحلقوم،«۹» یعنی النّفس الحلقوم، امّا نفس بیفگند لدلالهٔ الکلام علیه چنان که شاعر گفت: لعمرک ما یغنی الثّراء عن الفتی إذا حشرجت یوما و ضاق بها الصّدر گفت: چرا آنکه که جانها به حلقوم رسد در وقت نزع، وَ أَنتُم حِینَئِذٍ تَنظُرُونَ و شما آنگه در آن وقت می‌نگرید«۱۰». دو قول گفتند: یکی آن

که منزوع را خواست که می‌نگرد شاخص البصر متحیّر بمانـده، و می‌داند که بخواهد مرد«۱۱» و هیـچ چاره ندارد و هیچ دفع نتواند کردن آن را. قـولی دیگر آن است که«۱۲» خطاب با آنان است که بر بالین مرده باشـند، ایشان می‌نگرنـد تا کی باشـد که جان او بر آیـد و نفس او منقطع شود. ------------------------------- (۱). آد، کا، گا: نـدارد. (۲). آد، گا: شـکر به معنی رزق آمد. (۳). آد، کـا، گا: یقال. (۴). آد، گا: که. (۵). آد، گـا: بر خوان. (۶). آد، کـا، گا علم. (۷). آد، گا: نباشی. (۸). آد، گا: خود. (۹). کا: أی فهلّا. (۱۰). گا و بر اینکه. (۱۱). آد، گا: که خواهد مردن البتّه. [.....] (۱۲). آد، گا: و قولی دیگر آن که.

صفحه : ۳۳۱ وَ نَحنُ أَقرَبُ إِلَیهِ مِنکُم و ما به او نزدیکتر باشیم از شما، یعنی به علم و قدرت احوال او بدانیم و بر آنچه خواهیم بر او قادرتر باشیم از شما. وَ لکِن لا تُبصِرُونَ و لکن شما ما را نمی‌بینید. گفتند: مراد به «نحن» رسولان اویند از فرشتگان که به قبض روح آمده باشند، و لکن شما ایشان را نبینید از آن جا که ایشان لطیف‌انـد و شما را شعاع انـدک است. فَلَو لا إِن کُنتُم غَیرَ مَدِینِینَ، تَرجِعُونَها إِن کُنتُم صادِقِینَ، أی فهلّا، گفت: چرا اگر چنان است که شما گفتیـد و گمان بردیـد از نفی بعث و نشور و ثواب و عقاب که شما را جزا نخواهند«۱» داد به خیر و شر، جان خود یا جان آن متوفّی با تن او«۲» نبرید، و قوله: تَرجِعُونَها، از «رجع» متعدّی است و «ها» راجع است با نفس. اگر در آن دعوی که کردی«۳» راست گویید«۴». اگر گوییـد گوینـد: جواب «لولاء» اوّل کجاست من قوله: فَلَو لا- إِذا بَلَغَتِ الحُلقُومَ، گوییم فرّاء گفت: جواب هر دو «لو لا» یکی است، اوّل و دوم و هو قوله: تَرجِعُونَها، و گفت اینکه خطاب است با قومی که گفتند: ما مرگ باز توانیم داشت«۵» از خویشتن به علم و تدبیر و چاره و طب و مانند اینکه، خدای تعالی بر سبیل تقریع ایشان را گفت: اگر در اینکه دعوی راست گوییـد، چرا چون جان به حلقوم«۶» مرد رسـد باز پس نبرید، و التقدیر: فهلا ترجعون النفس إلیه إذا بلغت الحلقوم و ء انتم حینئذ تنظرون. حیاری لا تقدرون علی ردها چرا چون جان مرد به حلق رسد باز پس نبرید به تدبیر و چاره، و معلوم«۷» است که چیزی نتوانید کردن«۸» جز آن که«۹» می‌نگرید متحیّر فرو مانده. و عرب چنین بسیار کند که دو چیز را به یک جواب کفایت کند، و در قرآن از اینکه بسیار است، منها قوله: --------------------------------- (۱). آج: خواهند. (۲). آد، گا: نـدارد. (۳). آد، گا: کردیـد کا: کرده‌اید. (۴). کا: راست گیرید. (۵). آد، کا، گا: داشتن. (۶). آد، کا، گا: حلق. (۷). آد، کا، گا: چه معلوم. (۸). آج: نتوان کرد. (۹). آد، کا، گا: چنان که.

صفحه : ۳۳۲ فَإِمّا یَأتِیَنَّکُم مِنِّی هُدیً فَمَن تَبِعَ هُدایَ فَلا خَوفٌ«۱»، جواب «إن» و «من» به یک چیز داد من قوله: فَلا خَوفٌ عَلَیهِم«۲»، و منها قوله: لا تَحسَبَنَّ الَّذِینَ یَفرَحُونَ بِما أَتَوا وَ یُحِبُّونَ أَن یُحمَدُوا بِما لَم یَفعَلُوا فَلا تَحسَبَنَّهُم بِمَفازَةٍ مِنَ العَذابِ«۳». و گفتند: صله «لو لا» ی اوّل محذوف است و التقدیر: هلّا ذکرتم إذا بلغت النفس الحلقوم، و گفتند: در کلام تقدیم و تأخیری هست، و التقدیر: فلو لا- ان کنتم غیر مدینین مجزیّین علی أعمالکم بزعمکم ترجعونها إذا بلغت الحلقوم، و اینکه هم راجع است با جواب معنی اوّل. آنگه اهل قیامت را به سه صفت فرو نهاد چنان که در اوّل سوره گفت از مقرّبان و اصحاب الیمین و اصحاب الشّمال گفت: فَأَمّا إِن کانَ مِنَ المُقَرَّبِینَ اگر چنان که اینکه متوفّی از جمله مقرّبان حضرت ما باشد فَرَوحٌ وَ رَیحانٌ أی فله روح و ریحان او را روح و ریحان و راحت و ریحان باشد. و گفتند: به مقرّبان، سابقان را خواست که وصف ایشان چنین رفت که: وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ أُولئِکَ المُقَرَّبُونَ«۴». حسن و قتاده و یعقوب خواندند: فروح به ضم «را». حسن گفت: روح از ریحان بر آید. قتاده گفت: به روح رحمت خواست، و قیل: معناه فحیاة و بقاء او را حیات و بقا باشد. و گفتند: اینکه قراءت رسول است- علیه السلام. عایشه روایت کرد که از او و عامّهٔ قرّاء: «فروح» خواندند به فتح «را». مفسّران در معنی او خلاف کردند. عبد اللّه عبّاس و مجاهد گفتند: روح راحت باشد، یعنی فراحهٔ. سعید جبیر گفت: خرّمی باشد. ضحّاک گفت: آمرزش و رحمت باشد و ریحان. عبد اللّه عبّاس گفت: استراحت باشد. مجاهد و سعید جبیر گفتند: روزی خدای باشد به زبان«۵» حمیر، یقولون: خرجت اطلب ریحان اللّه، أی رزق اللّه. ربیع خثیم و إبن زید گفتند: فروح عند الموت و ریحان فی الاـخرهٔ در --------------------------------- (۲- ۱). سوره بقره (۲) آیه ۳۸. (۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۸. (۴). سوره واقعه (۵۶) آیه ۱۰ و ۱۱. (۵). کا: به لغت. [.....]

صفحه : ۳۳۳ مرگ راحت باشد او را و در قیامت ریحان. بعضی دیگر گفتند: مراد ریحان مشموم است. ابو العالیه گفت: هیچ کس«۱» از دار دنیا نبشود«۲» از جمله مقرّبان تا او را شاخی از ریحان بهشت نیارند که ببوید و در راحت آن جان بدهد. ابو بکر ورّاق گفت: روح نجات باشد از آتش نیران«۳»، و ریحان فوز باشد به نعیم جنان. ترمذیّ گفت: روح راحت گور باشد و ریحان ثواب بهشت. سام بن عبد اللّه گفت: روح سلامت باشد و ریحان کرامت. دیگری گفت: روح معانقه ابکار«۴» بود و ریحان مرافقه ابرار«۵»، و گفتند: روح، جان دادن باشد بر شهادت، و ریحان ندای سعادت. و گفتند: روح کشف الکروب باشد و ریحان غفران الذّنوب، و گفتند: روح فضل اوست و ریحان وصل او، و گفتند: روح تخفیف حساب باشد و ریحان تضعیف ثواب، و گفتند: روح عفو بلا عتاب«۶» و ریحان رزق بلا حساب. وَ جَنَّةُ نَعِیمٍ و بهشت نعیم باشد ایشان را. وَ أَمّا إِن کانَ مِن أَصحابِ الیَمِینِ و اگر چنان که از جمله دست راست باشد. فَسَلامٌ لَکَ مِن أَصحابِ الیَمِینِ، أی سلامة لک یا محمّد، یعنی در حق ایشان ایمن باش که ایشان را آفت نخواهد رسیدن«۷» تو را برای ایشان سلامت است، و قیل: سلام علیک، و گفتند: معنی آن است که فسلام لک، أی سلامة بأنّک«۸» من أصحاب الیمین تو را سلامت باد ای محمّد که تو نیز از اصحاب الیمینی«۹». فرّاء گفت: معنی آن است که سلام و تحیّت ایشان تو را باشد که ایشان سلام بر تو کنند. وَ أَمّا إِن کانَ مِنَ المُکَذِّبِینَ الضّالِّینَ و امّا اگر از جمله دروغ داران و گمراهان باشد و از«۱۰» اصحاب الشّمال باشند. ------------------------------ (۱). آد، گا: گفت کسی کا: هیچ چیز. (۲). کا: نبرود. (۳). آج، کا: آتش میزان آد، گا: آتش دوزخ. (۴). گا: معانقة الأبکار. (۵). گا: مرافقة الأبرار. (۶). کا، گا: عقاب. (۷). آد، گا و. (۸). کا: لأنّک. (۹). گا: اصحاب یمینی. (۱۰). آج، گا: و آن آد: آنان.

صفحه : ۳۳۴ فَنُزُلٌ مِن حَمِیمٍ قوت ایشان از حمیم«۱»، آب تافته باشد. وَ تَصلِیَةُ جَحِیمٍ و ملازمت دوزخ تافته. إِنَّ هذا«۲» اینکه که تو را گفتیم و قصّه آن بر تو ایراد و انزال کردیم حق«۳» و یقین است، درست«۴» است لا باطل فیه و لا شکّ حقّی است بی باطل و یقینی است بی شک، و اضافة الحقّ إلی الیقین و هما شیء واحد لاختلاف اللّفظ، کقوله: حندس الظلم، و گفتند: «هذا» اشارت است به قرآن، یعنی اینکه قرآن حق و یقین است، و غایت درستی علم است، من غیر شکّ. فَسَبِّح: تسبیح کن به نام خدایت که او عظیم و بزرگوار است: بعضی گفتند: مراد «به تسبیح» نماز است، یعنی نماز کن به فرمان خدای تعالی. و گفتند: تسبیح کن به نام و ذکر خدای تعالی. عقبة الجهنیّ گفت: چون اینکه آیت آمد: فَسَبِّح بِاسمِ رَبِّکَ العَظِیمِ مصطفی- صلی اللّه علیه و آله- گفت«۵»: اجعلوها فی رکوعکم : آن را در رکوع کنید. سنّت شد که در رکوع تسبیح گویند، سبحان ربّی العظیم و بحمده، چون اینکه آیت که: سَبِّحِ اسمَ رَبِّکَ الأَعلَی«۶» خدای تعالی گفت اینکه در سجود گویند در سجود تسبیح چنین آمد که: سبحان ربی الاعلی و بحمده. آنگه از پس اینکه خدای تعالی سورتها فرستاد که در اوّل او تسبیح است. من قوله: سبّح للّه«۷»]«۸». ------------------------------ (۱). آد، کا، گا و. (۲). کا لهو حقّ الیقین. (۳). کا است. (۴). کا، گا درست. [.....] (۵). آج: خدای تعالی گفت. (۶). سوره اعلی (۸۷) آیه ۱. (۷). سوره‌های حدید ۵۷، حشر ۵۹ و صفّ ۶۱ آیه ۱. (۸). پایان جلد ۱۸ در هیچ کدام از نسخه‌های خطی به تصریح مشخص نشده است. نسخه اساس تا اینکه جا افتادگی داشت، از آج آورده شد. (۸). پایان جلد ۱۸ در هیچ کدام از نسخه‌های خطی به تصریح مشخص نشده است. نسخه اساس تا اینکه جا افتادگی داشت، از آج آورده شد.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکَمْ وَ أَنْفُسِکَمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکَمْ خَیْرٌ لَکَمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹